

Recueil de traités de correspondance et de pièces diverses.

Recueil de traités de correspondance et de pièces diverses.. 2e moitié du XVIIe siècle.

1/ Les contenus accessibles sur le site Gallica sont pour la plupart des reproductions numériques d'oeuvres tombées dans le domaine public provenant des collections de la BnF. Leur réutilisation s'inscrit dans le cadre de la loi n°78-753 du 17 juillet 1978 :

- La réutilisation non commerciale de ces contenus est libre et gratuite dans le respect de la législation en vigueur et notamment du maintien de la mention de source.
- La réutilisation commerciale de ces contenus est payante et fait l'objet d'une licence. Est entendue par réutilisation commerciale la revente de contenus sous forme de produits élaborés ou de fourniture de service.

[CLIQUER ICI POUR ACCÉDER AUX TARIFS ET À LA LICENCE](#)

2/ Les contenus de Gallica sont la propriété de la BnF au sens de l'article L.2112-1 du code général de la propriété des personnes publiques.

3/ Quelques contenus sont soumis à un régime de réutilisation particulier. Il s'agit :

- des reproductions de documents protégés par un droit d'auteur appartenant à un tiers. Ces documents ne peuvent être réutilisés, sauf dans le cadre de la copie privée, sans l'autorisation préalable du titulaire des droits.
- des reproductions de documents conservés dans les bibliothèques ou autres institutions partenaires. Ceux-ci sont signalés par la mention Source gallica.BnF.fr / Bibliothèque municipale de ... (ou autre partenaire). L'utilisateur est invité à s'informer auprès de ces bibliothèques de leurs conditions de réutilisation.

4/ Gallica constitue une base de données, dont la BnF est le producteur, protégée au sens des articles L341-1 et suivants du code de la propriété intellectuelle.

5/ Les présentes conditions d'utilisation des contenus de Gallica sont régies par la loi française. En cas de réutilisation prévue dans un autre pays, il appartient à chaque utilisateur de vérifier la conformité de son projet avec le droit de ce pays.

6/ L'utilisateur s'engage à respecter les présentes conditions d'utilisation ainsi que la législation en vigueur, notamment en matière de propriété intellectuelle. En cas de non respect de ces dispositions, il est notamment passible d'une amende prévue par la loi du 17 juillet 1978.

7/ Pour obtenir un document de Gallica en haute définition, contacter utilisationcommerciale@bnf.fr.



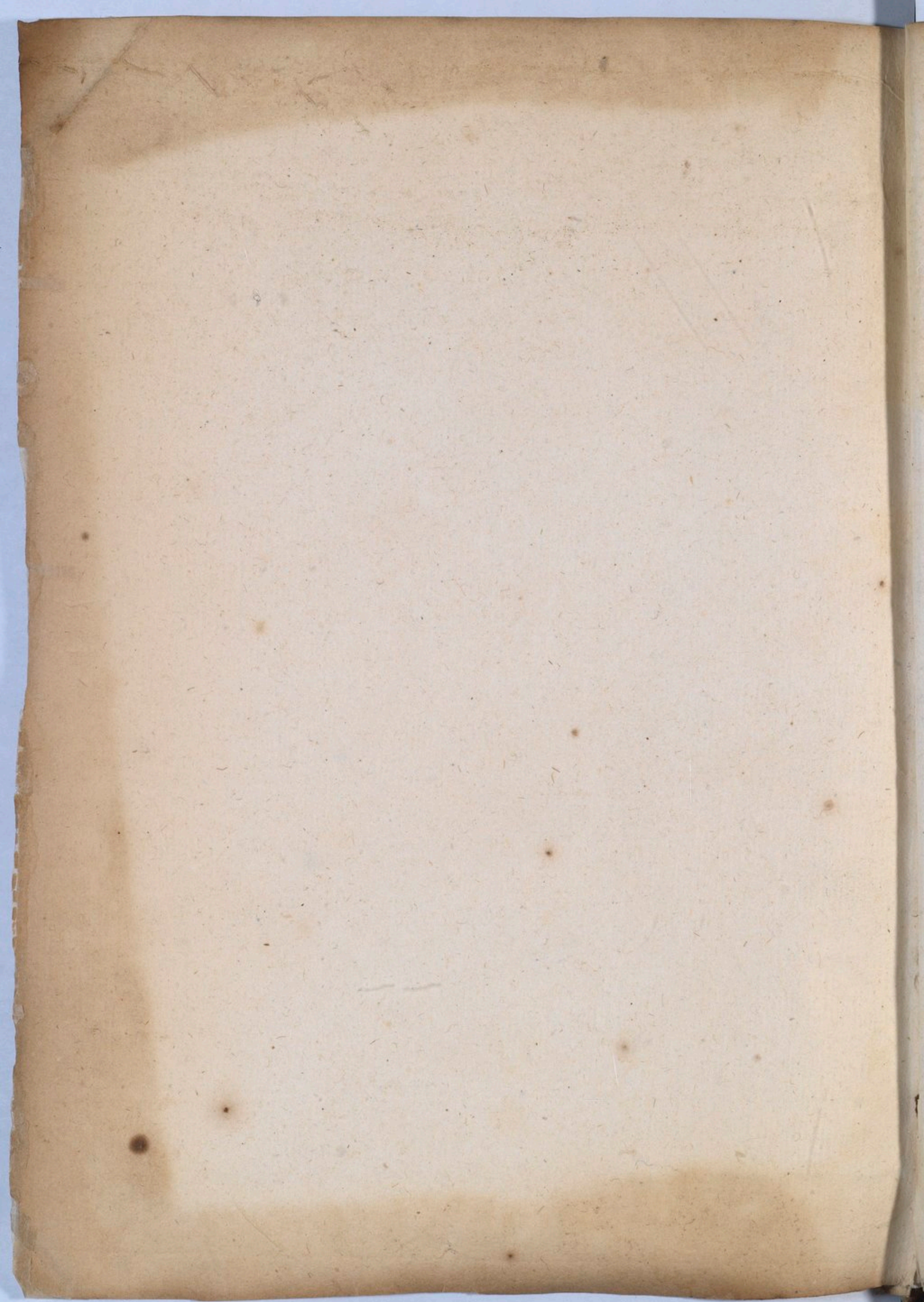
TURC
221

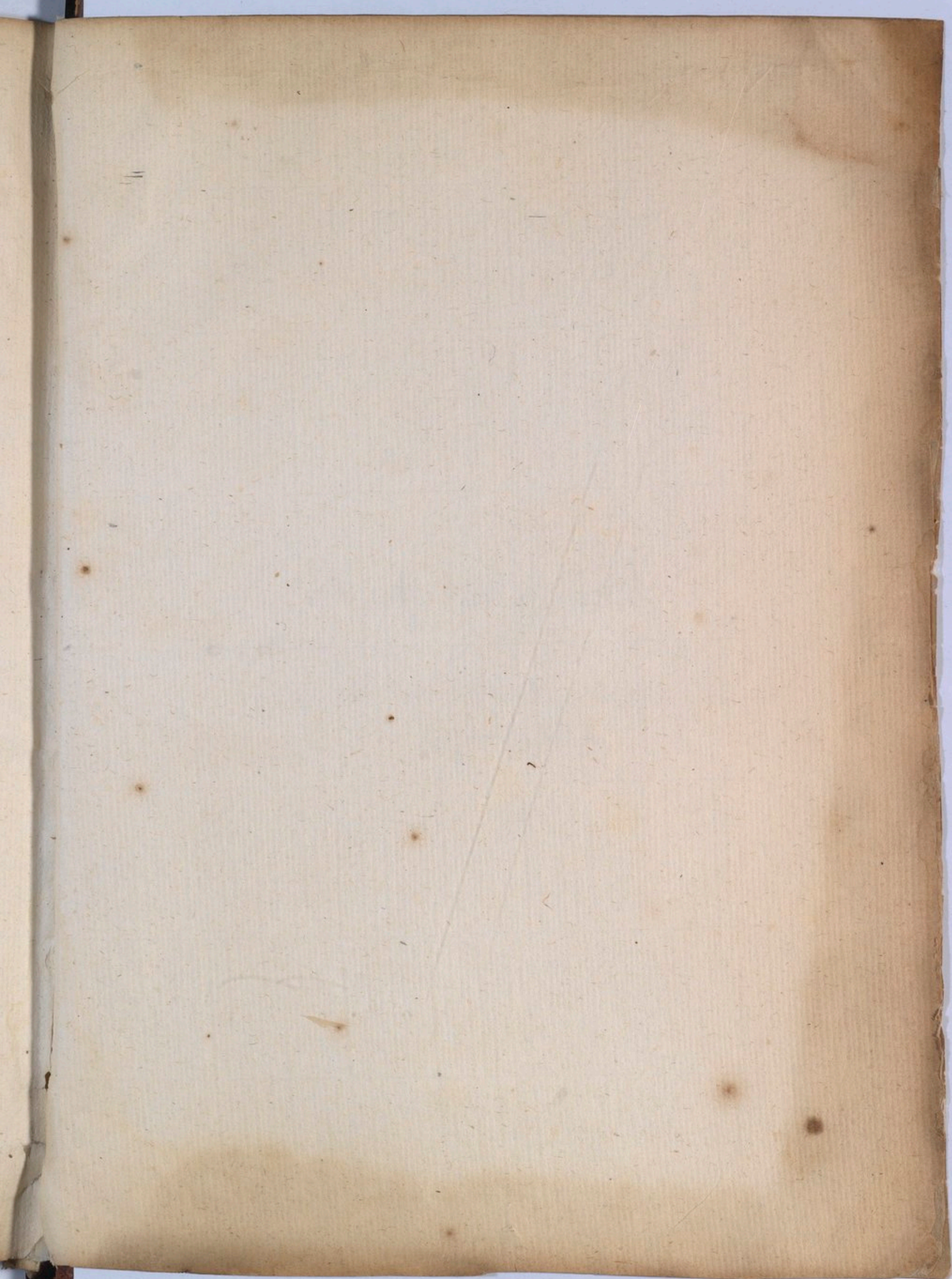
Volume de 327 Feuilletts

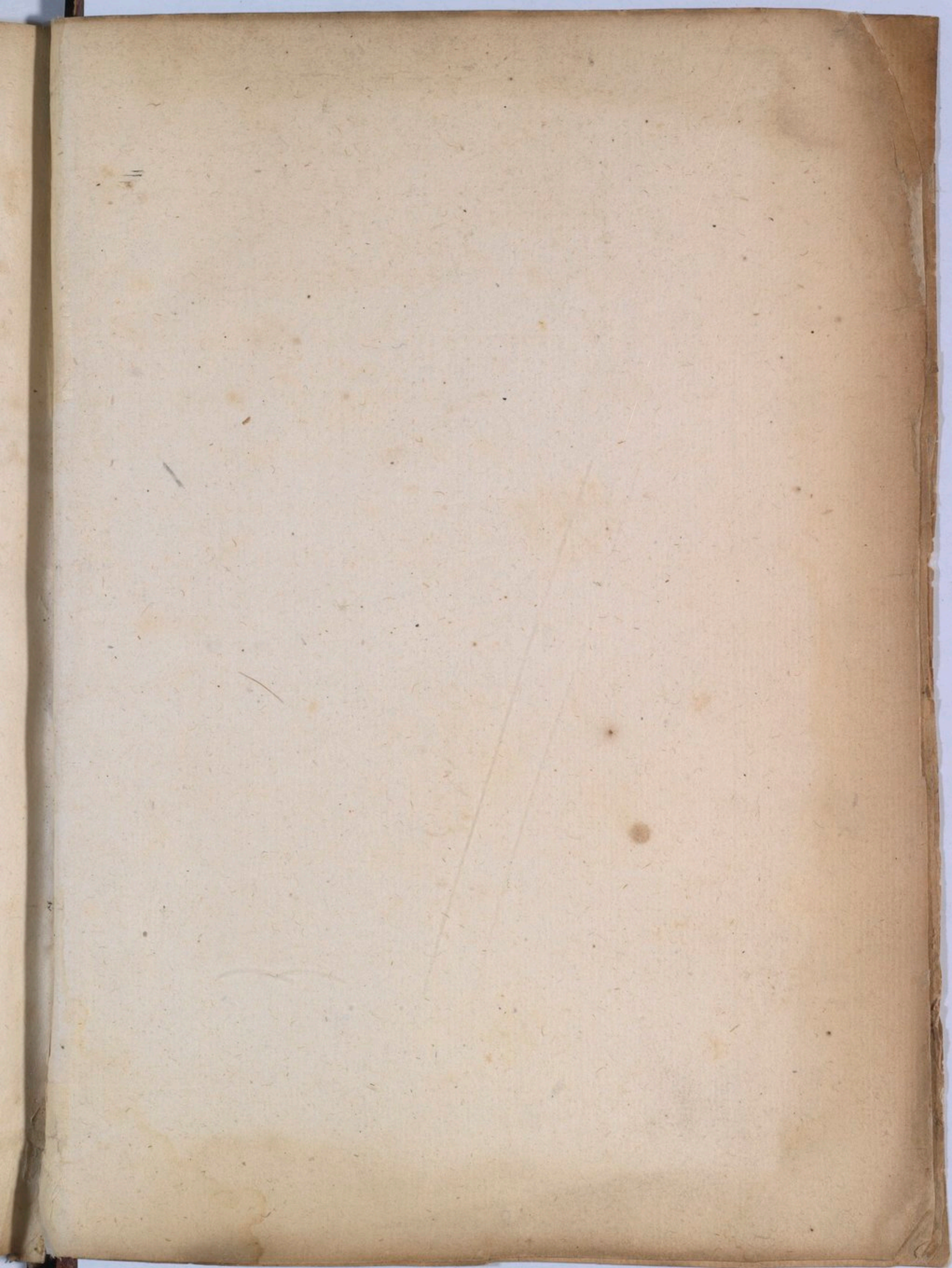
Les Feuilletts 39, 40, 143, 144, 160, 163, 176, 183, 184,
194, 235, 261, 262, 284-286 sont blancs.

2 Mai 1878.

Handwritten text in a cursive script, likely a list or account, with several lines of text that are difficult to decipher due to fading and bleed-through. The text appears to be organized into columns or rows, possibly representing a ledger or inventory.







ians
y orun
levit
us

Suivi n'y démentir.
Il contient aussi de la gauche à la droite
un manuscrit latin fin pour fin. C'est sur
chaque feuille de ^{un} jusqu'à 102 les 8 premiers
lettres manquent aussi bien que la fin ^{de ces lettres} l'écriture
est presque pas lisible, il parait que c'est
traité de médecine traduit d'un livre arabe
en arabe.

Orman;



221.



2
toute feuille qui venferme, 1.^o de la droite à
gauche, seize cahiers qui contiennent un
cha. c. a. un formulaire de lettres enture
parfait dont la fin manque et qui ne se suit
la marge est chargée en divers endroits
notes, qui contiennent de proverbes et senten-
ces expliqués en latin et autres choses qui
ont aucun rapport au livre qui a été composé
recueilli par un homme onday Zade.

17 cahiers qui contiennent un recueil de
plusieurs notes latines italiennes Turques,
arabes, Breuillons de lettres enture copies
commandemens du J. P. et autres ^{lactes} sur des
laides concernant les frontières de l'Empire
Romain et autres satrapies qui sont de nulle
considération, le plus part mal écrites, griffonnées
sans aucun ordre, n'y ayant presque rien

فوق التراب موهو در قمار (دوب) صبح از زیر میوه فرض

ظهر لاوه ازاده و دولتو دستنود و عظمتو پر شاه روی زمین

خلد لدر غنم نوبه ای یوم الیر معتریکتر ازویر عمر و دولت و

بقای قرد و لظنتری رویه لری (در رویه) و علی (الحق) صوم سرتو

و مرقو سطه معتریکتر و غنی ازویر عمر و دولت و در ارتفاع قرد و

سندری لشی لری (و فکارینه) عدم صمم القلبر و اللیل کمان مریت ملود و

در استغاف ازور خالص محله کباری و فیر و عابصری (در و غنی) ^{مواظبت}

محرکانه بیوریکه و بجانه و تی معتریکتر سالتو و سرتو و سرتو

سطه معتریکتر عمر و دولت لری یوناقیو ازور و از عدلی بر غول صلا

وزنجا محزوه ریلوب ای و دولتای باجم عبداله و

دور درنده و در دزلیک زلیک (مع) بحر مع مع تنبیه و در کسلیف

دستو و سرتو سطه معتریکتر اضرار ای و صحت و کومتارینه

مروجهای مرقو سرتو و انتظار ازور لری (ازرق) اوقات و

در

ibadettah

katmilanliian

رحمتی است مکتوبه نیرین علیهم السلام و در وادی معنوم
 سوره مقدره ^{نه} مندرج بیوریلوه ^{senza odio} کلمات محبت زیاتری و فی سینه
 پیکر سوره و وین غریزه نور بخش لویوب در وادی ^{سب} سوره
 شوی اولیاد استلم عمر و دوله و پایدار قدر در فضا دوله
 سرسلته سز اولاد اولیاده خایه ویری اولیاد سز اولاد و سز اولاد
 سلطه حضرت بکر الطاف فرلا اولیاده مملوک ^{wavirin} بو حاتم مجاری فخر
 نیرین نور شیر غار لریزه و در وادی بیوریلوب در وادی و صلا ^{giva chmek}
 واقع اولیاد و صلا ^{giva chmek} شکر زیاده جانر مجاری شرف
 و شمع زیاده عفت و عنایت بیوریلوب رجاء و صبر و عفت و نیاز اولیاد
 باقی نریک محتاج بر که معلوم تر شکر اولیاد زیور عمر و دوله لری
 در ارتفاع قدر در فضا سز لری لری یوم اولیاد استلم در وادی
 بر بر ^{giva chmek} و در استعدا لری حضرت لریه محافظه اولیاد
 در وادی (ظهار و فی محبت و محله بو و فی سوره شوره لریه یاز اولیاد

غنود و مویستو رفتند پست کاکار حضرت یکتا حضور تین و لایق التی
 صوبه ... و در وقت خالصه متولفه و در دلاعت غررت
 صرقه متکاثره (تخاف و دهری) لندره صکر صبر میرود کشید
 تنویرین و غنود و غرشتی تبریزین معروض محبت و در فوج پادشاه
 بود که حیات کرد و بیای لطافت غنود لایق به جانب کمالی طوفانه و
 مقداری استقامت لعل مانی لیلای یورک لایق و نملادر
 یورک لعل لعل لعل و دستار و عاو و حیدر و حیدر
 بی کاتیم و دوور حیدر و ... و در روز معین و برقرار (دوبه) صبح در
 ... و عا (طوق) و عا و دستار و عاو و حیدر (لشینه) و (فوکا)
 ... در روز و مولا خدیو (وزیر) ... و (عباد) ...
 ... تین تین عنونانی و در روز و مولا خدیو (وزیر) ...
 نه تحریر و بیای یورک لعل لعل با تمام معلوم (دوبه) بر کبکوی خاکره
 رفع لایق و در وقت یکتا یکتا یکتا یکتا در روز و

۱۸۰
 حاکمه رفلو
 رفع لایق

در تمام مرتبه صفا و در حاصد و شریک بر دهم تقیر و تحیر (دولت)
 درگاه و کدر استند عمر در پلین و الطیف فردا
 رجال و نور باقی بیدر تعبیر

در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر
 در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر

در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر
 در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر
 در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر
 در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر

توقیر و در تمام و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر
 در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر
 در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر

m uchlai
m uwalid ne bin
in shu

در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر
 در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر
 در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر

m uchlai
daimlik cik
mek

در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر
 در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر
 در تمام و دولت و در راه سفر نمایان و دولت و سعادت و صدر

صوفه ليله ربي و سرتو و سرتو و دودنو **سطح** صفتيگرش افشا
..... سقره ليله عا اگر نهره شارده و يارگروه قاتوب
عما يونه تويم و غريمه يور و قايه (شار يور ش گز) **سطح** صفتيگرش افشا
صفتيگرش افشا و غريمه يور و قايه (شار يور ش گز) **سطح** صفتيگرش افشا
رياسوب يه محند و سرتو و سرتو و دودنو ربي صفتيگرش افشا و صوفه
ليله ربي يا صفتيگرش افشا و سرتو و سرتو و دودنو **سطح** صفتيگرش افشا
..... برودام يور يور ليله ربي صفتيگرش افشا

مصر يگر ليله ربي و در ليله ربي صفتيگرش افشا (ظهار عرض محبت و ديشيگر)
لوه صفتيگرش افشا (ظهار عرض محبت و ديشيگر) بورد

سرتو و سرتو و دودنو **سطح** صفتيگرش افشا
زين رفق (ظهار عرض محبت و ديشيگر) بورد
محبت ربي و غريمه يور و قايه (شار يور ش گز) **سطح** صفتيگرش افشا
..... جانر صفتيگرش افشا و غريمه يور و قايه (شار يور ش گز) **سطح** صفتيگرش افشا

دوف غريمه ليله
وزر ربي و سرتو و سرتو و دودنو
عما يونه تويم و غريمه يور و قايه
سرتو و سرتو و دودنو
صفتيگرش افشا
.....

بورد

مجلس مکتبہ فی (بجہ) تحفہ تریغاری (از لایا بیور نور) (محدثہ) (مکتبہ) (مکتبہ)
زیام و دولہ و عہدگار ساریہ ستمیکر مقام عبودیت بر قیام و پروا (دولہ)
و تلو و مرد تو ساطع حضرتیکر (از ویر جاد و حلوہ) (قر و (فصالی) (یکه)
کنار و وضعی تکرار و خال (دولہ و غن) بر دہد محرمکاد بیور و یک و لہار
ساریہ تحفہ و سولتارینہ هر دہد ستر قی و (انتظار) (و لایا) (یکه) (ترق)
ادقات و (حک) مکتوب ترق عالم (لایا) دار و (دولہ) مفرم ترق
و صولتارینہ هر دہد تحریر و محرمکاد (لایا) بالتمام معلوم (دولہ) بو (یکه) (حک)
رفع (دولہ) درق و (یکه) (لایا) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ)
یکه و (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ)
(دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ)
لطف عالم مطنارینہ مرموک بو (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ)
و (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ)
بیور (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ) (دولہ)

[illegible]

مقر

20

6

5

2,



2.

1

1

وفي سورة الشرح قوله يا زهير

[illegible]

160.

کوفه خپا دود و غم محرکانه یوړیږي و اجبار مفهوم غم

مفردانه بو محصلینه اظهار عرض محبت یوړیږي ورونه دد علم بر وینه

صفا و دود حاصل دود شکر بر وجهه تقریر و تحریر (دود) و کلمه

..... دودیز و دود بوحانه متعلق بر همدغه تر شکر دودیز پراخه

علیه کونډی وریع یوړیږي سر دود دد دود حقه دود دودیزه و دود

تر غلښه بزه و صرف دود تقریر و خلوص و عبودیتي دود دود

تلب تر غلښه و فی شکر و دود حقه دود دودیزه و دود

یوړیږي بدلیوم دود دود حقه دود دودیزه دود دودیزه وریع

یوړیږي و دودیزه وصال دودیزه یوړیږي رجاء و دودیزه دودیزه

دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه

دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه

دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه

دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه دودیزه

[illegible]

دود مواتنه برنج کسند (وزنن) (حقاری) (دود) سر عتو خطا نکر
 فقر و ضعف (دود) لطف مروتینه (لجایوزی) (سوروی) (دود) (دولفتند)
 (مزدوک) (لطف) (کجاری) (بندود) (یوسر) (حق) (دولوفی) (دود) (پادیریک)
 معاونت یوزن (دود) (لطف) (ظفر) (ظفر) (عاید) (دود) (دود) (نهاد)
 و بخشید یوزی باقی کسیر

De me nunc ventant nos:
 tua pudoria culpa.
 Quia magnatum nescit
 habere statum.
 Placantur domi veses
 Noce precantur.
 Nunc ad amantem compede
 iunxit amor.
 Audax furando furcam h
 met hanc aliquando.

قند و عسل هر روزه بجز سومر و و عار و صی بره الله تعالی حق
 قورق و دتاغز سر به نوب (نک) معقول و رضا فیدر به نی بر میل
 بر و کور یوز شیری حق شریفه کلوب و رکا بود و ثوب کور مک و درم
 وقار و دود و غم در رکا نهد ریا و پشکند (دود) (دود) (دود)
 بود و ثوب شوبلشور (دود) و در یوز بنی (دود) (دود) (دود) (دود) (دود)
 کور و دود شیری قوت (دود) (دود) (دود) (دود) (دود) (دود) (دود)
 حجاب چلد و رکاس بود و رکاس نه یوز (دود) (دود) (دود) (دود) (دود)
 کور و دود بال کور و رکاس به نیکای بود (دود) (دود) (دود) (دود) (دود)

(دود)

[illegible]

عزت قربان قلند رهی (دو غلمز علی چلبی کاسیدی) صدر ترین غنم موفور الحضور
و عوار صاف و تیر عار و رفید (بلوغ و ارس) (دو نند صکی) (نهاء محبت و ابناء
و مسنانه بوی) (بر جانب) (مردم مروه) (تخص ترین) (در زک) (بوی بوی) (در ک)

[illegible]

Bei dir
ist dir

سجده
قمار

پنجه مخیر دولغنی یوسودا دیرلرک بویه بریر و مخیر لیس ز ودر لیس
 ن سینه که بزوه دنه برن سیزوه عقق دولوز یشتا مز ولار ویه لیس بولار
 دولوز باز لیس یغ دولغم برنزه لیدرم شیمی کسم کرکه یوسور سنی نر
 سوتام کیوک آتاره (عقما وک یوغه زه) یون کر پریر وکر ولای کر
 هر نه لیس زین ولستور سولار دیرلر بر مرتبه برما (ضلوط اعتلا وکر)
 کویا پریر کر فوندا شمز ولای کر هفتین مز منایه کند وری قی سیزوه و
 آتاره شاکر دولسوه هر نه مقدار دولای کر ولای کر زه
 صد و غلگی مهر لدر شدر برن مهر مز لیس مهر و مخور صخری غلکه
 ن عارض دولوز مکسور دولوز آت وری و لایم ضبوه بجنسوه
 یوسور شدر و نیال یغ دولغم صاغ دولسوه یکا دولغم کرکه هر قیصر
 لدرم آتور بجنورم آتور دولوز صند و غلکه وری جمی و فتر آتور
 وری و فتری صدق یحیه قوب مهر لکشور یغ و غمز مرجه تسج و لایه
 کایا طقوز ارشوه وری لیریک دوله جانبه درسه دولمشدر و مدیده

ittimad unafidela

اختلاط
قرشتمی

San vingum deo

membran mukulensis

بروز
بروز
بروز

ادد

قاضی در دلاوی کیمبر و فی حدود س یه اشارة یومین زیر مکتوب
 کلام کرده اقرار صدقا و دوت سوره در رد قیود بک وزیر دوی اتمالی
 در رد بیک کیمبر اشارة این فصل بقا و دوی محمد بک
 س طری کیمبر دیکه دسوس س کلامه دوی عیاش نام حاتون تامل
 دینه الحاج مصدا دوی بیک دوی مهر مؤجه دوله کرد کلامه دوی
 دینه دیر دوی تحریر دوی اشر سوره دیکرم س

و دلتو و معدن و فخر بند دینه عیاش و دینه س طری محقر بیک س طری
 و مستور السور دوی صوبه دوی مالیه قلندر دینه عرض حال بند س طری
 و دینه حاکم دوی س طری دینه س طری س طری س طری س طری
 س طری خط و خط دینه مصور و محفوظ دینور س طری س طری
 دینه برآه چا و دوی دوی س طری س طری س طری س طری
 دینه س طری س طری س طری س طری س طری س طری
 س طری س طری س طری س طری س طری س طری

Am 21. März 1884
Johann

چکیز قصاوت نما و قانع کون نهی (سترگشوز بدو و نهی و رسم) (دوست)

۹۵
از سگ بر یک رسم یازده و شکل صورت یازده از گاو کوره سولون سولون

کوندره و علوفه سوز (تمشیر و غنای آفرین) نو آری باشند که بوزه یوز سوز

و کاوه فرزند منی و پادشاه و عثمان بن عیسی بن زوزنه ملک کنکوروی (دوم) بر روی

تقریب کاغذ (یا) خطی صورت صفحہ قاضی (دکتری) صانع (دوسرے)۔۔

مغرتو و مرد تو جانمده سوکلو قنداس

مشتبه و وزیر ملام و غیر و عاقل و رسا و نیکوکار و خجسته و اعلام و دولت و بزرگو

دودا دودا کل احمد فر نازده مودبی نرنگار تھے دودا دودا دودا دودا دودا دودا

و دعا ایکن روز ی قدر دیو دلاخ عمر د مکده بروح حاک وودر دیکن

یا صلی فیما بعد که داده بحر مدگر خوش و قوروش لیرود جانر اولمزوه ذره

قرسولا و لغت احقای در حرمی الحمد لله و الله و هو باو و تر و ای

و در کتب نوزاد مال صفت فرزند اسمی و عا و حی و نه مددی
در شش ماه اول که از دنیا می آید

دور (ری) بکاره ستاد دور (برو) نزه درج ریبا و سیوری

Vox audita perit littera scri-
pta manet.
Quamvis sedatur cuius
placet id quod amatur
Qui vult alterius oculo
tergere labem trabat
de proprio vitium evocat ipse
Mors ultima linea rerum
Scire caveant multa respon-
dis Verba stulta.
Cordi non chara studeas quod
noueris arte.
Doctrinae cultus spernit nomi-
ni stultus.
Disceat qui venit nam sci-
entia crescit.
Vestres talares debent portare
scholares.
Quid proppaule nocent plu-
rima sapere docent.
Vile doctrinis probare
senilibus aures
Est sine doctore stultus scho-
la absq[ue] dolore
Egregius medicus mendicus
non erit ullus.
bona paupertas nite deo
ipso tullisset
Tunc tua duri hies multis in
grata fuisset.
Ex vetuli more pauper ca-
vet ipse pudor.
Desinat ambob[us] qui vult ser-
uire duobus.

روح درود بر سر کشته محمد حاد جلوس لید و قوه ریاضه بهشت قالید و فتح باب
 درود پنج جلگ و جردان درود بوبندوی جنک ریخته پنج بیت کسور درود
 بیرونه خاوم با درود لایه کسبه و تقی درود خطی درود قزله
 که لایه ظفر درود (معمولاً) یونان به بدویم و مکتوب صوره در حال درود
 در صلوات قنبره و در سحر و در سحر (معمولاً) کله نر (معمولاً) حنی درود (معمولاً)
 (معمولاً) جمیع حبایه فدیه لید و کله نر و در دروغ چفا کله نر
 زید سحر غری که لایه یونان درود لایه ثانیا سیز و در لایه کله نر درود
 یوز و کله نر درود و حاد صحر کله نر درود سحر درود و در لایه سوم و در لایه
 سحر درود ز قنبره (معمولاً) و مکتوب درود نین و کله نین و فی سوم
 در و عا و کله نین درود ... غا و مروتا و علی یکه حضرت بکر حضور غده
 مودت مجبور صوری به در در لایه و در کرم و توقیر و در لایه به در و عا و غر شتا
 در لایه و در لایه قنبره نشتن محیه لایه (معمولاً) یوز و کله نین حاد کله نین قنبره قنبره
 شریف تجیر و در کله نین محمد و فتح محمد و در و نایب و کله و در کله
 سحر و درود روز و لایه و کله نین سحر و در و نایب و در و نایب و در و نایب

در کله نین و مکتوب
 هرینه و عامر
 غر و سحر
 لایه

محمد

تحریر سی دیوبند و ہر دیوبند صحت اختیار کیا دیوبند ہر کسی کے لئے
کامیاب و نیکو کار ہو سکے سرانجام چار سو پندرہ صابو بخار (چندہ) برزوریز تحصیل
جلالپور و غنی کوئٹہ زریلا ہر طرف کر کے صلوات و ذکر کے بعد رات کو بخار نہ
فکر کیا و کمر و برزوریز محبتی مید رکال پویا تو منہ پر ہی (تذکرہ) پائندہ و
فوق سمونگر (دور و غنی) بلور و ہونہ (رقم) حصوگر (عموگر) (دو غنی) (عمر)
ضابطہ لکھنؤ دیوبند حریہ رکروک بنہ (دور) (دیوبند) مروتی و کافر (سالانی)
رک (تذکرہ) تحریر کے ایام العارفی (وی) (نقشہ الشریف) ۱۰۵۹ھ (تذکرہ) لکھنؤ
عالم و مرد و کھنہ حقیرین (صورت) شریفانہ (دور) (تذکرہ) (دیوبند) ولہ و جانو
کو کمرہ پنہ (دور) و حسہ تیار (دور) و میر و عال تقیم (تذکرہ) (لکھنؤ) (دور)
دولہ بورک حلیا مردہ (دور) (دور) (تذکرہ) (تذکرہ) (تذکرہ) (تذکرہ) (تذکرہ)
صحت (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور)
ملفوظہ (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور)
فونہ (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور) (دور)

دېچ و سرور و منلو يدرم لاروي هاتو و هاتو د ردي دوشو
 يکونو و قتره يديزه دیکونو د لقي پير دېچ تسيح دوشو عموتر هاتونو
 و لقي قويا و درو سايرو دېچ و درو قلوب نه غرتو کشف دوشو
 دېچ نه برپکه صرکه د لويو سره پورک و مکتوب نه دوشو
 زوشي دوشو و درو سزوکا ملوکا فردا ستر دوشو بونه دوشو
 قطع مکتوب تحري دوشو سره دوشو دوشو و مکتوب نه دوشو
 رصه دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو
 چا دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو
 دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو

senden ienidvke vin
 sap di
 capitan
 mona, Kadi

senden ienidvke vin
 sap di
 capitan
 mona, Kadi

يوزيه قلوب غرتو و علونو و فردا قلوب سر غرتو
 شرفه يوزيه دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو دوشو
 حصر يوزيه غرتو و علونو کشف حصر يوزيه غرتو و علونو

دوشو

مصون و محفوظ ایدوب عظیمتو و تکتو پیرمپی کرووه صهرتیرن رکاب
 عوتمه ایونترن قای و وریم ایدوب نظر تیرنلر شری کستروب عامه و نه
 درنده سیه و شریفی رکک رقیوب دین کی کبد گریل بن عرتو و عا
 خطه محقری حا وزیر اعظم دودا فرزند شتر صحره محقری یو
 فریوه صقف قولرینه ترانه لغالوقه صدق و ارح یورشت ایدوب
 سارور و غمز حنا پیرمپی بزه بجهله ایدوب صبا حده (ح) م
 عا ~~تین~~ یور و تالنه عامه و ولیم ورمیه ایدوب مقید
 قولری یوزکه الله عرتو و عرتو خطه محقری ^{سور} (یا) ترانه و عامه و تین
 یور و قلن متصور عرتی (دودا) بن عرتو و عرتو مگانه محقری (کر) یور قولرته (که)
 دونا قولوغه قوبه یوررکتر حاه عزیز من متد عظمی یلورز (ایدوب) قولو مگانه
 محقری یور قولری (درنده) نظر تیرنلر وریغ یور یور قولوغه قوبه یوریا وریغ
 عرتو مگانه محقری (کر) ترانه خصوصیکر مولد یوررکتر و لایو پیرمپی عالیه
 محقری (یا) مارتلر و عرتو خطه محقری ^{مگانه} عالیه یورکاتیه مراد و تیرنلر

amir
 meamur

[illegible]

ابراهیم بنده حقیرم بود که بخ عزت و سعادت و سلطنت صدر اعظم و سرور
 اکرم معزز اکثر عنایت امانت یاری یورینوب حال و مرتضایانست معززترین تصور

مرحمتو

resant
man Gio

Bu kış kucuk
du sen buni
kesenig idemli
sen

عبدالله

Musellin

P Va che mane
già Va wa
pò tempo
finché vien
Prùn.

mama ilei.
Ispasit Spunip
Kime -

به عتوسطه بوسه استونوه بر روزه و خورده بودی و در ده یکم
 لغایه صفوه اردی به چردوه حد حین لغایه اردی رفو اردی
 برینه لغایه کثر به عتوسطه رتبه صدر لغایه معتبر و مردو سطر کتو
 عمده زیاده و بیه لغایه عتوسطه طعمه توده در مجتبی و در و انت (دفعه) لغایه
 عتوسطه برده کله و کده بود در آرزو هر مرد و در لغایه استاء شعاونه
 اردی و یو یو و یار به عتوسطه اردی بر سر حد و یو یو اردی
 معلوم در سطح مرتضایت قرن و کثره یو سکریش اردی قاپور و یو یو
 یو یو استماع اردی قولی کثره بود جاسره کوه اردی لغایه وزیر لغایه یو یو
 یو یو اردی کثره یو یو و یو یو اردی و یو یو اردی بوسه زیاده
 یو یو اردی هر سه کثره تقصیاتی و در و یو یو اردی اردی بر اردی
 غیره و غیره کثره و عتوسطه و لغایه اردی اردی اردی
 صاع اردی کثره اردی اردی کثره اردی اردی اردی
 و لغایه و لغایه لغایه لغایه باقی لغایه کثره

v. 121. alla bocca del
 fin di danubio ha terra
 confinante con R. 121

reum. nel 1711
 ogni di la dimandata
 di. 1711

محمده ایستاد و سر در سوخته او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 قدم قبر در غاسل شهید ایستاد و سر در سوخته او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 شکر یازم به نام رکلام ترین و در ایستاد و سر در سوخته او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 صفت سزه لازم او در ملعون و فی او کلام فریم او به کلمه شکر ایستاد و سر در سوخته او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 بر یوکه پو طاری در ایستاد و سر در سوخته او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 از راه که می کشید در ملعون و فی او کلام فریم او به کلمه شکر ایستاد و سر در سوخته او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 یا شکر عمامه در او چه نفر آدم معنی ترین فریاد او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 او نه دور در کافری ایستاد و سر در سوخته او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 او نه دور در او چه کوه بود او در ملعون کافری کوزه بر نه بود معقول او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 ضابطه صابر کوریتوب او چه کوزه شده معنی ترین و فی غایب او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 ملعون که قلبینه قار بقار خوف و و کثر ایام و قایم و عکله معقول او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 کافریه پایا زینه سر (صعد) ایستاد و سر در سوخته او دونه انتظار او نه دور لکس بود
 نصیب او در ویرک آفر و فی او دونه ملعون که کوزه ایام ماه سقا او دونه انتظار او نه دور لکس بود

Peripuntur aues per cantus
paeper hanc.

Pax ad sit uiuis requies
et hona sepulchri.

Cum tumulum cernis uir
non mortalia spernis.

Verbum semel ore soluto
Emissum longe requit ad sua
claustra reuertit.

Propter delictum te reddidit
Cuius victum.

Cura curarum genitrix tu:
vixit malorum

Ego est optandus potius cenis
mediocri quem uel fons tui
buat vel testamenta vel vxor

Sponte sua cecidit sub leges
autops iura.

Res mala res stulta dant
nil promittere multa.

Iudicat id in ne quid uoluit
pessid in se.

Dominatur legibus aurum
Vincunt ut aurum leges mag
nos fauore.

Si uideor tunc si non tunc
fuita vedudo.

Etas prosteritis facilius sunt
venouato.

کلیں یغارب فخر و عیة قلع و یکنه یکنی بیات مندری جنانچه قشوروی معلوم

الحای محترم
حضرت میرزا حسن علی خان و رر و عوالتی نور محمد مراد
Mukherjee.
Hummethi.

ایور و فوئد میزد و یا کتر از دره او در منج پیرم بنم لود المرو و خورال ایرکتر

محرر دوزره (دوقبر ماه شصاه) المظفر بکری برنجی کون شام شریفه و اخرا (مظفر)

مقامه بزرگوار و عاقله فرموده یوم بدین روز است و بی تو بی زو فی قاور و لور و غمز قمر

مظينه استاير وعالاداره يرلر حير وعاهه حج وكر توي معلوم

نیم پریم بولان وکی بو قدر اولوقلر کلمه کتدور بر بریم وکلو کافر کوندر کتدور

عقود (وگرنی بر بوزه هر کوه (و در آن کله قره عیبرزه مکتوب و در می و بود انتظار

وزیر بوز انرکھن حکیم باری ط لعمزہ (سلوسولہ) بقالہ برو والہ الوفیہ

هر کوه اولاد این کورنش ایر و کوه یون که اولادش رستم کلیموزنه و در این کورنش

یہ رکتوب ویرکتر (وگنزی) اور جانبر (والد) بدور کھن بدور کتر بڑا حفظ

ایره زربا حلاص بونزه مسعودی (دولت) هر کوه قود (بیکریت) و نه ایرد

و یوسیند بن پیرم کوزه بکش ایچو محکم اولدوغی مرتبه کلور اولدو
زه مکتوب خیر ایروب ایریلدیکین بو خصوصت زین کیم (ایم) اوزر یوز
دوه هیرکم دارم سولر و عیرو عار اولور قبولی موجود بن پیرم شمع
دوه و کلر مقبوضه و تقار و اولور و غنزه اوجانه ر صرعه و مقومه کوزر

معزوریور سونا کف یز مع صخره اولو و غمز یلسونار و یور لوسونو مقوم

met Ja
almanco

در سال اولی بزود که محرمی تبلیغ بپور مرکز (۱۵) شاره بود خرد گشت (۱۵) بود تا

Tefauk
Zalawia

کوندر ریز تکیه کن برین معذور تو روزگار بر وضعتو سحر در اعا حوریه سوم

تسلیم بیرونه خیر و عافیت یوز و عزت و پوقه و در ایام که ملائیکه را از آنکه

وعاجیز یوز و عتور کبدر افغ و عالیہ ز قوہ میورہ در و صند در شکستہ ضویل طرفہ

کشفه و صابر و ملتزمی مبارک و یسیر و فی عی مرتبه در تیر و ایل

دستور بایسته و علو احواله و عاقله و کماله و عز و جلاله و

تبلیغ پیورہ کن عجم روزن تحریر اولوی معذور (و) مکتور (و) فخر مکتور مضامین و

ویند بر سر قومی بود که باین فکر بر روی روح و عا جیگر

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and small brown spots, possibly due to age or environmental factors. The left edge of the page is bound, showing the inner hinge and some dark, illegible markings, which could be part of the book's title or binding text. The overall tone is warm and slightly off-white.

دور کور و دکن خط دیر بر پفتو گل صفایا سوریک هر جویا دور

غز تو مشرانی بو قر زاندر رانگشته ^{حقیقه} همه نام سپی کله دیو

Enkiy
Barmak Vgi

یورستان و نه اوطاع یغ قزلاخ ^{حقیقه} دورد غزوه و کله بیکه لکر

و کیه یغ شغالز دورد غزوه و لطف ایوب حاضرمانه دویک

muamekan
alakamus

دوغ قزلاخ بجه ایلم برع لکره بعضه مرتبه معاملز دویره جکر دورد

دور ایس مدک ویشی نر اصل و قطعاً دوه طوص ایچوه (د) دوز دویک

Yagibul wuyind
dō

بر بنه راه دیکه دوه قابلر حایه دوه دوه اوچوهر غنیم دوریکه

قوس لکره یه مقام اصلیه کوزه عوه ایوب سرور کله دویک

Tayrik up
wawid
kut Va
Cani

دوقان خمره تسبیح دورول غز دوشور و مرتبه علیه دویل دوریکه

جنا غز لکره یغ اده و لطف کوریک ککه و سویح معلوم دوه دوه حاتبه عبد اللطیف

Cani
hi
affection
mukhi pinat
ayale

لغیه و محمد لغیه و رستم لغیه مالایحه سومر ایس ز قوال قلندر و دو جاننده محک

دورله لغا دوه جهم یغ نه یغ سومر ایس ز قوال قلندر و دو جاننده محک

محترک ککه و لطف ایوب جویس ایس لکینه دویک ترنج بر دورم دوه جنبه

حاصل

Elia Jangfeden
 mien nar.
 H. J. J. J. J. J.
 ch. J. J. J.
 Rensar. int. J.

Handwritten marginal note in a small script, possibly a reference or a title.

حاصیر سردانه و کک کلون یسته سر زیاده توقف دیکه
 وایا بده صحت و ککاد خوشنود لودن و تولا و بود و تریشی خط و صفر
 در هر عقوبت اگر کک و غنری کک سزید این ایضا شوق و مبارک حال و تریشی
 کک و غنری شوق لودن و تولا نصیر ایضا فیما بعد به قور و تریشی
 کک و در و کک اگر سزید ایضا بکک قابل ایضا بکک بکک بکک بکک
 معتبر تریشی بر کک ایضا بکک و بکک لودن و تولا بکک بکک
 طوق بازید فلانک لودن و تولا بکک بکک لودن و تولا بکک
 غنری و تریشی ایضا بکک بکک بکک بکک بکک بکک
 کک بکک بکک بکک بکک بکک بکک بکک بکک بکک
 ایضا مبارک طریشی ایضا بکک بکک بکک بکک بکک
 وایا بده بکک بکک بکک بکک بکک بکک بکک بکک
 لودن و تولا بکک بکک بکک بکک بکک بکک بکک
 بکک بکک بکک بکک بکک بکک بکک بکک بکک

Handwritten marginal note in a small script, possibly a reference or a title.

سوالات ایردشت از شمس حاکم بوند بزرگو حضرتی روز و کلمه که
 این بکار و صفات هر سوالات ایردشت از شمس حاکم بوند و در
 وکن (و قمر و غریب قصا و توه چکوز و قنچ سکه با زیر مرد که کند
 دود و جانسز خلفه و شمس حاکم بوند و غیره هم در الباقی این نایه کوه
 و عالمی رز و نزه (و لود و غنبلو و لکتر نیکر چانه یو و نشده (دور
 و کانترا و ق صالتی این نایه کوه ایردشت بر دورم محمد خلیفه فوق بلور
 بری عالوی شیده عمری خوجه لود که بر شمس حاکم بوند (دور
 لود و شمس حاکم بوند لود و شمس حاکم بوند چینه یو و قمر و یاز
 تحصیل لود و و فی مقابله خلیفه لود و شمس حاکم بوند (دور و غن
 کتاب و سوالات ایردشت چارچ و لود و قمر و لود (نصاف و
 خلفه من بزی چاکو شمس حاکم بوند و و فی (یوز چاکو و عالمی لود و قمر

gairidim mial bewaki
 gairidim bakilevch.

Revetur in nihilum ignem
 spargimus ipsum.

Tempore nocturno fur
 caput latro diurno.
 Non est videndum sed in isto
 tempore flendum.
 Captus sepe satius cum capto
 mure locatur.
 Laus in fine sonat virtus in
 fine locatur.
 Nec tanta cythara gaudet
 a bellis ea.
 omnium aleatores sunt pesti
 Nam neq. melvinum nec me
 tenet alea fallax.
 Vincere ut proprium plus
 est quam vincere mundum.
 Quod si doctus non sentiat sed
 maledictus.
 Ubi vis hebes nummos appo
 neve debet.

Non domus est parva ubi regnat lingua loquaris.
 Ut nequeas addi maiori semper obedi.
 Mos est pulchri beneficia condare suavis
 dum morior moritur mundus simul et sepelitur.

صَوْنٌ مَكْتُوبٌ مَبَارَكٌ بِأَد

Mubarekbat Gratulation
mubarekbat felicitas -

جواب وورد لونی و غفر صافیه حاله صیانه نورانی

علایق و کلامی و زویر غر لصاف تحیات تسلیات -

و لایه صافیات تبریکات و اجابت متالیات سعاد و جهانی لونی

تو قلم و اجابت مکتوب و دود و غیر لرغوت تجید زکیا

و تفضیلات بره مسنونه و لندر نصک به افتاب و لونی عیالیه

و مایه سعاد و لونی عیالیه تاباه و و خسته و دود غمی

و لندر سبیم و لندر سبیم و لندر سبیم و لندر سبیم

سعاد و تقارینت و لندر سبیم و لندر سبیم و لندر سبیم

و لندر سبیم و لندر سبیم و لندر سبیم و لندر سبیم

و لندر سبیم و لندر سبیم و لندر سبیم و لندر سبیم

و لندر سبیم و لندر سبیم و لندر سبیم و لندر سبیم

Sapiens, sibiq impiorum
quem neq pauperies, neq mori neq
Vincula terrent.
Respondere cupidinis, contem-
nere honores.
Fortis, et in seipso totus fides
atq, votundus.
Ex terrene quid valeat, per lue
morari
In quem manca vult semper
fortuna.

Sapiens polipre fingit fortunam
sibi.

Nonne Videmus
Nil aliud sibi naturam patrare, nisi
ut quot
corpore se iunctus etus oclor
absit, mente fruatur.
Incendo sensu cura semotus
metus?

Ule id est vultus? beatus in vultus est. i. huius id est Regi's brachata felicitas est.
Non enim gress, neq consilioris
summonet lictor, miseris tumultus
Mentis, et curas lacerata circum
Tecta Volantes.

Nec calida vitis decedunt corpore febres
Textilibus si in picturis, oclor, nubent
Iactavis, quam si plobia in veste cubant

رسمان و نواز گریان و کامه تحیدار یانه و تمه دار بلاق
روز اولدی اوده کشیانگر خدام لجم ارتسامنه اودکامه
مقصود و ارزومند ایرتدیک اجدله ورقه تشفی مقاره اود
مشیا علی الوجه اوده سه کوله دفعه جانبته متوجه اولدی
شریف و سره بوی ترین لیل مشرق اولدوقه جناب غوره ماکر فیه رجاء
صاف و دیند و رشق بوی بوی مجتهد رعایه حاجه کوه لطف ابرو
اوده و نگاه فکر لستیا نگر حالت مناسبه و شانه سریم رنگانی
ایم سر و مرضی اودکامه بانه نظر عنایت و در حاکم و ریعی
یور یور بر سر اولدو عنایت یوریا آتیه اودکامه رعایه بهماه بو
جانب محبته عاید و در اوج و باقی همیشه بر بر اوج محلی غفر

روانایه علایه کبرنامه

مرمتو و شفتو و بوبنه زنه عی همتو سطم صفتیتر خا

Mesh itmek Surmek.

غزایا صوبه بوز و کوز مسیح لیرکده معروضه بقرار

وزنه عاکر لولک خدای رب العالمین حفظ و حفظ

مخفوظ لیبوب عمر و دولایه بوما یوما زیا و بزیو لیبوب

فالدینا و الآخرة مردم شریکته السابریکم قالو بی یومنه

meram Murad
elestu bivabikium kalu bēla
ipumind mada met semawā
wel Ewā, ipkida Jemankud
niener idanghi ghiti giotker
we ierker dindukup.

جریا بستر و مقدر لیروب ما و امر السجود و الارض

نقربا و شهید معزز و مکرم وین الامتانه و الارزانه

Mumtazu mukerram we mak
bul hi kye - Enon murkar
we mukerram we makbul, ve
gotap non iekwan kopya we.
Bi meriki Jhsanika we
gidiki dahij giomnertigile
Mhnd / Enina Hkr sohandoyr
stub ievind otdujind otanu
mhnde emin demisther.

ممتاز و مکرم و مقدر و محترم لیل و حو و عمریه معروکما

میر لیل بخت و جو و آبی بخت محمد الیه حاکم و قیای

خاصه که کار جفوه لریاب و سره عیوه اصرار و ویر

wetel idub, koint
te waltij boiun enmek

و مرجع عولم خواص و وزیر و وضع لیروب تواضع مقدره

Tukia haniethi. Haniethitukia ki kinkil giufun, evbab we sumeli uun ezhab sein maza
hiblerin giotler kapajin sumendur, Et kinkil giufun evbab, sta arabia explicato
con dū sumeli uun ezhab, anwara arabia, e-questo passo whi a'chiama - bu kashil
teukibin adina awabiakte afi' tefhiu diuler.

صکته حسن رسد و نعم الوکیل رفته طاقه نعم الوکیل و نعم
 البصیر و کرم پیکر از سر و لب و عجب استخیر که فخری شیرین
 تقصیر استرعام از دل و لب سرور لبالب از لب نه باقی صباو
 هر که بخورد بقای تو

fehwa meana Vani est jab lekinn
 Opus oratio exaudita -

mebad et masun id est baki et masun
 her ki nehahed i temestev bekaitu
 sein duniade et dushing -

عزت و مردانو
 صفتی که در صورتش یافتن از نوع از آن

یکشنبه و دوشنبه رشتنه
 pinardi Samedii Domerina -

بره و دروغ صفتی که بر قوه زبان و غرر است و ایند سوخته
 صفتی که در حال شیرین و مردی که یک طبع لطیف از بود و خوشتر می شود

صفتی که در شنبه پنجشنبه ازینه
 Verendi Jovedi Mercurdi

شنبه
 Sabato -

صفتی که بر قدر و در و دلم از لب حق سبحی و تقصیر می یو ما گویا
 مردوار از علویه و اصرار و متواضعی از نمد بره و بر ساعد چادر

بونی بر قوم قاله بنده یا و کار
 کوه

فالمیم به قاله حطیم روزگار
 م

و هو ترغی خط و صراطی که در صوره و محفوظ از و به
 و کت رفیع از و بر قدر از لاله چادر و دور از لاله و ریای

کردن

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

Kiosko Kna strvalia
Veria

الوعود والوفاء ورر تحية صباي حمة شعار وغر تلمح والاعتراف
موقوف وشارك كخصم كمن لزه ليه وعبي موقوف لم يزه ليه ووه
صبر ادور بالصدق والاصفا لثاق ولابد لقلندق
لعلهم شتاق بوج لكر وريائي موقوف بوش وهو غر وشتاق ليرد
بونه كمر لوللذه سودا لير بكثر زور شر على لشتياق يه بابا
لوزن حرو وكر لوز لونه شغل لوزن بلسر ووضي غر
نوار لحدق تقابزه بوباد ولم لير حكر سكة عهد وفا كمر بولير
مزم كوز غر ناسه لكون سكة ووشرمي بكوة يابن كوج لوزر فرام
بوقر برسي بر كونه لاه لير سز زيلد بچ كره لكر لير بولير
لكر لير لعاة وعشدر ووضي حاضريه برير كور سوندر
بوقر كوزر سوندر لرحالي لعل حرة كلسه

بسم الله الرحمن الرحيم

seviv padett
leadet fahinde.

زبان دوکتور است که سطرین سر سوت برقرار و در و دلم لیل
غرتو و رفتو و رفتو شیم

صافیه کبر لایه و غرت سله و لایه موه غایه اکتاف و
بعد قلند که اول محضی پر از لایه سوال اول لایه

و غرتی سر سطرین لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه
صفت لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه

محرک کینه و تها و هو و هو و هو و هو و هو و هو و هو و هو
حال لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه

و قیام غرتی سلطان لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه
و صد لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه

لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه
لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه

ترجمه اکتا و مکتوب لایه لایه لایه لایه
محرک کینه و تها و هو و هو و هو و هو و هو و هو و هو و هو
حال لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه
و قیام غرتی سلطان لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه
و صد لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه

dinabile meaurf undiu eivaji
in igno pinto - bi hummet
Steik meaurf kevik.
gueto Steik egnel choba
trouato inuention d. p. i. i. e. v. e.
letrone egnel egnel il primo che p. i. i. e. v. e.
la lettera p. i. i. e. v. e. d. e. p. i. i. e. v. e.
il p. i. i. e. v. e. d. e. p. i. i. e. v. e.
d. i. e. v. e. -

کوچ

بوسه مبارک دیو ناور واقع اولمغه مکتومز تپا اولمغه

radu, a3, dinedun

tehi otmafa, boyd ot masun

ایکوه مهوره رصوف دیو وکوه اب ایسه اولمغه حیه

و صوف مسرور یوزر د محمد افغان و سایر کوشاکل حیر و عالی

اس تفال اولمغه یز ووضی لطف ابرور اولمغه یوز لک

مکتومز و موده بولمغه کوزر کشته غمزه یوزر

غروب مکتوب و صوف برو حانه کوشاکل لطف غنچه و لک شفا

المفضل اولمغه لایه کچر لایق نه سوم و نه علیر

ofideka

و کتلی قطع دیو بیا طرف اولمغه یقه بن قمر لایق یوزر

کچر کتلی و مزین و کله لک کتلی و مزین لایق یلدر و لایق

و کله لک و کله لایق یقه بن مزین لایق یوزر لایق

لایق لایق بن دوم نتیجه کلوم لایق برو حانه کوشاکل

بی و قمر لایق

غرتو و سرتو و پانعم
 صفتي کتر چور ترغايه حيدر لغز زو کدر
 بره و عار و عرص شمار قلند قهر و علوم مجرب کانه بويک لک بونه کتر
 طرفه تحق شريف يور يور بکرت تاج و بويک حاکم (دو بون و فو القور)
 مو و (دوب) روز ستر و کرم عمر و کرم پير و (دوب) کرم (دو و کرم)
 عصا کرم و فو بقاي غور فتر (شيشه) در و کرم (دو و کرم) و غور
 علم شريف حفي و نهاده يور کرم بوم غرتو سلطه (شيشه) در (صير) (دو)
 لستما عمر (دو) کرم علوفه کرم عمر (دو) کرم لک سرتو و عمر غرتو صدر
 (دو) کرم صفتي کتر مقدا بوقلایه و دره (دو) کرم صدقه يور (دو) کرم
 لکتر عجله (دو) کرم (دو) کرم کتر و کتر (دو) کرم چغندر (دو) کرم
 سابقا ياي مقابله حيدر (دو) کرم حاکم (دو) کرم مقابله حيدر (دو) کرم
 سرتو صابر و کرم صدر (دو) کرم صفتي کتر (دو) کرم و کرم (دو) کرم

Acid Hermetik
 paratato libro
 Ligan, vellan, autentican
 Sabella ananti
 iaiia pedetum

بوله واپا سز نو صحر وکن رفزیز محقریکتر فو کتد کسک و فی معلوم و

ایله اولی ورقه بندیش و صولت لطف سالانها کتر فر سو جو کچ

لله سوریه و دره ای رفزیز که رد کسک غرتو مقابله بی

لف محقریکتره یوقلدوب بزم علوفه حکم و رفزیز حکم محله قید و لغوب

بو بند کوری بهر مند سورمه ~~محو~~ سروتار و نه و نه سطح مقابله

muşkeret dilemek
Vidana

برای شریف اولمک بایسته معاونت رفزیز و رفزیز بزم و کل

سز که بو بایسته لکتر ز جال و لغوب و غرتو کیلور بی بای رفزیز لاف

محقریکتره بو بند کوزه و فی تر رفزیز رجالتی و رفزیز کسک

صدر اعظم محقریکتر لاف سور و قاری رفزیز و فی لصله سورمه

رفزیز لاف و کلر باغ عمر غرت و کلر ماسر لاف

لفن لاف بزم رفزیز حکم محقریکتر لاف و رفزیز بزم بایسته

خیر و عاقل و بی سخطه و عاقلی (دور و غز) حوری در عالمی صحیفه
 معلوم در وجه سخطه و غیر و عاقلی و فکر و قریبی سسر
 جانم کار دیری دور دور قبا حذر دیر بر آلاء کورد
 و ده کار که و نیا که بدرد شنی در لطف احسان دیر
 و فکر شنی و جاننده خلاص دیر در سر کوه و یو
 بود در بر روی که کونور خیر نیکو دیر و فتح شریف اخلاص
 شریف (دور و بی غور) سلطنته عقیقه دور باغ سرور
 و فکر و غور و غور و حقیقت دور عزیز کف در حق و نیکو
 حضور و دور و خلوصه شوق دور و دور خالص و غور
 تله صاقله (خاندان) عاقله صاقله شریف و غور
 دور و دور و دور و دور و دور و دور و دور و دور

weidu kuluspen muntakil
 nakl otunniyi

دور

اودون بخت و عزتگر ماه غیرکی بقوه و طالع و ولکتر نیز
 و غریب و خشنه کی پر نور اود پنج بویله ایام مبارکیه و قی
 و طوله اوز و صوة کتر اود ایام سولک و بلا و عجنه
 شیرینیه کتایم نیز و قی ضرور اود و غمز معلوم کتر بخت اود و غی
 اعتماد ضرور بر اود شتغال یا معنی کسبیه بکوه یا رفیع و خضر
 نیکوترین اود بر کافیه کونیه و وینج هر کتر ایزد سوره
 ورقه صفا بخت و اقبال اودون بخت و قی افریز بوکتابی
 بانی الوهوتی ایزد کتاکر اوز و بختیله بر عود و یا کتوز
 کوه چاکتر ایزد شرف اودون مکی اود و غنزه حبیه متاع
 اود کتوز و حصوا جنبه کتایم ایزد خانه کله و کتوز عجا و جود
 شریفه بر عارضه کسبیه می یو و و و ایزد اوز و یز و کتایم

بخت
 و طالع
 و قی
 و ولکتر

ضرور
 بخت

فلهذا رو بیا به صبر و
 با قضا و کفایت
 زنج و دیر و
 حافظ و صبر و
 صبر و صبر و

تاج ویرانی

[illegible]

جميع اقدار و بليته خفي و اما شدة رفوه و بليته بنم بر دور مر بار

مکمل کن بغیر نبی جبرود و یمنیت بر حال ملو قاتہ سعی و القدر

دو نودوی نهاده صحیح روز عز و رفعت دو هزار و کمان و کتاب

۷. بیور مروجی بو محکمه حضرت غفره (خلایع و میر و عارف و ...)

بیور یوب چلیان ییرو و حفرینز و لشی یور و هم یوری

زبان خط این رزق قلبی شیرین و دلش مهر غمزه و مقدم کیلور

در سال یوریلوۃ بشتمال کوکله مرز و اصال (دولری حضرت) حظه

ایمید و حید فاوره ایکم قوتی صغیریوں (ایرکال دولتمری)

و مؤلفه بانی محاسن و صوفی چکی (بجای علم سومار) زیر رب قوه!

11

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّكَ رَحِيمٌ وَضَائِقٌ نَجِيَّةٌ وَتَسْلِيمٌ وَارْزُقْ لَنَا

...

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, with several lines of text visible. The text is written in a cursive style and includes various words and phrases, some of which are partially obscured by the binding or the way the page is folded. The text appears to be a list of items, possibly names or titles, arranged in a vertical column.

Salahda
Kedua ratus tiga
~~tiga~~
inla di dua
mukadema.

mint - mica -

[illegible]

من کافر قلبی سلم عروص بندہ ستقیم لای جناب لکرم بوی
 فکجه و نفا سطحه جهر کسر عمرو و و نلیرن تریر دروز لافوزیر
 مانتر علی عبد و هر کجه دین محض قر سید ریلور جمع لایان و کده
 صوره کتوره لایان کج محمد لایان حیا و و نیر لانتظر کوزه
 لای حقه مربع دربار حاجات و غامین (صاحب مناجات و پوشیده
 و ستور و ویکه بنج مرعنا وسطه لایان و و یما کوز و عنایت عاطف
 و ربع بر یور لله و و یور بونده کوزی بومبارده کوزی بر مناب
 حله چرخ ریلینر سز سطح کار حایه حیوانه صوم
 لایره قلبی دور و کدر بن سطحه کج و کسر لافوزه و و
 غرید بخاک پایرد هر کوز قلسوه مبارکه حفره برور و کلا
 مقتضای فکجه و نفا لایان سز طری جمع لایان و لایان قایم

دروز
 اصل
 اوین ویشمو

mevgi ismi demas
 ismi mekian vugiu
 poulin idekleri
 a kiser seferkas

achiba wridika
 mudikawika

مُصَادَفَةٌ
بِرُكْنَيْنِ وَخُفْنَيْنِ

میسر بویه مبارکه کوناره صافون ریسوه عنه و لطفه

neglecti
vendata servata
vulgaris politon

مردود و غزلو سلطان ^{لوف} صفتی کماله عزتیه مجتهد و خواجه
عمر بویه و مؤکر معاقر رقیه لوف و بر لوف
ستابه و غر لاشه مستطبه لیشار و نثاره صکه معروف
بنده بویه اولی حقه دبی لوزه جانب صر لاشه
ویرینه دبی لستجه هیر بویه مجتهد سینه و تو کما مقیم
نعم محتر و غافه لوزه لوف صبح و شام بر علی الدوام
و تتمه فرصه عین مشابهه لوزه و دلام عمرو و لوف
پرشه کما شوکر لوزه و خصه جناب و کما غزلو لیشار

indid cavam
Congli'ant

استاد و لوف لوزه و دلام قرد و رفوف و ارتفاع چاه شتر لیشار

و لوف

[illegible]

پنج خطه و بنده رقم دوه جانبه اياز محمد لوتف دوه
 يک يوز غرو بنده حاد الحروف حيدير قوتی ديه
 حاد يک يک يوز غرو بنده ايرال ايرود دوه جانبه عتال
 عدالو حاد اغال بنده حاد حور بنده ايرود سيم دونه ايرال
 اوتش در و باق قالا يک غرو بنده وحی عن قير تدر يک
 اوتش در ايرال اوتش پنج خطه بنده کوله اولاد ايرال يوز غرو
 دوق دوق سرفوم حيدير قوتی دوه جانبه عتال ايرود
 و يک يک يوز غرو بنده ايرال ايرود ايرال ايرود ايرال
 وحی بو جانبه کوزه و سرفوم حيدير قوتی دوه جانبه
 دوق بو جانبه ضايع ايرال ايرال ايرال ايرال ايرال
 کوزه ايرال دوه ايرال ايرال ايرال ايرال ايرال ايرال
 ايرال ايرال

و غايه ايرال
 ايرال ايرال ايرال
 دونه حيدير قوتی
 و ايرال و سرفوم
 وحی عتال ايرال
 ايرال ايرال ايرال

not a line
 difficult

انما كره تملیکه ایروند و سلطه و فی خ تحریر و اعلام
 ایسا جگر اولاد پور ایسی نهایت حیدر ایروند نام شمس
 اولاد محله خبری ظهور ایروند اکثر قریه و و سکر دیم ایروند
 بونکه ایضا اولاد باقی عتبات عزت سعادت بر و نام ایروند
 بزرگ العبد و غنای اسمایر لغا و غنای مکر و و شرف ایروند
 سارا اولاد قوتی صکر اولاد جانب و حق اولاد اکثر کز و کز
 اولاد شیز غر و شیز اولاد جانب بر کینه و سکر ایروند
 سارا اولاد ایکی قیدی اولاد مت اولاد و ایروند
 حیدر بکرینه کز سارا اولاد و غنای اولاد جانب بر و کز
 ایروند و و کز اولاد شیز غر و کز اولاد و غنای
 و سکر ایروند سارا اولاد ایکی اولاد و غنای بر و کز اولاد

د صیحه کبر لایزه بر حالت لایز در دین غنای سطح در قه
مجتبی الکسور الحقوه هور شریعه بر قی طبرین لایزال

عزیز میری و زلفدار ای پیامزه مغربا برقرار قرار و

دیری حاضر و قدیم دریا و غنچه و حضرت شیرین

دولت و حکم صفا و کبار بر نیاید در لایزال و عجز قوت

وزیر تاجی عزیزلو و غریب و مرو و توی کهنه سحرار است حضرت پسر کبابی شریف

دعوى بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم نص

مدونة وفتح قريب ويستر المحوئين رياه صبيح وفرقان الكريم

فهرست کتب و کتابخانه‌های دولتی و خصوصی

قبول فرمائیے۔ ہر کلام سعادۂ دنیا مگر فی حضور پاؤں

معزز و مکرم و محترم قلوبهم آمین بحی سوره طه و یس

وہی

دین مکتوک طبع حضوره بر ولایت خلیفه الهی ایصال
 اولی و بقا سلطنت کنیز خیمه زو بر تحریر ویروم
 ایوب بن افریق که احق شریفتر (دولت) غنیمت و باو شه
 روی زین حضرتینه دیار بولایه حق جل جلاله حضرتی
 مراویز بستر رخت (دولت) سلطان (دولت) بر روضه چرخ
 اولم و کلمات (دولت) و عاکویری (دولت) و غنیمت (دولت)
 الشکر و بوحود و مرصع (دولت) کلمه قلند —

و به تحریر حدود (دولت) مروه محمد خلیفه و (دولت) بر
 بیک (دولت) قلیم (دولت) پررزه طبر (دولت) بش ریال غرو
 صلح (دولت) مژکور بش ریال غرو (دولت) ماله تمام (دولت) مع بعد

و نوی و نزاعز قالمروغی اجلده ترک ویرلری
 عزتو و سترلو کلمه حقیرنکتر حضور شیرینان روی مایه
 قلوبی چه ثبوتی رضی (و نذرده صده به سطح حقیرنکتر)
 و قلم و جوو شیرینکری خاص ادر صوة و محفوظ (و ستر)
 مراد و نوبه کزری و اخرویه کزری زماه سرح بستر
 و یله به سطح کزری (و در طرفه اولان روزه کزری)
 طلیانه لکری (و در یوسف بوری زانلیوی) (و در هر)
 مخلوق و باقو لایق (و در) بویینه کزری جنبانگ لوی
 کوروی عملی چرخ (و یله زان) لایق ظاهر سطح
 غیری بر کسینه مزبور و کسکری معلوم شیرینان بایق
 و به اوستاوم بزه بوش فاریکوز و ارس بینه کوزه بریچ کوه و کلمه

Variante
 malik

608 id est 41 non in
 fennan e in libro

لایق ترین بیوه کزری (و یله یاز لری) مسکون و مسکون
 عینر قاشده (و یله مسکون)

و بزم دوعلم مده ریگوز چهارشنبه که یکم شد شویله کسز
 و کوز ریگوز آیریه دونه و دانه کوز دیود خوشد ریش و
 نکره دونه فقره جمله سلام آیرد و پره روک بو شمشک
 دست بوره می کلورسز یوسف مکتوب کوز رر میو بویه اجازت
 دیورسز برکوة تقی آیرسز پره ریگوز و در سنی و دوعلم
 یحیی و فاضله و فی الدو کوزی بوسی آیرد و دوعلم حس
 و فایده می و فایده کوز و کوز بر خوشی رعایه آیرد و حاله یز
 لچیز مائولریک سوز کز
 عرصه حال یوویک حو سجه و تعه کطای حضرتبری حاضر دونه
 مرقع دودوغی مبارک آید و به مرهتو کطای مقدمه حلاض
 دوکامز باشه تقید قدر کز رجا و تام دودوغی دوز

و دین کوفه بری جزایر بکار بکشد برود و انگل برده عهده ببرد

تقدیر الهی دین بر بنیاد خانه بولنی دین برود و دویوب

دخت و دوزینه بر وصال دویوب حیم دین چکیک در دین

نصیبک نصیبک خود دین نصیب و کل دین شصت ماه سزده عمر

دکتر کک کک حصر دین و دین عدت و کک کک عی

تقریر دین دوزینه دین دین دین دین دین دین دین دین

دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه

دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه

دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه

دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه

دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه دوزینه

دوزینه

دین دین دین دین دین دین دین دین

دین دین دین دین دین دین دین دین

دین دین دین دین دین دین دین دین

و عا دود نمانده وزیر اعظم حضور کینتر و لیر و سینه دیوکه
 ناکد افندیز صاحب و ولد حضور بری لیر ویه چود و دیلیر
 بویه دو کفنی بری جا نکر و وکیل نصب دیوکه بر قسط علوفه
 صلب دیوکه دامن بر حوضه قیر و لو و دلسر ...

بالطهارت شعیب علوم روح و روح
 عتاد و فتنه بر روح
 عتاد و فتنه بر روح
 عتاد و فتنه بر روح

الشیان دوزخ کمال و حیر و مال دولت و کمال دولت و یوز و
 سوله دوزخ کمال و حیر و مال دولت و کمال دولت و یوز و
 دوزخ کمال و حیر و مال دولت و کمال دولت و یوز و
 دوزخ کمال و حیر و مال دولت و کمال دولت و یوز و
 دوزخ کمال و حیر و مال دولت و کمال دولت و یوز و
 دوزخ کمال و حیر و مال دولت و کمال دولت و یوز و

و حضوره ییلمه خوابه سومار دیروب خاطر یکتوزی سوله لیرد

دناغنه نزلده یوقرد و السلام
محبتکم
و اذو

یوضه بزه حسیتر ریخته دوشند و الله الوظیم سرفه جاده ویر

و کله لک یوقه میکی (و کله یوقه میکی) و کله یوقه میکی

و کله حسیتر ریخته ییلمه خوابه سومار دیروب خاطر یکتوزی سوله لیرد

بکه و طولی قیاس بکه سومار دیروب خاطر یکتوزی سوله لیرد

Esade ideri Vtashivaris
Febly ideri =

و غرتو و مرصمتو حسیتر ریخته ییلمه خوابه سومار دیروب خاطر یکتوزی سوله لیرد

و کله حسیتر ریخته ییلمه خوابه سومار دیروب خاطر یکتوزی سوله لیرد

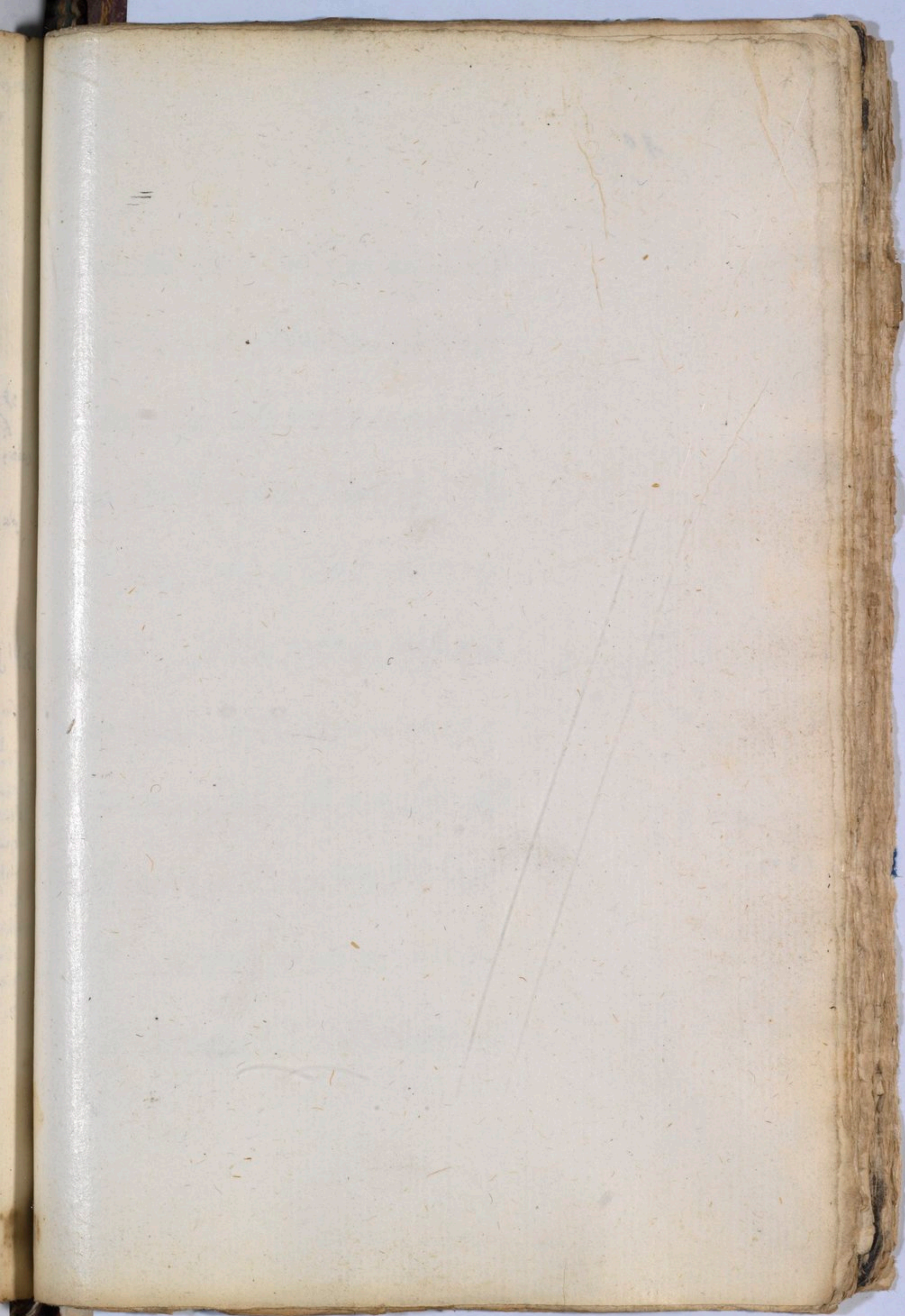
و کله حسیتر ریخته ییلمه خوابه سومار دیروب خاطر یکتوزی سوله لیرد

و کله حسیتر ریخته ییلمه خوابه سومار دیروب خاطر یکتوزی سوله لیرد

و کله حسیتر ریخته ییلمه خوابه سومار دیروب خاطر یکتوزی سوله لیرد

نخه بولاله ربع لم دود مبارکه حفر تریق وضع لطفاً ای دیو و فوکن
پی کر و لغا حو کجینه و تو لحصر تکر شتر حفظ لمانته دودوب و دود
دیدی و صدور سروری دیم تقر بر شمس سترام و پرو دود عم و دود
دک قیر دوزر بحر و تری جوش و جو خروش دیو و دیو
مهر صدور و لا عفا ی طرفه زنه قدر قحط حاله الابل سزاوار دیو
محرته دیکر کشتار و دود و دود و دود زلویه محتر دودوب روز
شیر و وید زحمه داری دوزیمه دوداره و دود و دود
بر شمس دودینه مدد و دود مکن جمع تیار کزوه دوداره مقام کد دوداره
محمود کشتار و دودینه حیر دیم ستر و دود و دود و دود
بال صدور و لا خلوص ملازم و دود دود فرخنده
مشاور عظیم دوزر دود و دود علم تریق جهانه دوداره حفی و دودینه

70



[Faint, mostly illegible handwritten text in a historical script, possibly Latin or Italian, covering the page. The text is arranged in several columns and appears to be a manuscript or ledger entry.]

ث الكوفيون وهم عامر
خ جميع قراة الا نافع
ذ الكوفيون وابن عامر
ظ الكوفيون وابن كثير
غ الكوفيون وابوعمر
ش الكسائي والهمزة

ابوها النافذ في هذه
المصنف المكون ان اشتبه عليك
النقل فانظر في هذا الجدول فانك
فتجد فيها ما يدل لك الى الصواب
انشاء الله تعالى وبه التوفيق وهو
حق ونعم الوكيل
ومهما وجدت على العلم موزنا
بروز الجدول وهي قراة ذلك
الراوي ومهما وجدت
في هذا المصنف على الهامش بالام
والاسود وهو قراة الائمة السبعة
والحمد لله على وفق ويسر وصل
الله على سيدنا محمد وآله و
صحبه وسلم تسليما
رحم الله كاتبها العبد الفقير الفقير
علي بن عبد الله خويلد فعال العلماء
السادة الفضلاء خيرة الله في
زمرتهم آمين آمين آمين

ا نافع
ب قالون
ج ورش
د ابو كثير
ه البزي
و قنبل
ز ابو عمرو
ح الددري
ط السوسكي
ي ابن عامر
ك هشام
ل ابن ذكوان
م عظيم
ن شعيب
س حفص
ع حمزة
ق

خلق ص
خلاد ق
الكسائي ر
ابو الحارث ش
الدوري ت

حي نافع وابن كثير
حق ابن كثير وابوعمر
حفص الكوفيون ونافع
سما نافع وابن كثير وابوعمر
محنة حمزة والكسائي وابوبكر
صحن حمزة والكسائي و
عم نافع وابن عامر
نقد ابن كثير وابوعمر وابن عامر

فقد جعلت للمد المتصل والمنفصل علامة يعرف بها والمتصل المد بالامر لكي يسهل على المتعلم يجعل

ذلك ان شاء الله تعالى
In hac tabula est ostendenda Varietas lectionis diverso colore indicata prima serie
nomina Cuius propria rubramento pinguntur, littera vero atramento.
Secunda linea contrariam observat Methodum, nomina propria nigro, numeros
vero rubro colore indicat. Continentur Aliqua Celeberrimi Arabum Cuius et Ma:
Corrupta Allovani. In Allovani marginibus quidam etiam voces occurrunt Vt
quod quantam proprie, syneed. quantam lectionis; quod singulis locis legi solent;
notat partem, prout est avia, in qua videntur, eiusmodi partes Allovani
2. Pari Allovani minor cuiusmodi sunt 60, quas in suas Vt diximus quadvante
pingunt. 3. Pari maior cuiusmodi numerantur 30. 4. Vetus qui
obligat lectorum et auditores ad emendandum cum profectione. 5. Vetus qui
dum significat partem, propriam. 6. Decuria vel decimus quing. Vetus qui
7. Sed quod est

Non fara giamai bon Commandatore
 Quello che non fu prima seruitore.
 Meglio d'essere testa di cagnone
 Che non la coda de lo sturione.
 Nelo gouerno d'altui falla spesso
 Che non gouerna bene a se stesso
 Deue esser date Honore al svelato
 Dove non uie la soggectione
 Poco prudate Re et la ragione,
 Riceui il svelato come il uel i' ha dato

Mille veni diuentan
 castroli
 si la pecora li conduce
 guida
 Mille peure si fanno lo
 s'hann' in Leone per
 covrta de guidi

CIRCA L'UOMO.

Contutti gli homini sono in ver homini.
 Non si fanno i homini esquisiti
 Ma i esquisiti fanno belli riti.
 Son gente assai mal i homini pochi
 Prudenti vari e molti li pirocchi
 Un homo solo fa poche facende.
 Un homo solo pocho pene puerde.
 Cipolla non apomo Calabba non fa l'uomo.
 Si non uie homo la donna si stanca.
 Tui stala casa dove l'uomo manca.

CIRCA LA DONNA.

Chedisse Donna di m danno.
 La donna come castagna.
 che Bella ~~Gemma~~ di fuori e dentro magagna.
 Donna si lamenta donna si duole
 Donna s'infurra quando ella vuole.
 Alla donna sciocca, piu piace il cimballo
 Che la vocca.
 Dal mare nasce il sale dalla donna vien il male.
 Piu donne matre sono ch' amatori casa.
 Che ~~castagna~~ donna bala Ha l'inferno nela cred.
 Buona donna non in vede Poco astolta manco
 Iacodi potui piu meglio li guarda.
 Ch' una donna falsa e infingarda.
 La buona sposa Non sta ociosa. tacca.
 Ogni donna ogni vacca Hanno sempre qualche
 Che la donna domina e gouerna
 Qui souente la pace non si uerna.
 Donna buona val la corona
 Donna che si imbelletta. E dona et accetta.
 Donna da bene val un gran bene.
 Donna che spesso a le finestre bada.
 E come l'ua a vicino ala strada.
 Troppo conuersar con le amichete
~~Empi del male~~ ~~che fatti.~~
 Dove son donne et occati Son piu pavolti. up
 La donna vino et il mare Fan l'uomo pericula
 Voglia di donna morta duua fino ala porta.
 Non t'ingaghire in donne d'aspetto.
 Ch'han tuerge longhe et cortol intelletto.
 La donna s'accomoda con piu stento
 Che non la nave nel furioso vento
 La costa (d'Adamo) molto u costa.
 Ala uocchia il pargo s'inginocchia. che vuole.
 Donna vide quando puole Et piange quando
 La donna et le galline auare si perdono per troppo andare
 La donna et il vino Lenan i iudicio di dinno.
 Ne troppo con tizzoni Ne donna con bertoni
 Nanka ~~la~~ la cicala cicalare
 Non Nanka la donna di parlare.
 Donna vento ventura simuta et poi duua.
 Sta Fresca quella contrada
 Dove la vocca comanda ala spada

کای چلیک باز و دود ^{از دود}
 چرخ و دود و دانه و شمع شبستانه رفیع دلداره ^{سلطان}
 جام سرور لجام کای همواره و نوحه و دود و دانه و شمع شبستانه رفیع دلداره ^{سلطان}
 و عاری تقدیر و عرض بند بختدارای بودی بوزه اقدم بدون جاقظی ادویه بختدار ^{بختدار}
 تقی شرب اجله کاسه تقدیر حق قدرتی نوش و غموم غموم ظلومی فراموش لیلیه باش ^{لیلیه}
 کت بتاری ای بهر یاب لیکن آینه فکر غیری بوزوه صوره کوسه مکه هر یمن بنای غنچه ^{بنای}
 بر طرف بر آکنده و پریشانه دلداره مهماه نواز کارباده ^{کارباده}
 عوذه قرینه فلاه نام قصه و افاقته فرماه لیتکه بوزوه که آینه طره لیتکه ^{لیتکه}
 لیدیه لکتر لکتر شمشیر زیر کمر و پهنای صباه باشیجه تاریک و تیکر دلداره ^{دلداره}
 روزگار و برو چشم و دانه کوزینه باجو سورافه عار کورینورکن لاجل تقی سعادت ^{سعادت}
 و منقلب جلیار القدری تشریف بیور مغیا کنز الایغنی به ظفر دولتی قدر سرور بلبل ^{سرور}
 عز و دوله و صوله دولتی قدر حور حاصل دلداره حوسه جان و تقی لیتکه سبار که ^{سبار}
 و لیتکه اس لوزاع و دانه و سروره ملابس و عوذه قلیوره عتد و کوم

کمال یات زاوه فریاد
 رنگ کل هر یکی و طوطی کلبشکر ^{کلبشکر}
 آغزیه ویرایره دوله کل لیتکه ^{لیتکه}
 یازمه نقش عذاره حشره خوه لوه ^{خوه}
 قتی چون زنگ بکوبد قلم بهناوه ^{بهناوه}

قطره خوه تحفه آورو خرمه ^{خرمه}
 که از من حزمه و یکر نیایره ^{نیایره}
 کسی کویم و عایه که ^{عایه}
 که از دستم فر اینها بر نیاید ^{بر نیاید}

غره لوله دهره کم لوه آزه عهد ^{عهد}
 صونروخی کای زهره کای شمر ^{شمر}

xiv De Constantia et firmitate in ambienda contrahenda et conservanda amicitia (qui sicut habet, plurima laudum tua elogio.) De eiusdem propagatione prudentia tradunt regulas.

إذا كان صادقاً عسلاً لا تأكله طاه

Cum fuerit amicus tuus mel ne comedas cum totum. Nam multi abutuntur lenitate et facilitate amicorum, item liberalitate.

hipin Akveta

De nobis boni amici scribunt

خير الإخوان من حذر اخوته من الشر

وهداهم على الخير

Optimus frater i.e. amicus est qui fratres (amicos) suos iubet cavere sibi a malo, dirigere eos ad bonum.

خير الصاحب من يد لك

Optimus amicus tuus qui viam bonam tibi monstrat.

بقرة الوجد في الصدق

Deus amicitia in prosperitate consistit.

لا يعرف الصادق إلا عند الحاجة

اليه Non cognoscitur amicus nisi in necessitate.

Amicus certus in re incerta cernitur

أخوك من وساك في الشدة

Frater tuus est qui te iuvat in adverso.

ولاك من لم يعادك

Amicus tuus est qui non adversatur tibi.

Necessitatem vero amicitia sequentibus tradunt apophthegmata

جليس الخير غنية

Amicus bonus est proda.

لولا الوام لهلك الانام

Nisi esset concordia (amicitia) periret mundus.

و صوفي محمد (غيا) كوزر كوه مکتوبی محمد (غایه) مشرف

دولر و غمزه سیم بی زر و حبیب سر زر و محمود (غیا) حضور

سوار عرض (تتمشور) و سایر حصص (قربا) با برسم سوار

و صر و عرض (تتمشور) عجا (روزه) یازدی قصور

نظر (ولیم)

عزیز و دوست و دروم حصرتش غر حضور شریفه سلام فراد

در شتای بی پایاه زروروه و یلوجه (بلاغ) و در رسال

قلندره صکی (نماء) دونه (دور کی) نر حال (تیمشور) بودو

خوشترس نر و (یا) ریلک (روزه) دولده حالی (دبی) دولینز

دخ بر دروم و ونکی کوه حضوره حکم (رسال) دولری و صو

(اعلام) (ریس) و حوز (لازم) (ری) (اعلام) (ری) (نر) (دوب) (رسال)

(بدلم) و باب (نخوة) چهار (تیمشور) کوزر مرکز (لوا) (ریس)

کوزر مرکز

canisovibus.

ویرایش شده است متن عظم (دولت و غن) پوشیده نگاه و مظهر

arcanum tuum cerisofibus.

مردك اوسع لسرك يعني لا تكشفه
Pectus tuum dilata secreto
tuo i.e. ne detege. id est
املا الانسان لنفسه من كتم سره
Pectus et homo anima aequa in
suam, qui occultat secretum
suum ab amico suo.

45

دیده فی بزمی کو جو که دود قیاسی در رود که کو که

دود برقی و فحش زنی کو که زود که زود که زود که

طرح دود و غلغله بلد که و برفه سوره در بزمی که

یو که دود یوز شوی معلوم دود نریسم دود و حشر که

دود که دود بروس قاور و دود و بزمی که

چند روز سزای بزم و دود که دود که دود که

دود که دود دود دود دود دود دود دود

دود که دود دود دود دود دود دود دود

دود که دود دود دود دود دود دود دود

دود که دود دود دود دود دود دود دود

دود که دود دود دود دود دود دود دود

دود که دود دود دود دود دود دود دود

دود که دود دود دود دود دود دود دود

دود که دود دود دود دود دود دود دود

اسرله ان ظه
Aucanum tuum est captivus tuus
si custodieris illud, tu autem
captivus eius es, si manifestetur
ایاک ان یضرب لسانك عنقك
Cave ne feriat lingua tua
collam tuam. Aliquando enim
homines propter linguam incontinentiam
capite proferuntur.

لا تفتش سرک الا امة
Ne sparges secretum tuum in populum
i.e. palam.
مفک لسرک او حق من حفظ سرک او
Prospice te secretum tuum custodire
quam alium a te.

من کتم سره باغ فراده
Qui tegit secretum suum quod
cupit consequi.
ضع علی بابت اللجام فلا تخاف من اعدائك
ای لجم فاك وضع علیه لجام السقوت
فلا تخاف من الامتیان

Appone ianua tua fidem, et
non timebis inimicos tuos. i.e.
fides est tuum, et impone illi
fidem silentij et non metues
ab adversariis.

الصمت یکتب اهل حجة
Taciturnitas conciliat suam amorem
الصمت حكمة وقال قائل
Taciturnitas sapientia est, sed varius est
modus eam.

دع صر لسانك
Dignitas viri a lingua est.
یعل اللسان فی ساعة قتیة اشهر
Effect garrulus homo una littera
memoriam.

لا الانسان من اللسان
Calamitas hominis a lingua
جودة الكلام فی الاختصار
Sustenta sermone in simplicitate
conspicit.
دلیل عقل المرء فعله و دلیل علمه
Index intellectus viri opus eius
eius, et index scientie eius sermo eius.

منه الحق على
حانه و بحر حانه

عزت و فستو فرزندم حضرتش حضور عتباته پدید
 و یقین و عار و ننگه صفت زنا دونه بود که نرجه
 نیکو فرجه لطیف (پور و خوشتر است) و دلام و عاتق
 محی دوزخ دلاسر و بیغ فرزندم (پور و نرجه و دلاسر)
 کمال و دور محی دوزخ با نر و وی و عتباته
 کاشانه وین یو مکتوب کوزد و رجا (پدر) وین
 وین وین بن بلور وین (که قلندری که کلام نرجه)
 دوزخ با نر و سوز (پدر) وین یو مکتوب کوزد و رجا
 پدر و رجا (دور و نر وین) وین دوزخ و رفو
 کوز وین کوز وین چک وین و مکتوب کوز و رجا
 دلاسر (نرجه) وین دوزخ و رفو

.....
 حضور پدید و دوزخ و دلاسر وین نرجه و دلاسر
 ۹۹

Contra Vaniloquos et multo loquaces
 Disputant. Autum illud
 Audigimus precipitum per
 non videri famam. Usun
 etiam insignem habent hoc duo
 بلا وقت لا وقت
 Omni cadent est colligens i. e.
 Quis quicquam tam cunctis ex
 potest in loquendo, cuius verba
 non aliquo obvio exspectantur et
 ad eius saepe exitum perveniuntur
 فان النار بالهوى من ربي فان الحب
 اولها السلام
 Ignis vix accenditur lignis et
 exitum vellet sermo. Sape
 enim a verbis ad verba de
 venitur.
 XVIII Subditis etiam obedi
 entiam superioribus debent
 reverenter exhibendam. Verba
 arguat minime obscura. Vnde
 quod Latini qui nescit parere
 nescit imperare. id Arabes ex
 primunt.
 ان كنت لا تفوق تصدق في السلام
 لا تسلان على السطح يعني ان كنت
 لم تستطع ان يكون تحت الوش فلا
 تصدق ريشا
 Si nescis ascendere per scalam non
 ambulabis super tectum i. e. si
 non potes esse subiectus dno, nec
 dux eris.
 ظل السلطان كظلم الله
 Umbra Imperatoris est Umbra Dei.
 XIX Sed et hoc Arabibus inuisi
 erat multa quidem nescire aut
 didicisse, ac pauca prestare quae
 لا في في قال فقل
 Non omnis quidiat facit, ideo
 عالم بلا عمل كساج بلا مطر
 Doctus sine opere Ut ruber sine
 pluvia
 اشترى الناس العالم لا ينفع بعلمه
 Pessimum hominum est eruditus qui
 non prodest eruditione sua.
 قول بلا عمل كقول بلا مطر
 ساج بلا مطر وقول بلا مطر
 Verbum sine opere est Ut inermis
 sine pinguetate Ruber sine pluvia
 et Arvens sine rebus.

Quantum alioquin Avales evaditioni detulerint, hoc
ex sequentibus etiam colligi potest Suerbys.

تعليم العلم يافق لتكون اميرا ولا
تكن خائلا فتصير حقيرا

46

Disce scientiam o puer ut sis Imperator
et ne sis ignavus Stultus ut sis despicibilis.

العلم تاج الفتي والعقل طوق من ذهب

Scientia diadema est pueri, et in
Intellectus torques aureus

لا فخر بالمال والنسب كل فخر بالعلم

والادب

Non est gloriatio in opibus
et stemmata, sed gloriatio in scientia et evaditione.

وليس اليتيم من قد مات والده

بل اليتيم الذي لا علم له ولا ادب

Non est orphanus cuius obiit pater
sed orphanus est qui scientiam
non habet et evaditionem.

اذكي زمان البرقي وشجوة الانبياء

خلفك لان الحكمة والمعرفة اخير من

السبق والعلم افضل من المال

Memento temporis morbi et senectutis
veniens pone te, quia sapientia
melior est quam ensu, et scientia
excellenter quam opes.

العلم هو نور ثان وله عيون

مضات

Scientia est lumen alterum
habetq. oculos lucidos.

شخص بلا ادب كجسد بلا روح

Persona sine evaditione est ut
corpus sine spiritu.

تعليم العلم من من المهد الى المهد

Quodam scientiam incunat ad sepulchrum.
يوم واحد للعالم اخير من الحيات كلها

الحاقل

Brevitas vite docti
tota vita indocti.

ليس لسلطان العلم زوال

Non est regno sapientis finis.

لا فقر للعالم

Non est paupertas docto.

حلي الرجال الادب

Ornamentum viri evaditio.

وذا يلوكة اوزر دوله ووزم اود اود سوره اود اود

اود فوش اوزر مله ودين بزم حاشي اود اود اود

وزه كلدي ندر اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

اود اود اود اود اود اود اود اود اود

تعليم العلم والجهل عار ولا يرضى بها الا خمار

Disce scientiam quia ignorantia pseudobundus est
Neque acquiescit in illa, nisi Aspirans.

درجه العلم اعلا الرتب
 Gradus scientie pertransgressus
 gradus
 DEMANfuehding

كمال العلم في العلم
 Perfectio scientie in mansuetudine est.

Vicunt etiam fantasmata nos pariter quantum memoria tenemus iuxta illud

لا علم الا ما كان مكتوم في الصدق
 متى شئت افترته

Non est scientia nisi quod in pectore est abscondita, cum habet proditus eam.

XX sed nec omitti debent nequid illud communi naturae lege munitur, et ab Avatibus in scripta relata. Eiusmodi sunt.

احسن ان ارادت ان يحسن عليك
 Benefac si vis ut benefaciat tibi.

استغفر لنفسك كما تستغفر لغيرك
 Vituperare te ipsum sicut vituperas alium

من احب ان يخرج عن النار ويدخل الجنة وهو يومئذ بالله واليوم الآخر وتاتي على الناس ما يحب ان ياتي اليه

Qui cupit declinare ignem et parare sibi paradisum, cedat in declinationem novissimum diem, et hominibus praestet, quod sibi praestari amat.

XXI Quoad modum vero de virtute in genere Arabes dicere solebant. لا غنى لمن لا فضل له

Non est dives cui nulla est virtus. ac propterea ad eius studium quoslibet summo furore excitabant. ita virissimum multas reperimus virtutis dehortationes, quibus si locum cedant Muhammadam, ipsos quoque

Christianos plurimum praedicant parafangs in illis etiam quod ipsa scriptura sacra nigro vultu theta notat. sic v. g. scribunt

A. Contra Calumnias

لا تم بالحق الا لا تؤمن الكلمة في الانسان الغائب لان سيده يسمعها

Ne iace lapidem fructu i. e. Ne iace verbum in hominem absentem, propter

vera quod Dominus eius audit illud. Qui estote a te; auferat a te.

مقوم كمدى كمد ورويكوزيك طلب ايرون (الانزودودره)

جمل سين سلولريرر فليست عليه

جورينه دفرحت دوزر سلولر (دولنفره صك) موزر ثرغري

ساول (دولنفره صك) دوزر برذر وروك عمرفك

وباقى لطف ايرون بنر حاطر عمر (جوه) دوغلاني باقوب كور

ريل كوزر بوررشت (شاعى) يوقارو كوزرشت لطف ايرون

قويوسر سرامه باقى (كوزر) كولوزر تولوزر (دولنفره)

دولنفره بوجانبه بلير كوزر جناب ثرغركوزر (جواز كوزر)

يره قويوسر سرامه وبنر پيشا سراسى پيشا لمر شهابه لمر

جورينه جبه (دولنفره) سلولر (دولنفره) قولر موزر حاطر

ساول (دولنفره) طونه محله سين غلطلر (دولنفره)

جمله عمر كسى جوه لمر لاسى

دع بلالون

Ne iace lapidem fructu i. e. Ne iace verbum in hominem absentem, propter vera quod Dominus eius audit illud.

من بحواله بشتی عن احمد فهو

الشام
Qui denudat libidinem matovici
super aliquo, ipse est diffamator.

نام نیک رفتگان ضایع مکن

یا بماند نام نیکند یادگار

47

Nomen famam defunctorum noti
cedere ut etiam nomen tui memo
ria maneat.

Calumniandi etiam caecetres derig
varent elegant hoc apophthegmate

کفی بالسعایت عیبا ان احسن الاشیاء

وهو الصدق یقع فیها

Satis magnum obsequium hominis
probitum est, quia verum omnium
pulcherrimum, Veritas, in eo floret.

B. Contra Mendacium

لا کرامة للکاذب

Non est honor mendaci, quin imo
si quis alius mendax inglorius inter
omnes fuit habitus.

الصدق بحر والکذب حقوع
Veritas magnifica est mendacium
autem abiectum.

الکذب الخس سلاح القاذر
Mendacium merum arma improbi.

الکذب داء والصدق شفاء

Mendacium infirmitas est ex veritas pariter

دع الکذیب حیث تری ان ینفعک فانه

یضرک وعلیک بالصدق حیث تری

ان یضرک فانه ینفعک

Omitte mendacium tuum, ubi

videtur quod tibi profuturum

erit: nam nocet tibi. Et tuum

est ad habere veritatem, ubi videtur

quod ipse nocet tibi: quia

sa proderit tibi.

لیس لک داء الا لا لک سود ولاحق

ولا لک ذوب مروة

Non est veritas

quatenus, nec invidi quies, nec

mendacibus fuerit.

من عرف بالصدق جاز کذب

ومن عرف بالکذب لم یجز صدق

Qui notus est Veritate, recipitur
eius mendacium, et qui notus est
mendacitate non recipitur (transit)
eius Veritas

وینم درویم بونه لوقه بر مقدار کاغذ کونزرون بر قیاس

ایرون دود و دروغی کاغذ و درشت دود لیس غیر

کاغذ و دروغی در دود نگردد تبس در دود و شتو تر کن

یک دود و کسته کاغذ در دود و کشته و بهایه (لمتحن)

دفعه و در دود و غم قلم شمع کونزشت و در دود

دفعه قلم و فی بونه دود کونزشت و بهایه

دفعه دفعه و دست مقوم کونزشت و در دود و بهایه

دفعه و در دود و کشته (کاغذ) در دود و مقدار (کاغذ)

باقی کونزشت و فی مصالح مز و قدر نهان ظاهر کن

یکه (لم) حکیمه و بهایه و در دود و بهایه و در دود

دفعه و در دود و بهایه (دورینه) در دود و بهایه

دفعه و کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله

دفعه و کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله

دفعه و کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله

لسان اخره اخير من لسان ناطق في الكذب
 Lingua melior est lingua loquentis
 mendacium.

الكذاب دائما وجهه اسود

Mendacis facies, perpectus est alba

دروغ کوی روی سیاه
دراست کوی روی سفید

Qui mentitur faciem habet nigra
qui Verum dicit albam. Unde
etiam ad Veritatem et Provita-
tis Studium calcar addunt.

نور جميع اعمالك لتكون الكلمة الحق

Lumen caritatis facit eum tuum
esto sermo verax.

C. Peierls et al. Verlag

قط لا خلق كاذباً على الله
Xurham peiora, re in hominem
quid qui tibi nocuit. Et a temp-
tarij iuramentis plane abstinere
iubent.

فلتكن لكم نعمة او لا تكون

حقائق عند جميع الناس

Ep[isto]la sermo tam[en] etiam veritas
V[er]is Verax apud omnes homines

D. Contra aurantia

لا حق مع

Non est in ista cum avaritia

شع الغنى عقوبة

Acanthia diviti p. 22

مشعر علی افقر من فقیر منی

lines anavis pangevior. Est
liberalis agens.

ضاق صدره من ضاق يده

Augustus est pectus eius, qui carit
tat marum suam. i.e. qui caritatem

Reuss etiam et signatur Aug. 1805

Arabes argentinas et inexploratas
eorum id est: devium, quippe sunt et
refas operi corradunt et facultates
sibi conferunt, ita tamen, ut facilis
sibi agere compescatur quam devium
colligendi thesauri. Unde

Sibi opum Vehementer

طَبَا الْمَاءُ اشَدَّ مِنْ طَبَا الْمَاءِ

Imperator Ali.

quam fidei aqua.

فتو صالحه سر حضرت کیش جوار غریب مودر دولت محصور برین

در کوه و درون کوه حاکم کز سموح دوزخ و دیو

خوشی من و دنیا و دنیا دار و روح و در امان و سرور جان

النور المزهرة (دوقری سولہ دریں کتبہ کے) دہرور

محی دروغ و دود و خیر و عکس در دروغ و حقیقت باطن

[illegible]

ویشتری سوده و تنگه زده نشی رقیب یو تو روی و دی

دیروی و کزوه مجموع کشتن شویید بمن و کلاری

بیک علی و ووره جمعبه بر ویش خلیفه و امام

دفعه و عمل دو جلد مشترک است و در هر دو جلد یکدیگر را می بیند

درود بر درود بر زنی سوره در سکتور بر کیمیز احتیاج محمد

بوروک دودھ لطفایرود بڑھ دودھ و دودھ گچ منیہا حاف

Imperator Ali.

quam fides agat.

بیاض

اشنان لا يشعوق طالب

علم و طالب مال

Qui non satiat animum, quod vult scientiam
et quod vult opes.

Hinc de servato re nostro dicunt
Avarus quid aliquando dixerit.

طالب الدنيا كشارب ماء البحر

ازداد شربا از داد عطشا فلا
بزال يشرب الى ان يهلك

ليانس دسره جودتو کوز ساه بوجانبه در کلدی من و علم

Qui opibus inhiat similis est ei

qui aquam maris potat: is quo

plus bibit, plus sitim provocat

ne bibere desistat, donec

pereat.

Quem vero euentum pollicentur ei

qui alicuius opusculum compingit,

compilavit opes, sequens eum

probat traditio.

دوی انه یبعث من اكل مال الیتیم

یوم القیامة والدخان یخرج من

قبره ومن فیه وانقم واذنبه وعینیه

فیعرف الناس انه ~~کاذب~~ کان یا کل مال

کوکوزی بلورده نر نهایی منجا دیوم بشورمش (دلموه) ...

.. و دوه کوتر شتم که دیی نهایی بونه (وجانبه که در درزی

و دوه جانیفه (وجی بوجانبه که کلدی) ...

عز و در فتلور پز عیزم حضرتیش حضور ثیغایه یوزر و کوزر

سور و کروه صکی نر حیه ثیغایه یوزر و قوشدسی من و دشاحو

الیتیم في الدنيا

Traditur illi qui opusculum

opes consumsit, excitatum in no-

lissimo die, ex fumum egressum esse

e populo eius, ore, naso, auribus

et oculis; ut hominibus innotes-

cat, illum bona opusculum

in mundo comedisse.

Hinc etiam verba de avaro

dicere possunt

سکانه دتعا حضرتیش حفظ (مانته) در در و برودم (دلمه من

بمیزم و عیش من که بخوه که چختری کوزر سگتر بخیزم

زماه (وم بنوغز) (تخ) (بخوه) (کلنه یوزر) ...

الحریص یطلب القلیل و یضیع الجلیل

Avarus quod vit vilis

et amittit dignius.

الحریص یکسب در دها قدرها

و یضیع قنطارا و قنطارا

Avarus acquirit drachmam

post drachmam et

amittit centupondio

et centupondio

فتلور فتلور و علم حضور یسره درر و عولر صایفه و غرت لمد

دینه لمتان در پند و حله و طرکی سفسار و نترقه صده

زناه و دونه در کج بخ (و علم چقم) (وزان) (بخوه) (زوه) نصحه

In puteum ex quo aquam bibifi-
re coarctas lapidem.

دختر: لا، من نیت می‌کنم که در این شهر بمانم و به کار خود ادامه دهم.

9

mia
 e
 potest
 d'ine
 ab ellis

Notoriam vero illorum, quos maximis affecimus beneficijs ingratitudinem eleganti

49

لما تفرس في الغدان ينفعل تفرس ابن آدم يقلعك

Quidquid plantaveris in horto, utilitatem habi-
at hominem si plantaveris, is evadit cabit

Usu profecto nimium etiam probatum adagium

injs, qui pudenta ingratitudi-

aliorum compendant benefi-

cia; quam ipsam ingratorum

hominum hostem ad vium

depinxerunt.

العوج قال مرة للبستاني لو ان

لي من يهتم بي وينصبني في وسط

البستان و يسقيني و يخدمني

لما نوا الملوك يشتهوني و

يقترون زهري و ثري فاخذ و

نصبه في وسط البستان في اجود

الارض وكان يسقيه في كل يوم

دفتين و فشي و قوی شوک و

افرغته و اعصانه على جميع الشجر التي

حوله فامات عروقه في الارض فامتلا

البستان منه و من كثرة شوک و لم

يكن احد ان يستطيع ان يتقدم اليه

هذا معناه من يحاور انسان سوء

فانه كلما اكرمه كثرت شروده و

تعد و كلما احسنه اليه اساء الفعل

معك

Rubus aliquando dixit hovi-

tulano, si mihi esset quispiam

qui curam mei gereret, meq-

plantaret in medio horti, et

irrigaret me et coleret me

utiq; Reges desiderarent me

et aspicerent florem meum

et fructum meum Unde accepit

eam ac inualuerunt spinis eius et genuerunt

rami eius supra omnes arbores quib; circa ipsum erant, et operuerunt folia eius

terram, et impletus est hortus ab eo, et multitudine spinarum eius, neq; potuit

quisquam accedere ad eum. Quid significat eum qui consuevit cum hoste

male: hunc enim quotiescumq; honorat, multiplicatur malitia eius, et rebellis

est, et quotiescumq; beneficit ei male facit Lb. 1.

سوره یوسف بش کوه دوری لکی کنه مرز ز راه کتر ب دوری

دین بر رفتد سوزی سوبش مزج بویا سوزی یازد ریزد کتر دین

سوزی دوز ک بن دلاوی دیرته دوزی معقود سوزی یون لک مقیر

اولینر دلب کلدی کتشتن دوز کوز روک و بزه بلوی سوزی

دین و کتاره فرود فرود دوز کت دوز کت دوز

و کتوب بر کیمت دین دوز کت دوز کت دوز کت دوز

دوز و کتور و کتور بکلز دکلز دکلز دکلز دکلز

حصرت کتور کتور کتور کتور کتور کتور کتور

دکلز کتور کتور کتور کتور کتور کتور کتور

دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز

کتور دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز

دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز

دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز

دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز

دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز دوز

Hypocritarum quos loci habent
Avabes docent sequentes aliquos

لا تلبس ابيض بالليل النظم اعني لا تكن من خارج مزينا ومن داخل محتلي ظلمة وشر
paulus
id est album nocte obscurum i.e. ne sis extrinsecus decorus et intrinsecus plenus iniqui-
tatis et nequitiis. Vide et Perianthium dictionum in eos qui curios simulant et Bacchanalia vivunt
Vel ut Avabes loquuntur.

عني عري والفواد في اللذ
Qui oculum habeat lacrimantem
et cor in lumen.
ترسم زني بكعبه اي اعزاني كركين راه
که تو میروی ترکستان است
Deveou Avabs ut Kaabam (sic voca-
tur templum Hecearum) venias
quia illa, qua incedis via, ad Tur-
chiam ducit. Huc fuit illud

SEORTATIO.
A seortatione etiam ex seipsum
quamvis satis suis dehortantur.
في كاس الجسد لا تشرب الخمر اعني لا
تتلفذ مع الزناك لا بالقول ولا بالفعل ابدا
In patere a canis ne bite merum i.e.
ne delicias cum pavato vibus, neq3
verbo neq3 facto in dixerim.

لا تفتح الاطواق قبال قوم اللانكة
اي لا تفتح حواسك قبال نظر الزانيات
ليلا تقع في احبالهن
Ne aperias fenestras ante tuum
Angelorum i.e. Ne aperias sensus
tuos in conspectu nevetuorum, ne
cadas in fecturas eorum.

INVIDIAM
Et linorem sponte abiecerunt
qui memores erant illius.
كفي الحسود حسودا
Invidia sua. Ne Invidia plena
maxima ipsa est invidia. Nam
Invidus alterius verbum maceravit
opinio. Et iterum Alii
لعل عداوة من جهة الالعداوة الحسود
Omni inimicis utilitatis est propter
inimicid invidid. Aristoteles vero
contra invidiam pugnat.

عذب حسادك بالاحسان اليهم
Torque invidos benefacientis.

وصول بولس حصون بركس دروة (في دروسه) درون سرور

وتم كز بر ملا درو زناوشد

مغلو بركس حضرتش حضور ترغينه دروه ولره وجاه كوكلره

فدوة ملو درو وعلو تغير عندا صك (بوز وشرسز وندا

فون روز غنم ورفق برقرار ورو درم عمر وطره جاك

وور دوله نر مي كمر سكر سكرين بن (دور ودره سورج يور كز

مدرسه تج و بونا بوز ودره صحت موب ودره ودره ودره ودره

حيرتگره ملو درم و ملازم نامر في بزم غم غم ودره ودره ودره ودره

جامر بوز بر محاي ملوكه زوفه دروس قرن شكره ودره

محبته دروس كلام دين نر ووي ورو ورو ورو ورو ورو ورو ورو ورو

و درم شادس ودره دين نر ودره وجود شختل بن (علام دين

ووي بر تركي تحري ريلو كچي زاه دوله مكو صا صبا (قوي

الطيسر

[illegible]

کوتوله محه دسوس دوزه بکس خود راجده تها
بو آت وکی بر روی لاغر کن کلامی الله وه انصاف
بوتکی و صود بولقد جوبینه بزه اعلام ای من راجده
من با دسوس

دو غلم مصطفی العزم بعد السلام بالغزور والکرم
اعلام دوله دوزخ حصه راجه عزی کیم ای رساله دوله
بکه نرسکت البتوه من بهای ۱۹۰ ایتم و دوزخ دوزخ دوله
کا قیوم جوبینه اعلام ای من و نار سپارشی ایلمش
من بولتم سویا معلوم دوزخ

عقل و سعادت و استقام محمد راجه حصه کیش حاکم ای تیغری
یوزد سور و گروه صکه فرود دوزخ دوله کاش
سبله مزید تیغری نه یوزده سوله ایلم ایو من من
وینا

kelami
sagari

و بیا حق سمان و تقالیک حفظ رسانند (دولت عمریکوزی مزیر
 دولتگوز کثیر ^{بلیه} یلمه یاس یامع ^ک و تلامیذگوز (دولتد
 زه و شته مقدری سواد دولتورسه (الحمد لله تعالی و عالموز برکاتید
 و موز صحت روز دولتیک و کوزر حیر و عکوف شقود و ویندر
 یلمه فمابعد مکتوب یزغله و صود بولری و نیال قدر
 صفار کسب ^{کسب} دولری دوله یلمه عمر دوله و
 و عبره نیک کتبی برتریزی تکرک باله موسی کلور
 برشتنی واصل دولری و و سادی دولتی سواد
 دیرگوز نه سز سواد دیره نه بز لا سیولیم (دولت
 طایع غوغاترود دولری طشه وه غوغا دولتی غلطه
 کرلی برقی (غلام طشه چقوب مفتی (فریه و وزیر
 (عظیمه (وجان (غازه بر بر عرص حال یازوب کتیلر و دروب

حقه طلب و مشار برم ریج (غلافی بونی) (شور)
بر بهای بزوه (نیز) (فرز) (شور) و کمیز ملک بزوه قو
غای عرص حال یازم سو حاصل کلام یکی (روح) (کره) عرص
یازوب (رساله) (دله) وک دینه قو (غاسی) جو (بار) (بر) یازوب (علا)
یازوب ینه برم ریج (و غلافی) حاصل (و لیوب) یوز (و یوز)
(و یوز) دیز (غصه) و مفتی (نیز) ینه عرص حال یازوب
تض بلمز ویر کوی سوری (غابی) بلمز های بونر بنم (عقله)
صافی (و یوز) مفتی (کنده) عرص ملی حاسکی باشد
(و یوز) قو (غاسی) کو (و یوز) بنم (ساوتلو) سلطانم بو (و یوز)
قاه (و یوز) رو (و یوز) قو (غای) کنریسی بر عرص حال یازوب
(رساله) (دله) وک (آنی) کورس که (و یوز) (دله) (دله) (دله) (دله)
به ساقه قو (غای) (و یوز) ویر (و یوز) (و یوز) (و یوز) (و یوز)

طوقه بلطاجی دلم بو قدر نوزله بو قدر عجم (دوغلانله)
 چقه گلری همه نزم دوه (دوکنه سکمهله فردی)
 (دوتوی همه بر (دوغروه زه سلونار نر سزک غوغاگز
 ز فلاقه وکنک ویرقه ریج (دوغلانن همه شایر سلوه
 وکلایر جمله نر قررز وکنک یک بو قدر محصل کلام وه
 باری دین جک دولیر ضاقر بولری و الله العظیم و
 بالله الذکریم جلافم یوتر وحی بر ترجم (دوتوش دولایری
 عجز دیم یاره لسا لکری لکی قته ووری
 همه قجری قوی محکم قایاوی قولهای طره
 قلری قایو تحتاسی (دوستونه (دوتوروی بریز صاکن
 دولری ینه قیوی کلوی (جه قیوی وری (ریج (دوغلان با
 هر سر کجه دیم (جلمز ویرک قولهای یعنی بالله دوتوب

کتدر صیله بولک باشی ایله ووزده حاجی (شقیار طلب
 دوری ویرمیزی زنده وزیر عظیمک قاپوچی باشی حقه
 کلری دوه وصی (شقیار طلب ایلمی ینه ویرمیزی جمله و
 کوتور سکوز کوتور بزنونلرک بریسی ویرمیزی زنده
 بالتمزه نه کلورسه کلسوه ویرکله قیوچی باشی کلری یور
 زنی کوروک وزیر عظیمده بر قیوچی وزیرک بیورده تیلم
 حقه کلری بو (دولوب دوزر بنم دوغلارم بر قیو
 وصی تحیر ایلیوب شیمی (شتمز حقر بری (شده
 ایقرسز (نشار الله تعالی عن قرب مردوی کوزی (دگر زالم
 دوزر (دولیمز ینه (دور قزمی کتدر دسی کلوب ینه
 (شقیار طلب ایروب ویرمیزی بویه (دور قدره وزیر کتدر
 صلوح صلاح ایروب بونکه (دوزر نزه قلری مکر سوزی

Fakir itmek
 Kamil v. patientia

دغاسی مانزه دلمشدره کیمه خبر دغشش دنی کورس
دکندیره صکه جمله موزر خبری یون بره ساقه قورلغان
بوستانچی دله کلور ویرک ههاته زنج دغلا میده
هقدی عجزیحاق یوز دلی قلیج بونج طاش وونج
دووه و سیرقلر حاضر دلمشدری قرق ورنه صونکه
حاضر دلمشدری بر دنه بابیه کونی دوری قوی محکم قایا
کولبند کوروب قوی یوریش دلیار قوی چدر طاش
طشسه هجوم دلیار دنی کورس که یکی سرری دغاس
بره ساقه دغالب بر یکی دغایم و یو جفر دوسته هجوم
دروب کورکسنه ده درب عجز کورکسنه ویاووب تر
سویا نه وه دوتوری کلر کور قور دغایم بخ دوری دغاس
دختر دکنده قایانوب یکی سرری دغاسی صلح دغاس

Uvile Stanga

هله الحمد لله قورغا دود زخا زيجر ديم کرمي بحسه
 باره ياره دير دوي صک قورغا سني زيجر ديم کرمي بحسه
 دود دوي دلا فرين نامحتر ديم دوي بوينا دوي دير ديم ديم

صقه وعده ديمري وعاشا ديم ديم ديم بابا دود دوي

دوي شوي بيلمن و محصوره بزم دود دوي مفتاح غلام

Con finel vitar
 Aulu 3 V Sur

صلوص دود سوما روضه عالى عرص ديم ديم ديم

Even neiv levin
 Even e va horko nel
 paradio del videro

عرتو و مروتلو کتفي محقر ديم ديم ديم نظر ديم ديم دود

تقضي و لحد ديم ديم ديم ديم ديم ديم ديم ديم

عاطف ديم ديم ديم ديم ديم ديم ديم ديم ديم ديم

ich plme bu
 ipi lam kormak

کين شته دست معلوم دود ديم ديم ديم ديم ديم ديم ديم

pamal aick attenda
 genh afiekt

پامال دود کوشه سومت کينه عافيه دود ديم ديم ديم

asude otuvizi ripoato
 kaslke potoavla

دود دود روز فيروز ليلووه عرزه حله کتفي

حق تعالی و اولاد و این دین و عبادت و طاعت و زکوة و زهد
 است تباہ یوریکه جناب و احب العطا یاوه (ستر جاد و لایق
 بود که و بود کرم شکاری بلیه روزگار و ه مخفوظ این دین
 بحکم محمد (علیه السلام) فیما بعد بنی عزت و کرم بوند (تقریم جناب
 ترغیر دین مکتوب رسال دولتی نخب مسمومی معلوم و دولتی
 یوسف و صولنه قصوری و رتق دولتی (سری بنی عزت و کرم
 مکتوب و موندنه بوجانبه محمد جبرگزی (علوم نور سیر
 و عزت و دستاویز نموده (دولتی حضور غزاة سلو مار و غیر
 و عار دیر در مبارکه قلب شریف و شوقه (خروج یوریکه
 باقی همیشه جهانیه یکم و فکر یابیر جهاه (خروج نه
 یکم در بر بنی

dar cindevi ikisehan
 dew terleri
 muwafiqet
 mudawimet
 ekeka fakik

ekdam ewel

بنی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صالح و فی دو کت بر رفتی از نه باقی قاله روی دولت عی بر صدر
سوز کوی از تیری ای سکه بر او روی و ای جفا سرور روی و سرور
روی فرات در در ده و طوره و در ربع سکه از دو سکه
مغوبه و از نه در ده روی و دو سکه ای یک روی و دو سکه
شول نه و سکه جوع باقی از نه صالحه ای یک از نه روی و
ایمید و روی و فی کت دولت و سکه جوع باقی از نه صالحه ای
کته از شاه از تیری ای شاه فروغ بدر یک بو کور زید عافه جود
و بود و غفر نیل از روی و نه یک صالحه و بود که متبر دولت
از نه قاله و طوره و روی کلینک طوفه باقی و از تیری ای
بود ای یک صالحه ای یک روی کلینک شفقین از نه ای یک و
بغیر کو صند کلینک کلینک باقی از نه شوق از نه و کت از نه کوز روی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لبروی جولہ کو ستر و بی ہوشنگ عکس نہ فرما کی جیل جیلانہ
 لبروی قلعہ بیہ و پرہ چالہ لہ اولہ لعل دینہ رولہ بیہ کلہ کلہ کلہ کلہ
 جوبہ اولہ سردی شہر لبروی ہندوستان اولہ بیہ بطورہ
 شاہ عکس نہ بیہ جولہ عظمہ جیلانہ لبروی اولہ لعلہ کورہ
 نامہ و خور لعلہ لبروی کورہ رولہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ
 قلعہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ
 سولہ لبروی جیلانہ لبروی لعلہ کلہ کورہ بیہ بیہ بیہ بیہ
 بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ بیہ
 لبروی لعلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ
 لبروی لعلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ کلہ

خورده ایم و کوزه دور و یک باغ ایمنی فرو دولی فیلده به بی خانه
 و دندب بویا دولتی خرمی جتی میدانه کندوی کبریا سندی مروج و کوزه
 بی ولف میدانه یور ووی مناله عظیم پاره ایدی قرتاه ولف و میدانه
 کبریا دول مروج خوری صلفه که ایدی مروجی کبریا دین ولف
 صلفه که ایدی افره جتی حش کوی دکتی یور ولف کبری کبری
 ولف کوز دین طاسی و فونه و ووی خوزوی و یکیم میدانه کبریا بزرگ
 خوز دین قوی ولف میدانه یور ووی قرتاه ولف و دین کوروی
 عید قلدی دین ولف صلفه که ایدی نه قصه و راز دین و ولف و
 قرتاه ولف و دین ولف خور صلفه که ایدی خرمی و جتی کوریک
 کبریا صبره میا بی قلدی بکتی ای ایدی دول طغ کبری و کندی
 کور ویدالنه بکتی و زور ها کبری فیه سوار دولی کوز کوزه

اولی سحر بی کبی در بنده فروکش و کبی اولی اوله شمسور
 دین نقاب و لنت بی غیر بول و بنده به ولد ابریه و هنر غی
 لریه کدی کویا کیم می کج فلک به از بی فروقه بنده حواله قلبی (تایم)
 فروم لنت کیم و سنده هوبی به ابر و یوب و قوایم صانری اوله شمسور
 بکانه دین بنده دین زروح ابریک به و عوده فولوشی لنته اوله
 صیایم سوکری ملعونه جان حوالته یاه و بروی بنده و رجه و خوش خلقی
 صیانه لنتی نیا کبی به لکنه قلبی فروم چون دین کوروی مانجی کاد
 و یوب غصیده لنته کیم اوله بی و سنده هوبی اوله لنته صیایم و یوب
 کیم حواله قلبی اوله شمسور بکانه لنته بنده بی به زروح ابریه
 و غی بی قی صینی بول و قوه سپی به و در عیب قاصح سپی کیم بیکار
 اولی محکمه چون لنته حواله قلبی بی و سنده هوبی سپی لنته

فرویدیدیش سوار تیو لکرو و کلو لکرو ای کندید و کند چوب در دورد
فجرو و یوزینه تریاب لیدی سیدوز کین تار و دلو و میدا
ایاره بی طوف و دوشه و کند چوب لید و لیکر بلای خرو و لید
فید فو تیه فرو و لید کوب میدا باشند لید و یقصد لید یکم لیکر لید
صوب و ضی لید و لید اول شمس و لید و یقصد لید و یقصد
فرو و لیکر فلک و طوم و لید و یقصد و یقصد و یقصد و یقصد
فرو و یقصد و یقصد و یقصد و یقصد و یقصد و یقصد و یقصد
و لید و لید و لید و لید و لید و لید و لید و لید و لید و لید
سهم که لغو و لید و لید و لید و لید و لید و لید و لید و لید
هیستند و یقصد و لید و لید و لید و لید و لید و لید و لید و لید
و یقصد و یقصد و یقصد و یقصد و یقصد و یقصد و یقصد و یقصد

[illegible]

Dolor si gravis, brevis,
si longus, lenis.

Meminerimus dolores maximos morte finire, si Longus, lenis.
parvos multa habere intervalla quietis;
Mediocrum nosse Dominos: Ut si tollerabiles sint, feramus, sin minus
e Vita, quum ea non placeat, tanquam e theatro exeamus.
Aut fuit, aut Veniet, nihil est presentis in illa. } Malam mortem non
Morsq; minus pœnd; quam nova mortis habet. } facit, nisi quod sequi-
tur mortem.

بلور صند

[illegible]

و باو کفر فتنه کند و به همه لایه های درخت زده بر ز قاعه و فی کلید نا کند
 در درجه خبرت لایه های نوین که در آن که در شکر و در دایه های نوین
 زنه محو ز دور و در زنه محو کند کلید لایه های قاعه فتنه سرور عالم
 بر عینه محو لایه های نوین فتنه و فی منوب دور و در کجایه قیاس
 سرور و با بیل و لایه های نوین فتنه عکس کور و در سرور و صانع و سازنده
 در ویدیه کسمشاد لایه های نوین فتنه لایه های نوین فتنه و سازنده
 در ویدیه فتنه و در ویدیه فتنه و سازنده کور و در غفبه کلید کور
 آتش لایه های نوین فتنه و سازنده لایه های نوین فتنه و سازنده
 سرور و در ویدیه فتنه و سازنده لایه های نوین فتنه و سازنده
 و سازنده و سازنده لایه های نوین فتنه و سازنده
 فتنه و سازنده لایه های نوین فتنه و سازنده
 فتنه و سازنده لایه های نوین فتنه و سازنده

gem ci lodi s'ha ripigliato le forse

mihlandi aut sanuclandi -
improvviso li piedi in terra

kazandi - Izedi

sag ur salomdev - san e salvo

^{osmanij}
Asker istam berravet tablin
wurdilev - daut surna
umazij kesnistev ili - hanno peccato la
spervanza

garebo getdi - Venuta la rabbia
ghioia - in un instante -

ssakijidi ioldur em lampo
avviato con gran presteza -

tighi -
ketur

avvelati tremato -

nissin atdi - minvakti -

لایه

Katzerub. Scansato

divaz 68 divaz - Yun Yazdır

me v d u n h o r. A d e m h o u l a i g i
P. h o u l a i g i s p e c i e s. 1743 a b o v

avoir addition - obtenir

و کمری بی خبر تو مرستی عوضی بختیله سوار و لاری الله غنی

suav otchi - bindi - montato

netje - bwi katj

macis in Palsi
 demontaz Kom: Prop:
 Behruz H. P.
 Kerim esfari H. P.

नामदाव - नामि शिक्मिष
nominate -

خزوه مک

Handwritten musical notation on a five-line staff, featuring various notes and rests.

65

*Siuhido, uimulen
mift, siäl mift.*

*Kelbedondi
can deusntab
tovnabo*

دولتتون وانه کورین و غولدی بر نغید یکیش دایره ایلیک
فرموده دین کوروی بر کت فورشی کلبه ووزیری ورمه محو شرت
اوکیح دلب دلفه که وکسته جوی حواله قلعه بونیزه جلم
طوبی بو طوفه کهرت : نغدر شکری واریج اشدن لیلی
بر دوزون حوشت ه عقی دوزینه بوریدو حوشت و عقی

*Ivan. Turan. se:
merkad. Hovosan*

*Defikap hak. tuti Sabi
differenti-*

*attai attai
boi boi - ferka ferka*

*Aparatamint buluk
buluk, mbug mbug*

*fewih fewih - giwuh
giwuh.*

*kabul di, kuint di
gusuputi -*

*P. tabar - batla.
Abtar cipsumenind*

*hinnito di caualli
Tiller bulgur smetiz*

*di Elephant di munito.
Tabul. Kios. un tam*

*bu pin grand o del daut
Kefiv. chighirigi*

*sadaind uol di homini
Kefiv - kutjuk nakava*

*Afub. Titul - Kaway.
A. ciwir. Kuyß. Wukuf Saban*

لش رت دیدی بدو غوغه لسه حاکمی دیرانه ووزیرانه
سرفند و غوغه : و شش بیچان لشکری یوی هند عکریته
فولوب ایچ اسکریینه قانتوب نیغ و بیرو ووزیری و شش عکریته
فیلتر بوکر و شش سنده طبر و هر صورنا و نقیر صد سنده ییلاک و کلار
در ای طوری دوزخ حلاه پراشوب اولری شویلم احوال ووه پرا
ووزینی و طبر یلاک یوی یزه و وکلری دوه کوه قیامت کونتره

belingtrub spawito spawntalo

برکوة دوو لعل و دو لعل عظیم چند دو لعل و دو لعل
دو لعل که کتبه است عسکری امیر شاه عسکری تارودان

دربار دوی چونک است و اولی صبر در دوی چندی
جانبه پهلوانی و ناکو و ناخند و وتری و جانی کمر تاه

کلون قرار دیریں بکھریں کھدیروں دواں مجلس قورلری تارون بکھریں
چونم خنتوج مستانه دواں کور وچیم قور ورت و غلشتر پان شاه

ویرزے ہوں کہشی تر ہکھنے طوے ناما و علیہ السلام و نور و نور

قرع و رت و غلغله صندل بوش چو نیم فروغ جانی دود و کج کور
دگر زانی و غره دیده صیف و بیک و صحر و بو و نزه نجه فی صافه کتا

و روی کمره ناه شاه حقیقی که در بزرگه شویله و در روی
فروغ شمس در و در قالدی زیر و عمری بود بر یکم کلدر

کوفه

tarumar iderlerdi.
Dager endi -

Taблихаи баъди
Ретива

giambe, iana
part-

kanuti appofo

sandal. taht -

angstich, wakend
in 'n instant

gran 4th march.
9/10 rails.

P. Hermelin et al.
Vendredi
A la résolution

Selatuklev Bah
nahlov.

Helail no: pr.

Gendekheban N.P.

A iav. va da sa
diuine lingul, et va
li modi di palni, et
servi. alive qo spia.

Hefhike fawu - is di
ikhim madi fawu -

Hakkendam geturim
is lo chiavivo -

megvur ot di, polo
appuerpo - vili pipo
nam puvifin amadi
non hanominato no
di Dio -

finmadi - is fui lami di

Mu eß de ha
Buink illan -

تا مائونزیه بقدر دیتد ای کله طبعی که جاز و ریه نرم خانی

نیمه دو و رونه جند لایم که مغز به حلقه جاز و ریه جاز

نیمه حالتی کلدی و فر کز و نه عیار نیمه بیکر و ریه جاز

ای به معلوم که لایم و نیمه سر و ریه جاز و ریه جاز

صفت کشور جاز و ریه جاز و ریه جاز و ریه جاز

کله کله بی کله صفت کله و ریه جاز و ریه جاز

حضرت نیک نام شریفی و کله و ریه جاز و ریه جاز

همی طبعی و کله خیر که و ریه جاز و ریه جاز

و ریه جاز و ریه جاز که کله و ریه جاز و ریه جاز

نکاه و ریه جاز و ریه جاز و ریه جاز و ریه جاز

بیل و ریه جاز و ریه جاز و ریه جاز و ریه جاز

A. Azjmet. buinak

Apkaidi - rivinto

fakt Ledra

benzindo - facia -

کتاب

Indian N.P.
and in m. h. v. n.

kantjöm. quelcho
karpawo il mio
cargul -

Sahivan, ikvi
gilvin badi, bah

Servian. R.P.

Industan ul Sin
dustan. Paki -

معلوم اوله کج سکه عهراج بوکونه رینه کتورم ویرم شکا و عهراج
 رولرکه موئنر عسکریس مقابلو و دروغ کونه هلاک دیرم
 دجری اوله عهراج بوکونه رینه کتورم ویرم لینه صلاک
 سر جانه لیری و ده لیری پهلوانی کتابیه دیو ویرم لینه
 سحر اولی بر ککرانه سولر اولوب حیدرانه بوریرم اوله
 ضعیف کج حیدرانه لاس سوروی کورکانه بلند کجانه لینه
 دی کجانه سحرانه بوکونه ضعیف کجانه بوریرم لینه
 اوله لاجانی کجانه دینی دونه بری کجانه نور کجانه شای کجانه
 حکمتی دوزیرینه کلنی چاره دیرم محنی دیرم سکر شای کجانه
 قلم سکر کلنی دوزیرینه کلنی دیرم کجانه جلد دیرم کجانه قلم
 قلم عجبی دیرم قلم لینه شاه بونه دیرم کجانه صلاک کجانه

Wadem -

mukabel otdu
 butu shigim giur
 satashigin -
 ogvashigin kulur

Shakh N.P.
 Georgian Pelonigum N.P.
 epistolo de la armata and
 turia -

Alavami - Kettegi

ger - herve

Kahruman katilij N.P.
 amul amigiani
 kahter anshah N.P.

زیر

یوریری لکنه بر عیبرینه چا *giran nitan, gien alan*
 بئز باشتار دو سته پور و پ کله عقال جاز و بوژ که کج وور *Behir hant futuro
doush ana schivghi
l'ogho -*
 ویری کور کا بهند کماه ویرن بوکه بهامی و صفر و ویری وور *Nehmen asfari N.P.*
 همونک شاهی نبی و صفر قوسیلنه شینه ویرن صلی صلی نبی ملطله *Asfar kaumile tonil po:
poto di asfar - un pathi -*
 کوبله لکنور ویری عقال جاز و ویرن بوکه داشتید همونک کج *Asfobi ghod'hi lo
Hun d'ulo Basseub
simist b'omist*
 قلعه و بهامی بکنه ویرنه ویرنه ویرنه ویرنه ویرنه ویرنه *Gahonfer Hatai N.P.
Hattiler - aggiunto -*
 لکنه ویرن بهامی شاهر کوزی کوزی ویرن ویرن *Hatai un mont*
 یاننه ویرن غصنه خطای صیدانه کور کور کا بهند کماه *Emxumist, l'attalo -
Kiole radiis giokla a
Damav. gage -*
 ویرن بوین صلی و ویرن ویرن ویرن ویرن ویرن ویرن *Halki - weathup*
 ویرن صلی خطای شاهی صلی قلعیه کجی ویرن ویرن *Getrub - po emv ancor ete
kub, anteriou pro posteriori
ut et ghi bi p'evibitur
bighi -*
 کجی ویرن ویرن ویرن قلعیه کجی ویرن ویرن ویرن

قوسی

رتبه بقلری بوزتمشی کشی لکم عور بر و لویشتر ص ص
 در بی کرب عور کوفتار دولتی خوشتر چا پشتر
 آه لیلری دولوم هماه سر و شوی فی وری قلی و
 رشی جناه پیه نه س سجده و در عرفان کسی بر
 صفر و بی زبانی و زناه بکرمی و سماه تم که و برتری عقلی
 کور و بی نصیر کسی قلری است که بوهو سکر نه بگر و
 دیشی تم بونج سر در لری جمع قلشی بوسه در می بر نه با نوحی
 کور کانه بلند کانه است بر نزه غفر و ملک خوشتر
 زلفش و غلبه پهلوانی ملک و یکجی عروشی و
 جاز و لعبی و رفوه و قوه و لذه که اش و ریبی و
 سر و شوی و غروشی و پهلوانی کوزده کوز و دولی

Sahibkhanij
 Welaiet agha ieray
 ierayda

Kavarij katmadij - ieray
 sagvij katmadij

Alti adij. Rachi
 gehan priman

Riad felk k ghi bi, come
 il celo del Riad -
 Ma ve viad eile Rachi
 Can la uole del Riad
 Ma con guidato -

Riad. E un angelo di,
 ghiok ghiok le dighi Zema
 Ma khyiv, we but ist
 Tavi suer, shimek
 cioe il lampo ann kamgin
 duu -

Zemin w leman la terra
 w Aman ghiok ghim
 ghim vlti vibombato come
 tang le ferve
 gem kyt mif, vadunah

gins w
 on la gontio

بقلری

قلب تا فتح محاکم او کند طری علم و به کونز روی و کلمه یابی نو
بونه کور روی آره ایله یی عبدالله کوروی جازوی فیل خورلا فدی
جازوی سحر او فوری کلچی یقین کوز لری کور می او و لری می و در
کیروی و سیر او و لری میوشن کل غفای کند کت او و سیر یقین در خانه
قالی می کرد و بغیر سو و روی عجم و نه زنج شریف شاه و غلبه
بازو یقین کرد چه علم فلک بلو و یکم بوزده او و لوم بو قدر او و کلمه
جاء قلندر بو کلچی میصینه چونک طبر و سانش طبری بو طوفه
فهرج منی عقالی صابر و کهرتاه شام و وزیر کلوب با کاهان
فرور ویدیر و تریه بشلری او و طر پهلوانی کتور و غفای
جازوی سیر طبری عقالی صابر و لری و یی شاه نینه عجم و روی
میوشن شام جله بو و شروخ کوه نارما رقیل و معری بو کوه کور کرم

Serchunwen no.

sewen sinle idar
sundi elabla

iandi iakidi
igini habbi
gertri e uivo
gime felok
gime ngium

Bungileh mudi
belok - belait

Tabli Asaij
tabli aram hej bi
Rikivata -

Tedbine bapstadi
lev - idam musta
went, wusultar

دخشي ريه رجي ووزون مکتوب بازون بني رنه کوزون
هوشنر انشي ربه نماه ربره ويره کنناه شاه رنه رنه
کورگاه بلندي گمنان رنه ديروي جازو ورفي غلوه شکله با
کندري جونم هوشنر شاه فرارونه ريشنير کهور شاه
سده در ودر رنبر ريه بلوره صلح رنيمه کدروک ودير
کهور ورفي کورگاه بلندي گمنان رنه هوشنر شاه رنه رنه
کدري رور ريه بياه ريلري کورگاه بلندي گمنان شاه رنه
باش ورفي صدي ووزون کچون فرار ريلري جازو ورفي ورفي
غله مار در کسزه ريه ووزون مکتوب شاه رنه رنه ووزون
ري طون کنناه شاه ورفي فرار ورفي ريه ريه ريه ريه
وي حفا طور ووزون جازو ورفي غلوه رنه رنه رنه رنه

[illegible]

[illegible]

دکتر

[illegible]

درین ای سلطان حکما عکوفه و دروغ سبزه کنوز
ویری زین حکم در ری عیار هماغه اسباب شفا و اول
ویری اول ولفه اسما و دروغ عکوفه (عند لکری) خوب
صوف (دکن لکری) پنج لکه (لکری) زنجاری و دشمن لکری
ورقه و درون کبوتره شاهان بارگاه مکرری (لکری) در
لکه به زین عجم (دکن لکری) کور و درون (لکری) فایع معاف کوفه
کنه و درون و درون فایو (لکری) زنجاری عیار (لکری) عظم
دروغ و درون (لکری) دروغ و درون (لکری) دروغ و درون (لکری)
لکری و درون (لکری) درون فایو (لکری) زنجاری شاهان (لکری) درون
لکری و درون (لکری) درون فایو (لکری) زنجاری شاهان (لکری) درون
لکری و درون (لکری) درون فایو (لکری) زنجاری شاهان (لکری) درون

کوهانه جو که من طو در روزه رنج از راه کج ایستاده بارون حاکم
 بجه و دکنی دولت در کمر بزرگ بطلان دولتی لشکر
 دولتی زین شاه است جمع دولتی و طریقی درجه کمره
 بزرگ لشکر جمع دولتی و زنونه طرف طرف کاغذی زین
 شاه باشد دولت خانونی (دولت قلع) بکروبی (دولتی)
 کوهانه کوهانه حصاره در جانیست (سم) خطیم بازو بر بر درجه
 دولت دروز (سمای) شعله دولتی قلع بکروبی
 کیه طیره دولت کمر بطلان در ریس دولتی قلع بکروبی
 کوهی کیه صفای بن کاغاره جفون کیندی فرخه حصار دولت
 در (دولتی) زین شاه رفایه کوهی زین کوه کوهی
 باری بون که ندر در که (دولت) کیندی کاغاره کینه در دره

کبری دین شاه کزینا به خان درین جوی شاه لای
درون لاله ها کورده کورده ای دور و دور کورده
دور قلدی بوز کورده کورده کورده کورده کورده
کری بجا قلدی کورده کورده کورده کورده کورده
هوشنگ بارگاه کورده کورده کورده کورده کورده
بلندی کمانه کورده کورده کورده کورده کورده
کمانه شاه و بی ریخ کورده کورده کورده کورده
کورده کورده کورده کورده کورده کورده کورده
کورده کورده کورده کورده کورده کورده کورده
کورده کورده کورده کورده کورده کورده کورده
کورده کورده کورده کورده کورده کورده کورده

1. Kaula kara kahym-¹ ² ³ ⁴ ⁵ ⁶ ⁷ ⁸ ⁹ ¹⁰ ¹¹ ¹² ¹³ ¹⁴ ¹⁵ ¹⁶ ¹⁷ ¹⁸ ¹⁹ ²⁰ ²¹ ²² ²³ ²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰ ³¹ ³² ³³ ³⁴ ³⁵ ³⁶ ³⁷ ³⁸ ³⁹ ⁴⁰ ⁴¹ ⁴² ⁴³ ⁴⁴ ⁴⁵ ⁴⁶ ⁴⁷ ⁴⁸ ⁴⁹ ⁵⁰ ⁵¹ ⁵² ⁵³ ⁵⁴ ⁵⁵ ⁵⁶ ⁵⁷ ⁵⁸ ⁵⁹ ⁶⁰ ⁶¹ ⁶² ⁶³ ⁶⁴ ⁶⁵ ⁶⁶ ⁶⁷ ⁶⁸ ⁶⁹ ⁷⁰ ⁷¹ ⁷² ⁷³ ⁷⁴ ⁷⁵ ⁷⁶ ⁷⁷ ⁷⁸ ⁷⁹ ⁸⁰ ⁸¹ ⁸² ⁸³ ⁸⁴ ⁸⁵ ⁸⁶ ⁸⁷ ⁸⁸ ⁸⁹ ⁹⁰ ⁹¹ ⁹² ⁹³ ⁹⁴ ⁹⁵ ⁹⁶ ⁹⁷ ⁹⁸ ⁹⁹ ¹⁰⁰ ¹⁰¹ ¹⁰² ¹⁰³ ¹⁰⁴ ¹⁰⁵ ¹⁰⁶ ¹⁰⁷ ¹⁰⁸ ¹⁰⁹ ¹¹⁰ ¹¹¹ ¹¹² ¹¹³ ¹¹⁴ ¹¹⁵ ¹¹⁶ ¹¹⁷ ¹¹⁸ ¹¹⁹ ¹²⁰ ¹²¹ ¹²² ¹²³ ¹²⁴ ¹²⁵ ¹²⁶ ¹²⁷ ¹²⁸ ¹²⁹ ¹³⁰ ¹³¹ ¹³² ¹³³ ¹³⁴ ¹³⁵ ¹³⁶ ¹³⁷ ¹³⁸ ¹³⁹ ¹⁴⁰ ¹⁴¹ ¹⁴² ¹⁴³ ¹⁴⁴ ¹⁴⁵ ¹⁴⁶ ¹⁴⁷ ¹⁴⁸ ¹⁴⁹ ¹⁵⁰ ¹⁵¹ ¹⁵² ¹⁵³ ¹⁵⁴ ¹⁵⁵ ¹⁵⁶ ¹⁵⁷ ¹⁵⁸ ¹⁵⁹ ¹⁶⁰ ¹⁶¹ ¹⁶² ¹⁶³ ¹⁶⁴ ¹⁶⁵ ¹⁶⁶ ¹⁶⁷ ¹⁶⁸ ¹⁶⁹ ¹⁷⁰ ¹⁷¹ ¹⁷² ¹⁷³ ¹⁷⁴ ¹⁷⁵ ¹⁷⁶ ¹⁷⁷ ¹⁷⁸ ¹⁷⁹ ¹⁸⁰ ¹⁸¹ ¹⁸² ¹⁸³ ¹⁸⁴ ¹⁸⁵ ¹⁸⁶ ¹⁸⁷ ¹⁸⁸ ¹⁸⁹ ¹⁹⁰ ¹⁹¹ ¹⁹² ¹⁹³ ¹⁹⁴ ¹⁹⁵ ¹⁹⁶ ¹⁹⁷ ¹⁹⁸ ¹⁹⁹ ²⁰⁰ ²⁰¹ ²⁰² ²⁰³ ²⁰⁴ ²⁰⁵ ²⁰⁶ ²⁰⁷ ²⁰⁸ ²⁰⁹ ²¹⁰ ²¹¹ ²¹² ²¹³ ²¹⁴ ²¹⁵ ²¹⁶ ²¹⁷ ²¹⁸ ²¹⁹ ²²⁰ ²²¹ ²²² ²²³ ²²⁴ ²²⁵ ²²⁶ ²²⁷ ²²⁸ ²²⁹ ²³⁰ ²³¹ ²³² ²³³ ²³⁴ ²³⁵ ²³⁶ ²³⁷ ²³⁸ ²³⁹ ²⁴⁰ ²⁴¹ ²⁴² ²⁴³ ²⁴⁴ ²⁴⁵ ²⁴⁶ ²⁴⁷ ²⁴⁸ ²⁴⁹ ²⁵⁰ ²⁵¹ ²⁵² ²⁵³ ²⁵⁴ ²⁵⁵ ²⁵⁶ ²⁵⁷ ²⁵⁸ ²⁵⁹ ²⁶⁰ ²⁶¹ ²⁶² ²⁶³ ²⁶⁴ ²⁶⁵ ²⁶⁶ ²⁶⁷ ²⁶⁸ ²⁶⁹ ²⁷⁰ ²⁷¹ ²⁷² ²⁷³ ²⁷⁴ ²⁷⁵ ²⁷⁶ ²⁷⁷ ²⁷⁸ ²⁷⁹ ²⁸⁰ ²⁸¹ ²⁸² ²⁸³ ²⁸⁴ ²⁸⁵ ²⁸⁶ ²⁸⁷ ²⁸⁸ ²⁸⁹ ²⁹⁰ ²⁹¹ ²⁹² ²⁹³ ²⁹⁴ ²⁹⁵ ²⁹⁶ ²⁹⁷ ²⁹⁸ ²⁹⁹ ³⁰⁰ ³⁰¹ ³⁰² ³⁰³ ³⁰⁴ ³⁰⁵ ³⁰⁶ ³⁰⁷ ³⁰⁸ ³⁰⁹ ³¹⁰ ³¹¹ ³¹² ³¹³ ³¹⁴ ³¹⁵ ³¹⁶ ³¹⁷ ³¹⁸ ³¹⁹ ³²⁰ ³²¹ ³²² ³²³ ³²⁴ ³²⁵ ³²⁶ ³²⁷ ³²⁸ ³²⁹ ³³⁰ ³³¹ ³³² ³³³ ³³⁴ ³³⁵ ³³⁶ ³³⁷ ³³⁸ ³³⁹ ³⁴⁰ ³⁴¹ ³⁴² ³⁴³ ³⁴⁴ ³⁴⁵ ³⁴⁶ ³⁴⁷ ³⁴⁸ ³⁴⁹ ³⁵⁰ ³⁵¹ ³⁵² ³⁵³ ³⁵⁴ ³⁵⁵ ³⁵⁶ ³⁵⁷ ³⁵⁸ ³⁵⁹ ³⁶⁰ ³⁶¹ ³⁶² ³⁶³ ³⁶⁴ ³⁶⁵ ³⁶⁶ ³⁶⁷ ³⁶⁸ ³⁶⁹ ³⁷⁰ ³⁷¹ ³⁷² ³⁷³ ³⁷⁴ ³⁷⁵ ³⁷⁶ ³⁷⁷ ³⁷⁸ ³⁷⁹ ³⁸⁰ ³⁸¹ ³⁸² ³⁸³ ³⁸⁴ ³⁸⁵ ³⁸⁶ ³⁸⁷ ³⁸⁸ ³⁸⁹ ³⁹⁰ ³⁹¹ ³⁹² ³⁹³ ³⁹⁴ ³⁹⁵ ³⁹⁶ ³⁹⁷ ³⁹⁸ ³⁹⁹ ⁴⁰⁰ ⁴⁰¹ ⁴⁰² ⁴⁰³ ⁴⁰⁴ ⁴⁰⁵ ⁴⁰⁶ ⁴⁰⁷ ⁴⁰⁸ ⁴⁰⁹ ⁴¹⁰ ⁴¹¹ ⁴¹² ⁴¹³ ⁴¹⁴ ⁴¹⁵ ⁴¹⁶ ⁴¹⁷ ⁴¹⁸ ⁴¹⁹ ⁴²⁰ ⁴²¹ ⁴²² ⁴²³ ⁴²⁴ ⁴²⁵ ⁴²⁶ ⁴²⁷ ⁴²⁸ ⁴²⁹ ⁴³⁰ ⁴³¹ ⁴³² ⁴³³ ⁴³⁴ ⁴³⁵ ⁴³⁶ ⁴³⁷ ⁴³⁸ ⁴³⁹ ⁴⁴⁰ ⁴⁴¹ ⁴⁴² ⁴⁴³ ⁴⁴⁴ ⁴⁴⁵ ⁴⁴⁶ ⁴⁴⁷ ⁴⁴⁸ ⁴⁴⁹ ⁴⁵⁰ ⁴⁵¹ ⁴⁵² ⁴⁵³ ⁴⁵⁴ ⁴⁵⁵ ⁴⁵⁶ ⁴⁵⁷ ⁴⁵⁸ ⁴⁵⁹ ⁴⁶⁰ ⁴⁶¹ ⁴⁶² ⁴⁶³ ⁴⁶⁴ ⁴⁶⁵ ⁴⁶

Idem. Africa

75

طونغا و همايون طرفین کلز مکتوبت صورت

Cinedi puniend.: Plato lib: i. de legibz.
 Honorandum est Solderastiar crimen:
 sed et coitus omnis in quo pueri na:
 turam aut honestatem homines
 concumbunt, damandus est.
 Leges neq. nimium severe sen:
 acerbz, neq. etiam nimis faciles
 ac indulgentes fuerit: sunt enim
 ut vides q. d. i. ord.

نوح

Preparare
metter in caldina
la pelle.
Sei centodvanne
pelli di giouerna.
Preparare al
Colore.

غلامان و فرزندانشم حضرت سید سلیمان و سید اسماعیل بن برادر
 برادر و فرزندان سوره دو تنه دیگر داری و یکی
 که رفتنی صاحب و ده پانصد تنی طشت صوب
 طوائف می یوم و یک روز و یک پونز و یک پونز
 و عاقل و دو جان و عاقل و یک پونز و یک پونز
 چاه و دو پونز و یک پونز و یک پونز
 پونز و دو پونز و یک پونز و یک پونز
 (جلد) کی معقول و روی و یک پونز و یک پونز
 جلد و یک پونز و یک پونز و یک پونز
 فرزند و دو پونز و یک پونز و یک پونز
 پونز و دو پونز و یک پونز و یک پونز

وگره در ورنج چکر ریزی وگره یکشت رده
در ورنج در ورنج وی درج پاره زنج بر ورنجی در
ریزی ریزی وی وگره محضر کلام صبا صره
رویه ورنج وکی چکر جردن وگره غسلی صی ورنج
تا بلکم پیش طری ورنج زرنج ورنج خرد ورنج
ویریزی عی ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج
کیاری ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج
کیاری ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج
عی ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج
زسانو ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج
ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج
ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج
ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج ورنج

قال

فولایلق

رأى
الطبع عامي
الكلور صوره
قسما

روغ
مخمس عاس
روغ
فستق
۷۱

[illegible]

صقلیه

کتابخانه کجی نیرغلیه عفوای دولتی و حای

دولت و عمر و نیش صحرای رسیده لایق و حنی
کوه زرد و دولتی مقرر دولتی رسیده

دوزاوه

انک

توغیر قلعینه دوچ سقون یود دولتی مایسلر

یوزر روز لایق حای مقرر طغوز عرو قشلی

قشلقری

و توغوز و شبنگ درخ بش عرو قشلی دولتی

و دیش قلعیه و بی رسیده و در سقون یود دولتی

یوزر و ظهور و عرو حاکم دولتی دهانه

یوزر و عرو عرو برین یخ فتوحات و حضرت

کجیوب

دوچ کتور و یوزر قلع تحصیل دولتی مامور و

امید

عرو بویام دولتی الله سبحانه و توغوز

و بی یخ حضرت و فتوحات عرو کتور و

کوچک فخر

دولتی

مهرورج حاکم مرمر و مختار عنایت در درون بوز
در مع لطف و مروت دلیله در کائنات بویابن عاقل
مطالع و بود و در لطفی عند الله ضایع و طیب

الله قنده

اوستی محتمل کلد بر بونش پیرو و وی فراموش (فکر) استیای بود
زیر نه و من نور مرمر عاقل و طایف حضرت علی شریانی
محیط دلیله باقی فراموش عاقل و طایف
بسته
در لطف

قیل

بغ و دولت و عاقل و طایف بوقولری کشته قاتور
نسپیل روزینه غریب دلیله مرمر و عاقل و طایف
ز روح جانباریه حکمک رجوع عاقل و طایف
ز روح دلیله و در بشتی مرمر و طایف کونز در
در و طایف و طایف فرشتی عاقل و طایف

قصد

پنجش و زیاده

اولی یکس مقدمی پیش فرقه تجاوز رسیدن

بوقلابه و نیست (لته) ملوکات دلیله و شمان برهید

قولاق بورمق

milis itmek
Augmentar

کوشمال دورغی مقروور (لته) تاق کمره کمره زید (لته) ستر

سلطان پاشا سکه کوندرد که منکستوبد

اولولر عکوز لرینه
قوتیا اولان

سازو و مروتو حصر تکریش توتیای عیوه رعایه دوله

استاه سعده فست نایله و سغ رسیدن و دورم
مزم عیو ویلی مؤوی و سکر تلمش سروض بدور

کر (طاف) سروض پانی کی و یوروپ بو عبد شتا

عزایلی طوفانه نوحه استغفار یوریلور لحد ته تاق و هو

نابو و سوزی محنت خوش حال (دولت) روز و شب غتاو

وسقو کطاعتش و درم عمر و دولتی و قیام ضیام

عز و سعادت و روی کسکه خلوص به ایله مراد و درشتگاه

دور در غم ملخوظ عالیاری یورو له فیما بعد بنم و مکتوب
سلفم دیاری فغانا قشود غم و در هر دوله در و در
یور داری یوروینه توزیع و در کاه (شیر جوی) فغانا
خفظ و در دست بند (قدر در) دور در بدوین بغایه
در تولا شکر کاهیه در کوه طایفه در در عایا رسوخ و غنای
دور در روزوش و درم و درم پشامی و مولاته و غنای
کطایک و درم و درم و درم (درم کس) حلوص دور در
در خنده دور در دور در دور در دور در دور در دور در
هر در در و در و نیا و در در در در در در در در در در
سوز و در در دور در قاشی در حاه و در در در در دور و مان
البا در در خرو و غنای کس نه یلوز نه و یلوز حکم در در حکم
هر در در در در در در در در در در در در در در در در در در

Ipsi iudicent adversarij ex illis quod ex Arabum nunc monumentis affertur nam
 Pape et virtutum studium, et vitiorum odium prae se ferant Muhammedani, quam Iohanne
 plerique religioni.
 imo de pietate

79

الظالم ميت ولو كان في منازل

الاحياء والمحسن حي ولو كان

انتقل الى منازل الموتى

Impius vel Tyrannus mortuus est
 etsi vivat: At pius vivit, etsi
 sit in manseribus mortuorum
 i. e. mortuus

العبادة تقيت الشهوة

Religio pietas Cultus religiosus
 occidit concupiscentiam.

رأى الحكمة فحافة الله

In timor sapientis timor Domini.

خوف الله تجلي القلب

Timor Dei ornat cor.

صلاة الليل بها النهار

Præces nocturnæ splendor diei

أبليس الكيس التقوا و الحق الحق

الجود
 Sapientissima sapientia
 est pietas et pulcherrima
 pulchritudo est impietas.

De fructu pietatis legitur
 Alii in proverbij suis.

طاعة العدو هلاك و طاعة الله

غلبة

obedire inimico (Satanam puto

intelligi qui crebro in Al corano

أدريس manifesto (intelligi
 apertus vocatur) inte-

ditum affert, at obedire

Deo est lucrum.

De numero piorum ipse inquitur

غلا قدر المتقين والمتوكلين

Pauci sunt dei fidentes et in eum

confidentes

أبو من القليل

Insuper kamolaf.

بسیار دین (سینور) بوسه دین کو خدای عاظوفه و در

و بخور سیر و در و صاوری دین مکتوب بلوغ

لا یب دین بنده دوزخ عاظوفه و دین دین

در و دین موی سر و دین دین دین دین

دین دین دین دین دین دین دین

دین دین دین دین دین دین دین

دین دین دین دین دین دین دین

دین دین دین دین دین دین دین

دین دین دین دین دین دین دین

دین دین دین دین دین دین دین

دین دین دین دین دین دین دین

دین دین دین دین دین دین دین

220 Humilitatem. prudent
suis reuerentibus dicitur.

ثبات الايمان الورع و زوال الطمع
Versio 2. v. Stabilimentum fidei est abstinentia
penar. labefactatio autem eius corruptio.
Versio 3. v. Stabilimentum fidei humi: centia.
penar. labefactatio autem eius
præsumptio.

كن في طفوليتك متضعاً لتكون
في شيخوختك مرتفعاً

Est in pueritia tua humilis
ut in senectute tua exaltatus.
التواضع زيادة في الشوق و به تتم
المنفعة
Humilitas, demissio sui, augm:
mentum est nobilitatis et complementum
gratiae.

هو المراء التواضع
Exaltatio vivi est humilitas eius.

30. Superbiam contra vici depicta
colovibus, exorant vbiq. appo suos
reddere prudentes. vnde.

من ترك نفسه بمنزلة العالم
ترك الله و الناس بمنزلة الجاهل
Qui se ipsum habet pro sapiente
Habet enim Deum et homines pro ingratis
لا تقعد لقلّة الجليل و ابت مزق
ليلا تقع اي تحذر من الافتخار
والكبرياء لان عاجل الماشي يسقط
Ne ascendas cacumen montis, cum
fueris ornatus, ne forte cadas. I. e.
Cave a typho et fastu: Nam qui
velociter ambulat, cadit.

هلاك المرد في العجب

Exitum hominis in periculis vel

ثلاث مهلكات العجب و الحجب الخجل

و الهواء
Tria sunt, quae intervinunt hominib.
Fastus, Avaritia, et desiderium.

قل لذة زاد عجيبة

Cuius minor est intelligentia maior est
philantia.

اعسر العيوب صلاحاً العجب

و الجحاح
Inter omnia vicia dif:
ficillime curatur
periculis et periculis

وربما محبته جوش كلوب طوق دور مخوفه سورته ثين

جايه و در زرين يور يور و بي دوسته كونه يسانده كلام

سركه ريج و غلابه و در غلبي رشدم و نياي قره حظ

يلدم و صي كيقين حال كزي بخ صور ليم لطف و رعا

يليس اخبار سلو ميگوزي بر پوس تركه كلم ياروپ بلور

ره سين تركه كزي كور حل هاه سني كور مش قره دور

و طرد و بر حرس تركه و دره (علامه ييليس جانم

باشم دوسته

عزت تو قره لاشم

صورتش صوريه لايح دوروش

(نورغ رشتياقار عرص دوله قدره صرحت بنم بر دورم حليم

سپارش يلمش از صوره كزي دولتي حافظه عبد غلام

يا پدرو كه يوري (نورغ بازرر يره سز

4to' Ut cupiditatis quique suis sedum iniciat.
Araba semulo etiam monuerunt. Vnde apud
Paremigraphos sequentia monita.

سدّ الماواق الخمسة لئلا يضي البيت والسكنى
فيه اعنى سدّ خمسة حواس الجسد لئلا يضي
نفسك في ضلوة الحياة

80

Obstrue quinq; fenestras, ut luceat domus
et habitans eam. i. e. Obstrue quinq;
sensu corporis. ut luceat anima tua
in luce vite.

لا تسبح في الماء الباردة فتغسلك
لا تسلم نفسك للشهوات ليلا تموت
في خطيئتك دائما بعد اب

De. Ne tradas animam tuam, cupiditatibus,
ne moriaris in peccatis tuis, in aeternum
in cruciatu.

أبرد الشوك بالمبرد أعني اغلب

الم الحسد والشهوات المردية ^{لحميا}
Lima spinas lima i. e. Vincit affectum
 carnis, et cupiditates malas, ut spinas.

اغلق بابك بوجه الخاطفين اى اغلق
حواسك بوجه الخطية لئلا يخطفوك

الأعداد

Salude opium tuum aduersus vapores
i. e. claudere sensus tuos, contra pec-
catum, ne capiant te testes. (4)

لا تؤسل بهامتك للمرج الذي ليس فيها
سياج اعني لا تطلق مشيتك وراء الشهوات
ولا لجام الناعوس بل اجم مشيتك

Re inmitas pecus tuum in pratum, in quo
non est sepes. I. p. Re inmitas voluntatem
tuam post cupiditates, sine freno legis
sed cohibe freno voluntatem (appetum)
tuam.

اعرض عن العودا ان سمعتها

واقعد كائن عاقلا لم تسمع العودا
السلام القبيح

bedira a turpitudine si audis illam et
scire tanquam cogitabundus non au:
diver turpitudinem i. p. sermonem
obscenum.

من استحسن قبيحا فقد عمله
Qui laudat obsequium, non perperat
illud.
لا يكون الحكيم حكيما حق يظن

لا يكون الحكيم حكيماً حتى يفهم

يفلب جميعه شوائبه

Sapiens non est sapiens donec omnes
suos cupiditates vicerit.

ردم قزلباش طرد و بکسر حصویرینه بعد از او عالم

و ازها دوشانه دولدر که ترک که کلوی و اصل دو

سلو مخی دولی (ملکوت نہ دیوکی) تفصیل دوزخ (تاریخ)

عنه (له حكمه و دروكه) (و ده و غي و درو)

رشد در حیاتیات، سیمه ریخته در ده وی بزرگ
در یک روز از ده وی بزرگ، ده وی بزرگ

درویشی بود (مربوط به) پیر هیدر (مربوط به) (ولا) علم

التشاوره پر عمل دیرہ کوڑو طعامروہ باسارم بی

ولایت غلیظ طعامی جملہ صاف و پیرہیز پرہیز

جلالی بود و لا کم در شته شوربای شری شوربای

(سینا و بوزر زنی به کوچی بوزر زنی) (سه نور بو

رئیس بومجوعی بلج صولای پیشه بوناروه غیری برز (ر)

نیلہ پتھر سے ملو اور تھوڑے بسوہ دیر مقدار باوم عربہ

77

القالم اذا لم يكن زاهداً وهو عقوبة
لاهل زمانه

Cum sapiens non temperat a mundanis
cupiditatibus, suus sui hominibus
tormentum est.

الكن عن الشهوة غنا

Abstinerere a concupiscentiis est divitem
esse.

من غلب هواه لعقله هلك

Cuius concupiscentia vincit intellec-
tum, is perit

Sto Modestiam et pudicitiam
mulierum quo loco habeant, vel
Vro hoc aratum probatur dicto.

امراة بلا حياء كطعام بلا ملح

Mulier sine verecundia, est ut cibum
sine sale.

Vnde et illi qui pudicitiae limites
transierunt, pro verbis locum dederunt

افور من طامة
Audacior Impudencior Exultantior
Thelma, muliere impudica.

Sto Ut contemptum mundi inducere
Muhametani suis, quam nihil inten-
tatum reliquerunt. Vita brevitatem
Mundi Vanitatem, Mortis certitudi-
nem, pondus aeternae gravitatem, et
quid non? Viserunt.

لو راي العبد الاجل و مروده لا يقض

العمل و غروره
Quod si Videret homo finem
transitum suum, odisset Vix opus
eius fraudem. I. e. si homo
diligenter perpenderet finem vite,
mundi illucubratur, quod misere cum
circumveniunt, videret.

كفالك من عيوب الدنيا ان لا تبقى
Satis est tibi ex mundi vitijis, quod
non manebit. I. e. Vel hinc amor
mundi vendeat, et fugescat quod
caducus sit et vietus Vnde etiam
Perris

جهان اي وادر ناند بکي

دل اندر جهان افروني بيند و پس
Mundus o frater nemini perpetuus
Sed ad mundi creatorem applica et
hoc sufficit.

الدنيا ذول

Mundus caducus est.

يه رجا سگري دول در علاج و فی هر صبا و ریح قرنته

بنفست شربت سیب دل باوم یاغیده بر در یکسر فلجانه

دیحوره در دونه ورم کون یاغیده یکی ورم کافوری باله

در بر در برید کتور و در سجند کوکسنی و بر زغری

یر لینی یاغیده بنم در شمع غریب خ چاره دره لم الله تبارک

و تعالی صقلمی شفا و دره محکم در ورمی مرتبه بود

دوزه این سر بر قلم کوه کج کرده صکره یحی در ورم

بین بزه بلور و سر

عزت و قزاق سلیمه یکی حصرتیست غرضه شرفا رینه در ورم

در کرم بر و در وعا و غرشتا لقی نشکلی در ورم ورم

سئلک در ورمی محمد الله قل و بود نابو ورمی زلوه ورمی

سلوشت بر ورمی در ورمی شب ورمی ورمی ورمی

Radf chiam Soeta.

وملاوة الدنيا لجاهلها

و مرارة الدنيا لمن عقل

*Tulceio mundi videtur aliqua fultro
sed sapienti est amavika.*

sed sapienti est amaritia.

hic p[ro]vid[et] dicunt.

و این عالم فی غ

در این عالم کسی بی غم نباشد

Xeno est in hoc mundo qui dumvis
non vacet, si vacet inter filios
dominum numerandus non est.

non vacet, si vacet inter filios

dominum numerandum non est

Imperator Musulmanorum Ali

elegantissima saponaria, dicit

سور المراء في الدنيا غرور

Gaudium hominis in hoc mundo
est impostura.

est inpositura.

Symbolum etiam Maurici fil:

Jezi: fruit.

Mundus et Deceptio الدنيا و

Muhammadem referunt multum

Qo call

دار البقاء والعناء ، دار البلاء

الفنا

Domicilium lachrymarum
et curarum: *Domicilium drumi*

et curarum: domicilium d'rum

novum et defectus.

ما مشهوت ما مضى من عمرى في الدنيا

آلة دار لها جوتان باین دخت

من خدا و خدیجه من الآخر

Quod de mea state potuerit nullius
melius comparo quam domini bifori
per alteram portam sum ingressus
per alteram egressus.

melius comparo quam domini bifori

Per alteram portam sum ingressus

per alteram egressus

Sic gignatur ex Arabum scriptis

beobachtet: nur am 2. d. 1891

دارالقلعه sedom a qua

discidentium.

مزلنا منزل قلعة

sedem rostrum conette, ut eam

oreluti patetiam aequivamus.

24 Tuxid

دار دنیا آتیق بو مسام خانه دو

کوچ یواغی کورمینی دل دیوانه در

Domus mundi tantummodo. Vnum hospitium est.

qui in providet de preparatione discipulorum, aemp

de bonis operibus necessarius in altero mundo.

stultus et temerarius est.

سلطان

ملجى الضعفا ما من الفقر (مرحمتو) حضرت بزرگوار

Saiflevin sishinagiah ievi
Tukavanin emin otapiak
ievi.

صیحه بجان و تعالی و دو نور بخشایید علی رضیه

nu gjofterigi wagi
icude kafil ottan manastand

وخلل سمويه و من معزز و مير زيور سلطان حضرت

we gionden enen belovend
bewi we christak Enderis
is er hifz eiser -

وینوی و زخروی حطالبع ترغاری و صوری و

talat elthighi pswifiny

مَعْنَى شَارِبٍ لِّصِفَائِهِ رَقِيبٌ زِمَامَةٌ وَرِوْقَاتُهُ

kalib' hugetlevin iaken leman
Canda

سرپرست و رسانی بر له حاصل و لیه ری یار بر

Kottwilig ist

تسموات و در رضی (تراروعا و عقیبه) التنا بنم سما

قتل سلطیم و قتل غریب و بی کسی دولوب و دولت

Kinte Amaian

سلطان علی حاله محض و عاکو و دولتی و شاجوی

Kalbi sapie' doa idigi
ing' ot marin sera
Des' doa eikigi

رفعتی روزره روز غمه بنا و دوسر معرفت فتا

anun egild

رب (وہ) پر تقييد و مرسم عبوديت پر بحيد

Iki' ellevin meaviset sa.
 + Igi edeb dudakile
 optikta sava
 we vudiet vesimter ilf
 teahimidub

رتم رجایه رجاء و زلف نیارنده و عا زیر ملک بوینه

temam mubaligailo

منقده ينه دو جاغزه رسي قلمون يه برور و زيرد
 شاهزاده دولمازده باعث وسيل دور سكر جناب حق

بشغور و شغور و شغور
 باعث وسيل دور سكر

وقاور مطول سلطان حضرتاني و در عقباوه و در ريه

Mutlakakadi
 her fleip - gennet

سرور قيلم (سري عزيز شريف) باشك ريچوه دولسوه

ichfan hammet

كمال عتيد و در عطان حايير يردوب بوينه گزي

چرخ دفر و حته دكر فوه ريتكار يي و ريغ يور يي

Muhammed mirazi
 Sahbi we nur

و دم لك العرو و كسر و ربح صاحب ريه سور و و كور

و قلو قور و شم و روه واره سلار و و عار و و نر قلمون

بنم فزلاشم سپارش كاغذ و و توبش رقي مش و رن

قلم و روه سكر رقي و حقوه و و رلان رقي و مرگ

وده و و رن رقي و و ده كو لك يوز سكر و و حور

لا توثق الدنيا على الآخرة

Ne proferas vitam hanc futuram

بيع الدنيا بالآخرة

Vende mundum hunc pro altero et multum lucraberis.

Vade Poeta Abulabachia

این الملوك و این غیوم

صاروا مبیروا انت صایرت

یاموثو الدنيا الدائنة والمستند

لمن یفاحوه بل ما برأ لك ان

تنال من الدنيا فان الموت آت

Ubi reges sunt? Et ubi reliqui?

Querunt Via, qua exiibis:

O Eligeris mundum caducum et

beatum praeiuris, qui cum eo

glorietur. Accipe quod necesse

est te accipere a mundo. Ultimum

erit eius mors est.

Haec Verba Rethio Imperatori

muslimis laudibus elicerunt.

العالم یزول کالمکتوب والحکم ثابت

کالمسوق
Mundus transit ut sapientia (doctus) sapientia stabilis ut sculptura.

افتکر فی دخولک الا هذه العالم

فی خروجک منه لا تک من

لا شیء صورت انساناً و عن بغیة

تصیر کانت ما کنت و افکر فی

من کان قبلك من الملوك و الرؤساء

و الاشراف انظر کیف رحلوا من

هذه العالم و انت مثلهم تتحل

Cogita ingressum tuum in hunc mundum

et egressum tuum ex ipso, quia tu

de nihilo factus es homo, et mo-

mento fies, tanguam non fueris.

Item considera qui fuerunt ante

te reges perfecti et nobiles, con-

sidera quomodo migraverunt ex isto

mundo: tu vero quemadmodum illi

migrabis.

دوتوز دق بر حاشی بوز یکری دق بیاز زبوه طقا

دق جتیا یوز یکری دق بر حاشی عبد رس مقرب

کس دق تیر مقرب بر حاشی قون بش بر حاشی

سلای فوطی یکری یوز دق قون حشیم فوطی سی بر

یکری دق و قیوه مقرب بر حاشی قون بش دق

بنم قونلایم بهاییم زیاده (قونلایم) یلکه بونزه دشاغی

ویرمزدی دردی دق قونلایم بهاییم بهاییم بونزه

هسز زید محیار لرق قیوه بکارز بابو ط

دوچو سی کونزه هسز دق دق لم

غزلو دروم عمر عزیزم حضرت پیرش عز حضورش غزلو

ورونی ولره و جانیه لولکه سلایم و غیر و غزلو

غزلو

المال والدنيا تزول و تبقى

الاعمال الصالحة

Opes et mundus praeteribunt et
durabunt opera bona.

الدنيا جيفة و طالبا لها

Mundus cadaver est, et petentes eum,
cares sunt.

Huc facit, quod scriptores Muham:

medani ipse quoque servatovi nostro

Christo, nonnullas tribuant Chreias

et apophthegmata, quibus mundi et

verum mundanarum Vanitatem

exprimere voluerit. Sumamus Vni

et alterum exemplum.

رای عیسی ابن مریم علیه السلام

الدنيا في بعض مكاشفاتة وهي على

صورة عجوز هدمة فقال لها

كم لك بعل فقالت لا يحمون

كثرة فقال ماتوا مطلقا فقالت

بل انا قتلتهم فافوتهم وقال

عجبا لهؤلاء الحقا الاخرين الذين

يشهدون ما يسواهم صنعت

فهم فيك يوعيون و يغيرهم

لا يفترون

لا يفترون

Vidit Jesus filius Mariae felix

memorid mundum venelatum in

specie anus decrepita, cui dixit

quot habuisti maritos? Inani

meos respondit illa, An ego

inquit Jesus, mortui illi suat

teq. Develiquerunt, Imo dixit illa

ego ovidi illos, et emedio sustuli

Mirum itaq. ait Jesus, adeo infi

cientes esse alios, ut amtridant

quomodo reliquos tractaveris

tui tamen amore flagrent, et

de alijs exemplum non capiant.

83

نزل على شريفا و مرزوق لطيفك ريز و و شلمى سز

ورثا محمد و اذنه اوزر برتر و برودرم عمر

اوله برده و برده و برده و برده و برده و برده

سیده زینب و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس

و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس

و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس

و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس

و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس

و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس

و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس

و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس

و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس

و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس و المرسلیس

Eliminirte nevenigedur

باقی عمر و دوش باو

غزو و فتنه و قتل و
حصار گشت حضور شریفانه و در

مختار دی سلا و وعلایر روز قیوم یوریا بنی قمری

بورق سؤده ديلم مزاج ترنگاري دود و خوشام

یسزد و دغا صحر دوزخ دود سز و بو جان بر قند

درد پر سلفی سؤلہ یورلورے دوو و مخر دوزید

تشریف فرما ہوئے تھے۔ ہونے پر حریفانہ قمری۔ روزہ و شرم و

دو قمری غایب رنجید دردی زوہ دو طابا بنامہ

پانزدهم ریحون بیدار دین و نوری جود و ولایت

بسم الله الرحمن الرحيم
 وروى عن رصاص بن غنيم بنحوه وروى

ويزيد بن يحيى بن زوي بن يحيى بن طريف بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بن زوي بن يحيى بن زوي بن زوي بن زوي

بان في زمان عيسى ثلاثة سيارون
 في طريق فوجدوا كنزا فقالوا قد
 جعنا فليخض واحد منا و يبتاع
 لنا طعاما فمضى احدهم لياتهم
 بطعام فقال الصواب ان اجعل
 لهما في الطعام ستما قائلا لياكلا
 منه فيموتا وانفردا بالكنز دونها
 ففعل ذلك وسم الطعام واتفق
 الاثنان انها اذا وصل اليهما
 بالطعام قتلاه وانفردا بالكنز
 دونه ولما وصل اليهما بالطعام
 المسموم قتلاه واكلا الطعام المسموم
 فماتا فاجتاز عيسى عليه السلام
 بذلك الموضع ومعه الخواريون
 فقال هذه الدنيا فانظروا كيف
 منعت بهذه الثلاثة وبقيت
 بعدة ويل لطالب الدنيا من الدنيا

Tenore sua fies aliquando tra
 facientes iter thesaurum inueni
 bant dixeruntq; esurimus, eat
 ergo unus nostrum emptum nobis cibum
 Abijt igitur unus, ut cibum qd aff
 ferret, consultumq; esse cogitavit
 si cibum veneno inficeret, dicens
 fore, ut si de eo ederent, mori
 verentur, ipseq; solus thesauro poi
 taretur. Feit igitur hoc, cibumq;
 veneno miscuit. Reliqui vero duo
 etiam inter se conuenerunt, quod
 cum tertius ille accederet cum
 cibo, ne cum daturus esset, atq;
 sic ipse soli thesaurum posset hui.

Afferentem igitur cibum cui
 derunt, ipsi vero postea
 cibum venenatum comedentes moribui sunt. Hunc cum Iesus f. m. et discipuli
 locu transissent dixit Hic mundus est. Videte quomodo fues istos tractauerit, ipse
 tamen in statu suo adhuc permanet, id est ne dum amasios habere cessat, orb illi
 qui peti diuitias (proprie mundum diuitias tamen esse significat) ex hoc mundo

Sunt et alii Arabum sententia
tum de vita humani fragilitate
tum de ultimi iudicii certitudine
tum etiam de fortune inconstancia
quibus mundi deridendum Arabes
excitare suis solebant. Hinc illud
اياك ان تفن كثرة الناس فانك

توت وحدك وتحاسب وحدك
Nec seducat multitudo hominum
quando quia tu solus (tibi) morieris
et tu solus (tibi) rationem reddes.

من اراد يستغنى من الدنيا بالدنيا
كالمطغى النار بالخبث

Qui cupit supplere mutua mutuari
similis est illi qui extinguere cupit
ignem stramine.

طلب الدنيا والآخرة من خداع النفس
studere simul mundo et futuro vides
est fallere seipsum.

ما كفى من الدنيا للزاهد

Non sufficit mundus abstinenti. Reli-
giosis non acquiescit in mundi vanitate.

اذكي من اين انتيت واية اين تروح

و اين قا
Reverare unde venisti
et quo sis abiturus, et ubi consistas.

الدنيا الاحياء

Mundus est viventium i. e. post
funera omnis hominum transit
decor et dignitas.

حياة الفتي سيرة الى الموت قاصد
Vita hominis via est ad mortem tendens
الموت افقي من مضي والموت يفتي

من يفتي

Mors consumit eum qui discedit
et mors consumet eum qui remanet.

اذكي الموت يا عاقل

Memento mortis o prudens.

يا وليد انت مايت و تحاسب

O Kate! moriturus es et
rationem redditurus.

يا وليد احذر الموت

O valid, time mortem.

وحاطر كثر سورة دون ريو و دوسر همت

كوسه دوزخ دواسر دگر بن دوزخ و دوزخ

دونور ناله دیر کتر محمد ته صحت دوزخ

فبعض بی روح حصوه رستار دیم کاغذ کوزر کشر

لطف دیر کتر دوزخ دیر کتر دوزخ ستار دیم

وین بن دیکس و دوزخ کوزر دوزخ دوزخ

کوزر کوز دوزخ دوزخ و دوزخ شاکر و

قرو علی و دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ

حلی کسر دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ

دوست دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ

دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ

دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ

دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ

دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ

Quidam nomine Suleiman refert Elmakinus
Historia Saracenicap. 74 speculum intuitus
Thrasone dixit

انا ملك الشباب

Ego sum Rex iuvenum
sed opportune subiecit puella quaedam

85

عشاة بکر

عزیز قریب

انت نعم المتاع لو كنت تبقي
فلكن لا بقاء للانسان فليس
فيما علمت فيك عيب
كان في الناس غير انك فان

حضرتش حضورید

دوره دوره سودا و خرد و علوه صبر و دستان و علم

Pulcherrimus es si permaneres
sed non est homini permanentia
Nec ego novi interitum, quod
in homine est, nisi quod cadunt ei.

دولت بودی حال بخر مبارک حال شریفانی غنود

دوره سوز دوره نور دور و دورید و درما و درید

Omne Vivem mortis oppignratum.

القيش نوس والموت يقظة

بروز در عمر و در بزم و در دوزخ و در دوزخ

Vita nostra somnus est et mors
excitatio, homo vero inter illa
duo, se habet instar spectri pro:
cedentis.

و المرء بينهما خيال سار

در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ

دولت شب و روز خیر و عجز دور و دین شقود و

Mors est status pro omnibus hominibus
inevitabilis. Periculi.
امروز دنیا است فردا قیامت

مبارک و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ

دوم کوریم کین غیر و شافع و شافع و شافع

Hodie mundus durat, erat
nonissimus dies instat.

بازغای زیری سلم مقید و در زیر انسان لازم

Quo Vero et quanto vitel huius
deperditio homines gubet
mudand a scriptis bene:
antur, y fabula innueunt
hanc illepidam.

دولت معرفت و در دوزخ و در دوزخ

انسان قرة عمل جرزة حطب وثقلت عليه فلما اعيى و فجز من عملها رمى بها عن كتفه و دعا على دوحه الموت فشقق له قايل هوذا انا لماذا دعوتى فقال له الانسان دعوتك لترفع هذه جرزة هذا معناه ان العالم باسره يحب الحيات الدنيا وما يمل من الضيق والشقاء
I.e. Homo aliquando ferebat, fascem, qui gravabat eum: cumq; lassus factus esset, edidit, afflicto gestationis eius, abiecit eum ab humero suo. Vocavit ad se mortem, quod se gravare coepit, dicens: mori? Cum me vocasti? Respondit ei homo. Vocavi te, ut fascem hunc lignorum supra imponas humero meo, quod significat universam mundanam vitam diligere mundanam ne lassus infirmitate et miseria.

See idub -

auf we kar biele have
ket idub -

Patientiam sequentibus comen-
dant dicitur.

فَقِيرٌ لَا صَبْرَ كَقَنْدِيلٍ لَا زَيْتٍ
Stoluper sive patientia est et lampas
sive oleo.

الكمال في ثلاثة أشياء العفة في
الدين والصبر عند النوايب وحسن
التدبير في المعيشة

Perfectio est in tribus rebus: devo-
tione in religione: patientia in ad-
versis prudentia in vita

الصبر مفتاح الفرج والعفة مفتاح

الندامة

patientia est clavis gaudij festinatio
autem clavis poenitentiae.

فلما عن خصمك في الاحتمال

Libertas tua ab adversario tuo
in patientia consistit. i.e. patientem
ferendo, adversarij insultus facile
vinces.

المصيبة للصابر واحدة وللجاذع

Infortunium patienti
unum est, pauido autem
geninum.

المصيبة فان جرعت قهرا اثنان

Infortunium unum impatienter si
tuleris fient duo.

بشر نفسك بالظفر بعد الصبر

Postquam patients fueris, annuntia
tibi victoriam.

آخر الصبر اول الفرج

Finis patientiae est principium
gaudij.

الصبر على ما ينوبك خير منها بغير
ان تتذمر

Habeo patientiam in illis quod
tibi superveniant ex illis
sine murmuratione.

مهما زيد سلم معرفته سعي يزداد عرض وقار بره

حركه دى سزد ونجب بو قدر زمانه بر و بره تركن

و جلك بر سلم كو ندر ملك قاویر دو كنو كز ثمة صانع

دولوب دو قنوب یاز مغبی لره قومیه سز حصوره بر كوف

دو نر دكل دولون سز دیر یوس سز كز ثمة لازم

دو دوری اعلام یوس سز صلا

عز لو قز لا شتم حضور لری نه بحد و علم و شتار لریلا

بو جانب دحل لمر وه سوزان لیر سكون صحیح دوزر دوزر

نم قز لا شتم حکم یه و و یه یی غروش كلوب وصول

بولری و بر غروش مقدم كلری وصول بولری و بر كپ

برك حصوره لریل دو لشر دو و نك كوه روستی

بكر دك لریل لولری وصول حیریه اعلام لریل سز

دع قز لا شتم

اصبر على عمل لا بد لك من ثوابه
وعن عمل لا صبر لك على عقابه

Patienter perfer opus, cuius te
certum manet premium: et
patienter abstinere ab opere,
cuius hanc perferre possis penam.

تو مرد و صبر نداری

Tu vir es et patientiam non habes

viii De spe.

طاب من وثق بالله

Felix qui confidit in Deum.

تو کل علی الله یکتفک

Spera in Deum et sufficit tibi.

من سعی من رحا غیر الله تقار

Errat cursus eius, qui sperat in
alium quam in Deum.

ix Eleemosinam.

یزاد الصدقة فی العمر

Addit eleemosyna ad vitam i.e.
prolongat dies vite.

Id Ali a Muhammede audisse
dictum.

الصدقة اذا خرجت من يد

مأهبا فلا قبل ان تقع في يد

السايل تتكلم بحسنة كلمات اولها

تقول كنت مفيرا فكبرتني وكنت

قليل فكثرتن وكنت عدوا و

اخيبتني وكنت فانيا فابقيتني

وكنت حارسي الان صيرت حارسك

Quod Eleemosyna dum egreditur

ex manu dantis, antequam cadat

in manum petentis, quinq. hec

loquatur Verba primo dicit

pauper fui et magnam me fecisti

Exigua fui et me multiplicasti

Hospes fui et amorem dignum

me reddidisti, Transitoria fui

et perennem me constituisti

Et fui custos meus, nunc ego sum custos tuus.

و بنم تو در شیخ لطفا در دین بزم کن و مصالح را در غیر
در کسب تو که خرمستی و مصالحی در عمرت بزم کن

فرستاد جاه و بخت روزی و بنم تو در شام دود بزم و دین
دود غروشی در غم روزی بزم کن و دین حکم یو قدر

و بزم شوی معلوم دین و بزم ترک حوری و چکل و
غلافی کوزن کن

و تو حانده سوویک تو در شام
و روزی ولری و جان کو کلدی و دود و دود و دود

و دود و دود و دود و دود و دود و دود
و دود و دود و دود و دود و دود و دود

و دود و دود و دود و دود و دود و دود
و دود و دود و دود و دود و دود و دود

و دود و دود و دود و دود و دود و دود
و دود و دود و دود و دود و دود و دود

فكن
كف لقل احد ميزانا يعو كن مادقا
ولا تجز عن الحق ولا تظلم احدا فتتوك

Esto iustus, neq. deduca ab a quo
es remitti iustitiam facias, neq. ab
iustitia iustitiam.

اتبع الحق ولا تكن في مشيئة
الشهوة ولا تتبعها

Exequere eligium neq. insistas
Voluntati tuae mala neq. sequere ea

سلطان لا عدل كنم بلا ماء
Imperator sine iustitia per ut fluit
sine aqua.

شأن الملك العدل
Firmitas regni est iustitia.

Piichan Sultan hasretleri -
Opraria di Dio -

mirichal misali libro

tekanid mekanid

kitab kadin
sipti qeuma

و درت قال صابوه کوزروم جنابته و کردی بزه (علا)

دین کیز در درن بالقی قیوه و در قوه بکر جودین

للعله کوزینجی دولیه سز (بسته و بسته) بوتز کده کوز

بالتجیه جودین چقره سیز

یسیاه

حصرتی

یوسف

مصفنا
ز غلوم
حضور عزت فرودنه (دند کومار تقدیر کند)

والرکوز وض خیر و عار دیر در نوله فله نر منیه (مصلی بسته متن)

بر یوفله یلوم کوز و رلوم کوزیم نی بو عو یچ سوز و فر قیو و (یلنر)

ننچ (سقا مرد و مقصود کوز ستر دله عرنه (ستر کده کده)

رسته و وس کشینو کده کده سوز (لم چکه کده کده دلوور)

بتمز (یش دوز) هی صاعنوه (ولم هی سز) به قدم (دولن)

مع تنه بر سبه و در و سز (دلاه مقوم لری و متکوز خبره (علا)

دیر سز و هی سزه کوز کومار دیر قیو و سوز

meram
vesm iot adch
buana verminaden
is eft adch.

محمد الف حضرت سید خدو شریفانہ مراد

تلاوت و محتلو و رفتلو قرغلاسم

Setapet elifleri
 Vsetten in est
 atezmekdan
 ci u set bastamisse
 bawtar biri bawle
 anelati
 meelung Vset stan
 miß coşumaru

اول اولیوب مزلع کترین و حال حضرت لافتر

و در شریعت از نهاء مخلصه بود که عذر ماکوفه

المختار يوريلور، محلة الحكماء

فتی عافہ الاولیٰ صبح و شام اور رخصت

مولا محمد بن ابی طالب و اولاد او

Vešk dilukah
 ginimul iſtedighin
 muwafik
 muwafik voſyian
 Kento proprio
 referet alepro

عشر اولى، اثنتى عشرة مد اوس اولى

غفر الله له وطوره استغفانه فخره

که در وقت شش ماهی در ده دلو

منه

برو بیا به یوریه (نورانی) علوم و ادب

و لا ممانعة بر سره در سال

temwane heri: stas
 elkei surwah surw
 brakman
 Huda ginwah kaddu
 ki Huda Sahiddu
 Sahiddu
 makdus
 Kader Olan
 muf

مستراح همواره قلوب احبایه اللقاء کرده

کوشش امور لایزال حقوق و عزت ملی

۱۹۱ / حاشیه قدر محمد

هر حصار را در ده روز و هر حصار را در ده روز

و حرمه کریمه و در آن

ووعادوا لولا باقية عزه وليم



کونکره برکوه عرطا طبر و حجاز (بلدیه) فزوه (عجایه) قلم و بزرگی کلازیه
کلیه من کلب و منظم دودره دو سنا و ده نویسه

۱۵ محمد بن یحیی و درم جبار درن (بیا بجز دو روز استغفار درن) (بیا بجز دو روز)

(ملفوظ حافض سعدی و درگاه و ذکر ستره و غنیه علیہ السلام)

بخشنامه وادی مخلوقات نبی دومین حرفه از غیریند کرام و درگاه

درباره رفو، کوفت اناری و رفو، محو و نشانی بوی و بوی ضعیف الحاح

وکنند و تحف کمال جمع حقه در درون ناز ملکوت بر نغمه و در فوغه موسی (ملکوت)

طالب و در عین دوداره (خوره صفا و زاره و فیه سر در علم مکتوب) با فقه

هم در درج دوم و شش در شانه قناری و عالیته معلوم روشنی و

لغزله و حسن عبارتت در این درین جا جاست مضمون و زیندوان

والصالحين من عباده وروادى سلكه من عباده وروادى سلكه وعباده وروادى سلكه

دومما خجسته

Vxor
 quod cath. servat soli alia
 sed vera lecti.
 Itat mevetrix recto quo
 in medicabili dire.
 Tēmina prodote summo
 vum dicit amo te.
 Pluvina quise, ppyus co
 gitur expēdere dya
 Astriagit Verbis inferius
 amor -
 Iam frater fratrem iam
 fallit filia matrem.
 Nasimur infantes soliti
 vationis egentes.
 Quis puer auditus vel ui
 rus in arte peritus.
 Exerenda hia hōc veniat
 equus liber arma.
 Nati prudentes sunt qui
 non e parentes.
 Sed posset filius filius
 esse patri.
 Quis iam patri geat ab
 facientia nati.
 Cor non negatur licet os
 mendacia fatetur.
 leniter credit deceptus sepe
 credit.
 imponit fallitur omni homo

Calli-da pulchra Descripta feral

Qui leniter credit deceptus sepe
veredit.
Ex improviso fallitur omnis homo

در زبانه دوله بگویند نفعی غنا مندی و دوزخ (فدای)
 متعلق (دولت) خبر و عاید و در درج و زین و قلمر و کفر
 که در فخر و حفر حفره (ح) (د) (ر) (ک) سبب محو خطاه و در
 فخر و جایت (دولت) (د) (ر) (ک) سبب محو خطاه و در

و ظافق لحنه و سبب و در درج الشاعده من کفر قلب سبب معروف
 من کفر لحنه و سبب و در درج الشاعده من کفر قلب سبب معروف
 در درج الشاعده من کفر قلب سبب معروف
 در درج الشاعده من کفر قلب سبب معروف
 در درج الشاعده من کفر قلب سبب معروف
 در درج الشاعده من کفر قلب سبب معروف
 در درج الشاعده من کفر قلب سبب معروف
 در درج الشاعده من کفر قلب سبب معروف

Phi nota fatovis lippus
 malus omni bz kovis
 Phi malus et lippus totz
 malz ergo philippus.
 Qui pedit dum vult pedit
 dum pedere non vult
 Potui bis quantus sensus
 michi tollit et artus.
 Cum fuit est plana fiet dor
 miho sana.
 Dulcor est caro quid majis
 offitum habet utiqz
 dum canis os vedit pium
 quem diligit odit.
 Flete genu plora Christi
 stum devotus adora.
 Vade ex proci dno die bona
 Verba genu.
 Ni castigatur culus ipse
 vobellus habetur - Phali
 Quisatw est pleno (audat)
 ieiunia ventre.
 Felle gevit plenum cor
 habet in ore venenum
 Palmis quando datur quid pal
 ma vestituatur.

عند

عَلَيْهِ عَلَيْهِ حَسْرَتٌ فَيَرَى لَدُنْهُ الْمُنَى شَاكِرًا وَكَثِيرًا شَدِيدًا حَالَهُ

وَفِي رَوْحِهِ وَتَارِيهِ جَلِيلًا لَّهُ رِجَالُهُ جَانِدٌ وَدُرُورٌ طَوَارِقُ مَكْدُ

لُزْنٌ لِّتَقْلَمُ رِجَالُهُ مَرْدُودٌ رُوحُهُ لَكِنِّي فَقِيرٌ لِّحَالِهِ رُحْمَةٌ

لِقُدْرَتِهِ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ

رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ

رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ

رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ

رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ

رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ

رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ

رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ

رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ رُوحُهُ

est Verum verbum deo abicit
omne sapientum.

Valeat sternum quidat mihi
o alio phalerum.

Disce puer dum tempus adest
quo iuvenis.

Ut quote recedes habes astate
penis.

Questite virtutes facundia
horreat astat.

Cabitus occulte fallit rohi
tibi astat.

Hex meretrix munda aer
cornix alba fit vnda.

Est puocul abiecto meretrice
effrena pudore.

Cupuiat raro non bene
pasta caro.

Quanto formosa de tanto luxu
viola

Quid roma occurrunt sui bene
ne pigrescat aut piget

Et vietas prodit quod amat
cor sius quod odit.

Crupula plures sustulit
quam gladius

Invidia horrendum monstrum
pessima pesti

Appropinquantes menda
cia sunt cumulant

Cesset vindicta donec pectus ateat ira.

Mutis ac tacitis Vh' noli
furor is .
Cum tumet Venter produ-
tur facta latenter.
Cum caput infestat labor
omnia membra molestat.
Quatuor humores cholera
et cum sanguine phlegma
Atque melancholia -
Vires mauerit quando
plus copia crescit.
Efficacissimum in febribus
ieiunium.
Perdita ne flores minuent
inuenta dolores
Si bene senectus ager ma-
bus minuetur.
Quando senex fueris tibi
plus amor imminet & vis
Acuantq; sentis iuenum
conuiuia duri.
Epernat senex colapsus est
clara iuuentq;
A nitij nescit desuere
quando senescit.
Quid non tristes putas feret
dummosa senectus
Non amat hic puerum qui
navo uirgit tibulum

بدر و غمونه خبر و و عالمی در و و قز و در و عی و در و

دوای دشمی کبیه عرف نذر روز شنب ویره (نقطه از معده

تروقت
مبارکوں میں ترقی دینا تاکہ (یعنی) زراعت و ملکوت

puer est chinensis quam bilingue esse

در باب دوم مرقوم فی معلومه و در باب سوم

Pectore virus habet melius in
ore locum.

Cura facit canos homo quam
culs non habet annos. 911

Hec mihi quod nulli
amou est medicabilis herbi

Hen mihi pene omnes casy
non ante meo entur.

Saxet qui facere potest in
horum hominum de.

Vita solamen Venit a quo
per medicamen.

Non alius medicus melior
quam fidus amicus.

Revisus applaudit cum
causam Luvieri audit.

¶ Tum mores optetur cum
nullus amicus habetur.

sed mors certa facit parido
 et uxor eam videtur et.

Dispositum Vestium sequitur.

Quae Vomit auae Vomat hic
Pectus suba laborat.

Beos cum claudis in fine

Cerat amor mentes acin

Cum sapientes.
 Quos inops dicitur quod amittit.

مردود و حیدر و علی و نور علی محمد و علی و سید و احمد

ملا و مقو و کن تا بمرد و درین بنام (و غلام) و در هر سببی

که کونوز و قاتون عکصر معروفه روزنه دور کونوز

فرض در کتب حماه و رم غیرت کمر میان بند بر روی رونویس

بازوبه وقت دره بنام عمرو و بنه بر ربه کعبه و

عزیز و مروتی و به منعم رفیق حریف و شریف

نظرون صوته صد خوار را از عزازت و کرامت و وفای خود

الاصدوم بله دو بیایم فلز فرشی مکه : اعلم سیزده بتغید در و حروف
حکایت دوداریم پنج معنائی در طاعت ذکر و عید فرعی حروف (ص) الزام

سوره زنی تجوزی بوجریه بکدره و مینه و هوو عاله دوونی و ری فزیره

Auma amens amat auma
cupit, quicunq; laborem odit
inens et inops.

کتابت و فواید و نایب و زیاده از معنی مرضی مشابه

2/oc 2/vennung iter e/ - dam
num subituro.

درد و غنا و شکر و شکوه در دین حقیقی و در عمر و

*Nullus in ecclesia nisi
sine sorte Viator.*

وفاء غرور الطنابري (وعدتني عن فتح الباب مردودين وعلو زنة

Qui duplici lingua bilingua
et lingua vendit. et
et delatoris fungitur offi-
cio inter cognatos ponens sua
crura molares
In precium petens sensu
et exitum

روز در روز و عمر و فیه کثرت و حله الحویض و رفتن عمره و فیه مردود و

Charus legatus Chi h'si Chi
 fhus amatus
 Quilquis amaran? van? putat
 8th Decem.

وَنُورٍ وَمَقَامٍ (وَعَرْشٍ) (يَسْتَلِ) عَنْ صَمِيمٍ لِحْيَاةٍ وَعَنْ صَمِيمٍ لِحْيَاةٍ (وَعَنْ صَمِيمٍ لِحْيَاةٍ)

Trahit sua quicquid volu-
ptat.
Aptetur reliquo qui non est
aptus in Vno -

نمودند راجع و و عوزن سنجاب (دورن) و لعمزة (دوره) و بر سنجاب

Ab sit omne nefas Vt a me vis
amabilis esto.
Si conuiderimus satis omnisq;
est quod habemus.

جے وکلوز دوموورکے (عابثہ فرنی ریح العالمیانی) دوم باغی حویہ موصوفہ

Quando fatigatur equus per
viciatur.

رسمه (عزیز و طایف عیون و غیره) و تکتیر کلوم و سینه کور و کور

Mittimus intendi quo statu
mus iur catellum

Prodigus est gratus qui
de paucis patitur nat9.

Elegat Equalem prudenti
sibi quicq. odatam

Festus to peris festus 13
novado quiesci

Catabit Vacuus quam lat.
vone Viator

دوون صحرای فریضه نظامی و در موردی باغ (له)

magistrum

دوون در ده نوبت عمره است در روزی دوم تنفیجی و در موردی و سپای

خالق باشد که در بدی این روز در بدی بدی بدی بدی بدی و بدی بدی بدی

و بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

و بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

و بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

و بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

و بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

و بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

و بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

و بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

De Leone iustu Domitiani con-
fesso quod magistrum lae-
vato. ^{magistrum}
Delevato iugato Leo perfid-
ore magistrum.
Ausus tam notas contemere
sed dignas tanto percoluit cui-
mine pallas
Et qui non tulerat verbera
fela tulit.
Quo deest esse hominum talis
sub principe mores
Qui iubet ingenium mitius
esse feris.
Impiger extremos curvit
mevator ad Indos.
Si quid deliquero nulla
sunt imagine que pronotis
deprecentur.
Prospexit gentes cecit
plus insipientes -
Nulla meos tetigit pen-
lans audacia seris.
Evanguantur molli pecto-
ra dura precu-
Flectere si nequeo Supp-
vos Acheronta monebo
Valerianum Couis Vagant Confusa Colu-
mbe -
Dulce bellum inexpertis. Timidius facti qui beat caput habet.
Hanc ed chnam in te ipsum struxisti.
Glofitantia Cantoris tuffis
Homo homini vel des vel Lupus
Tuus Nachshibendi Angels vel Lathana

karin

مطابق

چهره در زان خوانی (بله معنوه) در دوزخ مغایر و در رتبه معنیه
 طوس (درویش صریح) استماع (دولتی) طهر (حلال) و در کمال حال و اقله
 و در وکالت (دوریت) جاتقلوه (بعلیم) (دنیای) در دوزخ و در دوزخ و در
 شایع صبر (دولت) (فانبر) و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در
 و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در
 طهر (طهر) (عاصم) و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در
 (تلف) (و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در
 (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت)
 (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت)
 (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت)
 (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت) (دوریت)

دینی بلیغ اللادینی غی عرفی طایع بود عیون شکره سعادت مانی بدست بود
 دوزخ و حیات و کرم معنا ولزله معدوم و دوحسب کلمتی حال
 کوزونه در رخ (دوین بنداره) (لغابندی و در صانی) (و مقلد) (و مقلد)
 در به لاشه و پاشای (توقه شاه و ماکه) (دوین سیف صف) (خدا)
 خرد و دوزخ عرفی طایع حصه شریکانه سعادت شایانانه
 لنت به یاعت (دول و غنی نکه) (مفتخور زبیدی) (ولکله و ولکله غنی)
 (دوین) (وین لری) (خود حقیر و ولکله) (ولکله و ولکله) (دوین)
 سنانه ظاهره و در و ولکله مایه نره (دوین) (وین) (وین) (وین)
 غایبی وین وین (دول و غنی) (وین) (وین) (وین) (وین)
 وین منظره غریبی (دوین) (وین) (وین) (وین) (وین)
 (دوین) (وین) (وین) (وین) (وین) (وین) (وین) (وین) (وین) (وین)

Ebrius quis facis Vivis?
 Vel morte gravaris
 Nec ebrietas sapientis nec
 fastidia superba sequuntur
 Hebetis est ingenij eduxit diu
 potare diu.
 Cultus formosus fuerit quod
 eris odieris
 Sero rubens collum nane in
 dicat esse severum
 Hic generi humano mala
 tristitia plurima proveniunt
 astimote esse parum sibi quis
 quid habet cor avarum
 Si vis esse comes mihi moves
 accipe comes

نخایه لایحه مخالفی در روز و عاری و در آن و غیر نشاء و بار

و در آن اشیاء و نشانها منتهی بماء و در آن و نشانها و در آن

قرعه عایین و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

Congestis crebris stultis
confido libellis
Sperem quos nec parvam
collata volumina pro
Calles nec verum nec libris
sentio mentem.

Qui stultus et assiduo motu fit
stultus et amens
Sed stultus sem non domini
harmen esse vocatur

Placatur donis Jupiter
ipse datus
Non tibi desperes quater
donabitur habes

Quid iuvat immentum te au
genti pondus et anni
Fuit in defossa limbum de
ponere ferrum
Est odiosa parvis impudentia

Suo paucis iustis parretur multis iniquis

Discrepe se ceteris ut non nimis infelix esse

Cum tuis pulcher deformes spernere nobis
Ludibris et captis oia miles Reges

Quodvis iusta non parva tibi sit onusta
Reddunt delivum filmina Vinea Vivum

Angusta mactantes habetant in evhia sentig.

In mundo niva faciunt iam mung et ira.

Carui evit veltam qui sunt servare dictam

بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز
بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز
بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز

داده ارفداش

بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز
بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز

بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز
بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز

بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز
بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز

بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز
بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز

بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز
بهر روز که خبر و دین در روز غزل و دین در روز
سردی و دین در روز در روز و دین در روز

Sors tua Vanerit lenis est
Pisces natus
Visio nocturna tibi gaudia
Dat diuturna
Facile omnes uen Valens vena
Conilia digne dant
Haudem dignum tibi gaudia
Miles mouet perire belli regis libido
Spontam sume datam fausto
Sub pignore natus
Inter pudicioris parit mibi
Vidit pulchro
Prima regis docti
En ego oides multo
Quos ubi libellus
Seu lego sum lecto
Negligo nec

عیون شریفی تیری صوبه لعلی مخلصانه بود که در اول
 صفا و لطافت است و اینک تفت و نور و در اول درو
 کار صفتش (فراخ) روز لطیفه ^{الله} به زوایا و نور (دور)
 منور و در مسکاة رفت و رفت و درین (دور) پیرایه
 در کمال فرقه و فاعده مآل و مقصد است که در تیری عو
 فوجانی مخلصی (فراخ) (فراخ) (فراخ) (فراخ) (فراخ)
 دست عارفه کمال بود و درین (دور) (دور) (دور) (دور)
 در انظار و در تیره عین عالی و درین (دور) (دور) (دور)
 در دره و درین (دور) (دور) (دور) (دور) (دور)
 در هر چه و درین (دور) (دور) (دور) (دور) (دور)
 درین (دور) (دور) (دور) (دور) (دور)

Appiditum parvum. Adde parvum parvum. pluvio superaddere parvum. Fiet et hoc magnum, in felix pelleret.
Eamus quam celerrime. Non potest enim
Iusta diligentia vagam reprehendi.
Si quis otiosus vixerit alterum
Occupatorem, is festinabit. Ut aut plantet
Et vendametricam vite disponat.
In iusta augurio et postestio bonorum.
De male quodlibet non gaudet ferius leve.

Emulatur enim vicinis vicinum
Diferentem: est autem hec emulatio
Operando vivi perniciosa fiunt et diuina
Alti laborans multo magis amara dicitur.

96

کبریا شرف (نیکوکاران و عیان بنیور و کنی برادر و حجاب عمار و نور)
 به دعا که و الحودیه (السا)
 عود و زعفران

دینار و نیکوکاران و نیکوکاران (به روبرو و نیکوکاران)
 Tenacitas. Tenaces nec
 sibi commodi sunt, nec alijs.

در و عود و صفا نظام و عزت بنیور و (نیکوکاران و نیکوکاران)
 عود و زعفران و نیکوکاران (به روبرو و نیکوکاران)
 Theocritus dicebat Multos
 coivites non dominos verum
 suam, sed tuos esse
 demones dicebat. Critum nomen
 parvam et sine festu habet
 esse longam vitam dicit
 diuersosque
 calidus quicquid
 condere

در و عود و صفا نظام و عزت بنیور و (نیکوکاران و نیکوکاران)
 عود و زعفران و نیکوکاران (به روبرو و نیکوکاران)
 Theocritus dicebat Multos
 coivites non dominos verum
 suam, sed tuos esse
 demones dicebat. Critum nomen
 parvam et sine festu habet
 esse longam vitam dicit
 diuersosque
 calidus quicquid
 condere

در و عود و صفا نظام و عزت بنیور و (نیکوکاران و نیکوکاران)
 عود و زعفران و نیکوکاران (به روبرو و نیکوکاران)
 Theocritus dicebat Multos
 coivites non dominos verum
 suam, sed tuos esse
 demones dicebat. Critum nomen
 parvam et sine festu habet
 esse longam vitam dicit
 diuersosque
 calidus quicquid
 condere

در و عود و صفا نظام و عزت بنیور و (نیکوکاران و نیکوکاران)
 عود و زعفران و نیکوکاران (به روبرو و نیکوکاران)
 Theocritus dicebat Multos
 coivites non dominos verum
 suam, sed tuos esse
 demones dicebat. Critum nomen
 parvam et sine festu habet
 esse longam vitam dicit
 diuersosque
 calidus quicquid
 condere

De nimis odunt hofesce
 pendere querunt.
 Homo nimis propere
 nocet ingta dolore volupat
 Nequam requitiam monstrat
 Neque suam
 Instalat videri
 Nichia muni

کبریا شرف (نیکوکاران و عیان بنیور و کنی برادر و حجاب عمار و نور)
 به دعا که و الحودیه (السا)
 عود و زعفران
 دینار و نیکوکاران و نیکوکاران (به روبرو و نیکوکاران)
 در و عود و صفا نظام و عزت بنیور و (نیکوکاران و نیکوکاران)
 عود و زعفران و نیکوکاران (به روبرو و نیکوکاران)
 Theocritus dicebat Multos
 coivites non dominos verum
 suam, sed tuos esse
 demones dicebat. Critum nomen
 parvam et sine festu habet
 esse longam vitam dicit
 diuersosque
 calidus quicquid
 condere

Andagres manus tempore vobis
habet

Spremunt onnedatu? non se facit esse ingratum
 Cumine pvinatur. Violenter dicitur orbis
 dicitur orbis, edicatq. vel viduatq.
 Est orbis mundum apparet esse rotundum.
 Tempore quo fodiebat Adam quarebat et
 Qui vogo tum pvinatq. quis pvenitq. viciat
 Qui magnas congesti opes pvenit et auarig
 Atq. hoc pvinatq. nobilitati erat
 Dura lacertoni fodiebant arua vloni
 Pixa dum palpatu palpada mang maculatur
 Eius magis in edro gaudet quam fons pvenit
 Disparibus pbus vazo pvenit bene curat
 Innocentia simplex animal sine fraude dolo
 Ex verbis fatuus ex aure tenens ocellos
 Si quis dat muros, nequid in dentisq. anas
 Miles pvenit equum sed ius ex indicat d. gun
 Ex visu domini fit pulchritudo caballi.
 Dum caris os vobis solum quem diligit odit
 Ire carenatur refit caris inultu atq.
 Mui miser est antro qui tantum claudunt vno
 Ne mea glis revum subeat ne hospes huius
 Qui bino lepores vna reviatitur hora
 Vno quodq. quodq. carbit vno
 Ante fuit vitulq. quidam fert cornu pvenit
 Imbellis dame, quid niri pvenit sum.
 Vna pvenit pvenit infit omne pvenit.
 Dines maverit quanto plus copia vvenit
 Ferviliou reges ex alienis sepo in avit
 Rustici erat agrum vvenit et mercator auarig
 Nymphadens fluviorum, animo pvenit na no pvenit
 Si budo pvenit quam det pvenit id pvenit.
 A pvenit pvenit ne serpenti det huius mvenit
 Infernum torpet longa vubigine l. sum
 Dactus et argentum mutant moves sapientia
 Quid huius thet auv quid aevum pvenit
 Cum peccatores mittuntur d. inferi vvenit
 Si non sublimis profundior est huius vvenit
 Fervilis athidno si non venouetur avatro
 Nil niri cum spiniis pvenit habet it ager
 Atq. vna pvenit vvenit tot millia cymba
 Cassi deficiit auxilio docti spoliata na
 Casens anguilla movitibus ille vel illa
 Nisi sapias bibas et vebibendo bibas
 Qui tenet anguillam per cauda non tenet illa
 Post tres sape dies pvenit vvenit et hospes
 Est durnum dare carva fluxum natiava
 Sordatur pvenit mvenit est iama
 Ad vada tot vvenit vna quod movet
 ipsa cadit

در روز دوشنبه شب روز هفتاد و نهم و عازم اروپ

به یوتنه و در زیره و خاکه (ن) دیره غنی و دوه

جلوه محقرینند رجا و نیاز و دانه زارینز بود و عازم اروپ

بومرغ جافه قندینه و در دوه (ن) عازم اروپ و در زیره

و نیز در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن) و در دوه (ن)

Stellis ac herbis ut est id maxima Verdig

fermentat celebres numerosa pecunia mores

si moudeat pulices moudeatibet ex cute dentes

Inueni faciem non plenum sepe ligatum.

Sua male pinguescit cum fuisse sed bene creuit

Haurit aquam cibis qui puer et abq libro.

Cafes et panis sunt optima ferula sanis

Carus de caris tande depellitur ego.

O fili sperne delectamenta taberni

Collige frumentum quod pauperis est alimentum

Hospiti in mensa cultum non ferula pensa

Turpius erit quam non admittitur hospes.

Hospiti ventos temperat lotus ut hie lotus

Ut Job sit patiens uti Sibilla sciens

Dum pauper clamat, ianua limen amat

Audi doctrinam si vis vitare vinam

Mos hominum fides antiquis iungere dexteras

Contemptum fatur facies dum post aperitur

Caudetur es huius sunt publica crimina cuius

Dum dypem splendet super alta fornice pendet

Ostia clausa seua mihi sunt quia proferos vera.

Fae quod Christus amat dum pauper ad glia clausa

Tunc tua res agitur paries cum proximo iunges

Efficiunt mentem fundamina tanta stupentem

Qui procul ex oculis prouult a lumine cordis

Fundas, confundis, mutas quod data ro fundis

Multorum manibus alienatur onus

Nullus tam fortis cui pariant vincula moris

Casse caput lauro gemmis tege corpus et onus

Ex coelo alterius locum perspicere laqueum.

Torquentur loci ora fugatis equi.

Gallia nec lupatis temperat ora fudis

Stor ad prodepe conatur curvare sepe.

Gutta cauat lapid non ui sed idpe cadendo

gruunt musca transmittit aranea vespa

Vesceve mellifluis ophilomus fauis

Monti per fures appa columba venit

Cantat nocte capo Vinum vult vendere capo

Est gallina mala Vicini quod parito oua.

Turpis avis spurcum proprium facit vrupaledum.

Actu laboratum non est opus indig quatum.

Aduersus solem ne loquitur

Quid modo pugnant iungunt sua vofra a columba
Simul ac fortuna delapsa est deus tant onus
Qui voluere nutrit pro munere stercus habet
Aurea nunc Vere sunt secula plurimum aure.
Nec vero terro fere omnes omnia possunt
Floris habet morem cui dat natura colorem
Non d prodeperitum consilium valet ino gatum

[illegible]

همه ترنگار نیامی که کونز صفا و زو قریب و دور به

کونز نوری و کونز سوری و - ع - جمال ترنگار دور

و در کونز سوری کونز دور و دور (توه قن بشم)

طراز نوله (دشمن به یسلم صریح) و - ع -

جناب باریک تفریزه بویا (دشمن به یسلم صریح) و - ع -

بویا بود و غلوه و عا یرو و (دشمن به یسلم صریح) و - ع -

و عا کز کاتیم به و عا یرو و (دشمن به یسلم صریح) و - ع -

کونز سوری (دشمن به یسلم صریح) و - ع -

به و عا یرو و (دشمن به یسلم صریح) و - ع -

دشمن به یسلم صریح و عا یرو و (دشمن به یسلم صریح) و - ع -

زور و عا یرو و (دشمن به یسلم صریح) و - ع -

دشمن به یسلم صریح و عا یرو و (دشمن به یسلم صریح) و - ع -

Est discus ludus discus quoque regia mensa
discus scutella, discus quoque fit tibi mappa.
Cum convivas caueas ne multum loquaris
Sapienter est hospes talis qualis sumus hospes
Si non sponat bene mingit qui bene potat
Si lapsus est agnum non est mirabile magnum
Non bene praedebit potu qui cunctis carebit
Praedia fac tecum si vis comedere meum
Absint offensa cum sit celebratio mensae.
Sit tibi hodie penna requiritur ieiunia cena
Cuspidis tibi miles oculos faciat mihi lanceas
Non volat in buccas avis columba tuas
Cum catena rapis refectus tu vinctus rapis
Olla contrita satis inueniuntur ubique
Sunt tui mala domus, imber mala semina fung.
Cum mala non facis homo cum non his nisi cinis
Audet summa nec non caret igne familia.
Donec paus ligni cuncti aut vultu valeat igni.
Quid facias refectus tunc sine mentis quiescit
Doctus, indoctus, cibus est tui non bene coctus
Audis ostendi quod semper sunt inimici.
Alget adhuc rudo clausa culina focis. Recipere
Vna potest candela alias accendere plures
Si dedit stramen digito tunc tergo, focumen
Ille latet laterem qui custodit mulierem.
Omne tulit punctum qui miscuit vile dulci.
Alas augenti quatuordecim, Vina bibenti.
Lethian menti decus autem pigri egenti.
Xerxes summa putat aliena vivere quadra
Est tibi stulto qui mandere vult sine cultro
Oleum pueri parvis datur, alter transit inanis.
De plenis istis multis perisse periculis
Dulcia non meruit qui non iustavit amara
Gaudeat illa domus quando beatus est tibi promus
O prome, prome potum pro me - prome.
Respicere quid sit beatus non sunt reuocata spumae.
Singularis variatio potioribus si utriusque aquam
Potarent liquidam non uisatam sen exillatam vita
Laudatur vitum simplex, ceruicia duplex
Est bona simplicitas est bona duplicitas
Ceruisiam lente vitumque infunde repente
Ne te admisceas alienis nisi vocatus
Et bibes fac totum si vis cognoscere potum.
Qui fuit in furas sciam si tibi quid sit in illo.

دقت و بزه خرد و عاقله فرمودی یوریه سر دهم کی و یلار کور
مسترد و زیل و لره که خرد و عاقله جنایی باره قش
غایه مقبوه و رستوبه معلوم سوره (دقت و دوزخ لطف
کر که زهر رجا و نیاز عز و عروج بود و غلغله مبارک قلب
تر که زهر و خرد و یوریه و دقت و دوزخ محکم و حباب که
و معلوم یوره نه سکتوب تر که کور و دکت سزی کورش قدر
دور و مدی حامل و دقت و صود بود و دقت بزه محکم و قش
و معلوم یوره نه دهم یوریه سر زیل جناب که زهر و دوزخ
و دقت و دقت حسی که چکر و دقت تعبیر و حکم و کلام
و تائیل و نصیب بوی و رشت و دقت سکتوب و دقت و دقت
و دقت و دقت چکر و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت
و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت

دلاور عزم دلاور سرن دولقه ورعها بزی خیر و عاوه
 دوستمین بولون و عاگر برکاتیم بری بریزد قاضی تکریم
 نایب دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور
 بوی قنبر لشمزی بر فو شج کوردن کوزه دلاور زیلا کوزه
 دلاور غیری کسمزد دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور
 بلو چکر و کز سزک دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور
 فو شج کوزه دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور
 دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور
 دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور

محمد خلیف باقی هجرت عمر و دلاور دلاور
 حضور شریف دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور
 دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور
 دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور
 دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور دلاور

From rabbit
of Japan.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

دلمه تنه و لکه و بونابو و مزون و تلبه و جود (دو و ب) صبح ۹
 در زیر غره (دو و ب) لخم (دو و ب) شوکت و مهابت و ذکر (دو و ب)
 پیت مهر پشته روی زمین خلل و خلل (دو و ب) خلافت (دو و ب) یوم لریس
 صفتی و زیاده و عمر و دلتی و در تغای قدر رفتاری (دو و ب)
 عبودیت و جاکرکی (دو و ب) و کف صفت علی الخصوص سربلور غره
 و طبع عمر و دوله و قیام عز و رفتاری و صوره کسوف
 و دریناری و سایر و دستاه فدی الوفا و کشتن تر کره
 و درو زیاده و بیرون جان تر و کلمه مزاج لطافه (غور جیلر)
 سئل (دو و ب) و فو شری سز هفت سده و در و بنوی و
 (غور کشتن سدی) در در (دو و ب) روح حرمه (خبار کوشک)
 ترقی و انتظار در در (دو و ب) تر کره و صینه کوز و در و ب
 مضمون مضمون صفا بخت طبع و مریه و شکسته

فشاری
۲

Diogenes eorum adin in quibus est copia alimentorum, dicebat multos esse mures et fetes:
 corrupta intemperantum hominum morbos quoque multos accipere. Iste deinde de vitio
 Idem videbat eos homines, qui cellas promptuaras observant Vestibus, seris et signis
 corpus autem suum multis fenestris et ianuis aperiant, per os, pedenda, aures et oculos
 de vitio Tibicinis vitam Vivis. Sardarapala. Luxus Sybaritum. Lydio more. Porus Troian

Intemperantiam Sybaris confert enim ventis, qui navem corruptam hinc inde impellunt.
 spinis, Baribus (Seno Olympiodorus) veli Erasmo (Latroni) Voluptas est malorum eras
 ea non minus homines, quam hamo pisces capiuntur. Sythagoras cum invidisset in aliquo

obesum: Non desines, inquit, tibi
 molestiorem carcerem fructu?
 Voluptas Ventrem habent vici

Charisidim. Paraphi sunt Vulturi
 quod aures triduo puius praeiudicant
 quo die esuri sint. Intemperantia

pictura apud
 Quis: Est talis lib: 3
 Præpediuntur
 Crura Vacillanti, tandem sit lingua, madet

Manet oculi.
 Apologi. Mures ad mel aduolantes in te:
 nace liquore haerentes aiunt: Quantillus
 nobis cibis interitum attulit.

Hieroglyphi. Lucerna ardens est signum
 mulieris amore capta; propterea quod in
 constans sit et lenis amor feminæ
 Ut lucerna instans, mirum flatus impulsu

extingui possit. Porus apud ægyptios
 erat simulachrum luxuriae.

DE VIGILANTIA.
 Vigilantia est virtus somni et vigilie
 moderatrix. Sine excessu est in
 somnia seu Vigilia Voluntaria: defectus,
 somno lenia. An vigilantia sit virtus mora

Vigilantia est virtus quatenus est habitus
 laudabilis recte vigilandi: Vigilantia voca:
 solum modo sumitur pro actu vigilandi et ita
 est actio indifferens: modo pro habitu recte

moderandi somnum, et ita est virtus moralis.
 Interdum etiam hæc ipsa vox metaphorice
 usurpatur pro industria et diligentia.
 quam in re aliqua adhibere,
 sic opponitur incuria: interdum pro cautela et

circumspecta providentia: sic opponitur
 securitati nimia.
 Somnolentia et insomnia immoderata sunt
 vitia naturalia vel moralia.

Et primo quid somnolentia et insomnia
 immoderata, sunt affectus morboi et
 involuntarij, qui a medicis appellantur somnus et vigilia preternaturalis. Deinde sunt habitus
 tavi, per quos homo ultra modum naturæ convenientem, somno aut vigiliis indulget. Atque
 sunt vitia moralia, tum quia definitio virtutis moralis eis competit, tum quia hominem peiorat

ciunt, tum quia vituperium et poenam merentur.
 Passer eorum quibus observant medicum in vigilando sunt 5. 1. Qui addicti sunt Vigiliis superfluis
 Monachi in Papatu. 2. Qui amant Vigiliis sceleratas ut impij, quidam in lecto iacent, inter
 omnes occasionem sciendi 3. Quodam seu Versipelliones, qui de nocte vagantur per
 et alios molestant. 4. Endymiones, qui maximam temporis partem dormiendo consumunt
 sole semisomnes iacent et albo sole redeunt ad templum somni. 5. Quoniam vitiorum additi

et quidam homines de schola, qui laevo vando. Valentudinem atterunt.

...ates eum, qui virtutem, tanquam patviam, intuevi desiderat, admonere, ...
 ...agens vitam, voluptates omnes tanquam siveas fugeret: Platoni nullo modo placuit
 ...in die fatuum fieri: et ait impossibile esse ut prudentia sit apud eos qui
 ...die bu fatui fiant et noctu nunquam soli cubent.

در روی بویاری خورشید و مری یا و در هر وجهی در این
 و هم ز نامزد هم ز نامزد صحرای و در کاهینه رجا
 بوی و نیار و روق صاغ (دعا که طر از دلوک و طر
 فلاه (دعا که کوه دیر رکت و در کوه و متجاوز
 چارویای سوز در دلوک (دعا که زنا را در ناله
 در جعوه و دلفی بلوری (فرود آمدن ایسی چلی و هر
 سوز (دعا که در کوه بکشتن و در کوه و در کوه

قبول می شود

و کتو و مروت و عی و عی و عی و عی
 و تیا مشالینه یوزر و کوزر سور و کوزر سور و کوزر سور
 بوی عی و عی و عی و عی و عی و عی و عی و عی
 سفلارینه بوزر و کوزر سور و کوزر سور و کوزر سور

در روی بویاری
 در روی بویاری
 در روی بویاری

Hieroglyphon abstinentis Tympanum
 quod constat ex pelle aures facta, quod si
 humida esset sonum non ederet. sic
 quoque anima sicca sobria.

INTEMPERANTIA.
 Impudentia est morbus pessimus Euripi. (Eva.
 Impudentia praecipua, dux est ad praecipua scilicet.
 Non turpe est uti concena voluptate, sed ei servire
 dedimus, esse turpissimum. Evae: Luxu nihil
 turpius, ex homine pecudem reddit.

Qui Ventrem tantum curat, praenuntiat Ventrem Censet datus animi pabula nulla
 Pythionio viti, qui Verba ex Ventre profundit. Sicut Velut Vivit, ita non vivit
 Truncus in horrendumq. humano in corpore monstrum est. Provisus ad immanes Digas
 utq. breviter dicam (quale inter sidera quoddam
 nomen habet) dici debet hic Acephalus.
 Apophth. Diogenes dicebat plerumq. viros quidem se putrefacere comestione
 in balneis, at mortuos animalibus condire, ne putrescant.

Nec Venius, nec tu vini capias amore.
 Vinea namq. modo Vinea Veniusq. rorent.
 Vn Venus enervat Vives, sic copias Bach.
 Et tentat gressus debilitatq. pedes.
 Multos celsus amor cogit secreta fatari.
 Arcanum demem debegit ebrietas.

Bellum saepe petit ferus exiliat Cupido.
Saepe manus iidem Bacchus, ad arma vocat.

Perdidit horrendo Troiam, Venus improba. bello.

Et Lapithas bello perdit Iachus gravi عظيم

et cum meatibus hominum fuerit
vulg.

et pudor et probitas, et metus omnis

Compeditur Venereem, nendi con^{aberr}tringe

Ne te muneribus laedat vterq; suis. Lydum.
 In ceteris sedent nobis Venus Palma

Vina tikim se vent, nah's Venus, Alma
 and u. ورق و ورق

Terminat: 105 fines translytne novet.

Mult. magni morbi: abstinentia & quietus curan

Mater bonae Valentinis fragantibus
inimica luxurioni epulis

Sapientes Vinum quidem bibunt sed non inebriantur

Paris ubi vivis et aqua cum quibus egens

illa in ubum sumit, summam voluptas:

tem adferunt. Quare: in Episcopo:
Quia: Episcopus: est: In: Episcopatu

Vitis tres duas fuit vnam voluptuaria
alteram chiviani bethiam mdivoris 393

Non est dignus Romano nomine qui

plus appetit quam quod ad victum

Aug 1890

Amelians Imperator Medicus ad te

cum d'probraret, nunquam vocavit, sed

Maximiliano exiens iater mvaadin

Maximilianus prius inter praedia
raro bibebat, in castra V. plurimum

ter: atq; ideo valetudo illi Vig. ad

periodum vite prospera semper fuit.

Apes homines a coitu elidos ac

V. fens opper seg unntar.

Folia Salicis contrita ex pota libidinem sedant

دولتہ مولتی آری مردور زیروب ^{دولتہ مولتی} لکھنؤ ^{دولتہ مولتی} لکھنؤ ^{دولتہ مولتی} لکھنؤ

Ab aliis non quatenus malum
sed quatenus non nocentibus non est malum.

M. in dei caritatis est abstinencia.

Maatug dignitudinis voluptas. وتفاض

Modicus ac temperatus cibus carni

et animal est vitis. Flovat. 2. Sat: 2.

Afferat: Inprimis valeas bene, nam traxit vos
et simplex sibi aderit ab omni classis.

quis simplex olim h. p. sed et, at simul assis, M.
in bilon context. Ganacho a tumultum sesto L.

Desuavat dubit. quin corpus cruxum Heter.

Ab afficit homo diuina particulam auct. Alter,

Crederet p[ro]p[ri]a iudicia a m[un]da surget. 12

...egetus per ...



ut modis temperantia linea transeamus. Clases qui hic putantur...
 Voluptates omnes, etiam necessarias, honestas, et licitas aspernantur: qualis fuit
 Cynicus, qui pro domicilio utebatur oleo et herbis unde agnoscere victitabat. 2 Hippocritus
 simulans, et Bacchanalia vivunt, quales sunt plebs. Clevi. 3 Voraces, qui terra
 diuina particulam amant, dum nimio aut nimis exquisito, aut etiam immaturo cibo corpus
 4 Ebriosi, seu temulentii, qui nimio potu se inuigilant, sine sponte sua, sine a compota:
 5 Voraces illi et ebriosi isti, vere dicuntur Epicuri de grege porci
 quia porcorum instar ad partum abiecti sunt, et illis venter est deus. Et de his facite dictum
 quod semper sint in comedonia Peribiera et Peredia. 6 Luxuriosi, qui vestes sumunt
 oras gestant, quiq; insistent in sumptu et
 cyclopica conuicia, in quibus unus alterius
 stomachum flagellat, vel etiam alterum
 bibendo excitat. 7. Canis qui probant
 lupanaria. 8. Mali Christiani qui suavi
 tationem quamcumq; sectantur 9 Polij
 gami qui multos habent uxores, quor
 his fuit Salomon. 9. Veteres Westphali
 qui coniuges ducturi, cum illis ad tempus
 vixerunt, quas postea pro libitu vel de
 mitterunt. Vel in matrimonia collocant
 Virginibus talis iugum nemini imposito
 periculo. Sa est enim eius possessio et
 custodi potest, quando
 difficultate inuestigantur coactis in:
 buhusita inuestigantur peratur.
 Junioribus
 recommendant alia profectione concedit
 coniugium, priusquam corruptantur
 consuetudine meretricum. Ignatis.

و در هر یک ازک کتو کتای بد لیوم قوه طایع بر و صیای

و در این حیدرت و دم به قاشور و رف حله سطرین

سوارینه عرض و علوم و در این سوارینه تر و کت

در این عالم از این منو صند بر و صیای

و در این سوارینه و در این سوارینه

و در این سوارینه و در این سوارینه

و در این سوارینه و در این سوارینه

و در این سوارینه و در این سوارینه

و در این سوارینه و در این سوارینه

و در این سوارینه و در این سوارینه

و در این سوارینه و در این سوارینه

و در این سوارینه و در این سوارینه

Stahil ad limudum
 Stahil corp e kethimio giurto
 de le mio tenuite

Intemperantia regnum has habet quatuor provincias. 1. Est terra Gulonum. quam Plautus
 vocat Comedoniam et Perediam. Vbi sunt homines Vulturij quos aues triduo prius
 rant, quo die esuri sunt. Atque in hac regione sativitas est Videlicet charij bdi. et cancer
 sinus. Voracitas quippe detestatur ebrietate. 2. Crapulia. quod Plauto dicitur Peribolus
 Vbi corruptores Vini gudeantur, germanicantur flagellant stomachum et cerebri
 celebrant Cyclopica convivia, in quibus unus enecat alterum. 3. Virginia. Vel potius

106 et Gomorrah: Vbi regnant stuprum, fornicatio, polygama, concubinitus, incestus
 gentium et civili quorumille perpetratur inter ascendentes et descendentes
 collaterales, adulterium et quasi adulterium vaptus et sodomia sine
 peccatum obmutescens et potest
 totum. 4. Moronia Vbi regnat
 Epimeides semisomnis et diogenes
 cum morbo est autem.
 Moronia ista multis ichsan didegnis
 kiplax videlicet Rilia. piorigi.
 Variana seu mobili Moronia felix pia
 Patia aspera.

بزرگترین بریزد (بروز) و سرحدی (در روز)

آریه آریه بنی مروتنو و کسی چون کطایف قریبی حیر و عاج

دلف ویه گزم بوزن و که حقیر و ووه کلمه لفظی

کلیه بوقریه و کوز (در روز) و عاج

Temperantia obiectum.
 Temperantia magis versatur
 circa voluptates quam excludit de vitio
 circa equitatem. ^{excludit}
 Nam quia magis propinquis sumus ad voluptates
 corporis quam ad equitatem, temperantia
 potissimum manus est regere voluptates
 et concupiscentiam, huiusmodi illam multorum
 capitum configere.

تدریج (در روز) و پیرم (در روز) و کلمه

زوه و فلیه (در روز) بر مقدار بوجم و زوه و زور

احمد و کلمه نهایی بوقریه زکوه صدق

دیورس و یو خیر (در روز) رجاء
 و تکیه و تکیه

دوب بوجم هر حله صریح (در روز) و زور و زور

Delegimus ut delat
 at ub. mandatum
 est quida
 Egher hidenom
 we egher acherlend
 om, acher la
 alto

و زور (در روز) قهر (بروز) حیاطه و حیاطه (در روز)

و غم مصطفی و زور (در روز) و زور (در روز)

Intemperantia quod committitur tactu
 magis est rotia, quam illa quod com:
 mittitur gustu. Intemperantia tactu
 cavetur in Venere, gustus in esculentis et
 totum corpus debilitat, et animas plane affligit, feruore affigit.
 Sed in ea nunc incidimus tempora de glibus Mantulantis ita Carib.

نور حالیکه (در روز) و زور (در روز) و زور (در روز)

Ambikosus honos, et opes, et felda Voluptas. Hae tria pro vino numine mutuo
 Vbi vera temperantia, nisi in Christi Vita soli temperantes dicendi sunt, qui eius vitam
 favi stident. Sobria frugalitas et alimentum est et Voluptas et caritas: Alimium est

fastidium et morbus. Chrysostomus.

Engwank actus duo. Docet enim Voluptates absentes temperare et moderate appetere
 et presentibus temperate ac moderate uti. Atque ita fuit vel ne sint Voluptates, vel si sint
 sint honeste et utile. Tunc itaque ut homo neessit Diogenes nec Epicurus.
 In cibo et potu quomodo delectus adhibendus. In cibo et potu oportet adhibere delectum per
 modum obiecti, loci, temporis, inatu has regulas. Consideranda cibi quantitas et qualitas,
 salutaria suavitibus praefervenda, non contra, salutariantem sunt, quod valetudinem firmat
 et rem familiarem tuentur, et hominem expeditum reddunt ad exercitium virtutum.

1. Considerate quilibet debet tum Vasa
 tum Vires suas, ut videtur utramque
 Satietaem, tum illam quod est ad Vasa
 tum illam quod est ad Vires Satietas ad
 Vasa est, cum plus cibi aut potus ingeritur
 quam capacitas Ventriculi commode conti-
 nere possit. Hic cogitetur illud Seneca
 Turpe est sui stomachi mensuram non
 nosse. et istud Plutarchi: Cibi excessus
 multarum aegritudinum sunt causas.
 Satietas ad Vires est, cum plus cibis aut
 potus ingeritur quam infirmior Ventri-
 culi Vis valeat conuovere. Hae distin-
 ctio etiam habet ob causam tenendam, ne
 statim luxuriam dicamus, sicut illi, qui
 cibo vel potu copiosius utuntur, cum
 et Vasa et Vires ipsorum ita poscunt. Hi
 Mithridates non statim est vorax
 teantur veritatem
 dicendum, etsi Vires edunt Vitulum.
 4. Tantum cibi et potus adhibendus
 ut reficiantur Vires, non ut oppri-
 mantur. s. esse oportet ut vires non
 Vinere ut edat. 6. Homini cibis
 utilissimus est simplex 7 Cibi continen-
 tum sit famel, potioni sitis. Est enim
 gustus torment sine siti bibere et sine
 fame edere. Nam mixtura damnosior
 et alienas generat qualitates, et epulas
 peregrinas peregrinos morbos parit.
 8. Locum habenda ratio in cibo et potu
 Eademque parochiam
 sumendo, ne eodem loco habeas aulam et
 causam 9. Ratio dicta est potior omni Hippocrate.
 An voracitas sit deterior ebrietate.
 Quamvis enim vulgus existimet titulum voracis esse turpiorem titulo ebrii: tamen
 ebrietas longe nocentior est voracitate, quia est omnium Vitiarum et maximarum
 morborum corporis origo. Hinc in libro qui inscribitur Theatrum diabolorum recte dicitur
 quod diabolus ille, qui dicitur puer et puerus ebrietatis (sanctus) agnoscit
 familiam ducit inter Diabolo, quia scilicet parit corruptionem, atque contentum sui
 proximo et Dei.

3. Considerate quilibet debet tum Vasa
 tum Vires suas, ut videtur utramque
 Satietaem, tum illam quod est ad Vasa
 tum illam quod est ad Vires Satietas ad
 Vasa est, cum plus cibi aut potus ingeritur
 quam capacitas Ventriculi commode conti-
 nere possit. Hic cogitetur illud Seneca
 Turpe est sui stomachi mensuram non
 nosse. et istud Plutarchi: Cibi excessus
 multarum aegritudinum sunt causas.
 Satietas ad Vires est, cum plus cibis aut
 potus ingeritur quam infirmior Ventri-
 culi Vis valeat conuovere. Hae distin-
 ctio etiam habet ob causam tenendam, ne
 statim luxuriam dicamus, sicut illi, qui
 cibo vel potu copiosius utuntur, cum
 et Vasa et Vires ipsorum ita poscunt. Hi
 Mithridates non statim est vorax
 teantur veritatem
 dicendum, etsi Vires edunt Vitulum.
 4. Tantum cibi et potus adhibendus
 ut reficiantur Vires, non ut oppri-
 mantur. s. esse oportet ut vires non
 Vinere ut edat. 6. Homini cibis
 utilissimus est simplex 7 Cibi continen-
 tum sit famel, potioni sitis. Est enim
 gustus torment sine siti bibere et sine
 fame edere. Nam mixtura damnosior
 et alienas generat qualitates, et epulas
 peregrinas peregrinos morbos parit.
 8. Locum habenda ratio in cibo et potu
 Eademque parochiam
 sumendo, ne eodem loco habeas aulam et
 causam 9. Ratio dicta est potior omni Hippocrate.

An voracitas sit deterior ebrietate.
 Quamvis enim vulgus existimet titulum voracis esse turpiorem titulo ebrii: tamen
 ebrietas longe nocentior est voracitate, quia est omnium Vitiarum et maximarum
 morborum corporis origo. Hinc in libro qui inscribitur Theatrum diabolorum recte dicitur
 quod diabolus ille, qui dicitur puer et puerus ebrietatis (sanctus) agnoscit
 familiam ducit inter Diabolo, quia scilicet parit corruptionem, atque contentum sui
 proximo et Dei.

مغنیہ

mulikamus warden
pennia

نهاده ينه علوفه زانو غمزه کي يسه قورون سزور کي حامله
 که بلورده لم ديم رح فلورينه ي صه ديوتا مرموم
 اولي التي يدي رتير کي مرموم اولي حتا بکطاش رغا
 دغولتير کي کينه کتوروب صکار مستقر نغم ي ايروب يسه
 ديوتيارينه کونروبي اوده مسکوب کونزوره هر کي ايس بلورده
 اکر دغولتيرينه کونروبي نه کوزه ديم لهد فولکروستي
 نيزک بوس ايروب سلومل ايرير بخ جان ووتياو بتمزاش اومز
 حاکم بخش خوش توت کز ^{محکم بخش}
 غنودر فتلو ^{حکام} قزاش لسماعيد ^{حکام} حضور ليريه ^{انواع}
 اغز ايريه سلومل دجيدوعا توکند ^{حکام} ايرور خوشتر ي سز
 وک زون دونه درکده حيا وودر اويکيز بزم
 اودلنزه وک يورکتر بکده تي وويو وويو وويو

Wandering relative
wavid smak
avivav -

جفا داده و یکس که تقدیر زمانه در بزمی قریب شمرده
 زین بلور که در بزمی بزمی بزمی صانع داده بزم
 و وضعی و خلقی مزین خلقی حضور بزم و کس بزمی بزم
 و روه و لده ملول این بزمی بزمی و دیگر خلقی بزمی بزم
 خلقی حضور بزم و روه و لده ملول این بزمی بزمی بزم
 و لست بزمی و رقه زلفی لده بزمی بزمی بزمی بزم
 شیشه و صفتش و در ملول این بزمی بزمی بزمی بزم
 لده بزمی و مکتوب بزمی بزمی و کس و لده بزمی بزمی بزم
 و و کس و بزمی بزمی بزمی بزمی بزمی بزمی بزم
 سلاوه و بزمی بزمی بزمی بزمی بزمی بزمی بزم
 و بزمی بزمی بزمی بزمی بزمی بزمی بزمی بزم
 حاکمی بزمی بزمی بزمی بزمی بزمی بزمی بزم

6 a l a d p
 i o k a v u d e

و در مختار

giop overchia ity ailmek
spovjer overchia
kemd staltake ki givendi
bideh kassameh tatkik
vabimur jafuridun flekim
otunmij dail bikhvite
vil iadile fessuk Allahi
aibing avi kiyemek
d g e che nonka fije shi
kendum eileim
eshwai kudag
inag hummet vhe
dud kendum kiamu
van bedem otum
muradi
apitar semai iftek
iher giogunin kinnadji
dud e mulkinin ainiy
buvuy ginn men khidun
fabat idivegi splende
nke

a

اصفا و از ز جنانه يده استماع دولتي حماه يه توق

الحركة التي ارفعها عنا الحزن ربه ربنا لغفور شكور و روزبه

وتسليم لسان دولتي يمين شكر خلدك هريم طلب كروم در

فدري بر مستهای احمه فو و كاسره ستم حق سبحه و تقي (فتاب)

سما عزته و ماضيه ملك سعدي بروج رفته و اوج دولتي

ي (فكر دولتي تبار و وفشان يديه و كمال و استقامه

و در مختار

يده تابه قدم كلوي ستر يديه

او غلم رزله چلي كاسيد و عاء نوراني و ثناء روحاني

اعلوم محبانه و از نهاء و ستانه دولتي بويي كز لولول و سلاله

در كنوز محرم تقي و كنه صحت روزبه دولتي و قاف خمسه

خبر و عا كوز دور و يمين مشغول در دردم بلمر و بعب بنم (و غلوم

سكن و حير و قور ريز (الغلام مابين و در درم كينه بر كنه

ma e i d u r e f o r u d a t o
ma e m e g l i o d e l t o , A g a i l e m a
s p i n i k o p d e p l i d e n .

غفيم (نعم) يكلمه كوجه كوزروك مرزجين بلورين (نعم) فائده
 يون در حقیقت يك دره ز چالش سرورن (نعم) (نعم) (نعم)
 لكه (نعم) محروم (نعم) باري كوزروك مكوي كنه (نعم) كوزروك
 بلكه (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم)
 نزه فضح و (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم)
 دولري بن (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم)
 دولري كنه (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم)
 بر (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم)
 كزنم (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم)
 (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم)
 (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم)
 (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم) (نعم)

ferehum eilem
 ketigil kelam
 mekavali kelam tur In
 farla auantagio -

musivis prodigio
 tesauris manegio

و تنه مبارکه دود و نیکوئی خط و عطار مرصع و محفوظ
 ریله زمین دهکده و دولت و غرض و ایم و فی رفعت همه محبت
 نایم یافه یل نسیم دوسته جان طوریسی تا بر طوق
 و نیا ریلان فخر است سدره عمراد و دولت استوار
 دهکده دوری بحر لطیف به پروشی کورک حاضره و
 زار و بهوش صورتی حایلی الحکمه و عاکه ریدم شایسته
 رتبه متقی سیمه اگر وریای لطف مردیگر بوش و غرض
 کورکیم دکنز ناز و نیکوئی حکیم بریاه و غرض (فرز و غرض)
 ویره لری ناله و دله و ورنیکر (و ریلان) و غرض و غرض
 نیکوئی از ریل و سزاد در بر و نیکوئی و غرض و غرض
 حاکم آتوده می وری و غرض و غرض و غرض و غرض
 نیاز می جلد و علو و رکامنه کشت و ریلان و غرض و غرض

و مرغ جاده قفس تنه پردوز از مهر انجم ویره و نیالیه
بارک ویر از ترنگ کوریک مستر یله و بو قلب و صلا مری
دره جوهر نشانی دایم مورد و آواره دینده حاج ویری (دلیل)
و جناب ترنگ یورو که کبی بر کتر مسین (کثیر) (دلیل) (دلیل)
از درون حصوه (رنگ) (دلیل)

باقی همیشه عمر و دل بر برین العی و فوالم (دلیل)
ختر تو جاده عزیزم جگر کوشم و روشنی (دلیل) (دلیل)
بخه نوزدش عزت و کرام برده و روه و له جاده کوکله ملول و
و مل (دلیل) (دلیل) جاده کنده کوریک بو قدر زماند عزیزم غنچه
و کدریکه کونز و یلدریکه مشتاقم و روه (دلیل) کونز مشتاق
کون و کوی ضحی زیا (دلیل) و رسته سزه بر زبوه در
قفا و کرون کونز و مکن قفا کیم و زبونک و تیغ قفا کیم

علی کل حاله فی لیل و النهار و هو من احیاء و دستانه و عا
علیه لای کون و محت روز و روزه و سایر که و عا
بالحیرت اشتغال و در کمره لای و در دوش و در
بلج مجله شیطانی و فاضلی و کتور و غلظت و عا
مار و الله تعالی عا و الله سبحانه و تعالی و عا
دره و جمیعاً محمد استینه و یونیس و عا
مح و در دوش و در دوش و عا و عا و عا
طوفان و در دوش و عا و عا و عا
یا و در دوش و در دوش و عا و عا و عا
و عا و در دوش و عا و عا و عا
و عا و در دوش و عا و عا و عا
و عا و در دوش و عا و عا و عا

و عزتو بر رسم الهی صغرینه و نور روز و شالو روز

و عام (خصوص حاجی محمد و حاجی احمد عبودین روز)

سومار روز و خوشتر حیی الهی پلوی و لوکجه کومل ^{لا یمن و لا یحسد}

^{صاغتینر طابند}

و شالو روز بر جا قیلا / علم کندی حیدر و عار جالو روز بزی ^{insentate et inconfidat}

حیدر و عاوه فریادش (غیدر و عزتو غیوة و الله مکریمه

و شفق مزه عبودین روز به پایاه شالو و سومار روز حیدر

و عایی رجا ایر روز بزی و عا و شالیم پون یا و ریشتر

نه قیلا (یلله و علم بزی بلوب سوله لیره (عقابه و وستار

عوم روز سومار و شالو روز و امشتری قاوون و روز

صفاه و کباره و نور روز سومار و روز و بنج (میلی عا عتم

بزرگداره بر و بر حیدر و بر مکتوب کلمدی بزیچ مکتوب (بر و

یلر که هیچ بری سکت حیدر و درووی (دولدی بحبیه قالمشیر

دو کاغذینہ دراصل دولتی زمینہاں کیہ دیر سے سزا
کنز کوڑہ (تقویہ) تحریر کے درمیان محرم الحرام
کوڑہ کے حرم (شریعت النبوی صلی اللہ علیہ وسلم) سے

(اصل النور)
حاجی (محمد)
المعلوم

وہی وکثر کاتیم مبارک صرہ وافر (دولت) بنی قاونیم
برشی کوڑہ (مردم) چکیہ سزا (نور) ہوتی
برشی کوڑہ (مردم) سبب (دولت) برشی کوڑہ
شہید معلوم (دولت) (دولت) (دولت) (دولت)
برقی کوڑہ (مردم) (دولت) (دولت) (دولت)
کوڑہ (دولت) (دولت) (دولت) (دولت)
وہی (دولت) (دولت) (دولت) (دولت)

ترنگی و ریغ سوریدین دیغ نغتمز قایم حضورین وسته ترنگ
 بوی این ز قوه قلبه و بزم ز بیغم بزم (دویمتری غریب قویع من
 دزم هتتری قایم و (دویمتری) (قلعه) و فی الحکم سینه بیوه

دو کجک بی حد و بی قیاس سحر (دویمتری) و عزتو عاتق کجک
 هنر (غریب) (نصیب)

عزتو قیسم علی بن محقر کیش حضور ترغیر و رده و رده
 ورر و عاء نورین و جانو کجک غر شاعر روحانی (سحر)
 سنگینه بنم لغام نر مبارک مزید ترنگ و عناصر صلیع لطیفتر
 بن سوره ایله لم (دویمتری) سحر سحر جناب کبریا و نه ناجاتر
 بوی کجک بکوه سحر سحر قدم قدم ساقو و رجه ده دیوم
 رتبه و دراصل (دویمتری) و بزم لغام یا قونام کلاویه و غرد (دویمتری)
 این (دویمتری) کونروم دیو سحرش نر (دویمتری) بر (دویمتری) رشی و کجک

در اصل دولری و بوعلوذ و رچ کوزهریم قفتاه فریم
یا پاز و عشی سیز عوش یا پالم عشا رچ کوزهریم در عدا
یری سه وه بر دوزه یلا سولر سنی مقوم و و رتا رده
خفتی نیتیه قولوغله چقریزید رعدا رچ کوزهریم
کتاب رده قیوب تور کچ بلد رچ بر رنه میر کلوم رده کینج حرمه
چقرم رتا رده بکوه تور کچ بلد رچ بر کتب رده کینج میر
کلوم بکوه رولس رشتام قوم مقوم و یو عی ریشد
رمدی چقور رندر کشت و دریم رده توریم فصور رقیه سنی
تور کچ بلدیم بزم کوچک روغلوه رده قمری پوقه و کتوری
رما بعضی شلر کوزهریم و عشتن رپوقه هر غیره رشی کلدی
و بزم جانم کلن شلری یاروم و شایری کلدوغی بلدیم
بر سزوه شمدی رچ رستزوه کک بلور کچ رده غریز کور

بود کلو شید و میزد و غزل میزد و دوده سبزه سوزوفه (چ)
 ریز وینه (چ) کوزه صایح (د) میزد و هم کعبه مکر سوزده کفن
 مکتوبه کوز روک منظر دیوب (د) قوی سوزینه بزه کوزره ریز
 بیت قیوه منتظر دیوب جوب جوب کوزد کوه شود
 بود بکار (منتظار چکر میهنه نریل) (شام قریب ...
 غزل و محبت و غیره قریب شهاب چلبه معمر نریل عز و صلا
 روف و دست و سحر و سوز و ریزه و روعا و روف و غر
 تاء ستاره (تحاف و اهدی) قیاس و کشف انشاء محبت
 لا شتیاق بود که حالیا بحر افانده قطره شفقت
 دوه کتور و بوطه (فوز کوزه) (د) قوی زرع مقداری
 تخص و ارزانی بودی بودی بحمد الله (ملک و کثاف و بهانه و دوسره
 بالقه و جو ضعیف فوف (تور) و جو و دلوب و دوش

محب
 حاتونی
 قاده آ

شامی تبلیغ الحنفی و قیود کمال کرمانه مروری بر ریاست مالک
 لایق و برادران و غایب احباب چلبه کرمان حیدر و علی (دوون کمال
 ایران قریب شامی غازی سپاهی وینکه قدوه و حاکم خان دوز
 مر کاه و در لای کوپوکه بیوک محمد (دوز و دوون خلوص و
 استیاق لای کمال و علی ایران قیود (و لای (دوستی رجا و توقیع
 (دور با حصص و لای کمالینه وزیر لای سر و استیاق لای
 حیدر و علی کمال (دور و زنده و لای حیدر و علی رجا و تمنا
 (دور و دستمز لای و روش و برادر لای سپاهی
 و لای لای کمال حیدر بی بی بقیه خلوص قلعه شوق
 محبت لای شاکر و سلیمان ایران بر جای قیود (و غلامز کوپوکه
 عبداللہ بنه دای لای (لای سینہ قیود و وزیر لای بوسی (عکله
 حیدر و علی و سلیمان ایران قیود (و لای تمنا ایران بوزنه (قدم

Egypci sapient. Genuon furibondi et Aquantatovi
 Gaudi superstitiosi et Ingaanatovi et duri Kabati.
 Parti leni, attia vestive.
 Ibi poueni di fructi de la terra.
 Ibi vici di odori.
 Alexandrini fallaci.
 Greci artificiosi.
 Africani perfidi et fraudulent.
 Constanti
 Italiani industriosi ben
 creati et lassi.
 Britanni Amoenuli et
 Siciliani dulcissimi et
 lussuriosi.

Urbes si iuvenes vident, si vident
 domos si iuvenes vident, si vident
 Quamquam si iuvenes vident, si vident
 Maior nostri tantum dixerunt senatum
 A senibus, quorum suscipe consilium.
 In mundo est quamquam nostrum et tempore
 Est etenim tanquam pulvis et Umbra.
 Non obitos fleamus, qui semper florida fama
 defunctus namque et qui bene vixit exit.
 Quam felices, felix Respublica cives
 Dum cunctis unus consiliatur amor.
 Si tibi sancta placeat brevis sententia iuri
 Collectu' et fastidioso lectore quis
 Descriptum instar apud delibans quamvis
 Colligi lectore, hoc tibi melius quamvis.

پری یک زیاده در یک (در کمال برقی سیاه قلم و برقی مسکین صابون)

و هلو و کوب در صیل و در پی عمریک و نیر و دود و لطف و در پی

و لوس و عمریک و نسیب عالیله و لوس و نیر و دود و لطف و در پی

بروم و در پی و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

طرفه کله کیده و در پی و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

عافیه و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

شاره و ویل و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

و شایع و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

Quatuordecim Virtutes.
 Sapientia Sublimitas sunt Virtutes per
 fectius quod perficiunt animum Solertia
 Sobrietas Fortitudo Liberalitas Castitas
 dicuntur Virtutes conservatiae quia con
 servant vitam Beneficentia Gracitudo
 Iustitia Veritas dicuntur Virtutes quod
 conservant ceteros in civitatibus
 Hilavitas, equabilitas, mansuetudo di
 cuntur Virtutes quibus acquiescunt et
 conservantur amici.

و لوس و نسیب و لطف و نیر و دود و لطف و در پی

[illegible]

لا شريك لك الا أنا بك نستغفرك ونوب اليك اسئلك ان تبعثني في هذا اليوم الى كل خير وتجنبي فيه من كل شر اللهم اني اشهد اشهدك واشهد حملت عرشك وملايكاتك وجميع خلقك بانك انت الله الذي لا اله الا انت وحدك

سوو دود و نیر و نهار سظم حضرتش زوید عمر و وکری در رتق
 نر رفتی دویگنه جلوس القلبر مردوس دوزن دیر کزیر لجه
 یوریه (ترتوزیم غرتو عظم مقوما عظم حضرتیه مکتوب کونر سیده
 اصلا بر هر کلمه بنم عظم رسامز صوصیه بنم دوشند بر
 مکتوب تر شکر یه یسار یوره کزیم و دلتو عظم نتیم عظم حضرتیه
 حیاته دود و طه دوقه بنم رسامز رحلر کلمه دگل یوز
 غفایه قلبیز مطمین دوی لجه بر رسامز کافر شکر یه
 تانر و فقار یه بو جان بنم یه (علوم یور شکر یه یه سید لکتر
 رکنه یوز عی صوصیه و تو حضرتیه سظمش نظر عید عید شری
 بوینه لری دوز منور زکک دیمه دیم یاموی دغرتو کوچه محمد
 حق حضرتش مبارک و سه ترغیر یوس دیررز (سزوی رو
 دکنوب قود یوه دغرتو عمر جاد سک و سه ترغیر یوس دیررز

یحیی ایقودن اویناسنی بودعی التماسیه سن

الحمد لله الذي احسانا بعد ما ماتنا واليه النشور اللهم اني اسئلك ان تبعثني في هذا اليوم الى كل خير وجنتي فيه من كل شر رب
 اسئلك خير هذا اليوم وفضحه وصره ونوره وبركته وهداه واعوذ بك من شره ما بعده اصحنا واصبر الملك الله والحمد لله
 لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير اللهم عافني في بدني وجمعني وبصري ولا اله الا انت
 سبحان الله وبحمده لا قوة الا بالله ماشاء الله كان وما لم يشاء لم يكن اعلم ان الله قد احاط بكل شيء علما

بالصدق واليقين

الحمد لله الذي جعل الدعاء الحاصل سلاح المؤمنين ومفتاح باب اجابات السائلين والصلوة والسلام على سيدنا محمد الذي هدى امته بدعوته التي حصن المحصنين وحرز الحايقين وعلى آله واصحابه الذي تضرعوا الى الله

دین خطی حرمی تر شکر دونه فزاید شکر که علم است بحر
و بقیای کرم و و علم در زیر قبوی لطیفه را جمع و در
عقل خطی لطیفه را در نور که عمر جانش بند در به تبارش
بوره که بوبند در به استانبود بزرگه یک صفت چنانچه لیورده
بزم تبار و الفقه تسلیم درود در به یورگی اینه لطیفه را در
باقی همه عز و رفعت و اتم زیار
عزیز تر درم ^{در علم} هرگز که در تر تر در (دوف) تعقیب تبار
روم ریحا و صوفی تباری از یک عز و تقوی در جنانه که مثاله
در نور و در فیه کونو کی تبه صباوه که (ملکونه) دولک
ملکون (حقانده) مزاج عالی بود سواد (دور و در) غنچه
کی تبه صباوه که و عزیزین خوش نور کی زود صفا
دین روم که در طرف محراب سواد (دولف) در نور حکایه

۱۰۰

سندن حرکت الله ذن برکت

بارت و سیم در کایه دلم روزگار می و سیم (الحاصل بنی در دروم مرد و جهل)

Esse laborator et esse deus auxilia

بوی و سیم و ستر که عیال امتیام زیاده طبع صفا یوز بوی و سیم

Non est Venator qui in per conu

Guardibus exigui pisces flator

در درون جهل و سیم بر تاریخ و سیم در درون و سیم

Sunt pisces etiam

Etia fit in oipida quam coxit

et mira pulchra

که در سیم یازده لعل و سیم در سیم و سیم

Et citus ille coquit dum calet

igne focus

Sunt tria quae nunquam pereunt

بر در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

cellare manente

Pisces bonos videri vulgus nit

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

Nonne vocas inter

spina nascuntur acuta

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

Caesum et cepit Veniunt ad

prandia digne

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

Exeat Vvicia tibi sit perisicli

Emendat visum stomaum

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

Sanctus Verbena vola et choli

Donia ruba

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

exipit fragna quae lumina

Pullulat herba satis quae nil habet

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

Vvilitatis

Contra in novis non est medicane

Vvium in viente deus est gloria

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

Merum seu mustum facere digne

operadum

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

Corpus robustum cultum facit ab vvaustum

Autumni fructus caucos relict hibi

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

Qui comedit fructus coquet nictere

omnis origo mali processit ab avbano

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

Quot campi flores tot sunt in anore

Lubor naturae dat fructibus

در در در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

Res satis est tota de vva plus

stavis va nota

Regola del sette per sapere si una donna fa maschio o femina.

10 2 12 4 24 6 10 7 18 10 11 12 4 14 6 16 8 18 10 2 12 14 14
A B C D E F G H I K L M N O P Q R S T U V X Y Z

Scrivi prima il nome del huomo et de la donna et del mese d'ingravidatione, poi d'ogni lettera il suo numero, sommati, poi vibatte li sette, si il resto sano dispone e maschio si femina parvo o grande.

Regola de la prova del nove per 121

chi move prima del marito o la moglie.

Al proprio modo come di sopra eccetto che in loco di sette si vibatte il nove si sana sparo il resto mo viva il maschio u.

Gioco Bellissimo d'Arithmetica per indovinar tre cose una dal altra

diverse, prese da tre persone che di loro le tiene distintamente una per una

Siano tre persone, et ano tre cose

una dal altra diverse per indovinar che di loro le tiene sian messe nela

tua mente tre cose con questo ordine

A B C. e siano di che loro enen ti

Voglia, et ano tre persone siano messe

con quest o ordine cioè primo 2do et

terzo, ma prima che l'ascondano

le tre cose mettevai in mezzo dela

tauola o altro loco 24 picture o

faue etc e divai che il primo sene pigli

una il secondo due il terzo tre

dopo collocate quelle tre cose

con quel ordine detto di sopra.

A B C. et ordinavi a quelli

che nasconda nascuono una

di quelle cose che a loro parve

cera, ma con questo ordine

che chi nascondeva A prende di

quelle 18 picture avanzate tante

picture quante eno tiene in mano

che chi nascondeva il B ne prende

il doppio di quelle che ha in mano

che ascondeva il C prende tante

quadruplicate cioè si tiene tre

ne prendi 12, si due pigliane 8

una ne pigli 4 Et il rimanente

delle picture si lassino dove si trovano

hai prima accomodate ne la mente, o tenendoci memoria, ouero pouli per ordinanza come stanno

cioè il primo primo il secondo secondo, et dopo fatto tutto questo vedi il veriduo de le picture

si vestono, le quali sempre vestiranno così 1. 2. 3. 5. 6. 7

si sana uno solo il primo il A il secondo il B. il terzo il C de li altri vedi la tauola.

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

کتابخانه کهنه کتب خطی و دستنویس

[illegible]

nias elimutji
nani di puyere
gette Vlu ala inge
maepa وركاين وور (ننه)
mugh كند (توق)
kufß perwas itmek didan
Vemak iwi
paamelahimutji
dota kappawette
gawhen fipbarleri
gawhen facigi

... عتو و مرد و دوی با همتان بر او عزم

محمّد بن حاکمی تبریزی در و نحو صلوات محمد فزوه و غیرت و در این

مروه غوفه لحتق و اوله قلند قلم اوله بنم سوره (برمه) دوه مبارکه نوریه

نور امانت و جوهر نیر و وجه یاکه منقش بر این رخسار می نرسد و زعماً فوق

صفا بر قدر دیو و ددم عمر و کفر برفه و سلف و عباد و دور

ادیکلن و بزم (هو) کمزوه (دوقوس) سؤدن تریف تجویر یور یوریه کمالیتر

تج کوک و عومز کبیر صحت سید زوون روز روز

عنه و رفعوا على الهف حضرت زنه حضور سالانه و عا کوئی که خا را و ده متر

از اول و تا آخر سال که شایع است در این مظهر از اول و تا آخر سال

اوله و شامی که شامی از طویلی مصره در ده روز و در یوم
اشد و شامی از ده روز و شامی از ده روز و شامی از ده روز

ایستاد و شاعر اولند در این لحظه رعایتی درین دو بخش هادی بود که حیا جگر

ماله تین و فوله لشکر ایونو فوشل می نرو و غار و زکار سوره و جها

نکبتنه برادران کند و در دج رفت پادشاه (دولت)

ادیکینست بالنی ورتالیا وری سروتگر متوج زید بر

افون افون یو غیر فو دیکر افون مافی رتبا لندف

بزرگوار کی محنت سے فروغ دوو عمر تحیف عالمہ سرطور صحت مورو

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The right edge of the page shows the binding, with visible stitching or staples. There is no text or other markings on the page.

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and small dark spots, possibly due to age or handling. A vertical crease is visible near the right edge, suggesting it was once part of a bound volume. The lighting is even, highlighting the subtle variations in the paper's tone.



*Dixit Visivium Kingsvuli Mehmed
Bacha Durnwansonaret germanis
Vickis.*

Quisq coronatus non prohibetur est⁹ Pontifex
suadit

Se male custodit quem diu copiam
 Proditur. Mudit Verbis dum Verba audit
 Placet adulator melius meretur ut
 Laudat adulator sed non est Veng amator
 Est meretrix talis quae cunctis est generalis
 Non est meretrix quibus auras nudator
 Male vendit inopia non est numeraria
 Ut vitam vides inas vestes ac omnia vendas
 Res emis et vendis magis ac magis ad lucra
 Accrescis atq; mora, loca ne perdas meliora.
 In mercatura mihi crede damna futura
 Non bene mercatur qui nulla merce lucra
 Debitum aufugiens portat cum se haurit.
 Impedit omne forum defectus denarium
 Prius ipsam consulte mentem quam vos
 Extiter est irremediabile Verbum.
 Fixat sensus diuersi copia rerum
 Saepe solent centus hominum peruenire
 Plus probo thesaurum docti quam diuites
 Retro sed et ianuam non inuitatq; ad aulam
 Tu per plateas cum Virgine fovites eas
 Quot bipedes annum quot purpura
 Vexit aessor.
 Somno non quare quod fiant Vana
 fuerit.

قیام صافیه و تسلیمه و ایفای الحاقه که از اول و لونی لشبونه سید و اربعی و لونی فی الحقیقه غرضه
 اوله فلاحه بود فقیهه تعبد و تقلید اولوی و جناب نغمه المانیه کمال حسن ~~لشبونه~~ اعتقاد و اعتقاد
 فضا و مزوره سینه یاب و قیام مقام نصیب و قیام ایوب و ورقه و موه و اسلوب برقی و ترسیم و ارسال
 شد که وی بزار نه قدر محمد لسه مشقه حکوفی قبوله ایوب حضور بگروه مرافقه اولاه
 صحنه کلومی حق و عدل اوزره استماع و اصفا اردو عند ائمه الراس اولاه و اقوی اولاه قوه مفتی
 عام و فاضل اولاه و ظلم ظلمه رعایا و برابا و در کمال استقامت حفظ و حایث و صیانت و رعایه
 اوله اولی سولرک زمانه حکومتی و اوله آفرین و بر خور کمال الوضو و بجز و میره اوله و بوزنه ماعدل
 اوله و تالی عینی بعد الطبر و التعلیق مخلفه و مد و کاتر بحیر و ترقیم و علی مافرض الله تعالی الوثه
 و ترقیم استیکرگی بوجانبه عاید و راجه اولاه رسمی و ساری روم سجله و حج و مراسله و
 بوجانبه ایمن قیام اوله فلاحه شمه که قبض و تسلیم بترورک و موه ایوب احقاق حق و از هاق
 مجد و ساری اوله مزید حاکم مستقیمه عدول و اخراج کورسیر و السوم
 تشکین نفس و غایه آینه سحرگاه منشور تو آورو صبا سلمه الله

خطاب مستطاب و کتب موه نقابری که مخلصیه در تیاردی ارباب له حسن اللقاء بیور شیدی
 احسن اوقاف و ائمن سعاده وارو و صحیفه خاطر فائز اولاه غومی طارو اوله شدر و نیا و عقی
 مور و خاطر عاظمی لطفی حق ایام سرور اولی قدر اوله شدر اوله شدر و نیا و عقی
 اوله ملوک مخلص اوله شدر و نیا و مقصود اصل سرمایه صحت و عافیه و امانا صحت و سلامه
 اوله نغمه و فی مرکز شتم قابل تحریه اوله و غی خفی و سیر و طدر حین ملاقاته عجله با کماله نیک
 شدر اوله و غمزه و مکرر با شتمونه کچن حاله شدر فیه عرض و تقریر اوله و لوز لیدر
 حسن و عدل اوزره بوجانبه شریفه سعی عجله بیور مرکز اشتقان و آرزو اوله مرتبه و مکرر
 قابل تحریه اوله شدر صدر اعظم حضرت تبارک خدمه ملوز متایه وارو کلوز و عا و خیره و اموک بیور مرکز
 باه ایمنه سوره و اربین مبشر و محضر

ما قول القرآن على الآية اية وحقا ما فلا سورة بارة وتلوه الله احد قائما ان لا علي ومعها سبعون
Xoc descendit quicquam ex Alouano ad me nisi singuli verus in singulis
Voces excepta. Surata (110) quod incipit di cito dem vna hodie enim conu
et dimittit sunt et cum illis 70000 ordines Angelorum.

X Surata Jond Meccensis Versum 109 denominata a Jona et Ninuithis quorum
Historia sub finem attexitur Eam qui legent. 9. و كذب يونس وكذب به
Tribuitur ei merces decem primum secundum numerum eorum qui Jond
phetiam veram agnouerunt, vel mendaci arguerunt, et secundum numerum eorum qui cum phetia
fuerunt suffocati.

XI Surata Hudi. i. e. Eberi Vide Hist. Orien. pag. 26. Meccensis Versum 123
pudminum est quod superiori vixi quod accedat manissa talem futurum
die resurrectionis ex beatu.

XII Surata Josephi. Meccensis Vers. 110 aut 111 Continet Patriarcha Josephi Hi
Talmudici Vbi fabulose referta de occasione Surata Beidani. و كذب يونس وكذب به
Flunt doctores quod fuit Iosephus. و عن قصة يوسف
Iudaei dixisse proceribus Affricanum (Africam) quod videret ex Muhamdie emigrare
fuerit Iacobus ex Syria in Egyptum? Historiam item Josephi et hunc delapsam
Hanc pro cateris Suratam Muhamdi fuisse commendat. Beidanius authoritate Muhamdi
يا محمد لا اله الا انت و ما ملكت يميني و هو الله عليه سركات الموت واعطاه القوة ان

Surata Musul: legent Eam, aut docuerit eam famulum suum
aut qui eum manu sua (pudminum) adquisierit, faciem ei reddat deus potum mor
largitur ei vobis, cui nullus iniungere queat, dum Musulmanus est. Sed per hoc Co
mune etiam pudminum habet. و عن قصة يوسف
Qui filium suum domavit et mansit in manu eius et fuit in manu eius
Vnicuique Alouani Versiculum, plus illud ei emolumentum affert, quam si observaret
Institutionem Jeunij toto die, aut Stationis tota nocte. Imo praestat Eam moris
et erant pro pauperibus et egenis erogata.

XIII Surata Bonitum Medinensis alij tamen Meccensem esse volunt. Versu
cepto Versiculo Versibus Constat 45 Agit de Providentia operibus Hanc qui
arbitratur deus quod fuit Iosephus. و عن قصة يوسف
Accipiet mercedem decem beneficiorum pondere cuiuslibet rubis, et pro
vita, et Ultimum iudicium futurum, excitabiturq. Ultimo die inter eos qui fideles
fuerunt.

XIV Surata Abrahami. 51 Versum Meccensis Agit de Moise et Abrah
Hanc qui legent idem cum superiori habebit primum 50 et plura alia
Hanc qui legent idem cum superiori habebit primum 50 et plura alia
Iuxta numerum tam eorum qui coluerunt Idola, quam qui non coluerunt.

XV Surata Hegher Mentiones Avabum 109 Temidat quod inter Syria
Medinam atq. Meccam. Multa de incolis illius Vallistravit Incipit hic Alouani
Pars deima ferva Caput hoc Meccense est absolutum Versibus
Qui legent Suratam Hegher primum habet decem beneficiorum iuxta numerum
qui Religionis causa fugerunt aut Adiutorum (Muhammedum) aut eorum qui Muham
dem viderunt.

XVI Surata Apibus. Meccense exceptis tribus sub finem Versiculis
6 et Versus 118 de Vauis dei operibus et animalibus tandem apibus
melle ait Hanc qui legent.
Accipiet vauis
Non numerabit ipse deus ea vauis man و احسن الوصية و ان مات في يوم
quod ei in hoc mundo contulit beneficia, si moriatur ea die, qua recitauit eam
aut nocte eam obtinet mercedem quam illo, qui in Testamento deo officium suum

XVII Surata Israhel. Meccensis (quidam tamen exapiunt nonnulla) Versum habet
Iuxta Exemplum 70 Versum Meccensis vero 111 Reitat Statum Israhel
Amittit de Adano Resurrectione et Vauis legibus Ryevi inscriptio habet (Hec
quod fuit Muh: Bora co de quo Hist. Eccl. Sect. xiv. pag. 649. Insidens
Iuxta Suratam Israhel et emolumentum fuerit vicius ad mentionem parentum
habebit Contripendium in Celo, est autem Contripendium 1200 Vicius.

2. Beidanius scripsit الطوال librum Scholasticum de fundamentis Religionis vel
logi Scholasticum quem Commentariis illustravit quidam Aspha hanensis.
3. القسائني الكندي المشهور في العلم الكلام وغيره Bakalandus de quo Ibn Chahican
Composuit multos libros de Theologia Scholastica.
4. ابن فورك de qua id. ومعاني القوان في بيان ماية. Ibn Phunch Scholasticus cuius de iuris preceptis et verbis Alcorani sunt quatuor
et Ceteri. In Bibliotheca Orientali Holtingeri pag. 180.
5. Compendium Aukulod Omani Antiphis scriptum est valde
vatum et in hoc genere absolutum cuius finem Methodus perveniendi ad ver-
notiam accedit sub Titulo تعليم المتعلم طريق التعلّم de quo suo loco Hae tamen
observare ex Scholasticis illis liceat Theologiae illius originem, discernendo dogma-
vitum, articulos magis vel minus necessarios statim a productione infit
ante hoc folium. Recitat postea aliquot variationes cuiusquam nu-
pamus Theologiam Scholasticam. Nam siue sermo vocetur 1. عنوان
Quia primarius inquisitionis eius titulus (Fundam-
et loquendi ratio est sermo (Ratio) ita vel ita se habet. obiectum
2. Quia Materia de sermone est productiva
3. Quia في تحقيق الشرعيات والزام حقوق كالمحقق للعلففة
Concedit facultatem sermoni in asserenda veritate Legatum et necessitate
tuonensia ut Logica apud Philosophos.
4. Quod hoc scientia prima sit Methodi, ratione. لانه اول ما يجب من العلوم
5. Quod firmissima sit scientia opponendo et respondendo. لانه اكثر العلوم خلافا ونزاعا
6. Quod demonstrationis (certitudine habeatur quod) لانه لقوة ادلته كانه هو الكلام
sunt axioma, cui non potest contradi.
Tria in Muhammetano Theologia spectantur 1. الفقه Theologia Kavarani quae
ne intelligunt doctrinam de deo eius cultu et legibus. Cui accedunt القسائني
ppona sapientia. 2. التفسير Exegesis Alcorani 3. الحديث Suna sive
xy ex q. Addi possunt Lecturae.
A. Alcoranus. de Alcorani Etymologia, distributione iam habent Eupen: N
ad suat Josephi. et Celeb. Got. append. Grammat. Arab. pag. 174 Bient
eius analysin suppeditat Historia Euler: Holtingeri; Ser. vii. pag. 398. Plu
datum in Theatro.
Alcoranus Collectus et in Vnum redactus Tomum ab Abu Beero ita enim Abu
و جمع القوان من افواه الرجال و جريد القتل و الجلود وترك ذلك المكتوب عند حفصة بنت عمر
روح النبي ص و لما توفي عثمان رأى اختلاف الناس في القوان كتب من ذلك المكتوب الذي كان عند
حفصة نسخها و ارسلها الى الامصار و ابطل ما سواها Justit (Abuberev) Colligi
Alcoranum ex ore hominum, et palmarum folijs et pellibus atq. ita scriptum
velingui apud Haphzam Omani filiam Muhammedis uxorem, Cum autem di-
vium iam evectus esset Othman, Varias quoque apud homines essent, sectiones
exemplaria, ex illis, qui peneb Haphzam erat, libro transcripta, in varias
passim regiones mittens, reliqua omnia e medio sustulit. Inde Abuberev
جامع القوان Collector Alcorani vocatur.
Distinguitur Alcoranus per سورة Caput et آية Versus suatque ordinem
numerus habet Postellius lib. 11 de Concord. orbis pag. 125 quem huc
additis primariis cuiuslibet versatib. argumentis, ex lectis prodigijs.
1. Caput الكتاب Aperiens seu Proemium libri In fete ام الكتاب كشاف
libri. سورة الكثر Caput thesauri et سورة الحمد Caput laudis et الصلاة
per precationum quia quotidiana est Orahio Muhammedana et اذكار و اذكار
fectio et اول Fundamentum et سورة التيسر Caput gratulationis
et Invocationis et سورة الشفا Caput medicinae Septem constan versibus
et in feta Beidani nuncupatur Meccensi vulgo inscribitur variant tamen
iuxta Beidani

لو استظهرت كافة الكتب المقدسة وجميع اقوال الفلاسفة فما الذي تستفيد منها بغير محبة الله وحقه
Biblia totam fides et
philosophi dicta omnia et
quidam philosophi ex hoc prouiderit tibi quod ex hoc prouiderit tibi quod ex hoc prouiderit tibi

شيء باطل هو الاهتمام بالحياة الحاضرة فقط وعدم العناية بالامور المستقبلية

qui futura negotia prouiderent et soli presentem vitam attendere. Varius est
sunt. non

كل انسان بالطبع راغب في العلم لكن ماذا يفيد العلم بغير محبة الله بالحقبة ان الفلاح المتواضع العالم
philosophi huius mundi profecto dei timore sunt. sed si impiorum quid sit siue deinde natura homo omnis
rat. uter

الله افضل من الفيلسوف المتكبر الراصد لدوران الافلاك و هو غافل عن نفسه

se ipso. neglecto cursu quoniam superbi philosophi quia meliores
sunt

ان قصدت علما مفيدا وقلنا حسنا ارجب ان تكن مجرولا محسونا فلا شيء

pro nihilo reputari nesciri. Cuius qui putat dissonare vultum siue
aliquid

اذا نظرت الى احد قد اخطأ خطأ ظاهرا و اجترم جرما كبيرا لا يليق بك التوهم انك اصلح منه
non melior quod tu asseruare non deberes quam crimen perpetrare aperte peccare aliquem uidere si

و افضل لا لك لا تعرف كم مقدار من الزمان تكون مقبلا في اصلاح كلنا ضعفا ولكن احسب ان لا يوجد
non inueni quod putat sed fragilem in bono possidere quam diu nescis quia postea
nisi

احد اضيق منك

DE THEOLOGIA SCHOLASTICA quam Arabes sermonem quod est. fragilis quod est
Vox est Arabice notat orationem loquendam sermonem appellant. Metonymice autem orationis
cognata e hincedochia quod est eius quod in disputatione est occupata dicta alias de Sien:
hinc sermonis Clavis: Solius metaphysicam seu Theologiam Philosophicam vel Scholasticam
verit Scholastica etiam Theologica nomenclatura placuit Pocock specim: pag: 195 Nos male siue
eius terminos ipsos spectemus, siue formam disputandi, siue obiectum, cum Theologia Christiana
Scholastica multum habet affinitatis. De ratione Etymologia inter Muselmanos non conuenit. Etiam
propterea quod pudipna, dogma apud nos disputatur
et controuertitur quod sit illa de sermonem vel verbo dei atque ita toti speciei nomen
tribuitur vel quod imitari prouint. Quodammodo etiam in philosophia et in theologia
Philosophos qui speciem et speciebus scientiarum suarum vocauerunt logicam quod est hinc
nos est. Clavis: Pocock: non dubitat, primas huius disceptationis artis inuentores nomen logicis
vel logicis habuisse in mente; ita ingeniose coniicit ipsam Theologiam eos expruere eam
voluisse, cum pudipna deo agat verbum diuinit. Unde et ipsi Arabes eam definiunt
i.e. est scientia de essentia dei et attributis eius, et conditionibus rerum possibilium circa creationem
et restitutionem iuxta Canones Islamismi. Vel iuxta alios. اعتقادية المكتسبة. Vel iuxta alios. اعتقادية المكتسبة.
Scientia fundamentorum legalium quod ad articulos fidei pertineant, quod per de mo
straciones certas acquiuntur. Fuit autem hinc Theologia Scholastica pariter Notazalitat
quod cum impervante Manone, Philosophi in Arabicam translatissent linguam, eorum auxilium in subie
dum vocatis, nouam et plane alij Principijs innixam dederunt Theologia Methodum
quod relicto Alcorano et suna, rationibus alijs sunt utri, quam reliqui qui
apud ipsos vel promelioribus Theologis vel senioribus Philosophis habebantur. Unde
nequidem a fidei locis vel inter Theologos referuntur, vel Philosophos. Hoc Scholas
ticis innumera scripta inclauent. i. Author qui systema huius scientie
composuit eam ita definit. علم يقتدر على اثبات العقائد الدينية بايراد الحجج ودفع الشبه
Scientia qua idoneum redditur quis ad confirmandos articulos Religionis, aliam probandi
onibus et dubia soluenda. Extat etiam in hunc librum 25 i.e. Commentarius.

ان الاحكام الشرعية منها ما يتعلق بكيفية العمل ويسمى فرعية وعملية ومنها ما يتعلق بالاعتقاد
فدعا dependencia praeiudicialis ad vobis et appellat opem qualitatem dependet quiddam legum indicia autem
فهي اصولية واعتقادية والعلم بالاولى يسمى علم الشرائع والاحكام اما انها لا تستفاد الا من جهة
indicatione nisi nullum praeiudicium quia indicio: et legum notitia voca: a priori scientia fidei - vel iudicia vera
indicia vera

ولا يسبق الفهم عند اطلاق الاحكام الا اليقينا و الثانية علم التوحيد والصفات لما ان ذلك
in quibus et attributis est dogma fidei posteriorum nam nisi iudicio: praeiudicium in intellectu observari non potest
مباحة واشرف مقاصدة وقد كانت الاوائل من الصحابة والتابعين رضوان الله تعالى عليهم
quibus omnibus deus pro: est affectus ex societate proximi Evan autem scopus nobilis et versatur in dogma
مقاصد لصفاء عقائدهم ببركة محبة النبي ع وم قرب العهد بزمانه ولعلة الوقاية والاختلافات و

من المراجعة الى الثقات مستقين عن تدويره العلمين وتوثيقها ابوابا وفصولا وتقرير مقاصدها
corruptio autem et antiqua perca: et dispositio a revolutione hanc, Acquiscentes igitur
scopus eorum los pita ne eorum suavitatem adferunt

ان حدثت الفتن بين المسلمين والبقى على ايمه الدني و ظهر اختلاف الاراء والميل
indici: sententia, discrepantia, apparet intentiones interuentis: quod diffidit gliscentibus et radices et
natio hanc hanc inter muslimanos

والبدع والاصواء وكثرت الفتاوى والواقعات والرجوع الى العلماء في البهات واستغناء بالنقل و
qui modum per se: in dubio
cesserunt in speculationibus videtur effectus ad e: et accidentibus - hoc si evenerit: et variis ad modum
vudito

والاستدلال والاحتياط وتعدد القواعد والاصول وتتيب الابواب والفصول وتكثير المسائل
multiplicatione questionum dispositione tractatum at: et explanatione articuloz studio et con: et demonstratione
capitulum fundamentum. atq: sententia iuris sui. 137.

باجوبتها وتبيين الاوضاع والاختلافات وتبيين المذاهب والاختلافات
ordinem tractat eorum explicati: et reconciliati: philologia exam: citationibus similibus cum responsis suis
one religionis non

وسقوما بفيد معرفة الاحكام العملية عن ادلتها التفصيلية بالفقه ومعرفة احوال الدولة اجمالا
summa vid notitia modorum voca: ad demonstrationibus notitia indiciorum praeiudicium praeiudicium
demonstrationis factum et ad demonstrationibus notitia indiciorum praeiudicium praeiudicium

في افادها الاحكام باصول الفقه ومعرفة العقائد عن ادلتها بالكلام
seu no: Notitia articuloz ad demon: Radices iuris praeiudicium praeiudicium

- A. Quo commentarius refert الصوم والصدقة
- B. Initium cum affectis, scilicet votibus
- C. Ad prophetam nempe et suos
- D. Veritatem legum, et articuli de Veritate Ut habet commentator qui etiam observat
de Muhammedis tempore esse intelligenda Vbi notum fuerit quod fuerit
- E. Intelligunt compositionem librorum
- F. Nam propositum ad fidei refertur القياس
- G. Quamvis classes quatuor constituebant الكتاب السنة الامعاء Vel ut paulo post
exprimuntur evant كتاب الله تعالى Liber optimi maximi i.e. Alkoran 2. اصول
et summa Apostoli eius واجماع الائمة et consensus gentium و القياس
et iudicio vel iudicii Theologorum
- H. Reliqua propter aliquot rationes cur quam nuncupamus Theologiam scholasticam
fidei sermo vocetur.

اتامون افطمعون ما تنسج ليس البر واذكروا الله
 يستبشرون سورة نسا ان الله يامركم الله لا اله الا هو
 انما يستجيب الذين واذ قال ابراهيم لابي
 سورة توبه يا ايها الذين امنوا ان كثيرا
 والى مدني قال اني ليخونني ربه قد اتيتني
 قل كونوا حجارة ولقد اتينا موسى تسع آيات
 سورة الحج وان يكذبك ولورثناهم
 ورمنا عليه المرامح ولقد وصلنا لهم
 يا ايها الناس انتم اخسروا الذين ظلموا
 ومن يمش سورة الدخان يا ايها الذين امنوا اذا
 لقد رضى الله انما المؤمنون الذين وكنتم من ملك
 سورة الزمر اخواني ما آمنون الم توالي الذين نافقوا
 سورة الجمعة ما اصاب من مصيبة سورة الحاقة
 سورة قل اوبي سورة لا اقسم ويل للمطففين
 والنجر لم يكن الذين

جملته احزاب بيان ايدر والوالدات ليس عليك قل او نبينكم فلما احسن
 يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا اليهود
 وهو الذي انشا جنات سورة الاعراف واذ اصرفت واعدنا واذ نتقنا الجبل
 منهم الذين ما كان لاهل المدينة قل من يرزقكم واذل عليهم نباء نوح وقال اركبوا
 اني اعلم قلت رسلهم ان الله سورة النحل وقال الله لا تتخذوا وادفوا بغير
 واصر لهم مثالا فاختلق الاخاب طه وما اعجلان ولقد اتينا ابراهيم
 يا ايها الذين امنوا لا تتبعوا واقسموا بالله سورة الشعرا وقالوا اني نؤمن بك سورة
 سورة العنكبوت منين اليه وندبهم سورة الاحزاب ان الذين يؤذون الله قل من
 جنات عدن مفتحة سورة مؤمن ويا قوم مالي سورة فصلت ومن آيات
 غرلو وقرن فلم حجب انما حصر تيسر حضور سرفي والحبس ريفانية دور
 وورد في محبة ذوقه وعرشته ورفيع موقر نوة رتخ في عهدي قلن قد
 رعلام محبة ولها مساق دوله بونكي حالي زبور كرملي مقوق
 وملك زبور بوب بحال لوزو وصدق در اعتقاد في قلادة نواعق
 سرفي تجوز بوب بوبه بجر لالت وجود سرفي وقرن روزه اوقوب روز
 سرفي حير وعامر دور رونه كغود وويرد سرفي كره مستان عظيم رولر غر
 ملو خط بوب بوبه عا فجندي ح ورو عديع قص مطلي وكم عهده رجا
 وتنا من بوب ع قري ويدر سرفي كور وخنزرة دولي حد
 سرفي بوبه وكره وكره سرفي دوله دمر سرفي مردو كور روزه اخو
 دوله محمد ريفي حور سرفي رير دوله سرفي سرفي وكره
 قولي بوجانده عر نه خرفشا ولاق دور سرفي بوبه سرفي كور وكره

مصافق امامه على الاتفاق العنصر رسم اولنان الفاظ
 شريف بوبور
 هاو وباد فان فاو والذين سعو وعتو
 وتبوا اخسوا يعبو
 بومذكور مثال لوده د بوب مكر اول قولي سورة لوده
 عموما على الاتفاق الفلوي مخدوف در وساقط اولشدر
 هم كيكيم بو وادلو او كنده المي كتابت ايدر سه عديث
 رسول الله وسنت خلفايم واقوال علمايه مخالفت ايدوب
 اهل بدعتن اولور

CXIV سورة الناس Swata hominu? Vocatur deus رب الناس Dominus hominum, Vnde Swata
diffimem Beidani Utinam Swata collocat in obiecti diuersitate, ad eo ut penultima
calamitates w povi, Vltima vero animi aduentus nuntiat. Quisquis hauduas legens
quae vocant الماعوذتين perinde est 131 كما تقرأ الكتب التي أنزلها الله تعالى

libros, quos deus ex celis demisit.

Ex distincta autem Caputem enarratione, manifesta est illa Exemplaria Alkavani Varietas,
diximus Thesauri philologu. quae etiam tenuerunt, quo minus ipi venientes
notant. Exemplum inquit Clavium Golius, Grammat: Eupen: 179 Kuvam nullum in
extas, quoad servando w povi, ubi Swata commata ad scriptis suis numeris sunt diffi-

Quod ita exaete definire, ut

puto, Religio ~~est~~ per se

credat, tum quia f. vii. vix

prophet, ~~est~~ circa differentiam.

يكون عدد
سورة
114

Ita habet Textus Alkavani eiusq;

Compendiosa argumentor verentio;

nunc Accidit quidam eius, sunt

consideranda, quod alia in ipso:

curvat textu, alia in, margine,

alia initio, aut fine, alia etiam in

inter, aut in medio libri.

A. In ipso textu notanda sunt puncta

tum vocalia, tum distinctiva illa

eadem fere notantur in omnibus exem-

plaribus. Figura, alia quidem ex

Capitulis, alia ex Ibn Makhla insti-

tione; apud utrosq; tamen constantem

observata. Hae varia sunt vel

una, vel pluribus indicata punctis

Vide Gramm: Harmoni pag: 16

Idem e Alkavang Vns quari

continuo verum ab solutus.

in margine i. notanda varia

lectiones, quae tamen circa vocales

potissimum occurrunt Gol: lxx

Citato pag: 183 Tum et Avabius

textu, praeter Versiculos nunc;

vos apponuntur in altero margine.

Variantes lectiones, quae peculiarem

semper habere auctoritatem

ex antiqua doctore Cusi. Et

nunc sigillatim memorare nihil

attinet Primaria fere pro

memoratis supra indicibus

(p: 178) septem sunt, quorum

lectiones

legationum septem, nomine celeb:

vaatur, universa autem per

avichas illa in vocalibus un:

sistit: quas ut posteriores ex

externas scripturas pariter, verisimile videtur

tunc demum cum aliquando Covas esset divulgatus. Ind e esse, qui facile dixit

Codicum, quod possideo, fragmenta quidam, in membranis excavata, vetustissimis

quante secula exolevit Cusiam procul dubio intelligit, cuius modi etiam habemus, per

tamen, non quidem modernis, insignita. Vi: Ther: philolo: pag: 403 Vbi nulla per

vocales w povi. In Accuratioibus exemplaribus praemitti solent Tabula

ut Constant quod auctor sint varia lectiones, quam proinde

vi: sup: folio albo.

قائمة سبعة ووقفه في مقرر بدقه شمس عمرو وولده وكنهه

عنه قريب وكنهه

ويعبر به في الجهد

رعيه قنبره شمس ورويت في حقه تبارك حضور شريفه في ذراع عظيم

تاريخ به وعا فر دونه وسته في يانوه لنها حجة دونه بوجه

حالي ويري سرور تاري توبه ويري حبه مجار طرفة كس اختبار

تجيز يوري يوري بجهت وكنهه كعبه ووجوه وقرار ويره محبة موجود

دونه كيار وعا حير وعا كور ورويه كقول وويرا كمال بريغاه

عظيم ووا كعمره كعبه في يوريه (ميد كعبه سار ورا بوجبري وكنهه

فخر ويري سار ونبه وكنهه حقون ورا في خالص ليري مقتضا

كيار وعا حير وعا كعبه ووا حانه وعا كعبه وعا كعبه وعا كعبه

منظر وندره ووزر ايكي بجهت وكنهه وباري مكنوب كعبه شاري ورو

وارة وادب مضموني عنه مقرونه هره بجهت تحرير وكنهه كعبه ورو

خاندان وندره وكنهه ورواه قلعه مرحوم كعبه ورواه وكنهه

Antiphonum consensum esse dicitur. Ind e esse, qui facile dixit

Ind e esse, qui facile dixit

Ind e esse, qui facile dixit

سورة النور Swata Auxilij protectionis victoria. Alias اذا جاء Cum venerit. Auxilium ex vestituhi.
Mecca Libi; dei nomine, propheta pollicetur Meccen: est alij Medinen: inscribunt Vetus tribu.
Lentor eod habetur loco cum illo مكة من شهد مع محمد يوم فتح مكة
Mecca Swata perijt, aut contrita fuit manna nemp Albi Kahabi qui monentem Muhammede
Lapidebus petere voluit. Alij in scriptis ab ultima voc pchita est سورة المائدة Swata finis ex f'bis
(quibus vixit at cauda palma) fexhi. Rjevi: (a Swade de Palmier Meccen: est s' versum
non cum Albi Kahab. eand ddes non inolet, vel in eod domicilio non congregabuntur.

سورة الاخلاق Swata salutis, quia Kovei schikri rogatus, confessione
suam de deo, propheta edidit, quam magis
faciunt Muhammedani. Unde et humanis
symbolis totam insculpunt. Continetur
ea Muhammeda Compendi' unde Beidavi
جاء في الحديث انها تعدل ثلث القرآن وان
تقاصد محصورة في بيان العقائد والاحكام
والتقصص ومن عدلها بكل اعتبار المقصود
الآيات من ذلك
Interfusa Muhd'a re. dicitur: qui valentem haberi hunc
locum tenet panti Alouani. Nam
subintellectu intendit explanationem
Anticripti, iudici et. H'is vixit: qui an
tem d'equivalentiam habet generaliter;
exinde facile, insubita comparatione,
ipsum quod intenditur, assequitur. Ita
de Muhd'a tradunt. بقولها
فقال وجبت قيل يا رسول الله ما وجبت قال
وجبت الجنة Auduit vivum legere
eam, cui dixit debetur? quid? rogauit
o Apusle dei? Paradisum respon
dit debetur tibi. Meccen: est alij
disceptatur de eo Veneris
contat 4. nemp p'patione et
و الله احد الله الحمد لم يلد ولم يولد ولم
يكن له كفوا احد
deus d'evnus (de hac vocis v'nta
explicatione videtur Hist: Eccl'as
see: 11. pag: 46.) nec gignit, nec
gignitur, nec ei quisquam est similis.
سورة الفلق Swata separationis,
quid vocat denn رب الفلق
separationis, distinctionis, quia for
mis fuit et modo existendi omnia dis
tinguit. Alij Meccen: alij Medinen.

سورة التين Swata salutis, quia Kovei schikri rogatus, confessione
suam de deo, propheta edidit, quam magis
faciunt Muhammedani. Unde et humanis
symbolis totam insculpunt. Continetur
ea Muhammeda Compendi' unde Beidavi
جاء في الحديث انها تعدل ثلث القرآن وان
تقاصد محصورة في بيان العقائد والاحكام
والتقصص ومن عدلها بكل اعتبار المقصود
الآيات من ذلك
Interfusa Muhd'a re. dicitur: qui valentem haberi hunc
locum tenet panti Alouani. Nam
subintellectu intendit explanationem
Anticripti, iudici et. H'is vixit: qui an
tem d'equivalentiam habet generaliter;
exinde facile, insubita comparatione,
ipsum quod intenditur, assequitur. Ita
de Muhd'a tradunt. بقولها
فقال وجبت قيل يا رسول الله ما وجبت قال
وجبت الجنة Auduit vivum legere
eam, cui dixit debetur? quid? rogauit
o Apusle dei? Paradisum respon
dit debetur tibi. Meccen: est alij
disceptatur de eo Veneris
contat 4. nemp p'patione et
و الله احد الله الحمد لم يلد ولم يولد ولم
يكن له كفوا احد
deus d'evnus (de hac vocis v'nta
explicatione videtur Hist: Eccl'as
see: 11. pag: 46.) nec gignit, nec
gignitur, nec ei quisquam est similis.
سورة الفلق Swata separationis,
quid vocat denn رب الفلق
separationis, distinctionis, quia for
mis fuit et modo existendi omnia dis
tinguit. Alij Meccen: alij Medinen.

سورة التين Swata salutis, quia Kovei schikri rogatus, confessione
suam de deo, propheta edidit, quam magis
faciunt Muhammedani. Unde et humanis
symbolis totam insculpunt. Continetur
ea Muhammeda Compendi' unde Beidavi
جاء في الحديث انها تعدل ثلث القرآن وان
تقاصد محصورة في بيان العقائد والاحكام
والتقصص ومن عدلها بكل اعتبار المقصود
الآيات من ذلك
Interfusa Muhd'a re. dicitur: qui valentem haberi hunc
locum tenet panti Alouani. Nam
subintellectu intendit explanationem
Anticripti, iudici et. H'is vixit: qui an
tem d'equivalentiam habet generaliter;
exinde facile, insubita comparatione,
ipsum quod intenditur, assequitur. Ita
de Muhd'a tradunt. بقولها
فقال وجبت قيل يا رسول الله ما وجبت قال
وجبت الجنة Auduit vivum legere
eam, cui dixit debetur? quid? rogauit
o Apusle dei? Paradisum respon
dit debetur tibi. Meccen: est alij
disceptatur de eo Veneris
contat 4. nemp p'patione et
و الله احد الله الحمد لم يلد ولم يولد ولم
يكن له كفوا احد
deus d'evnus (de hac vocis v'nta
explicatione videtur Hist: Eccl'as
see: 11. pag: 46.) nec gignit, nec
gignitur, nec ei quisquam est similis.
سورة الفلق Swata separationis,
quid vocat denn رب الفلق
separationis, distinctionis, quia for
mis fuit et modo existendi omnia dis
tinguit. Alij Meccen: alij Medinen.

سورة التين Swata salutis, quia Kovei schikri rogatus, confessione
suam de deo, propheta edidit, quam magis
faciunt Muhammedani. Unde et humanis
symbolis totam insculpunt. Continetur
ea Muhammeda Compendi' unde Beidavi
جاء في الحديث انها تعدل ثلث القرآن وان
تقاصد محصورة في بيان العقائد والاحكام
والتقصص ومن عدلها بكل اعتبار المقصود
الآيات من ذلك
Interfusa Muhd'a re. dicitur: qui valentem haberi hunc
locum tenet panti Alouani. Nam
subintellectu intendit explanationem
Anticripti, iudici et. H'is vixit: qui an
tem d'equivalentiam habet generaliter;
exinde facile, insubita comparatione,
ipsum quod intenditur, assequitur. Ita
de Muhd'a tradunt. بقولها
فقال وجبت قيل يا رسول الله ما وجبت قال
وجبت الجنة Auduit vivum legere
eam, cui dixit debetur? quid? rogauit
o Apusle dei? Paradisum respon
dit debetur tibi. Meccen: est alij
disceptatur de eo Veneris
contat 4. nemp p'patione et
و الله احد الله الحمد لم يلد ولم يولد ولم
يكن له كفوا احد
deus d'evnus (de hac vocis v'nta
explicatione videtur Hist: Eccl'as
see: 11. pag: 46.) nec gignit, nec
gignitur, nec ei quisquam est similis.
سورة الفلق Swata separationis,
quid vocat denn رب الفلق
separationis, distinctionis, quia for
mis fuit et modo existendi omnia dis
tinguit. Alij Meccen: alij Medinen.

[illegible]

و اگر و ریای لطیف تو و تنوع

[illegible]

سفره کتورساک و یکه یزم کلار کتورساکس قورن و شرت گشت بدی
محل ملکوت مشرق و دوتون خافه حضرت دبی و یک یوزیکل تاتار عسکر
روزی صوبه کچوب بندر نام قلوبه و خنجر و دهری حوری و دیر
جمله عسکر و سلوک و خنجر و دهری کچوب و دهری حوری و دیر

cv. *سورة الفيل* *Sur: Elephant* *Vel Solius Elephant. Ad Hispaniam allatus qui dicitur*
أعيدisse *في السنة التي ولد فيها* *Annosque Muli natus fuit Eam Beidani ventat*
ex fere nato, qui ex Pouch: inferuimus disput: de Sabbato Mariane p. 20 Merenti
est s. & v. p. m. l. o. t. o. v. e. m. t. o. d. i. d. e. n. s. - *أيام حياته من الخلق والموت*
diebus a diffinitione et mutatione in deteriorem formam.

xcvii
خمس آيات مكية

سورة القدر
Svata Potentis Agit de nocte potentis quia fleo vanum
quangnam quid per demissionem intelligatur inter Muhammedanos
aut demisit totum ex Tabula in celum iustitiae
sam postea Gabriel demisit ea super Prophetam dei
non vident quomodo antilopiam qua alibi dicitur Muhammedum sigillatam
accepisse consilient Mercenem vocant alij
absolutum est Leviticoque remunerationem a dei

133

xcviii
سورة البقرة
Explanationis per hanc
Ex fine 2. et 4. versu
Alia a primis versibus
in primis versibus
hanc venit Avaber per
intelliguntur
Apostoli et Avabani
de officio Avabum suorum
quos vocant Idololatri
de infidelium pagana
bonorum operum retributione
Mercenem habent vulgo
Ryev Medinam appellant
differtatibus
de eo versum habet
Levitico ultimo indicio est
Ex optimis
Creaturis.

بوحريه صك دوروي حايونه خبر كاليريك دوة ديك بيار قرون

دك شيكسي چك دوة بنوب دوروي حافظه دوة

حبي بشه بوحري علام ديلير دولري بصير دوروي دوروي

خاه حضرتيه خبر كوزر شكه بنم خام بنجا وركانر دوروي دوروي

كاف دوروي كلور ديشتر بزه مدو ديك دولري ديك يوز بيار

تار ديك حبي بشه كلور نافه دولري كوزر حاك ر خبر ديك

دك حاك كوي دوروي دوة ديك بيار كوزر ديك شيكسي دوروي

كاف دوروي دوروي دوروي دوروي دوروي دوروي دوروي دوروي

كبير خاه حضرتيه وفي طوري صوبه كلور دوة ديك بيار كوزر

دك كلور حبي توفكر دوروي دوروي دوروي دوروي دوروي دوروي

تار ديك بوناره مقابر دولري دوروي دوروي دوروي دوروي دوروي

طوبه توفكر قوشو دوروي دوروي دوروي دوروي دوروي دوروي دوروي

دك دوروي حبي حركه بركاج بالوكاش كوزر دوروي دوروي دوروي دوروي

دك دوروي حبي حركه بركاج بالوكاش كوزر دوروي دوروي دوروي دوروي

دك دوروي حبي حركه بركاج بالوكاش كوزر دوروي دوروي دوروي دوروي

دك دوروي حبي حركه بركاج بالوكاش كوزر دوروي دوروي دوروي دوروي

دك دوروي حبي حركه بركاج بالوكاش كوزر دوروي دوروي دوروي دوروي

دك دوروي حبي حركه بركاج بالوكاش كوزر دوروي دوروي دوروي دوروي

دك دوروي حبي حركه بركاج بالوكاش كوزر دوروي دوروي دوروي دوروي

دك دوروي حبي حركه بركاج بالوكاش كوزر دوروي دوروي دوروي دوروي

xcix
سورة الزلزلة
Terra motus, qui futur
est ultimo die
ad
الاول والآخر

inflatum tuba primum
vel secundum Mercenem
alij Medinam alij
Controversiam de eo
Libus constat q. qui lege
vit Svata
quatenus perinde est ac si
esset totum Avabanum
من قوا اذا زلزلت اربع مرات
قوا القوان كاز

Swata per
Equos bellatores Avabani
sepiaentes pro ca
feris ad pugnam Rger simpliciter Equus
d. proinde supra omnia verba longior Commentum indigna Mercenem dicitur alij Medinam
alij Medinam alij
Disceptatur de eo. Versum 8. in Medinam et q. in Cupio
perstat primum decuplum

Swata calamitatis Adversitatis. q. per excellenti
Vchimi indici. eius descriptionem suppeditat Mercenem et
Cupio aut co iuxta Medinam qui legem huc caput
Edem Resurrectionis die Deus deprimit bilancem eius.

Swata calamitatis Adversitatis. q. per excellenti
Vchimi indici. eius descriptionem suppeditat Mercenem et
Cupio aut co iuxta Medinam qui legem huc caput
Edem Resurrectionis die Deus deprimit bilancem eius.

وقت ارتفاع الشمس وقت ارتفاع الشمس
 وخصيص لأن النهار يقوى فيه أو لأن فيه كلمة موسى ربه والى السحرة سجدا
 Swata Orientis Solis vel occi Solis Beidani enim sic explicat
 Tempus elevati Solis
 In specie autem hic adhibetur, quia lux tum produalit; aut quia eo tempore locutus est
 Moyses cum domino suo, et dicitur Magos, vixi incurrerunt, Ophanoz unum potissimum
 habet postquam querebat esset a Gabriele Avchari: sed non esse salutatum, Mercurius est
 11 Versum 1270 et 1271 adnotatus est Muthi. et prodium deceptum pro numero
 Omnia ophanoz et mercurius

پیش از خبر کز روی بنی عتو پیش هم طری صوبه کالره و بود قری
 و تحقیق کند در سه کالرم به طری تو فکری و یاروم کونر و کسیر زید
 طری تو فکری کالره صبح جبر و جبر و لیرم و قورم ملون و آن
 له طابورنه قارشه زید قران و اولون طابوری حوطی قوکی
 قورنه و حوطی قوکی و یرو کز بفران بکفر حکمده لیری غازیار ملون
 طغیانه لیر کز له قران و تیدم و یشر بنی عتو سطره و کز لملون
 کابورنی سطره لیر کز حقه مندر و کز طری و اول و یار سطره
 حوطی قوکی و اول و یشر کتونه کابوری و اول و طابورنه
 جمعا و طری و لورنه قورنه و اول و لورنه کسیرنه و لورنه
 ییا یورشنه قابر و کالره و لورنه قورنه و لورنه قورنه
 و یو طری و لورنه قورنه و یشر کتونه لیر و قورنه و یشر قابر
 و کالره و جمعا و لورنه قورنه و یشر کتونه و یشر کتونه
 و یشر کتونه و یشر کتونه و یشر کتونه و یشر کتونه

xciv. Swata enim
 dilatanimus Insuipropetita ab
 inihabibus vobis Enigmata
 quod commentari: vesperti ad
 Centum Historiam explicat Ap-
 patione facta Muthi. per Gabo-
 elen Mercurius et 1270 Muthi
 inditio qui legent hanc Swatam
 نکاتنا جانی و آتیا مفسر فخر
 Perinde est ac si quis contrivisti
 no accedat et soluta ne affi-
 cet. inquit Muthi.
 سورة الانشراح ثلثة آیات مکیة

وونوقل
 xcv. Swata pervi:
 cum pervit inuadoper creatu-
 riam ex quam frequentis fuerint
 illa inuadi formulae apud Ori-
 entales, a quibus nos P. C. dehu-
 taru. Quoth: S. Mercurius vo-
 cent alij quia deo non con-
 venit. Nemo habet S. de crea-
 tione hominis, eod. diuinit opus
 اعطاء الله الفانیة والیقین
 ما دام حیا و اذا مات اعطاه الله
 من الابی بعدد من قراء هذه السورة
 Dabit ei Deus remissionem et uelut
 dinem quam diu vixit Et cum
 mortui fuerit, dabit ei Deus mer-
 cedem iuxta numerum eius qui hanc
 Swatam legent i.e. quotquot
 eam legent.

xcvi. سورة الحلق Caput sanguinis Concreti, coagulati, e quo homines evadunt i.e.
 nascuntur Alij (Keyer Beidani inter eos refert) insuipuat Swata 1270
 Mercurius est 1270 Versum
 هذ
 hac Swata est demissa Alij dicunt Swatam apertionis, et posita hac. obscure indi-
 catum historia Muthi e. de qua Beidani qui hanc legent Swatam tantum
 meventur, quantum qui
 legent totum muthal i.e. Alkuran. Ita enim hoc
 hoc vocem hanc sumendam ex ipso
 inter verum et falsum nuncupant.

XXXV. *Suata* *AVDA. nempio dei nomen aliam inscribitur* *Alchymia*
سورة الاعداء *XXXVI. qd huc pertinent. illi vero superiori huc adiungas.*
ايضا مكتبة *inuat Mercen: et id versum alij. Ex Creatione Resurrectionem*
134 *Leuon: deus* اعطى بعد كل شيء في السما عشر حنات
omnium stellarum in celo decem beneficia.

XXXVII. *Suata* *obvenerit calamitatis scilicet: Ultimum diem intelligit*
سورة الفاشية *gaudio item beatorum et pena damnatorum Mercen: et id versum Leuon:*
عشرون آيات مكتبة *Facile ei*

evit deus in subducenda
vatione Geladidus
inwipit Suatam In:
didit.
XXXVIII. *Suata* *Ani*
سورة الفاشية

voud perquam inuat. Mercen:
et id versum alij. Ex Creatione Resurrectionem
ثلاثون آيات مكتبة *Facile ei*

evit deus in subducenda
vatione Geladidus
inwipit Suatam In:
didit.
XXXIX. *Suata* *Ani*
سورة الفاشية

voud perquam inuat. Mercen:
et id versum alij. Ex Creatione Resurrectionem
ثلاثون آيات مكتبة *Facile ei*

evit deus in subducenda
vatione Geladidus
inwipit Suatam In:
didit.
XL. *Suata* *Ani*
سورة الفاشية

voud perquam inuat. Mercen:
et id versum alij. Ex Creatione Resurrectionem
ثلاثون آيات مكتبة *Facile ei*

evit deus in subducenda
vatione Geladidus
inwipit Suatam In:
didit.
XLI. *Suata* *Ani*
سورة الفاشية

voud perquam inuat. Mercen:
et id versum alij. Ex Creatione Resurrectionem
ثلاثون آيات مكتبة *Facile ei*

evit deus in subducenda
vatione Geladidus
inwipit Suatam In:
didit.
XLII. *Suata* *Ani*
سورة الفاشية

voud perquam inuat. Mercen:
et id versum alij. Ex Creatione Resurrectionem
ثلاثون آيات مكتبة *Facile ei*

evit deus in subducenda
vatione Geladidus
inwipit Suatam In:
didit.
XLIII. *Suata* *Ani*
سورة الفاشية

voud perquam inuat. Mercen:
et id versum alij. Ex Creatione Resurrectionem
ثلاثون آيات مكتبة *Facile ei*

[illegible]

ای تو تو ی

یوزنہ عیب (وزنہ کے نکتے) (مذہب کے)

xxxvi. سورة الطارق
 Latuunt illas infirmitas de Altiſſimi Vnagguſcip:
 ho ex primo verſu petita. Neceſſario verſum ig agit de
 potentia dei et altera vita qui legens hanc ſuam
 اعطاه الله عز وجل بقدر 55 في انزل الله على ابراهيم وموسى
 et idem deom beneficia pro numero cuiuslibet orat, quam docuit Deus ſuper Abrahamum
 Moſen et Muhammedum

XXXVIII سورة النبا Swata nuncj de Resurrectione Vidi de qua Mch: vocabatur post
Swata Resurrectionem ex operibus Creationis Mercurij ex Verbum
40 omnium consensu Centovi Potum de igne unum
deus die Resurrectionis.

XXXIX سورة النازعات Swata asperentium extrahentium sci: vel Ventorum vel
Angelus mortis: deprehendunt enim animas inferas
Arbitrari athenienses Swata de ultimo iudicio More
corporeum eorum Swat item Mipella est hanc Swata de ultimo iudicio
Impotentia hominum. Omnipotentia dei apponit. Centovis
135

XL سورة عبس Swat
Arbitrari athenienses Swata de ultimo iudicio More
corporeum eorum Swat item Mipella est hanc Swata de ultimo iudicio
Impotentia hominum. Omnipotentia dei apponit. Centovis

XLI سورة الشرح Swat
Arbitrari athenienses Swata de ultimo iudicio More
corporeum eorum Swat item Mipella est hanc Swata de ultimo iudicio
Impotentia hominum. Omnipotentia dei apponit. Centovis

XLII سورة التين Swat
Arbitrari athenienses Swata de ultimo iudicio More
corporeum eorum Swat item Mipella est hanc Swata de ultimo iudicio
Impotentia hominum. Omnipotentia dei apponit. Centovis

XLIII سورة العنكبوت Swat
Arbitrari athenienses Swata de ultimo iudicio More
corporeum eorum Swat item Mipella est hanc Swata de ultimo iudicio
Impotentia hominum. Omnipotentia dei apponit. Centovis

XLIV سورة الزمر Swat
Arbitrari athenienses Swata de ultimo iudicio More
corporeum eorum Swat item Mipella est hanc Swata de ultimo iudicio
Impotentia hominum. Omnipotentia dei apponit. Centovis

XLV سورة الجاثية Swat
Arbitrari athenienses Swata de ultimo iudicio More
corporeum eorum Swat item Mipella est hanc Swata de ultimo iudicio
Impotentia hominum. Omnipotentia dei apponit. Centovis

XLVI سورة الاحقاف Swat
Arbitrari athenienses Swata de ultimo iudicio More
corporeum eorum Swat item Mipella est hanc Swata de ultimo iudicio
Impotentia hominum. Omnipotentia dei apponit. Centovis

XLVII سورة الفجر Swat
Arbitrari athenienses Swata de ultimo iudicio More
corporeum eorum Swat item Mipella est hanc Swata de ultimo iudicio
Impotentia hominum. Omnipotentia dei apponit. Centovis

XLVIII سورة الشرح Swat
Arbitrari athenienses Swata de ultimo iudicio More
corporeum eorum Swat item Mipella est hanc Swata de ultimo iudicio
Impotentia hominum. Omnipotentia dei apponit. Centovis

گذر ایلم قاشروغی خبری کالری، وادو صفاحه و بیلرک

نہ دو نور کے باری بری کے دو نور کے ایک کے جسکی دو نور کے چوں

زمانه کیوں قیامت قائم و از م کلور ویو پیو ر دوی امان دولیک

بریر قاشقهایری زر (کابورنه) برو کن که ملخوی و حصار

نخه که بلزوی عکرم و یارم متورم و پری حور و مصلح فیکر

در دو که دوة حق قلبی و اولی و یوحکم در دوی طایفه

کونہ ورنہ نوی علی محضہ کل و شوق شریعت دود شندہ

سنة قنوم در زم کالسه کن حُر رزم کلر و کمنوم دگاه دلوون

تونس حقا وروا که طر آتیم قرصه لطفه و در لطف

فمنهم من كان له من العلم ما لا يحصى

و اما که رساله آخ لغوی و ممکن است که قیام قیامت و یقین و

دنی کا دوسرا سر مری روضہ عالم وادی چنان

بہارِ عربی و سنی و سیاحۂ جبریل

مختار و جویا نام در designation pudm

LXXVII. *سورة الفجر* *Suvata mittendin' Fovm*

Al intelligent آيات القرآن Versus Alrovani' Alia
Cetorem dem referet in Catalogum eod quonon

figus.

LXXV. Stollörs Caput in
 tui stoveris accepi ad aspectum Av
 changeli Sabrielis. Ita Epileptum
 natum sum celare potuit, ipse vero Rel
 gionis fidei Vi Hyst. c. vii. pag. ii.
 Agit de polna impiet. et hyst. c.
 Mercurii est 50 Versus in Cyprian
 in Medici 55 Lectori puduit, id est
 cum superiori 53 tota fere Verbis
 repetitum.

LXXV سنة القعدة سنة: 850
 Kionis Tota enim statum ultimis
 diei definitis. Nec enim ex
 fuit 39 illa Media: 90 ingra.

١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣
 ٤٩٤
 ٤٩٥
 ٤٩٦
 ٤٩٧
 ٤٩٨
 ٤٩٩
 ٥٠٠
 ٥٠١
 ٥٠٢
 ٥٠٣
 ٥٠٤
 ٥٠٥
 ٥٠٦
 ٥٠٧
 ٥٠٨
 ٥٠٩
 ٥١٠
 ٥١١
 ٥١٢
 ٥١٣
 ٥١٤
 ٥١٥
 ٥١٦
 ٥١٧
 ٥١٨
 ٥١٩
 ٥٢٠
 ٥٢١
 ٥٢٢
 ٥٢٣
 ٥٢٤
 ٥٢٥
 ٥٢٦

Ego (inquit mihi) et Gabriel
festabimus & hinc die, quod ei
filius datus est.

LXXVI سودة الانسان Caput hominis
 سودة الدم. ~~سودة الفم~~ Suato.
 Generationis de fimo de monte

eterna agit. Mercurius quidam
 um 91 ~~quidam~~ ~~quidam~~
 Juxta Virgini exemplaris nune.

Num. alij ponunt 30 Abinhabito
 Vocibus eam dicitur هل اتي
 من غير سورة هل اتي مان جوابه على الله

La invadi. Ba'dani. exp. 1848. ١٨٤٨
nos cum mandatis suis misit. 200

alius Necentis est 504 venum
 sunt ex Affoniar: من المشوكين

LXVII *Suata Regni dei sui: et potentia qua vassus in immovibilibus*
انما هذه القوة التي وتحتي قاربها من عذاب القبر
Custodientem et cupientem quia custodiet et liberabit lectorem a peccata periculosa
136 *periculosa periculosa vocant Meccensis in suis libris 30 versum in suis libris*
31. Lectorem periculosa habet ac si vixit in Meccensis libris

LXVIII *Suata Pifis. Vnde Beidani*
سورة النون *epitomen Pifis et sic generaliter ait Aus Behebot 54 lib. ex 906. Cap. 40. 10. Beidani*
سورة القلم عشرون *habere quid ab illis Arabes mutaverunt*
وانتفاة مكية *Alia littera explicat طاور ويره وري طاور*
Vnde Beidani: *Alia littera explicat طاور ويره وري طاور*
minibus litterarum *Alia littera explicat طاور ويره وري طاور*
alij habundant quibus Angelus voluit *consignare*
in mandata dei, in

يا ايها النبي وبوقد زار بوزاة بزم عسكره اترير بوزة ورفوكة
شيد دولي وبقاچ كنه رير دولي كتر حاك روة
وفي كنه مانه دولي اكر برتر كنه دولي
بزم جميعا ~~سكبي~~ جنكبي عسكرتي حاضر اترير دولي
ايترا كوة طاور فتح دولوي زير دولوي بكيتر قزوق

LXIX *Suata Veritatis*
سورة الحاقة *Alia littera explicat طاور ويره وري طاور*
ساعة *hanc reddidit, quoniam dies ille*
مكية *magnus per Criticum venit etiam*
invandi formula est petita a *certitudine*
Paras tam temporales quam *eternas infidelium vasis deperdit*
differentiam item pio et impio *infesta fabula de Ado et Thei*
nude *lectorem facilem habet*
Deum cum ratione ab ipso ex *gerit.*
حاسب الله حسابا قسيما

LXX *Suata gradui*
سورة المعارج *Quat per gradum vel gradum*
اربعون *graduum ut ita loquar, quo*
مكية *tamen nomenclatura vatio in:*
certa est et ambigua. Riter *venit Montee simpliciter*
Meccensis est 44 versum *Movahia fere tractat addit*
improvisi minis ultimi iudicii *primit capiti Movibus vocatur etiam*
Sui fidem ex fedi eorum *custodiant.*
LXXI *Suata Noachi*
سورة نوح *28 vel 29. vel 30 versum in*
عشرون *Medinensi 28 in Cusis*
ايت مكية *Quaeritur ex eorum fidelium numero, qui appropinquaverunt*
vocationem Muhamm.: Vivendo attigerunt.

سورة الصق *Swata Oudinis* Subet enim pugnare in via dei *Swata*
 Meccensis est Versum 14 *Alia*
Swata Oudinis Medinensis iuxta alios Meccensis in Versum in Vicos exemplari i.e. Me.
dinensis Capito Paucis tractat Hippovica de Christo Vocantur discipulos More reliqua
Novatia qui legavit hanc Swatam *Pro eo* ovis Jesu. et veniam ei implorat quam diu fuerit in mundo ultimo
 autem die exit solius sine adiutor eius.

بولندرتا ویکج نبره یو قنار وندی وروچی کوه کروتی

شروع ویدر کیر و نصیب وولری چارناچار وولری نجه ویدر

بلیوب کمی یوریش وولسوه

و یوفکر ویدر کمی مترس قازسوه فکر ویدر اکثری

مترس قازسه قازسه ازین کوروب مترس

قازسه کتیر کتار حاکر بر و غوروه هجوم ویدر

بزم عسکری ویکچر دی تو سکرو بر و فر متره بزم عسکری

قاجدی کدر ته تی آق ویدر و سپاهلری کتار که آروپ

آروپ و بولندی کور و کوه صق نجه سپاهی غریب بکیر و آروپ

تمار هجوم هجوم ویدر کتار حاکر ری شاستور ویدر

بشوز کافر وود که فکرة چندی بیکر بلار ایله طابوریه کویک

کرمک قاور وولری بزوه لری بش آلتی یکت شریک وولری و

ویک بیکری کیر وولری وود که کتار حاکر که بش کوسر

مری مترس قازنه قابلیه وولری وولکی وولری وولری

LXII. *Swata Congregationis* Subet enim: Mor diebus Venenit quippro.

LXIII. *Swata Impio:* vum Apostatam qui ov pro se pe-
 unt quari Muli agnoscat suo:

LXIV. *Swata Congregationis* ultimum sic diem appellat, de
 cuius ratione consuli poterunt

LXV. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXVI. *Swata interdich:* prohibet enim Vsum mellis Medinensis est
 Versum 12 in Vxor, polissimum et infideler directa qui legavit Swatam hanc

LXVII. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXVIII. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXIX. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXX. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXXI. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXXII. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXXIII. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXXIV. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXXV. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXXVI. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXXVII. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

LXXVIII. *Swata dimutij:* Lancem matrem repudiand: Vxor, car-
 landi infante, Conceptionis exploranda, tractat Medinensis in Versiculor aut de

Swata per Ventos p[er]i: dispendentes, iuvat Rigel Montis p[ri]orem
 "Oreysianem probat Beidani Mercen[se] et Verum 60 قلاق sine Contradictione at
 (secundum) alios 70 Exemplis, eos, quicum p[ro]phetas suos mendac[es] infirmassent penas
 dedevunt, suis officij monet. Lectoris p[re]dium est decuplum بعد كل زوج عتبت وروت
 Iuxta numerum cuiuslibet Vent[is] sp[irit]uantis, et Curventis.
 Swata Montis⁶¹ Vocem esse Syriacam Beidani agnoscit cui respondet Avab: Job
 Iuvat per Montem Sinai, qui ut ait Beidani est جبل سيناء Mons Midian Mercen[se] est 47
 aut 48 aut 49 Versum Explicat rationem Ul[ti]mi iudicij et p[re]dicti et cetera. denum iterum iuro
 p[er]veneri volunt, ut cum qui legervint hanc Swatam ان الله في دينه
 Tutum eum reddat a p[er]na eius, et benefaciat in Paradiso eius.
 Swata per Ventos p[er]i: dispendentes, iuvat Rigel Montis p[ri]orem

Tutum enim reddat a pena eius, et beneficia in statu suo
 Swata Stella perquam iurat. Memento est Verum bi iuxta Medii: aut bi
 iuxta Kufi: بالاتفاق. Sine Contradictione et aliud exempli: bi dicit apparui
 honem sibi Gabrielis factam de Resurrectione et Idolatriis Koveischiis. Testis pro
 minum fuit. decem beneficia iuxta numerum ألف مائة وخمسة عشر مئة وخمسة عشر مئة
 qui vel fidem Muhammedi adhibuerunt, vel eandem denegaverunt. Memento.
 Swata Luna quam miraculoso signa dicit Muh. propter hanc occasionem horretur
 Arabes, ne alios populos imitatione, obsequantur sint aut contumaces de Johis Noacho Ado
 Themide Pharaone. Memento est 55 Verum Testis resuscitatus propitia a mortuis
 promittitur.

promittitur.
 Swata Misericordii A prima Voce nomen habet Agit de operibus dei Vita et
 morte eterna dubitant fit ne Medinae Mercenarius dimissa
 plures tamen Mercenarii inferibunt. Verius 76. Vel 77.
 Quia qui hanc legem servat a deo benefecit.
 Quia egit pro eo, quod ei deus benefecit.

Gratias agit pro eo, quod ei deus benefecit.
 سورة الواقعة Swata Succurritur per Ultimi iudicii Necesse est Verum 99 in Medicamentis
 Cursus 96 in alijs 97. et 98 de Resurrectione ex Ultimo Iudicio Astori كل ليلة
 Nulla nocte obtinget necessitas.

Alia
Sura ferri sit ne Mercenarij an Medicarij ignorent
exemplaria Medinensem inscribunt Versum 29. At in Medinensi in Cifro
29. quem multi sequuntur Codices Opera dei enarrant. ferrum proferunt quoddam celitus
delapsum Cetero refertur inter eos qui alius & alij. Cuiusmodi idem et Apostoli sunt.

Swata Elenchica seu Controversia Lissens Muth: ex Auerbergro'do qui
 hac formula **قُلْ اَنْتَ كَظَرَامِي** Tumiki ut dorsum matris mea, suis Vxoribus repu-
 dium mittebant habet etiam novaria quaedam Meccensem vocant Exemplaria aliqua
 alia **مدينة وقيل العشر الاول مكة والثاني مدني** Medinensi alij tamen volunt, primam
 decadem esse Meccensem, secundam Medinensem. Tertium constat 21 in Medin: 22 in
 Cufio **لَعَدُو دِي** Resurrectionis annumerabitur **اَللّٰهُمَّ** Populo dei.

Inventa dispersionis vel Exilij Enarrat dispersionem quoddam primam in Syriam
 accessit ad ^{المهاجرين} socios fuga religiosam addit quoddam de Attributi dei Medicamentis
 et 24 Transum Centori ^{ما تاقه ما تاقه ما تاقه} Remittit denique peccata
 antecedentia et Consequentia.

antecedentia et consequentia.
 110
 ubi dicitur Murata Explorationis Alij Muhamedanorum doctorum Caput Vocacionis appellant Inbet
 mulieres illas, quod receptura leges et iugum Muhamedicum, rivos deferunt, explorare
 ut quo animo sint et intentione, ibi consuet. Si fideles sint, permittit eas coniugium
 plurade Exilibus Medicamentis et Reverendum Carboris كان له اهل و اولاد و اولاد و اولاد
 عقلت Evant fideles Viriusq; sexu intercessores die Resurrectionis.

XLIII سورة الزخرف Swata Parigatorum vel ornamentorum quod dicitur author Meccensis
est exceptis verbis istis: *Verum* 39 Qui legent hanc Swatam
erit ex eis quibus dicitur: *تخرون* die resurrectionis o servi mei non erit super vos hodie timor neque tristitia
proponit infidelitatem suam, ultimum iudicium, Koraishitas qui filias de
suebant, increpat.

XLIV سورة الدخان Swata fumi (dicitur enim tale praeiudicium) Hic vero qui praeiudicium
inter eos disceptatur Meccensis est exceptis versiculo: *انا كاشف العذاب* Quod
in Medina: 39 in Cistis de Israelitis nonnulla Koraishitas ultimum
Qui hanc legent Swatam *لا اله الا الله* *لا اله الا الله* *لا اله الا الله*
surgit remissionem manu coniecturus.

XLV سورة الجاثية Swata vorunditionis sic Rjeh Avaber per الجامعة
videtur de ultimo iudicio agit quo homines congregandi erunt الجامعة
Coniunctim Unde Swata nomen Meccensis est *Verum* 36
at in aliquo 39 Qui legent hanc Swatam *لا اله الا الله* *لا اله الا الله* *لا اله الا الله*
Reverenda eius tranquillat metum eius die rationis i. e. Ultimo iudicio

XLVI سورة الاحقاف Caput Tumulorum Avenorum i. e. habitaculorum filiorum Avenorum
est ad fines Arabiae nomen habet Ad eundem de quo Hippias dicitur: *Ad eundem*
Lectori Swata *بعد ذلك رسالة في الدنيا*
Adhibebuntur ei decem premia iuxta quodvis avenae granum in mundo

XLVII سورة محمد Swata Muhammedis alias القتال Supra quod Rjeh videtur
Medinensis, iuxta alios Meccensis In alijs exemp: nentur fidei merito
fervorem fere suam contra Apostatas defendit Qui legent hanc Swatam
Iuxta Corop. des incumbit vi in
tali deus potum praebebit ex fluminibus paradisi.

XLVIII سورة الفتح Swata Apertionis *deniffa* *تولت في مرجع التي من الحديبية*
videtur Propheta Hadibia. Contra Arabes sui temporis ad nervos
infensos calamum potissimum stringit Rjehi inscriptio habet de
guerre Medinensis est *Verum* 29 et promissionem continet
de apertione i. e. expugnatione et recuperatione Meccae quod
dicitur Huic Beid: nullam subiciat mercedem.

XLIX سورة الحاقة Swata Velox seu septor Occasio nata ex
alloquio, habito cum Muh: interiectis finibus: *Vel septis vel*
mentis vel muris (ita enim quidam Arabes sumunt) quod imp
Medinensis est *Verum* 18 suam praestitit dignitatem commendat
et a Calumnia dehortatur Lectoris praedictum est de Calumnia
لا اله الا الله iuxta nomen eorum quidam vel se praebent obedi
vel inobedientes.

L سورة الق ق i. e. *ق ق ق* de dewetis latin sententia
vero *ق* Voluit esse nomen montis, per quem Muh: iuvat *Vel plebs*
ق de ultimo iudicio et Resurrectione agit Meccensis est 45
aut secundum alios 54 Qui legent hanc Swatam *لا اله الا الله* *لا اله الا الله* *لا اله الا الله*
Eius faules reddidit deus impetus montis, et potius eius

سورة يس Swata Is a prima voce hic appellata quia explicans
o homo vox Amantis Angeli Movatia fere habet Meccensis est versibus absolute
82 in Medinensi 83 in Cusio Vocatur ab ipso Muh: hae Swata Qab Alkharani
Vnde et luculentissimum Lectori destinatum est primum quod ad eum accedit remune-
rationem qui Legit Alcoranum 22 Versibus Musulmanum qui hoc absolute
vit penum tempore mortis spirabitur Angeli

يستغفرون له ويشهدون عنه ويتبعون جنازة ويصلون عليه ويشهدون دفنه
Quia die disponi pro eo orabunt veniam ei precabuntur Advenit loquutione eius (laude
eius mortuus fuit solent) et funeri eius precabuntur pro eo, prout et ei sepultus
placatum pollicetur cuius fidei, hanc Swatam legenti de quibus Beiduni.

سورة المائدة Swata qua initio iurat per ordines sci Angeli Rye Swata Ordian
Meccensis est 82 Versum. In alijs exemplaribus 81 de prophetis multa enarrat
ad dicitur جني و شيطان و تباعدت مردة الشياطين و بري من الشرك و شهد له غافله يوم القيامة انه كان مؤمنا بالرسول
Adnummum omnium demonum et diabolus et recedet antumaria Sabbath. Ipse vero puerus erit ab
afflictione et testimonium ei perhibebunt custodes eius die Resurrectionis, quod sit ex
ijs qui Apostolis Credis.

المصادق ص 87 in qua mentio تذكيرها الصلح Meccensis vel 82 i. e. سورة ص
86 in Medinensi 88 in Cusio
i. e. resistendi Meccensis est Versum 86 aut 88 de fato Prophetarum qui mendaces fuerunt
كان له يوم القيامة ستاد ثمان وثمانون آية
infirmitati. Ioho dauido Ultimo iudicio. Lectori primum
Dabitur ad pondus cuius dabitur ei dicitur ان يمسح على ذنب كبير او صغير
his mortis, quem in obsequium accepit deus dauidi et decem beneficia et habebit
fulcrum si incidit in peccatum magnum aut parvum.

سورة الزمر Swata Agminum sic dicitur quia loquitur de impijs
in infernum deducendi Meccensis est exceptis tribus Versiculis
Versum 72 in Medinensi 75 in Cusio
لم يقطع الله رجاء يوم القيامة واعطاه الله ثواب الخائفين وعنايه م كان يقرأ
Lectori Non prout videtur ei deus ipem eius die Resurrectionis dabitur
Dei retributionem prout Refertur de Mudamele quod singulis noctibus legent
Swatam filius Israels et hanc الزمر.

سورة المؤمن Swata fidelis Meccensis Versum 84 iuxta Medinensem 85 iuxta Cusiam
Movatia fere proponit quodam de Ultimo die Propheti V. T. contra Iudeos et idololatras
Qui hanc legent Swatam
Non erit spiritus Prophetarum neque iusti neque Martyris neque fidelis qui pro eis non ovet aut benia
precetur.

سورة التوبة Swata Inventionis Meccensis Versum 53 in Medinensi 54 in Cusio de Spe-
ribus et iudicijs dei agit Lectori Swata huius ob hanc
ken beneficia Vocatur alias سورة عاف
Rye Caput de Expiratione.

سورة علق Swata Alias علق الشوري Appellatur Swata Conhly qua inscriptionem
Rye vehit in spahan: فصلت ايتان Meccensis est Versum 55 in Medinensi 53 in Cusio
كان من يصل عليه
do deo multa, opibus proprietatibus statu damnoy Lectori
Exit ex eo numero pro quibus orabunt Angeli pro
eo veniam precabuntur eius dignificabuntur.

۱۰۰ آیت

xxix

سورة العنكبوت

Swata Avand (mala enim opera confexuntur ibi avand)

مكتبة وردى عن فتادة ان اذ لها *Mercurii verum 67* *Surata Mercurii Romine Katada* الى قوله وليعلم المنافقون مدني

Eum. principium eius ad Verba Et notum faciet Apostatu esse Medientem
 viam Prophetas v. T. repetit de Ade Themude Alovani pvd/partia
 impiorum quoddam interierit Lentovii proclum de euglu inata numeru

Omniū credentiu' et infidelium. المتأقين

XXX

Inwata Romae Mercurii excepti verbis
 59 aut 60 illi habet exemplum Medinense hoc Cusicum Magni facinus
 Caput sanguiem fatidicam de expugnando Romano Imperio Multa populi
 subiungit tum naturalium tum Moralia Liberi promittitur de omnia m
 Juxta numerum
 Angelos, qui deum laudant inter celum et terram et affeguntur quicq

die erste ilka anist.

xxxix

Suwata Locmanî. i. e. Kelop. M. d. a. m. u. p. q. r. s. t. u. v. w. x. y. z.

34
 ثلثون واربع
 آيات مكية
 D nos alias meministi qui hoc no nent. Venit tunc nuntius a quibusda
 famen excipiunt Versiculum, alii tres. Venit tunc nuntius a quibusda

قلام في آخر الفلاش آيات وهي ثلاث وثلاثون في المديني واربعة وثلاثون في الكوفي

In una locum super quo pax Meccensis auctoritas exceptis

Ut cum dicit Ercellius (Metonymice sic Aurora dicitur Vago effundit)

ab Excesso profectum? Et si quidem est in ...
... Occasionalis etc. 33 Vexum in Mediana 34 in Cypri.

finem trium Verheulop 2/29 33 Verheulop
favi soint mit die Reformation Lehmant, et mercedem accipit

frontille من عمل بالمعروف ونهى عن المنكر Qui fecerit iustum et prohibuerit

x x x 11

سورة السجدة

Inwata Adovationis M. E. C. S. S. Vol. 30, No. 29, 1891

المسجون في السجون

Hypocrite habet et moralia Qui suata hanc legem deum p[ro]p[ri]am
non inuaditur domum eius Satam

Non ingreditur domum
suam et exornandos Prophetas Oxium

222111

سورة الاحزاب

Suwata Agmini

سبعون وثلاث ايات

Agit enim de suis aduersarijs. Quodam ex illis Meconius est

Quam 2 uide refertur, cui 2 uide refertur

Quum Qui hanc vel referat
Datus e: Recusitas a Petra Papulchri.

xxxiv

سورة البقرة

Swata Sabd Cde d amide enim Sawmone

فمن ذوات الملكة

reum) Meccensi exceptis ubi volunt quidem videri per

Et quibus data est scientia. et verum quod non evanescit. nō

...م... يوم القيامة رفيقا ومصفا...
...habitu...
...habitu...

Propheta quem non sit in die ultionum et
 LXXI. Angelus prout et Tunc qui Alhovan' explicans inferit

xxx v.

٥٥ الحلافة

Sw: Angelus prout et Tunc qui Alvarum exponat in p[ro]p[ri]o

اربعون وحس ايات

Alina Caput de Creatura Rileu pag 209 Agit de Argentin

Minipipi dei Mercurio 45 verum in Mercurio
habetur Moralia naturalia habet contra dola et Rovi Phila (C)

se patchaient ثمانية ارباب الله octo patres patriarcharum. ipse vero per in

quācumq; voluerit, patebit adiutus.

1870

140

x ! x

۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰

۴ صابون ۵ پیغمبر

۴ صابون ۵ یغنه

۶ سنو روک
خبر لشمو سر مکر

۶ سنو روک
خبر لشمو سر مکر

ۛ

از نطفه و بدون غریبه (بیرون جبهه قورتلاره نام تحله کلنلرک روح ایلد بکلرکدے

وزیر خسرو شاه صمدی دستو لای بلخ و ده کلوی عسکره ملاقی و در قره تکر و مرشد

۸۰ از ربع دوله
نصف

اولون بوسنه پاشی و بروه پاشی پوشتا و مصرطی پاشی سوو (لری دی)

مؤکلا علی الله تعالی واریوی دوست و غوغی قوتلری جریز یون و پله و بعض طایفه
حاجی ایش پکنده سالنه توکنک نوزد روی اختماپی ادرکوب کلنیک کوه هجوم
دولندی فتحی قیاسه ایش دوچنی کوه لختنه قوشو قورنه طرفه کویله سالنه
توکنکیر کلوب طونه دوزینه کوب و احر قلع دولری بوسیده حیلچ ارم چکلری
دو کورونه دیشغور دوزینه قیاسه دوله عسکر واروی مترس قوروی ادرکوب
دو کوه طریله و و کوب بعده و شحاه آماه و یلنوب قلع و ویرد کوزوی طاع
دسه قورانه درسه دولنیز عنایه حقیله اوه عسکر وخی (سترغونه دوزینه
کوب یدیه سکر و مترس قوروی و قلع و کیره سردور و لطف طایر کوزیلر جم
یکری برعد و طریله قلع و دوست و غوغی بر قج کوه و و کوب ماه جملنی ادرکوب
آلتی کوتزه و پده لرح و طایله دوزینه و ویر طرفه عظیم جنگ دولوب یوز
دولوب بعنایه الله تعالی سلاعی منکوب بیکره زیاره کافر قلیچره کجری و پله و
طایله و صبط دولوب برقات طایله و و وارش وافی قالی بر قج کوه مح
جنگ دولوب عاقبت عنایه باری یاری قلیچ قیلوب و ویر یوز مترداری کافر

کسور دود طایه و در شری و زنی ضبط دویور ووشمه زچ حصاره قجور
 از دودغه و کوزلین آیدر میور دماه دیر کیور محکم و دکلر ماه مزبور که دود
 دود زنی کوفه باز در زیره سیدر حصار دوزینه یور ویشتر دیکم دای دوششکن
 دود کیم دماه یازده غماه و یوریا و دیرلیر زیره ی علی الصباج دیکم نفر بلو باشو
 دود کلور بزه و در کوه محله ویر که و یور جا دیرلیر سرور در حصار یور و زنی ویر
 دود ممکنر زیره یه رحصه یو قدر الحاصل بر کوه رحصه دیرلیر دود
 دود که بریسی دلیقونلور و بریسی دیرلیر دیرلیر دوزنی خزینه وجیه خانه
 دود طیموه دیرلیر دود در راه دوزنی و قلع و قمع ویر دود نفر که حبس و
 دود ویر و قلع و قمع دیرلیر یوم ثلثه کوفه ویر کنز دوی چیقوب صله و کوزلیر
 دود قلع کینه در راه دوزنی بوسیده عکر اسلام بر مرتبه سرور و خور
 دود دوزلیرکی و صنف کلر بو طایه و بو ویه لور و در طرفه دوزلیر حذر قدر
 دود دوزلیرکی و صنف کلر بو طایه و بو ویه لور و در طرفه دوزلیر حذر قدر
 دود دوزلیرکی و صنف کلر بو طایه و بو ویه لور و در طرفه دوزلیر حذر قدر
 دود دوزلیرکی و صنف کلر بو طایه و بو ویه لور و در طرفه دوزلیر حذر قدر

برای قاشق لطف خدا را به فتح مستدلولی سرور حضرت تباری بالذریعۃ دوبر
دو رویه دوزینه کتوزی عسکر کوزرهای مقدر وزیر مجار طایفه یک بعضی یرو
سجاق بکری قلعه مزبور و وکوب محاصره و در یاتق مثال بر عظیم
و قنیزه طرفه محاطه نامور دوزینه قنیزه یاتق در یک سر عسکره دوز
عسکرین دوز جانبان و کتوزی کلوز جنگ دوز در استروغوه حاد و آندوخی کوز
آووع کلوز تکرار کافو یوزیوی رسکی ویر عظیم قلعه فتح دوز و کلوزی جری کتوز ویر
سلطه سحر یکجایان به جانبان عظیم غنایه حق و در و حق تبار زنده در مستدلول
جمله و مجار طایفه سه نجه به عداوت دوز در دوز بجنگ و المة حال دوز
و اکوی و طمشور و ایر سرحد کینه یولدر و دامه دوز ورنجه طایفه
حاج قی زنده مکر دوشد به سلطه استروغوه دوزینه رسیع دوز حاکم
دو چینی کونده قنیلوز جری دوز و لیکن دوز طغوز چینی کونده فتح مست
دولوز دوز تقدیر دوز آلتی کوزه فتح دوشد و بر مکتوبه یازاک
مزبور دوز در قلعه چیار آغایه مزور ویر دوز ویر مشهور اخبار دوز

الفيصل في معرفة

أحوالهم بما فيه

مصطفى المولا خلافة بمدينة غلطة

خصوصاً في البيان لك مخلصه تحريروا
 اولوب اولاد في حمية غلطة خارجة كاتب مصطفى جلبي محمد سنده ساكني اكن بوزن
 هالك اولان فلينك اليكس اولوب وارنل ديمكيله شهير اوينو ولد ودريقو نام
 منزله واروب ذيل مجتده اسماري حور اولان مسلمين حضورنده عقد مجلس شيوخ
 ايدك نذكره اشيو رافع الوثيقه اوزون بويو آحق قاشلو كوك الا كوزلو صاري
 لرق الاصل اندريا نام نضرائي محفل معقود مزبوره هالك مزبورك اموال خفت
 وصي مختاري اولان انكليز تجارندن عولمو هيد و فانسز تجارندن بارتولو
 غراسقه وينه هالك مزبورك كاتب اسراري اولان فلينك فانسزقو ديريس
 نام مستامندار مواجهه لنده اوزرلوينه دعوي و تقرير كلام ايدوب بن سابقا
 مزبورك عبد مملوك ايدم حال حياتنده و كمال عقل و محنتده جمله تصرفات
 جائزه و كافه تبرعاتي نافذه اولدوغي حاله بن تحريروا اعتناق ايدوب سلك
 ملكندن اخراج ايلمش اكن حاله اوصياء مزبوره بنجارق اولمق اوزره وضع
 ايدرلو سوال اولوب سبيلن تخليه ويد عادييه لرينك قصر وازاله سنه
 تنبيه اولنسه مطلوبدر ديدكده غت السؤال اوصيا مزبوره جو ايلنده في
 الواقع مزبور اندريايه وضع يد لريني اقوار لكن ايلچي مزبورك عتقني ايلچايد
 مرقوم اندريادن دعوا كنه مطابقه بينه طلب اولند قده طايغه نضارادن
 مرستودول ولد يورك وهابي نيقوله ولد يترو واروتق ولد ايساهان وديت
 ولد نيقوله نام ديميلو اجل الشهادة مجلس معقود مزبوره هامزون اولوب
 الاستشهاد في الواقع هالك مزبور وارنل حال حياتنده عبد مرقوم اندرياي
 بزم حضور مزبوره تحريروا اعتناق ايدوب سلك ملكندن اخراج و بزي اشهاد
 بزو خصوصه شاهد لوز شهادت داني ايدر زديو اداء شهادت شرعيه ايلچا
 بعد التدليل والتركيه شهادت لري خير قبولدر واقع اولوب و موجهيله حكم
 اولوب واقع الحال مولانا مزبور مخلصه تحريروا بعده معا ارسال اولنان مصطفى
 جلبي ابن رجب ايله مجلس شرعيه كلوب على وقوعه انها و تقرير ايتكين ماهو الو
 بالايتقا و كتب وثبت اولندي في رابع عشر ذي الحجه الشريفه سنه ١٢٨٥
 وسبعين و الف شهود محمد بيك ابن عبد الله شعبان افندي ابن رجب
 محمود بيك ابن عبد الرحمن بيك صورا بيك ابن عثمان بيك ابن
 نضوح انطاد ابن حسن مصطفى احمد
 محمد جلبي ابن احمد علم بيك ابن محمد بيك ابن عثمان
 الخلاق
 وغيرهم من الخصار براسقو ولد اومورال ايواق ولد نيقولو ديمتراك
 جودو ولد توما

74C

143

غلب
ارسل
نور
يحيى
قوي
اروي
حنق
ويو
دس
ناطال
ت ش
سلن
مع
نم
في
ليج
ون
وذي
ب
ري
اد
الم
م
هو
م
ب
الله
ال
ند
وا

745

179

الفيرواني

جوه

احق بمافيه

مصطفو الملا ملا

٨٨٦

بول ایوب هب صدق و خلوصیله اخبار آید
و در فی اوقایه بولکینه اوقایه شهری و عسکری آراسته
که براتی استرسه یا هتمان و زاپوره عسکریان رضای ایلویه سوکسکات اتمک استرسه و خان حضرتکینه التما ایدوب
که ایسا کوندردکی استرسه خان حضرتکینه و التما مراجعکری بوجهل قبول ایوب و اوندوه عسکر کوندردیوب بولک
و اوندوه عسکر درویشیه و بجز زاپوره عسکری اگاه آید

اشکانه اشکانه باشد

دری سعادتاو پادشاه اعلام آید من که آرتوق استرسه موسقول هتمان و زاپوره عسکرکینه جنک و جدایه میباشوق اولیور زیر در قوی
بولک اوندوه سنده اوندوه درویشیه و عسکرکینه حکومتی التمه اولان بلوکلی اوزریش موسقول عسکرکینه کلپور بولک و قزو بجز درویشیه
سکر کوندردی لکن کفایت اتمد و احتمال اولان بولکینه زاپوره عسکرکینه امداد عسکرکینه بيشدر ملک مانده خان حضرتکینه و
استرسه پاشانسه اوامر هیاونکری رجاء آید من که هر قفسه هتمان بجز درویشیه خبر صالسه و لازم اولان مقدار عسکر استرسه
بجز اوامر شهنشاهیه اطاعتا علی العجل بجز درویشیه بيشدره لی اهل و تقوq اتمه

[illegible]

[illegible]

бичнипи маѣтѣ
bichnipy maety.

Възвѣстѣ въ его млтн Пна Петра Дороще на Гетмана и всего
vzvystye v ego mlti Pna Petra Doroshe na Hetmana i vsego

Запо: по же поселъ Васили Лодно бшелнаго прикани и
zapoy po zhe posel Vasili Lodno bshelnago priyani i
лихуо есхъ въ бровати цеса: его: млтн на повое его.
lykhuo eskh v brovati tsesa: ego: mlti na povoye ego.

цес: росна зане
tsey: rosnazane.

Донесетъ цесароди его млтн Посе бонна Запо: пое, же
doneset tsesarodi ego mlti Pose bonna Zapoy poe, zhe

его мл Пна Гетманъ Пе: до: зодраши все бо снъ За: по
ego mlt Pna Hetman Pye: do: zodraishi vse boye Zay po

маню рла еспоюента Люзеи зоблашъ нестро"ны та хгшиши
manyo rla espoyenta Lyuzey zoblash nestroye ny ta khshishi

енера нхто разъ, всемъ бо снъ за Гетманъ спдо дшлб
enera nkh to raz, vsem boye za Hetman spdo dshlb

поркаго далъ, але зго ными голосами старшина и уста Гери
porakago daly, ale zgo nymy golosami starshina i usta Gery

Запо: за разе што" енера лно" бо снъ во" разъ, зноу
zapoy: za raze sh to" enera lno" boye boye raz, znou

до ш дшлб его млтн Пна Петро до: Гетманомъ хпросили
do sh dshlb ego mlti Pna Petro do: Hetmanom xprosili

Шпо до: це: его мл поселъ бонна Запо: и его млтн Пна
shpo do: tsey: ego mlt posel bonna Zapoy i ego mlti Pna

Анъ Анъ Канъ зрѣи дашъ и поселетъ до всего бонна За:
An An Kan zryei dasy i posellet do vsego bonna Zay

пришло мле до бонномъ итали и змило стидотъ цес:
prikhlo mlye do bonnom iтали i zmilostidot tsey:

ласни прислании (анъ зрѣи бонно Запорное прикани, звагне
lasni prislaniy (an zryei bonno Zaporno priyani, zvagne

его млтн Пна Петра Дороще на Гетмана и всего
ego mlti Pna Petra Doroshe na Hetmana i vsego

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امیر الامراء الکرام کبیر الکبراء الفخام فی القدر و الاحترام صاحب العز و الاحتشام المحتض
 بجزید عنایت الملك الاعلی واد بکار یکس محمد دام اقباله و قدوة الامراء و الاکابر مستجمع جمیع المعای
 و النفاذ المحتض بجزید عنایت الملك ابحاری خزانه عامه ماک واد جامعی دفتر داری دام علوه
 و قدوة القضاة و الحکام معده الفضل و الکلام مولانا واد قاضی زید فضل توفیق رفیع همایون
 واصل اولی حق معلوم اولام واد سخا غنده قضاء مربوطه تابع دو بروچین نام وادوش اها لیس
 اردو و همایون عرض حال موقوف بونارک حین فتحده الزنده بولنان مرزعه لری طبر اغیل اعشار
 شرعی و جمیع رسوم عرفیه لری مقابل سنده بهر سنه واد قلع سیم نغرات مواجیل چون سزیک
 غوش واکه نغرات مواجیل چون ایک بیک غوش جمعا بروجه نقد ۱۰۰۰۰ غوش وقت و زمانیل
 کند لری کتوب دفتر دار اولناره تسلیم ایلمک اوزره و واد قلع سیمه اقتضا ایلمکده تعمیر و
 ترمیمی ایچون چره خود و موقوف قلع سیمه قریبده نهر قیسا اوزرنده اولان جسر غطی ~~تجده~~
 قدیمه تعمیر اتمک لری اوزره تعمیر ایلمکده نصیره بدون رایس اولناره واکه بکار کورینه و موقوف
 سخاق بکینه و ادول حاملرینه ویره کلدک لری پیشکش و هدایا و ویکولری دفع اولنوب خدمت لری
 مقابل سنده جمیع تکالیف عرفیه دن معاف و مسلم اولق اوزره حین تحریرده دفتر جدید حاقانی
 قید اولنوب خلاف دفتر غیری تکالیف و ~~خدمت~~ خدمت نامیل بر وجهل رنجیده و رمیده اولنمیر
 دیو بوندن اقدام امر شریف و یولشکن و ادای خدمت ایدرلر ایکز حالا واد قاضی اولناره هر
 سنه رضاییل و بودک لری ۶۶۰۰ اقیه قناعته ایتمیوب ۱۳۰ غوشلری آلوب و اولاس کوپریسه
 تعمیریل رنجیده و قلع مربوطه تعمیر چون ارسال ایلمک لری چره خورلری بعضی کمنه لری آلوب کند و
 خدمت لریه استخدام و موقوف قلع سیمه قریبده اولان جسر مربوط مرمانه حاضر ایلمک لری کاسته لری
 بعضی کمنه لری آلوب کند و لوازمه خرج و صرف ایدوب و واد بکار کورلی مغرول اولدقده مقناده
 اوزره جمال نو ایدن عرابه اخراج اتمیوب التمن و یوز عرابه لری حملرسن بونلردن آلوب اشیا تحمیل
 واد و طمشوار قلع لریه و ارنج کتوب و روز حضرت وادوش مربوط ویروی مقناده لری اوزره تبدیل
 اولدقده واد بکار یکس اولنره بودق و ارنج قدر نصیره سنده اون اون بر دفعه زیاده دعوه ایدوب
 خلاف مقناده و مفایر دفتر تکالیف و خدمت تکالیف و طلب اولنوب رنجیده و رمیده ایلمک لری بلدروب
 منع دفع اولنق بایند حکم همایونم رجا ایلمک لری اجلدن شرع و قانون و دفتره مفایر بلا امر
 شریف رنجیده اولنق بایند فرمان عالی شان صدر اولمشدر بیوردمک حکم فریضه وصول بولدقده
 بوباید صادر اولناد فرمان جلیل القدرم اوزره عمل ایدوب دفع وادوش فرور اها لیس حین تحریرده
 الزنده بولنان مرزعه لری ایل ~~اعشار~~ ^{اعشار} و جمیع رسوم عرفیه لری مقابل سنده بهر سنه اوزر لریه
 اداسم لازم اولن ~~فرمان جلیل القدرم اوزره عمل ایدوب دفع~~ کلانا بروجه نقد ۱۰۰۰۰ غوش و
 واد قلع سیمه و موقوف قلع سیمه قریبده اولان جسر عظیمه اقتضا ایلمکده تعمیر و ترمیمی خدمت
 دفتر و زمانیل ادا ایلمک لریه مکره معاف و مسلم اولدک لری دفتره قید اولنقل دفتره مخالف بلا امر
 بروجهل تکالیف طلبیل رنجیده و رمیده و تعدی و تجاوز اولدک لریه قطعا رضای همایونم یوقدر

برای کج عیب

دعایا فقرایه ایام عدالت انجامده مرته البال و محیی الاحوال اولماری مراد همایوننده مرید
 دفتر جدید هاقانیه مخالف رفیع اولناهی پیشکش و هدایا دویرو و تعمیر کوی و خدمت تکلیفی
 ایاد و بر طرفیله آتی طلبیله بلا امر شرین و سفایر قانون منیق واروش و مرزور اهل سین و معتاد
 زیاده بیرو لوبین دعوت و رنجیده ایتمیوب و تفریق قلم و جسر مرزور لوبین ارسال و حافظ ایلم کار
 کواشته و چره خورشی آخر کمنه آلوب کند و خدمتارینه و لوازمه استخدام و خرجه و مقرر انبوه
 و ایتمیوب منع و دفع ایلیوب امر شرینک مضبوطه منیغیله عامل و اسلیان اسم و رسم لوب
 وقوع اوزده عرض و اعلام ایدوب خلافندن حذر اوزده اولان شویله بلش ^م تحریرا خ واسطه جاری
 الاخره ک ۱۰۷۴ طبق اصل المطاع لازال متمنع الاستناع بطفر عبید الموی محمد الموی
 بمصاه محموله و رات

برای دعوت
 کواشته و آدم
 زیاده

در دولت مکینه عرض بنده کمنه بودی و راد ایالتنه تابع دوبره چین واروش رعایا سه چین
 تحریده دراد خرینه سنه ۸۰۰۰ ریال غروش و قلمه مرزورده چراغونه محتاج اولدقده چره
 دوبره و اگره خرینه سیکه جانب ۲۰۰۰ غروش و موقوف قلمه سه قوبنده جاری اولان نهر قیسه اوزرینه
 واقع اولان کپورو تعمیر و بنا ایدوب دیو خدمتاری مقابل سدره جمیع تکالیف عرفیه و شاقه دن معاف و
 ستم اولوب یدرینه متعدد اوامر شریفه و برلوب و دفتر جدید منصل سلطانیه وجه شروع اوزر
 قید اولمش یکی بوکل خلاف شرح و قانون و دفتر رنجیده اولنوب منع و دفع اولنمازک عمل فرمایان
 و پیشان اولماز مقرر در دیو المهار تنظیم اتملرایله یدرینده اولان اوامر شریفه دیو موجب غلام
 منع و دفع اولتمی بایند و راد قاضیسنه خطایا بر مؤکد امر شرین رجاسنه عرض اولندی باقی فرمان
 درداد معادلت پنا هکدر بنده مصطفی و قنودار و راد جا

برای امر
 لقاضی عرض

در دولت مکینه عرض داعی کمنه اولدرک قضاء و رات مضافاتندن دوبره چین واروش
 رعایا سه شروع خرینه کلوب شویله بش شکوی ایلمدی که بکلریم و یوده دیو و سو باشیلی اوزرینه
 کلوب اوزرینه قنوب مفت و مجانییم و بکلریم آلوب ظلم و تعدی ایلمیه دیو یدرینه اولان
 اوامر شریفه به مخالف حالا و رات بکلریم اولان حمزه پاشا بیگدن زیاده ایالت عسکری ایلم و اوزر
 کلوب بش کون اوتوب مفت و مجانییم و بکلریم آلوب و آلدردیغندن ماعدا ۴۰۰ ریال اوزر
 آلوب خلاف امر پادشاهی بزه ظلم و تعدی ایلمدی پاشای مشار الیه بزه بوآنه کللی قق چوق
 ظلم و تعدی اولمشدر احوالری در دولت اعلام ایلم دیو ابرام و الحاح ایلم کلونده اولک واقع
 هالده علی و قنود در دولت عرض اولندی باقی فرمان منزه الامر کدر عورنی اوایل شعبان المعظم سنه
 الدای الفقی علی القاضی بدار الجهاد و رات

برای حمزه پاشا

سعد سدره مکینه عرض داعی کمنه اولدرک و راده تابع دوبره چین واروش اهل سینک یدرینه
 امر شرین بو فقیر خطایا اولوب محکمه شریفه کتود کلونده فتح و قراوت اولنوب مضبوطه منیغیله
 میر میران و یوده دیو بونورک اوزرینه قنوب مفت و مجانییم بکلریم المیه و لازم کلوب وارده
 نوخ جاری اوزده آله دیو بیورلغین سچل محفوظه قید اولنوب اجرا اولسون حیدر کلونده دراد

برای مفت
 خواران عرض

بکار بکس عمره پاشا بو خبری الدفنه امر شریفی کتورن ذی محکمہ دن قایدروب خلاف شرع شریف ۵۰۰
دکن اوردوب و اشافی آتوب قوی قریلوب امر شریف عدم الهاقی ظاهر اولدقده واروش مزبورده اها لیس
واقع حال در دولت اعلام ایل دیو الحاج ایلدکارنده اولک واقع حالدر علی وقوعه عرض واعلام اولندی بات ۵۰۰

برای تکالیف
شاق

برای قنای

برای ذخیره
مفت

قدوة القضاة والاعظام معده فضل والکلام مولانا درآت قاضی زیدہ فضلہ توقیع رفیع ہمایون واصل
اولین معلوم اولک قضا و مزبورہ تابع دوبہ چین قصہ سہ اہالیسہ درکام معلامہ آدم و عرض حال کوندروب
بوند اوزدوینہ اداسہ لازم کلان عوارض و امر شریفہ واقع اولان تکالیف جمعہ نامور اولان لکھ ادا ایدوب
بلا امر شریف تکالیف شاقہ تکالیف ایلد رنجیدہ اولمق ایجاب ایلر ایکن حالیا بکار بکس مستلمی و دیودہ دی
و آدمی و سایر اہل عرف طایفہ سہ بونک اولی اوزدوینہ واروب اہل و عیال لکھ ایل ساکن اولدقوی اولی
قونب مفت و مجانییم و بیک و آریہ و عمان و بیغ و بال و قیون و قوزی و طاق اولدقوندن غیرہ سنہ ۱۰۰۰
موشارین تکالیف شاقہ نامیلر آلوب زیادہ ظلم و تعدی ایلدکارین بلدروب خلاف شرع و قانون اولجہل رنجیدہ
التماق امر اولشدر بیوردکم حکم شریفہ وصول بولدقده بو بایدہ صادر اولافہ امر اوزرہ عمل ایدوب دفعی
مضوی مزبورہ تمام حق و عدل اوزرہ مقتید اولوب کورملا سن عرض اولندوخی اوزرہ ایسہ ایام سعادتہ فقرایہ
بروجہل ظلم و تعدی اولندو غنہ قطعارضای شریفہ یوقدر بکار بکس مستلمی و دیودہ لیسہ و آدمی
و سایر اہل عرف طایفہ سنہ محکم تنبیہ و تاکید ایللہ سنک بلا امر شریف بونک اوزدوینہ واروب و اہل و عیال لکھ
ساکن اولدقوی اولی قریلوب لازم کلوب وارداقلاندہ بر محل و مناسب اولان یورہ قونب ماکولات قسمندن
ہرہ لازم اولورسہ حسن اختیار لیل متناقدن نرخ جاری اوزرہ اچہ لیل آلدروب مفت و مجانییم و بیک
و آریہ و عمان و قیون و قوزی و طاق و بلا امر شریف تکالیف شاقہ نامند سنہ ۱۰۰۰ موشارین آلدروب بعد
التنبیہ اسلیوب وجہ مشروح اوزرہ ظلم و تعدی ایدرلوسہ قوی اوزرہ یازوب درکام معلامہ عرض ایللہ سنک
الطافہ امر شریف ایلدکاری ایچن مسکونہ دن حقارندک فرمان شریفہ نوجہل صادر اولورایسہ موجبیالہ عمل
اولنہ خلاف شرع و قانون و مغایر امر ہمایون کسنہ یہ ایش ایتدرمیوب مضوی مزبور ایچہ تکرار شکایتہ المحروکہ
اولوب امر آخر وارملو ایلیمز شویہ ۵۰۰ تحریرا ۲۰۰ اخر شہر جمادی الآخر سنہ ۷۰۰ سبع و سبعین و الف بمقام ادرہ

برای بوداق فالو

مفت

باعث تحریر الحروف بودک فتح و شہید میسر اولان داراد قلم سنہ و تحریرینہ تابع واروش دبرو چین
رعایا سنہ بہر سنہ داراد قلم سنہ سکڑ بیک غروش و اکیہ قلم سنک نفرا تہ ایکسریک غروش
و بیک اوزرہ شرط التزامی و چین تحریرہ در عمدہ لوی اولمق مفصل سلطانیدہ ثبت و قید
اولوب ہر وجہ ایل واروش مزبور رعایا سہ قلم و شہر یارینک خدمتارندہ موجود اولدقوی سبب ایلدفتودہ
خارج طبع رنجیدہ ورمیدہ اولمقوی بایندہ یدوینہ اداسہ شریفہ لولوب و چین تحریرہ خواہ مزارع
کواروش مزبورہ الحاق اولمق بایندہ بوقیرہ خطابا امر شریف دارد اولدقده بو موجب امر شریف دفت
حاقایہ قید اولمق و واروش مزبورک قریبندہ بوجفت بر کونک مقدار یور سوجک بودوق فالونام
مزبوحہ واروش مزبورہ اولمق بیزی آخردہ رنجیدہ ایدرلر مرعاض ایچندہ بر ازاجق یوردر دیو
اضبار لکھ واروش مزبورہ مذکور بودو فالونام مزبوحہ طرف میوین بہر سنہ داراد دفتودارینہ میری
ایچن ایکسریوزاقی و بیک اوزرہ مقطوعا تحریرہ اشو تمسک واروش مزبور رعایا سنہ و بولشدر موجب
ایل عمل اولونہ تحریرا ۲۰۰ اوایل رمضان المبارک سنہ ۱۰۷۵ ۵۰۰ عرہ بیوی محمد پاشا المحرر

سده و سدره مکینه عرض مکینه اولدر کم و رات نغراقی اقلامندن اولان دوبره چین واروسه اهالیسه مجلس
 شریفده و رات اغازی و سایر لوی مواجیه سنده شویله بٹ شکوی ایلدیلر که امر ترین موجب و رادد
 اگر چه تعیین اولناه ویرکومری وقت و زمانیل تسلیم ایدوب میر میوان طرفندن تکالیف شاقه ایلدرنجیده
 اولمیدلر دیویدیمزده ادا مشیغه وادایکی عمل اولمیب هر سنه دوبره ویرتبدیل اولدقده میومیدان بیلک
 دیال غروش و برقیل و بر طونلق جوت و زمانیل ایل ویردکی و زمانه شریک اوزده اقتضای اندک قلمیم چودخوار
 و کاراسته ویروب اطاعتده قصوریمز یو غیکن موصوم همزه پاش ویره کلدو کمره قناعته ایتیموب خلاف کرم
 برونه ۴۴۹۱ غروش نقود و اشیایری آلب ظلم و حیف ایلشدن مباشرت سلیمان اغا معرفتیل و ارشوی
 اعضاء و محتر و دفتر اولنوب در دولت عرض اولمیسون دیدکلونده احضار و بالمواجهه محتر و دفتر اولدقده
 بوقدر ظلم و تعدیه تحمیز یوقدر هر نه طریقیل اولورسه بو ظلم دفعه چاره ایچون در دولت اعلام ایلد
 دیو ابوام و الحاج ایلدکلونده اولک واقع هالدر در دولت مداره علم دوقدر عرض و اعلام اولندی باقی هر
 نه الیوم الثالث من شوال المکرم ۱۰۷۸ الهامی الفقیر علی القاضی بدار الغزات و رات المحرمه

برای شاقه و غیره
 برای عرض

امیرالامراء الکوام کبیرالکدیراء الفخام ذو القدر و الاحترام صاحب العز و الاحشام المحتاض بمزید عنایة الملک
 و راد کلر بکیر محمد پاش دامت معالیه و قدوة القضاة و الاحکام معده الفضل و الکلام مولانا و راد قاضی
 زید فضل توفیق رفیع هیاوه و اصل اولمیتی معلوم اولاد و راد آیالتند و واقع دوبره چین اهالیسه اردو
 هیاوه عرض حال ایدوب و راد طرفنده قلم تعمیر لازم اولدق آیت مزبوره رعایا سیل چوه خرو و کاراسته
 برابر ویرمک اوزده در عهد ایدوب و انده حاعدا دولکر و دموری حق ویروب خدمتکلنده قصور لوی
 اولمیب قلم و فرور تعمیر فرمان اولدقده بونره باشق حصه تعیین اولوب اولنوب و آیالت مزبور
 رعایا سنه قلیل تعیین اولنوب و دولکر و دمورچی به حق امداد اولما مقله زیاده تکلیف اولنوب
 رنجیده و رسمیه دن خالی اولند قلمی بلدزوب وجه مشرور اوزده واقع اولان خدمات آیالت مزبور
 رعایا سیل برابر تعیین اولنوب زیاده آیل رنجیده اولنماق بانبده امر ترین رعایا ایلدکلری اجلدن
 تحملارینه کوره تکلیف اولنوب زیاده ایل رنجیده اندر کمال امر اولمشد بیوردیک حکم کثیف و معلوم
 بولدقده بو بابده صادر اولان امر اوزده عمل ایدوب حق خصوص مزبوره بتمام حق و عدل اوزده
 مقتد اولوب کوره حق اولدوقی اوزده ایسه کسمنه ظلم و تعدی اولدو غنه رضای ترین بوقدر وجه
 مشرور اوزده قلم تعمیر خدمت و ارش فرور رعایا سنه اوزر لویه تحملارینه کوره تکالیف اولنوب زیاده
 ایلدرنجیده اولمیب اتمیم و اندر لوی دفع و منع ایلیمه حق شرع رفیع و صادر اولان امر هیاوه و خالق
 کسمنه ایش اندر میوب مکدرش کایته اولموب المهر سن شویله تمیزا و اواخر شوال المکرم سنه ۱۰۷۵

برای عرض و غیره
 آیالت ایلر برابر

[illegible]

قدوة القضاة في معلوم اولاد قضاء مزبور در واقع واروش دو بروچین اهالیس اردوی
هایونمه عرض حال صونوب مزبور قديم الايامده بود احوال خزینه سنه تسلیم ایلدکلونده حاضرا
واراد بکلر بکیرینه دخی حسن اختیار ایلد ویردکلری بعض اشیا پیشکش نامیلد ویره کلوب تجاوز
اولماز ایکن حالا کلان بکلر بکیر اختیار ایلد ویردکلری پیشکشته قناعت ایتیوب ... غرض طلب
ایلیوب ظلم و تعدی و تجاوز ایلدکلرین بلدروب قدیمده اولیکلر وکی اوزره حسن اختیار ایلد
پیشکش نامیلد قدیمده ویره کلدکلری هر نه ایشیه ویردکلرینده صکرده قدیمه مخالف زیاده طلبیلد
دخل و تعرض و رنجیده و رسیدہ اندر ملیوب منع و دفع اولتیق باینده امر ثربیج رجا ایلدکلری اجلده
عهد دوشیه لازم کلان مال میریج بالتمام اذا اختیار ایلد بکلر بکیریه قديم الايامده هر نه
ویره کلشار ایشیه آخ ویردکلرینده صکرده زیاده طلبیلد دخل و تعرض و رنجیده اندر ملک امر
اولشدر بیورد حکم حکم ثربیج وصول بولدقده صادر اولاد فرماة حلیل القدرم اوزره عمل ایلد
دخی بونار عهده دوشیه لازم کلافة مال میریج واراد خزینه سنه تسلیم و قدیمده میو میرا اولانده
پیشکش نامیلد ویره کلدکلری هر نه ایشیه اذا ایلدکلرینده صکرده من بعد شرع ثربیج و قدیمده
اولیکلر و امر هایونمه مخالف بوناری زیاده طلبیلد میو میرا و افزه رنجیده و تعدی و تجاوز
اندر ملیوب منع و دفع ایلیوب بو خصوص ایچو تکرار شکایة اولنماو ایلیوب ثربیج تحریراخ اواخی
شهر شوال المکرم سنه خمس و سبعین و الف بستانم صماء بلغراد

سلطان

دولت و سعادت و ثواب مرخصان
حضرتی صاحب اولسون بوقرا تواریخ درویشی رعایای اولون
مرصوم سلطان سلیمان حضرتی زمانه بری مطیع و متقلد فقرا و اکره قلی مواجیلون یک بیک خوش
دیوگنر اولوب بونوره غیری فاتح و راد سردار علی پاشا و راد نغرات مواجیلون سکر بیک خوش و راد قلم سیک
طوب قوندانچ و سایر میمانی آنچه لازم اولان کاسته و چره خور و حاکم مولنقد و نهر نیشه ده و اوقه
خطبک نیر و ترمیمی نه لازم اولان کاسته و چره خوری بوقرا اوزرنه بلغیوب دفتر جدید حاکمان
قید و بوقرا مقابله سایر تکالیف عرفیه و شاقه دف من کل الوجوه معاف و سر بست اوزده یدیرمه احکام
شریف و ولایتکن حالیا و راد بکلو بکیسه اولنار خلان قانون چه بدعتار پیدا و بهانه ایدوب و عیالار اوزرنه
قونوب مخت مجانایم دیسه چاک و المرحه اولان اشیاء عصب ایدوب ظلم تقدیرات نهایتی اولماغل چک
اقتدار قلماد و غنده حالا استانه سعادت یوز سوریو کلمشوز الطاق قراوانلنده مرفه درک دفعه
اولنوب دفتر جدید قید اولنانه زیاده تکالیف طلبیل رنجیده اولنماق باینده موکد حکم گزین رعایا
باق زمان مرخصان سلطانکدر

بندہ کا فقہ

قدوة الامراء الملة المسيحية عمدة الكيوا الطائفة العيسوية بغداد وبيروده قلاية وبيروده
توقيع ربيع هايون واصل اولين معلوم اولكم قدوة امراء الملة المسيحية آستانه سعادته مقيم انكلترة ايليس حمت
عواقب بالخير درگاه معلومه عرق حال كوندروب انكلترة بارزكاندن بطريق سيمسون نام تاجرك بغداده اشترا
ايلدوكه كل آستانه سعادته كتورمك مراد ايتكله طرفكندن واخوند مراخله اولمق باينده حكم هايونم ورجل
رجاسيله اعلام ايلدوكه اجلدن وجه مشروح اوزره محل اولمق ارم اولشدر بيوردمك حكم شريفعل واصل بولتد
بوابده صادر اولان ارم اوزره عمل ايدوب وفي مذكور بارزگاه بغدادن اشترا ايلدوكه كل آستانه سعادته
كتورمك مراد ايلدوكه طرفكندن واخوند كمنه دخل ورجيده ورميده اندرميه سن شويله بلش علامه كمن
اعتماد قلايق تحرياً في اويل شهر صفر الحير سنة تسعم و سبعين و الق في اوزره المحروسه

مناخر القضاة والحكام معادة الفضل والاستقامة الفضائل و الكلام بعد ائمة آستانه و سعادتكم كلهم قدوة
و دريادنه يول اوزدند و واق اولان قاضيلر فريد فضلهم و مناخر المماثل و الاقران ذكي اولنان قضايد
واق كتحدا يولي و يگيري سردارلي و ساير ايش اري زيد قدرهم توقيع رفيع همايون و اصل اوليتي معلوم
اولانم قدوة الامراء الملة المسيحية لستانه سعادتده مقيم انكلترا اليچس حتمه عواقب الخير درگاه معالمة عرف
حال كوندروب انكلتريه باز كاندوندن بطريق شمسون نام تيار بعد ازده اشتراي ايلدوكم كلي استانه سعادت
كتورمك مراد ايلكلك كسته مانع اولمق نابنده حكم همايون و برحك رحاسيل اعلام ايلدوكم اجلدن عهدنامه
همايونه مرايعت اولدقد انكلتريه بخاري ممالك محروسه ده اشتراي ايلدوكمي معالمت عهدنامه همايون موجب
كم كن ادا ايلدكوزدن حكمه آفريده آلوب كتودكوزده كسته مانع اولميه ديومطور و سقيت بولمغين عهدنامه
همايون موجب عمل اولمق امرم اولمشدر بيوردكمي حكم شريخله وصول بولدقد بوبابده صادر اولان امرم و
عهدنامه همايون موجب عمل ايدوب دفي مذكور باز لابلك اشتراي ايدوب كتوددكمي كلي آفردن بوزدي نظر
و تقرض اتدريه سفر شويل بلان

Europe 155 9 Collam Luzneur

28 Nov 28

6:50 hours

8/5 593. ^{Exemplar} Secretario General de la Armada.

ЭНЦИКЛОПЕДИ

Enivalni.

Lupus burkewitzii.

писарь Ендреновъ въсповъ

Πίση ενία το το νοί/κωσι.

to Secretario General del Armado.

الارحمتين

الحاج أحمد بن حمزة القاصي مبدية

عفو عنهما م

تخیر کتاب بودی

في الاصل ايل بستان ساکنندن اشبو رافع الكتاب هف بيك و بازركاندر باسره مجلس شرح عطر لازم
التوقيده استوده مقاطعه سي اسنى اولان زين ~~الحمد~~ العابدن و عمر سين محفلنده اودر ليله دعوي و
تقير كلام ايدوب مزبور زين العابدن و عمر بيك بوسنه و مباركه كچي بازركاندر زياده ظلم ايدرد ايش منع و دفع
اولسه اچوه يديخرده امر شريف جهانقطاع دارد قزاق اولسه مطلوبن در ديدكازنده هف بيك و بازركاندر واد
اولان امر شريف جهانقطاع ابرار ايدوب قزاق اولوب مضمون در بارنده شويده بيورلش اشبو سنه مزبورده
مقاطعه مزبورون و ساير محلاون كچي بازركاندر موم يو كيدنه يديشو اچي و ايبك و چوقه يوكلندن يوكلندن يديشو
اچي و يوكلندن ايكيشر اچي آله كلش ايكن مزبور امينار بنردن زياده طلبيله رنجيده اتمدن حاله دكلار در
دو جواب اتملوي ايله مزبور امينار مواجهه كنده وارد اولان امر شريف قزاق اولوب بر موجب اوعالي مزبور
امينار ايبك و موم و چوقه يوكلندن يديشو اچي و يوكلندن ايكيشر اچي آله جانب شرعيدن زياده تجاوزون
منع بوله ماقع الطلب كتب اولندي غريوان او اخر شهر ربيع الاول سنه و ستمين و العاص

॥ ॥

رحمہم اللہ الاعلیٰ

محمد علی

في الامم

فم القضا و

و غیر هم

حقاً و کمالاً

الامام

منطق افندي

علم افسدی

[illegible][illegible]

تعلق نظري بما فيه حرره الفقير اليه
خواج زاده محمد القاضى بدرج اعلى

الامر في الحقيقة كما ذكر في الوثيقة
نقطة الفقير قور و النايب نقله
درج اعلى عنها

باب تحرير كتاب و موجب شرط

سلطنة علي بن ابي ترقي و عهد نامه ايد تعيين اولاد فيلنك قوسو اوس يودغاك ولد يودخون و
اولوب مزبور مردك و كانت حسبله كان حسنكم نام كنهه مجلسه كالوب شويلا تقرير كلام و غيب
سوال ايدوب ديديك فرماه علي شاه و عهد نامه ايد تعيين اولاد و اسكلده مامور و مستقر اولاد
فيلنك الجينك و كيد يودغاك ولد يودخون نام كنهه موت اولد قده مزبور اسكلده مامور اولاد و مزبور
مردك برينه بكون حفظ و حراست ايد و اسكلده كان اهل تجار طايفه سي متاعلر يوك اندر
يوك قالد رفق نه اصل كنهه تعيين اولد و في معلوم اولق شرعيه طلب اتمك مطلوب محمد ديد كده
ولايت قاضي و مزبور اسكله اميني و قلم اغواق بريره كالوب شويلا تقرير كلام ايلديرك اسكله
پاه شاه اشلنك ايجوه اصلتا قوسوي كلنجيه دكين جلد مرك و ضاسيه ايد بلغراد بازرگانان
اندريه نام دقي و كيد نصب ايلدك كه اصلتا قوسو اوس كلد كده حساب آلوب حساب و يودوب و
مالق ضايح ايلمنك شرطيد مزبور اندر مجلسه دعوه اولوب سوال اولد قده شويلا تقرير و اقرار
اعتراف كالوب ديديك مزبور درج اسكله نه مامور اولد و غم و حفظ و حراست ايلد و كم و درق كمينك
اندرمك و قلد رفق تعيد ايلد و كم انكلره مجام اوليوب مقر و مقرون اولد و غم اقرار و درق مقر
مزبورك وجه مشروح اوزره جاري اقراره تحقيق و تصديق ايد بيلك اشو حروف كتب و رقم اولوب
يدي طلبه وضع و اعطاء اولد ديك وقت الحاجته ابراز اولد جري دلك و درخ اواسط شهر محرم الحرام
سنة تسع و سبعين و الف

هـ

صوف زاده
حسن چلبی

اليممانل
الحاجي حسن

عثمان
الخطيب

عثمان اغا
سابق

مصطفى اغا
دردار

و غيرهم

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, covering the majority of the page. The text is written in dark ink on aged, slightly discolored paper. It appears to be a continuous narrative or a series of connected thoughts, with some lines showing signs of being crossed out or corrected. The script is dense and fills most of the page area.

Vertical text or marginalia on the right edge of the page, possibly indicating a page number or a reference. The characters are written vertically and are less legible than the main body of text.

الح
ظ

ع
غ

ع
ع

ع
ع

ع
ع

ع
ع

ع
ع

ع
ع

ع
ع

ع
ع

ع
ع

ع
ع

درگاه فلک مدار و بارگاه کی دون ~~است~~ و قارتوانه عرفه بنده و خاکسار بود که دار و قلم سینه تابع درود
واروش اهلایمی رسوم رعیتلری و خزیه و پادشاهیلری تمامیه وقت وزه الیه ادا ایوب بر دور و تقصیراتلری
تجارت طریقیه اوروم طایفه سیم و بعضی یوردی نامعلوم کوزه و واروش مزبوره تجارت بهانه سیله کلوب قباضتلی فام
رعایا فقرالی رنجیده ~~تیمک~~ اتکدن حال اولیوب واروش مزبوره ده اوروم طایفه سیم اسکان و تمسک اولحق باینده
عاکیشان صدقه و احسان بیورلق باینده واقع حال در دولت موده عرض اولندی باقی زمان درگاه عدالت عنوانکدر

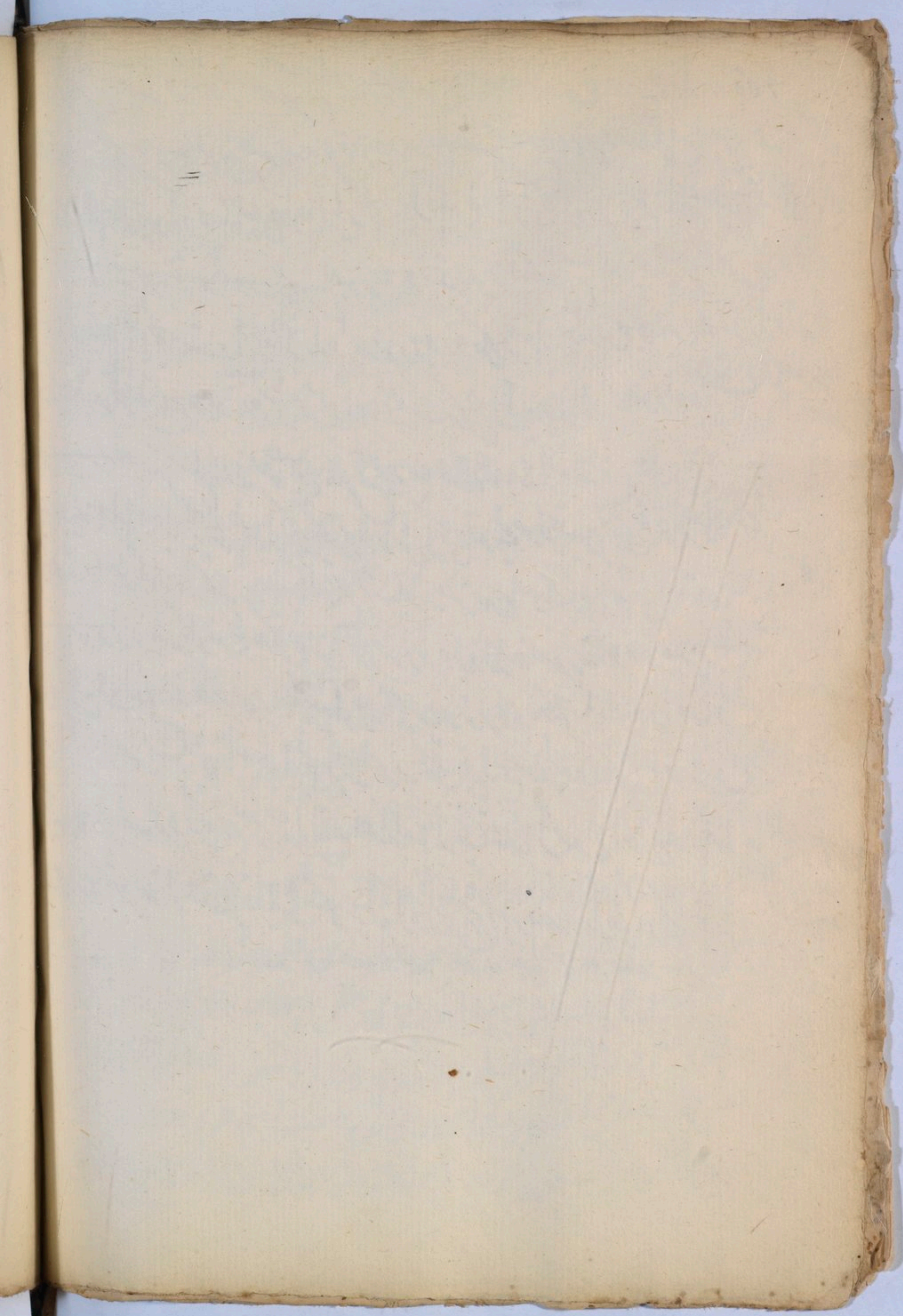
بنده حسین

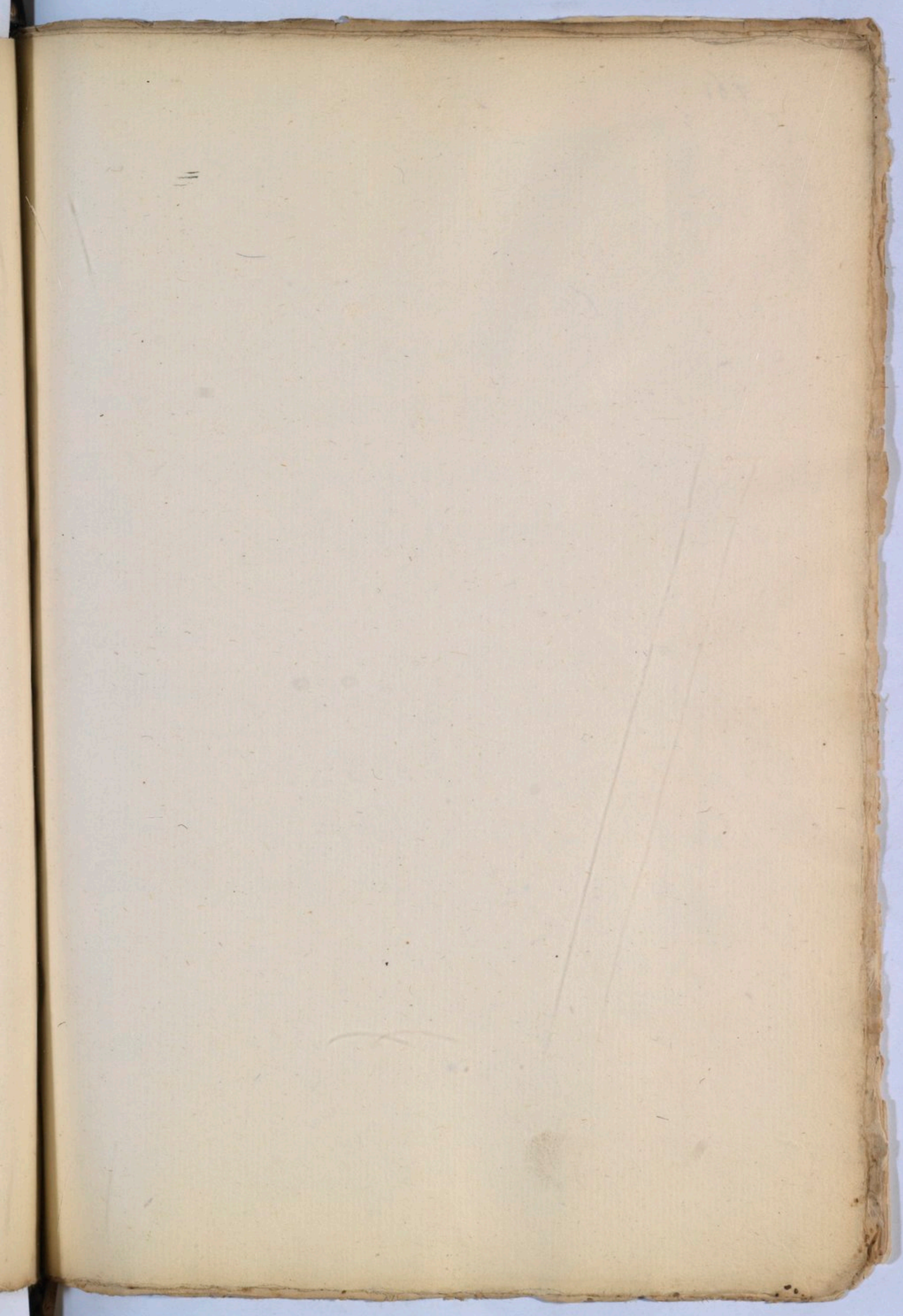
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

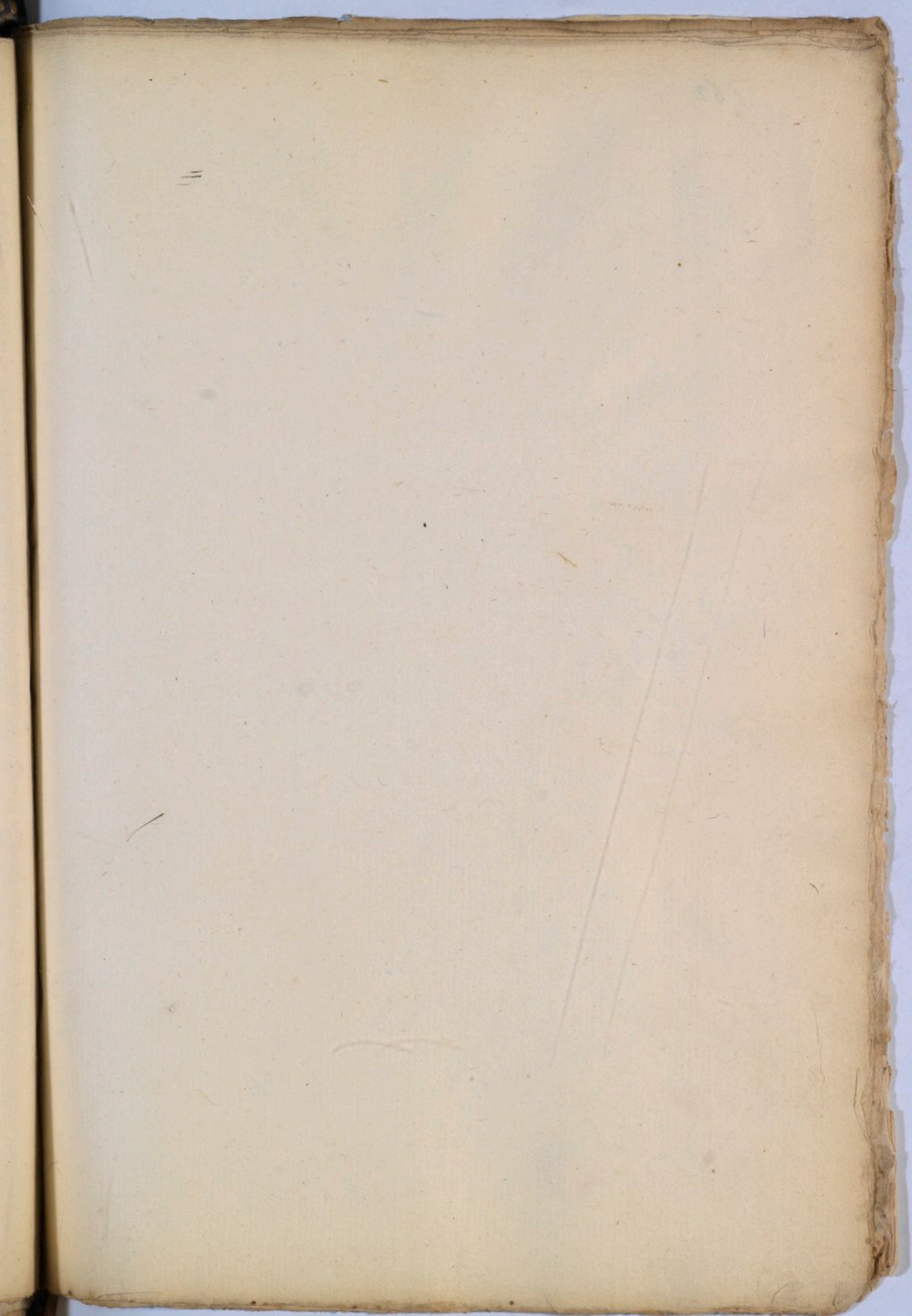
[illegible]

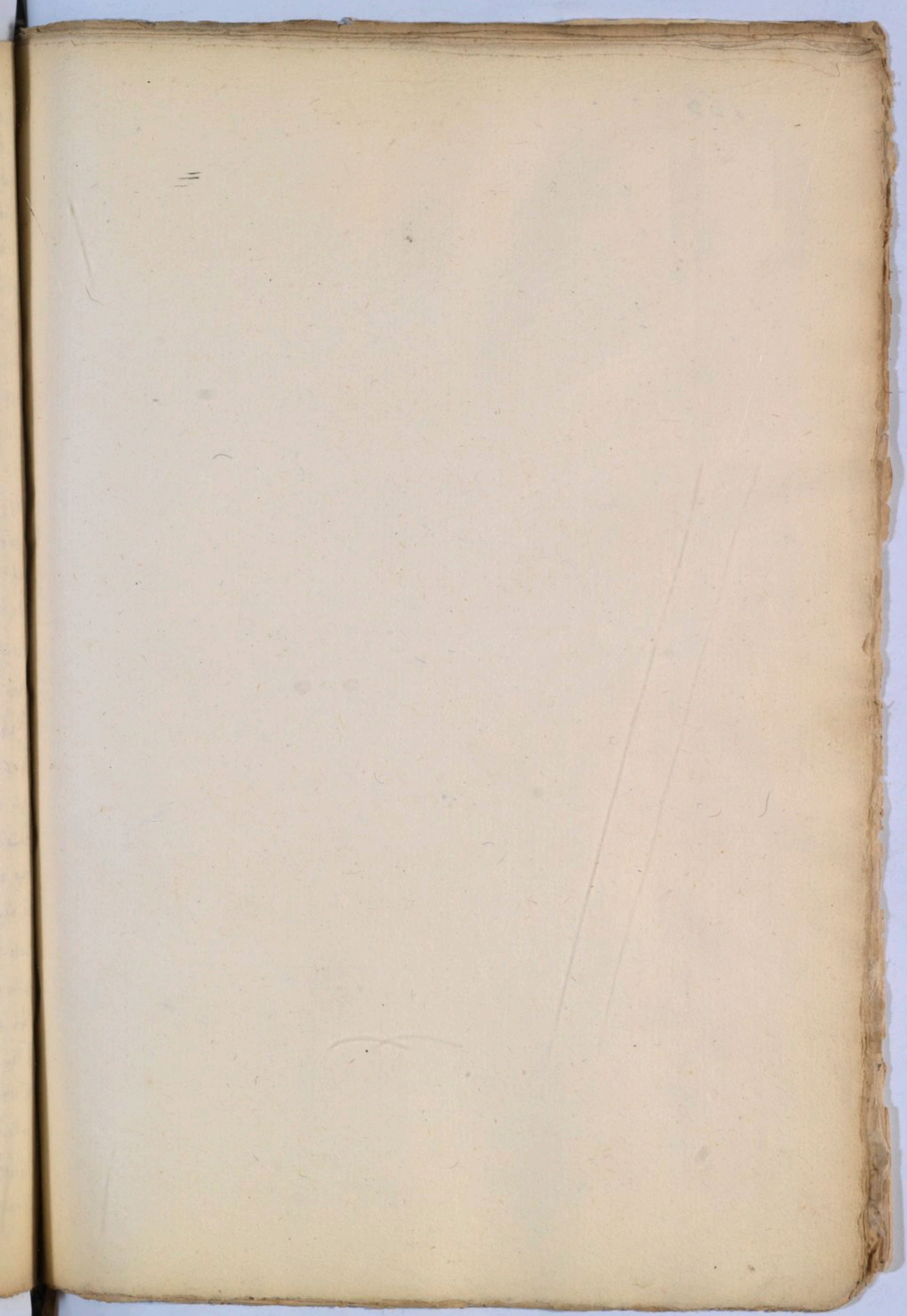
انما نكر قاعده وفتره مفصله سلطانه ^{ثابت} وقيد اوله قدره صاكنه واروشه موزور
 سينيكر يدي يولييه صور وفتره جديد مفصله سلطانه في وملكه موحيه عمه اوله
 حكمه علمها يوغ ديمه سري رجا ليد كلوي اجله في الكونيه اوله فخره فخره جليله القدره
 واروشه موزور سينيكر صور وفتره جديد مفصله سلطانه موحيه عمه اوله
 فخره فخره عاظمه شغ صاكر راوله شدر بيور ومك وصول بولكره بويابيه صاكر اوله
 فخره جليله القدره واروشه موزور سينيكر الكونيه ويلايه موزور لوديش نلو صوره خوش
 وفتره جديد مفصله سلطانه موحيه عمه ابيوب فخره عاظمه لانه لازم كلاله لوديه بيل
 وفتره موحيه لاجل فخره واياك بيل خوش لكره قولي موحيه لاجل فخره وقاين اوله محله
 موزور مايله كند ولي كند روب بالقاع تسليم وحزمه معينه لوب فخره اقتضا ليد كره حقه لوب
 واروشه موزور صاكنه من بيد لوب اوله صور وفتره جديد مفصله سلطانه
 روع اوله دي كولوس طلبيله بونارس وزر راوله بيلاره واراضه نظاره لملو
 موزور صاكنه شكنه مايله لكره وخو خور شكليفه لوب من بيد رجبه ورسمه وفخره
 موزور ايليه لوب وايند موب ايام عدله لاجل موزور حاكم وموقه المال اوله
 موزور شريفه اعظمه قلله لكره لوديه شهره رمضان المباركه كنه لاشه وسبعين

من اول الى اخره مطابق لاصل هذه العفوره السجانه محمد ابن الشيخ فخره الله القاضى بدار الجهاد وراة المحرمه









و یروپ وجه شروع اوزره بنی زمان دولت اقترا منده دفی مقرر طوتلوب ایشو^{عهد}نامه هاپوز و پردوم و پیوردوسکه ذکر اولده
دوبره وندیکل بکلری مادامک جاده عبودیتده ثابت قدم و راسخ دم اولوب وجه شروع اوزره صدقت و استقامت ایله
مراجله و خدمتله بنیتصور ادا ایلیه بن دفی عهد و بین ایدرم که یرلری و کوللری خلق ایدن خدای معین جل جلاله
حق ایچون و دینم ایچون و اجداد عظام و بابام انارالله تعالی براهینم ارجاح شریفلری ایچون شو طرودن عدول و انحراف
کوسترلیه و ایشو عهدنامه هاپونک موجب عمل اولونه من بعد خلافت رضا و جواز کوسترلیه شویله بلر علامت خریف
اعتماد قلاز تحریر فی اواسط شهر ربیع الاول من شهر شهر سنه تسع و ثلاثین و الف بمقلم مستظفیه الحروسه الحجه

و بوندن اقدم قلعہ دی و ولایتی نوچہال امن و امان ایچندہ ادلیکندو اسہ کیو اول و چہال امن و امان ایچندہ اولاد و
بونلک جوانبندہ ایلمردن یاغی اولسون و ایلان اولسون قروض و یاشدن اولسون مزبورلک قلعہ لرینہ کلر و کیدہ لر ہیچ امد مانع اولمیب
دخل و تفرقی ایلمیہ و مزبورلک بازار کاندی ممالک محروسہ تجارت ایدہ و کلوب کیدہ و رزقلرینہ و طوارینہ و سایر اسباب لرینہ کسنہ
دخل ایدوب دعت و یرمیوب بوندن یاغ طلب اتمیہ و ذکی اولنان دوبرہ وندیفات تا جری ممالک محروسہ متاعلردن کتورب فروقت
اندکونہ اولدہ یوزده ایکه آچی کرک آلنه کلوب صکرہ مزبورلک صاندقلری متاعلردن یوزده بش آچی کرک آلتق فرمان اولمیشو ایکه
دوبرہ وندیفات ایچیلری کلوب استانبول و ادرن و بروسه دن غیری روم ایلم ولایتلرینده تا جری کرک صاندقلری متاعلردن کرک
برقار سابق یوزده ایکشم آچی آلنوب اوچ یردن غیری صاتلان متاعرک کرکین اوچ لایله ۳ آچی مقاطع ایله
پایانزدن عامل بولالم و عاملرہ یرار کفیل بالمال بولالم نسته ضایع اولمیب و آلتی آیدہ بر آچی سن خزینہ و عامریہ تسلیم
ایلم آفردن امین دخل اتمیب و اوزرینہ حوالہ کلہ سون دیو التزام ایلمکلری اجلدن مزبورلک بازار کاندی ذکی اولنان اوچ یردن
غیری روم ایلم ولایتلرینده قروون و دیکوزدن کتوروب صاندقلری متاعلردن برقار سابق یوزدن ایکه آچی آلتق فرمان اولنوب بازار کاندی
متاعلرین صاندقلری یرلده یوزده ایکه آچی کرکلرین کندی طرفلرینده کرک عامل اولاند و یرہ لر و هر آلتی آیدہ آچی التزامی
وزده خزینہ و عامریہ کتوروب تسلیم ایدہ و ایچیلری شویل شرط ایلمیلر ذکی اولنان کرک عاملی همان اوچ بیله اولمیه بر
اوچ بیل تمام اولدقدنصیرہ کیو کندی طرفلرینده یرار عامل و مال یرار کفیلر بولویورلم دیو التزام اتدیلر و امین اولان کیو
دوبرہ وندیفات قیوسنده اوتروب بوندن غیری سایر فرنگلرک یوزده بش آچی حسابی اوزده جمع ایلمیه و بر و چهل شرط ایلمیلر
سایر تلبیس ایدوب سایر فرنگلرک متاعی کرکین و یرممان ایچون کندی فرنگلر دیو صورت ایدوب آلمیه و شویلر حیلر دی ثابت و
نام اول اول متاع کوفت اولنه قرض دن و دیکوزدن استانبول متاع کتوروب صاندقلرینده یوزده بش آچی حسابی اوزده و ادرنیه
بروسایه متاع آلوب کیدوب صاندقلرینده یوزده اوچر آچی کرک و یرہ لر ذکی اولنان اوچ یرک کرکی مقاطعده داخل دکلید خزینہ
ایلمیه ضبط و قبض اولون و مزبورلک تا جری متاعلرین صاتیجی اولورسه آلوب استدکلری یرہ ایلمده کسنہ مانع اولمیه
آلیملری اولان یرده اکی شرعاً ثابت اولورسه آلہ لر و شاهدلری دوبرہ وندیفات اولان کسنہ ذک شهادتلری مزبورلرک
ایلملری اولاند حقتده مشموج اوله اکی آلیملری مسلمانلردن ایسه قاضییه واروب شرعاً ثابت اولورسه آلا و آفرک بورجی
ایچون دوبرہ وندیکن کلاخ طوتمیه بلکہ بورجی کیم ایسه آخ طوتلر سن اول یردن سن دیو ریخیده اتمیه و ممالک محروسہ
کسنہ نلک رزقنی آلوب دوبرہ وندیکن قاجسه ککدرک عادت قدیم اوزده آندہ دخی تفتیش اولون تا کسنہ نلک رزقنی ضایع
ایلمیه و دوبرہ وندیکن بری کلوب ممالک محروسہ مرد اولسه رزقنه اصلا بیت المالچی دخل ایلمیه بلکہ آندہ وارخ کلوب
رزقنی طلب ایلمیه و عداوت اوزده اولان کفار ولایتلرینده بازار کاندی بونلرک ایلملرینہ تجارت کلورلر ایسه ہیچ امد مانع اولمای و
اندکونہ ممالک محروسہ دن برکسنہ زیان ایدرلر ایسه بجا عرض اولنه کک ککی حقتدن کلنوب رزقلری تغمین اتدیلر دیو
کندنام یریلوب و ذکی اولنان خصوصاً صاردن غیری دوبرہ وندیکلر بازار کاندی ممالک محروسہ آلدقلری متاعی استانبولده
و بوندن روم ایلمده واقع اسکلر ده کیسه تحویل ایتدکلرینده کسنہ مانع اولمای و اولیکلاند مخانی رفت و مصدوریہ نامنه
آلمیه عادت قدیم اوزده متاعلردن یوزده ایکه آچی کرکلرین ادا ایلمیه و شمدنصیرہ سایر بدعتلری امدات اولمفلر
ایلم روم ایلم ولایتلرینده دوبرہ وندیکلر بازار کاندی نسته طلب اولمیه و بازار کاندی متاعلرین صاتیجی اولورلر ایسه استدکلری
یرہ آلوب کیدوب کسنہ مانع اولمیه و کرکیلری دخل و تفرقی ایلمیه دیو عهدنامه دنده درج اولمیشو رجاء ایلم کلونده پایہ
براعلای عرض اولندقدہ ماتقدمدن اولیکلرک قانون اوزده اولاد دیو خط هاپونل فرمان اولنوب اول عهدنامه هاپون
ایلم صداوندکار طاب ثراء زمانده تجدید اولنوب بعد برادر جنت مقرم دخی مقور طوقب مجدداً عهدنامه هاپون

مغاير القضاة والحكام معدن الفضائل والكلام يكيشهدون قدس شريف واروب كلنج يول اوزرنده واقع اولان قاضيه ريزه فضلهم
 مغاير الامائر والاوقان ذكر اولنان قضاة واقع ميرميران وميرلوا مسلماني ويكوي سواد رزي وكند ايوزي وقلاع دزد اوزي وبلند
 مغرات اغاري واعيان ولايه واسكاه اميناري وساير ايتق اوزي وضابطاري زيد قدردم توقيع ربيع هايون واصل اولين سادوم
 اولانم فراجه بگزاده اندن قدوة اعيان في الملة المسخية لاهوغة نام بگزاده درگاه معالمة عرض حال ايدوب مذکور بگزاده درت
 خدمتكار ايله قدس شريف زيارتنه روانه اولمفلر قوه ده وديادن كد شده وكمشده هر تنفكرت تحت وحكومتنه واصل اولورسه كند
 خدمتكاريني اهل عرف و حراحي اشقياسندن حمايت و صيانت ايدوب يولده و ايزده و منازل و مراحلده ايتق سيل بولنان يوزده زار
 زوار آليوبوب اسباب و اتقانه برودي دخل و تقوي ايتدرميوب و كند و قورق ايتون باشته صارت صاروب و مسلمان اسباب كيوب
 توفان و قلع و شيش و ساير آلت حرب طاشردنه كسته مانع اوليوب و مخوف و مخافه اولان يوزده يانته ايتق سيل بولنان يوزده زار
 امين و سالم محل ماموره واروب كلنج رنجيده اولمفلر بانبده امر شريف و برلمان رجاسنه فراجه پادشاهي التماسمكن و
 مشروح محل اولمفلر امر اولمفلر بيورومكه حكم شريف و وصول بولد قد بر بابده صدر اولان فرمان جليل القدرم اوزده عمل
 دفي مذکور بگزاده درت نقر خدمتكار ايله - - - ايتق سيل ذخيره القدرم كسته مانع اوليوب و كند و قورق ايتون باشته
 صارت صاروب - - - و شيش طاشيوب و ساير آلت حرب كشتوب كوتوب كسته - - - ماموره واروب عهدنامه
 مخالف كستيه ايتق ايتدرميوب سن شويار بل سن و بعد النظر بو حكم هايون في الندم ايتقا ايدوب علامه شريفه اعتماد فلاس تير
 اواسط شهر شوال المكرم سنه تسع و سبعين والى
 تمام يكيشه
 عهده نامه دوبره ونديق مع السلطان مراد خان

تمام يكيشه

عهد نامه دوبره ونديق مع السلطان مراد خان

بوندن اقدم دوبره ونديق بگري و كنزوي مرهون اجداد عظام انار الله تعالى براهينهم زمان سعادت اقتراونده
 استقامت ايله انتقاد كوستردكي ابلدن الله عهدنامه هايون و يولوب بده والد ماجدم مرهومان و مغفور لهما سلطان
 و قزداشم سلطان عثمان خان طاب ثراها زمان شريفانندن تجديد اولمفلر رجا ايلدكلندن تجديد اولوب حالبادولت و
 سعادت و اجلال برله مير سلطنت و تحت خلافت جناب جلالت مآبه ميستر اولوب جلوس هايونم واقع اولمفلر
 سعادت اقتراونده دفي تجديد اولمفلر استدعا ايلدكلنده تجديد اولوب مجددا عهدنامه و هايونم و يولوب بده
 الميمته نيقوله و دو ميقو نام معتاد ايلچي ايل در دولت مآبه فراجين كندر دكلنده ذكر اولنا عهدنامه هايونم
 بانبده عنایت رجا ايلدكلري ابلدن عهدنامه ده مسطور اولمفلر اوزده قدردم ادا ايله كلدكلري ۱۲۵۰ فلورين سال سال
 اوزده ايلچي ايل كندره ذكر اولنا ۱۲۰۰۰ سكه فلورين زياده خراج طلب اولميه و مرورلك ولايت و مملكتونه و مملكتونه
 كنده ريزه و خاق بكارندن و سوباشيلندن و ارباب تياردن و الجمل سايه سعادتده اولان كسته كردن بوجه من الوجوه ضرور زيان ايتونه

۱۲۵۰

ایکین
تلدو فکری
چالندو فکری
عیت تلدو فکری
یارلقاش
پیشکشی

مناستانه

تکوی تبارک و تعالی و عنایتی بول الوادشاه خان هر اولول انکس خیالوچ جبار اولود و جبار
 واق اوروسلک پناهی و کونج و یلا تبارک و بولک مشرق و مغرب و شمال و جنوب آتا و اجداد او اولو کلک
 پادشاه و هکده ارسلک خان اعظم حضرتین صغیر جیس بر اسلاوونیک بکار کیمه انا نامی ابوا یوچ
 سر و اولو پادشاه سلطان محمد حضرتین یقین آمیز تمامه پاشایه محبتیق بولله سلام حالاتایخ
 ۷۷ سنکده افندیز اولو پادشاه خان اعظم حضرتین بر ایچیر کلکول اعلام قلدق هر محفلدن
 اوتو اولو پادشاه سلطان محمد حضرتین کریمه اولون کشیکه جوانیه و لنگده بول ایچی سولیک
 ایسه جلوسی اعلام قلدق افندیز اولو پادشاه خان اعظم افندیز اولو پادشاه سلطان محمد حضرتین
 و دوستلده و محبتیکر قطن شون کون بوردن خان اعظم لک فرزند یقینایک طلب ادوب مسلمان و سنه
 بیکو طایفه سنه قی تو آدم ژیلای آتانی بوردو قوبله اولو پادشاه خان اعظم کوندره و کز
 قایم افندیز اولو پادشاه سلطان محمد حضرتین اعلام قلدق کسله حیدر حضرتین قوبله حیدر حضرتین
 یارلق مشرق کوندره و کز بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو
 و کوندره و کز بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو
 حضرتینیک حیدر کوندره و کز بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو
 ژالو کلکی و سلطان و مرز و قبی و کسله تاتار ایچی بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو
 بیورمیر و افندیز اولو پادشاه خان اعظم سلطان محمد حضرتین بوردو بوردو بوردو بوردو
 پادشاهان دوستلای و محبتیکر بول عیوضیق قلدق و مسلمان و سنه اولو استانبول و قییم
 کوندره و کز بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو
 بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو
 ایکیر افندیز اولو پادشاه خان اعظم هر بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو
 اعلام قلدق دیکر اولو چالوس خانکی افندیز اولو پادشاه خان اعظم هر بوردو بوردو
 ایکون افندیز اولو پادشاه خان اعظم هر بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو
 یقین سوز کوندره و کز بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو
 افندیز اولو پادشاه خان اعظم هر بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو بوردو
 اچ هر تحت لاهنده سغور تادیم آدم ۷۷۱۷ بولد اول انده
 ۱۶۶۰ م. هجری قمری ۱۹ م. هجری شمسی

166

۱۷۸۵
۱۷۸۴
۱۷۸۳
۱۷۸۲
۱۷۸۱
۱۷۸۰
۱۷۷۹
۱۷۷۸
۱۷۷۷
۱۷۷۶
۱۷۷۵
۱۷۷۴
۱۷۷۳
۱۷۷۲
۱۷۷۱
۱۷۷۰
۱۷۶۹
۱۷۶۸
۱۷۶۷
۱۷۶۶
۱۷۶۵
۱۷۶۴
۱۷۶۳
۱۷۶۲
۱۷۶۱
۱۷۶۰
۱۷۵۹
۱۷۵۸
۱۷۵۷
۱۷۵۶
۱۷۵۵
۱۷۵۴
۱۷۵۳
۱۷۵۲
۱۷۵۱
۱۷۵۰
۱۷۴۹
۱۷۴۸
۱۷۴۷
۱۷۴۶
۱۷۴۵
۱۷۴۴
۱۷۴۳
۱۷۴۲
۱۷۴۱
۱۷۴۰
۱۷۳۹
۱۷۳۸
۱۷۳۷
۱۷۳۶
۱۷۳۵
۱۷۳۴
۱۷۳۳
۱۷۳۲
۱۷۳۱
۱۷۳۰
۱۷۲۹
۱۷۲۸
۱۷۲۷
۱۷۲۶
۱۷۲۵
۱۷۲۴
۱۷۲۳
۱۷۲۲
۱۷۲۱
۱۷۲۰
۱۷۱۹
۱۷۱۸
۱۷۱۷
۱۷۱۶
۱۷۱۵
۱۷۱۴
۱۷۱۳
۱۷۱۲
۱۷۱۱
۱۷۱۰
۱۷۰۹
۱۷۰۸
۱۷۰۷
۱۷۰۶
۱۷۰۵
۱۷۰۴
۱۷۰۳
۱۷۰۲
۱۷۰۱
۱۷۰۰
۱۶۹۹
۱۶۹۸
۱۶۹۷
۱۶۹۶
۱۶۹۵
۱۶۹۴
۱۶۹۳
۱۶۹۲
۱۶۹۱
۱۶۹۰
۱۶۸۹
۱۶۸۸
۱۶۸۷
۱۶۸۶
۱۶۸۵
۱۶۸۴
۱۶۸۳
۱۶۸۲
۱۶۸۱
۱۶۸۰
۱۶۷۹
۱۶۷۸
۱۶۷۷
۱۶۷۶
۱۶۷۵
۱۶۷۴
۱۶۷۳
۱۶۷۲
۱۶۷۱
۱۶۷۰
۱۶۶۹
۱۶۶۸
۱۶۶۷
۱۶۶۶
۱۶۶۵
۱۶۶۴
۱۶۶۳
۱۶۶۲
۱۶۶۱
۱۶۶۰
۱۶۵۹
۱۶۵۸
۱۶۵۷
۱۶۵۶
۱۶۵۵
۱۶۵۴
۱۶۵۳
۱۶۵۲
۱۶۵۱
۱۶۵۰
۱۶۴۹
۱۶۴۸
۱۶۴۷
۱۶۴۶
۱۶۴۵
۱۶۴۴
۱۶۴۳
۱۶۴۲
۱۶۴۱
۱۶۴۰
۱۶۳۹
۱۶۳۸
۱۶۳۷
۱۶۳۶
۱۶۳۵
۱۶۳۴
۱۶۳۳
۱۶۳۲
۱۶۳۱
۱۶۳۰
۱۶۲۹
۱۶۲۸
۱۶۲۷
۱۶۲۶
۱۶۲۵
۱۶۲۴
۱۶۲۳
۱۶۲۲
۱۶۲۱
۱۶۲۰
۱۶۱۹
۱۶۱۸
۱۶۱۷
۱۶۱۶
۱۶۱۵
۱۶۱۴
۱۶۱۳
۱۶۱۲
۱۶۱۱
۱۶۱۰
۱۶۰۹
۱۶۰۸
۱۶۰۷
۱۶۰۶
۱۶۰۵
۱۶۰۴
۱۶۰۳
۱۶۰۲
۱۶۰۱
۱۶۰۰
۱۵۹۹
۱۵۹۸
۱۵۹۷
۱۵۹۶
۱۵۹۵
۱۵۹۴
۱۵۹۳
۱۵۹۲
۱۵۹۱
۱۵۹۰
۱۵۸۹
۱۵۸۸
۱۵۸۷
۱۵۸۶
۱۵۸۵
۱۵۸۴
۱۵۸۳
۱۵۸۲
۱۵۸۱
۱۵۸۰
۱۵۷۹
۱۵۷۸
۱۵۷۷
۱۵۷۶
۱۵۷۵
۱۵۷۴
۱۵۷۳
۱۵۷۲
۱۵۷۱
۱۵۷۰
۱۵۶۹
۱۵۶۸
۱۵۶۷
۱۵۶۶
۱۵۶۵
۱۵۶۴
۱۵۶۳
۱۵۶۲
۱۵۶۱
۱۵۶۰
۱۵۵۹
۱۵۵۸
۱۵۵۷
۱۵۵۶
۱۵۵۵
۱۵۵۴
۱۵۵۳
۱۵۵۲
۱۵۵۱
۱۵۵۰
۱۵۴۹
۱۵۴۸
۱۵۴۷
۱۵۴۶
۱۵۴۵
۱۵۴۴
۱۵۴۳
۱۵۴۲
۱۵۴۱
۱۵۴۰
۱۵۳۹
۱۵۳۸
۱۵۳۷
۱۵۳۶
۱۵۳۵
۱۵۳۴
۱۵۳۳
۱۵۳۲
۱۵۳۱
۱۵۳۰
۱۵۲۹
۱۵۲۸
۱۵۲۷
۱۵۲۶
۱۵۲۵
۱۵۲۴
۱۵۲۳
۱۵۲۲
۱۵۲۱
۱۵۲۰
۱۵۱۹
۱۵۱۸
۱۵۱۷
۱۵۱۶
۱۵۱۵
۱۵۱۴
۱۵۱۳
۱۵۱۲
۱۵۱۱
۱۵۱۰
۱۵۰۹
۱۵۰۸
۱۵۰۷
۱۵۰۶
۱۵۰۵
۱۵۰۴
۱۵۰۳
۱۵۰۲
۱۵۰۱
۱۵۰۰
۱۴۹۹
۱۴۹۸
۱۴۹۷
۱۴۹۶
۱۴۹۵
۱۴۹۴
۱۴۹۳
۱۴۹۲
۱۴۹۱
۱۴۹۰
۱۴۸۹
۱۴۸۸
۱۴۸۷
۱۴۸۶
۱۴۸۵
۱۴۸۴
۱۴۸۳
۱۴۸۲
۱۴۸۱
۱۴۸۰
۱۴۷۹
۱۴۷۸
۱۴۷۷
۱۴۷۶
۱۴۷۵
۱۴۷۴
۱۴۷۳
۱۴۷۲
۱۴۷۱
۱۴۷۰
۱۴۶۹
۱۴۶۸
۱۴۶۷
۱۴۶۶
۱۴۶۵
۱۴۶۴
۱۴۶۳
۱۴۶۲
۱۴۶۱
۱۴۶۰
۱۴۵۹
۱۴۵۸
۱۴۵۷
۱۴۵۶
۱۴۵۵
۱۴۵۴
۱۴۵۳
۱۴۵۲
۱۴۵۱
۱۴۵۰
۱۴۴۹
۱۴۴۸
۱۴۴۷
۱۴۴۶
۱۴۴۵
۱۴۴۴
۱۴۴۳
۱۴۴۲
۱۴۴۱
۱۴۴۰
۱۴۳۹
۱۴۳۸
۱۴۳۷
۱۴۳۶
۱۴۳۵
۱۴۳۴
۱۴۳۳
۱۴۳۲
۱۴۳۱
۱۴۳۰
۱۴۲۹
۱۴۲۸
۱۴۲۷
۱۴۲۶
۱۴۲۵
۱۴۲۴
۱۴۲۳
۱۴۲۲
۱۴۲۱
۱۴۲۰
۱۴۱۹
۱۴۱۸
۱۴۱۷
۱۴۱۶
۱۴۱۵
۱۴۱۴
۱۴۱۳
۱۴۱۲
۱۴۱۱
۱۴۱۰
۱۴۰۹
۱۴۰۸
۱۴۰۷
۱۴۰۶
۱۴۰۵
۱۴۰۴
۱۴۰۳
۱۴۰۲
۱۴۰۱
۱۴۰۰
۱۳۹۹
۱۳۹۸
۱۳۹۷
۱۳۹۶
۱۳۹۵
۱۳۹۴
۱۳۹۳
۱۳۹۲
۱۳۹۱
۱۳۹۰
۱۳۸۹
۱۳۸۸
۱۳۸۷
۱۳۸۶
۱۳۸۵
۱۳۸۴
۱۳۸۳
۱۳۸۲
۱۳۸۱
۱۳۸۰
۱۳۷۹
۱۳۷۸
۱۳۷۷
۱۳۷۶
۱۳۷۵
۱۳۷۴
۱۳۷۳
۱۳۷۲
۱۳۷۱
۱۳۷۰
۱۳۶۹
۱۳۶۸
۱۳۶۷
۱۳۶۶
۱۳۶۵
۱۳۶۴
۱۳۶۳
۱۳۶۲
۱۳۶۱
۱۳۶۰
۱۳۵۹
۱۳۵۸
۱۳۵۷
۱۳۵۶
۱۳۵۵
۱۳۵۴
۱۳۵۳
۱۳۵۲
۱۳۵۱
۱۳۵۰
۱۳۴۹
۱۳۴۸
۱۳۴۷
۱۳۴۶
۱۳۴۵
۱۳۴۴
۱۳۴۳
۱۳۴۲
۱۳۴۱
۱۳۴۰
۱۳۳۹
۱۳۳۸
۱۳۳۷
۱۳۳۶
۱۳۳۵
۱۳۳۴
۱۳۳۳
۱۳۳۲
۱۳۳۱
۱۳۳۰
۱۳۲۹
۱۳۲۸
۱۳۲۷
۱۳۲۶
۱۳۲۵
۱۳۲۴
۱۳۲۳
۱۳۲۲
۱۳۲۱
۱۳۲۰
۱۳۱۹
۱۳۱۸
۱۳۱۷
۱۳۱۶
۱۳۱۵
۱۳۱۴
۱۳۱۳
۱۳۱۲
۱۳۱۱
۱۳۱۰
۱۳۰۹
۱۳۰۸
۱۳۰۷
۱۳۰۶
۱۳۰۵
۱۳۰۴
۱۳۰۳
۱۳۰۲
۱۳۰۱
۱۳۰۰
۱۲۹۹
۱۲۹۸
۱۲۹۷
۱۲۹۶
۱۲۹۵
۱۲۹۴
۱۲۹۳
۱۲۹۲
۱۲۹۱
۱۲۹۰
۱۲۸۹
۱۲۸۸
۱۲۸۷
۱۲۸۶
۱۲۸۵
۱۲۸۴
۱۲۸۳
۱۲۸۲
۱۲۸۱
۱۲۸۰
۱۲۷۹
۱۲۷۸
۱۲۷۷
۱۲۷۶
۱۲۷۵
۱۲۷۴
۱۲۷۳
۱۲۷۲
۱۲۷۱
۱۲۷۰
۱۲۶۹
۱۲۶۸
۱۲۶۷
۱۲۶۶
۱۲۶۵
۱۲۶۴
۱۲۶۳
۱۲۶۲
۱۲۶۱
۱۲۶۰
۱۲۵۹
۱۲۵۸
۱۲۵۷
۱۲۵۶
۱۲۵۵
۱۲۵۴
۱۲۵۳
۱۲۵۲
۱۲۵۱
۱۲۵۰
۱۲۴۹
۱۲۴۸
۱۲۴۷
۱۲۴۶
۱۲۴۵
۱۲۴۴
۱۲۴۳
۱۲۴۲
۱۲۴۱
۱۲۴۰
۱۲۳۹
۱۲۳۸
۱۲۳۷
۱۲۳۶
۱۲۳۵
۱۲۳۴
۱۲۳۳
۱۲۳۲
۱۲۳۱
۱۲۳۰
۱۲۲۹
۱۲۲۸
۱۲۲۷
۱۲۲۶
۱۲۲۵
۱۲۲۴
۱۲۲۳
۱۲۲۲
۱۲۲۱
۱۲۲۰
۱۲۱۹
۱۲۱۸
۱۲۱۷
۱۲۱۶
۱۲۱۵
۱۲۱۴
۱۲۱۳
۱۲۱۲
۱۲۱۱
۱۲۱۰
۱۲۰۹
۱۲۰۸
۱۲۰۷
۱۲۰۶
۱۲۰۵
۱۲۰۴
۱۲۰۳
۱۲۰۲
۱۲۰۱
۱۲۰۰
۱۱۹۹
۱۱۹۸
۱۱۹۷
۱۱۹۶
۱۱۹۵
۱۱۹۴
۱۱۹۳
۱۱۹۲
۱۱۹۱
۱۱۹۰
۱۱۸۹
۱۱۸۸
۱۱۸۷
۱۱۸۶
۱۱۸۵
۱۱۸۴
۱۱۸۳
۱۱۸۲
۱۱۸۱
۱۱۸۰
۱۱۷۹
۱۱۷۸
۱۱۷۷
۱۱۷۶
۱۱۷۵
۱۱۷۴
۱۱۷۳
۱۱۷۲
۱۱۷۱
۱۱۷۰
۱۱۶۹
۱۱۶۸
۱۱۶۷
۱۱۶۶
۱۱۶۵
۱۱۶۴
۱۱۶۳
۱۱۶۲
۱۱۶۱
۱۱۶۰
۱۱۵۹
۱۱۵۸
۱۱۵۷
۱۱۵۶
۱۱۵۵
۱۱۵۴
۱۱۵۳
۱۱۵۲
۱۱۵۱
۱۱۵۰
۱۱۴۹
۱۱۴۸
۱۱۴۷
۱۱۴۶
۱۱۴۵
۱۱۴۴
۱۱۴۳
۱۱۴۲
۱۱۴۱
۱۱۴۰
۱۱۳۹
۱۱۳۸
۱۱۳۷
۱۱۳۶
۱۱۳۵
۱۱۳۴
۱۱۳۳
۱۱۳۲
۱۱۳۱
۱۱۳۰
۱۱۲۹
۱۱۲۸
۱۱۲۷
۱۱۲۶
۱۱۲۵
۱۱۲۴
۱۱۲۳
۱۱۲۲
۱۱۲۱
۱۱۲۰
۱۱۱۹
۱۱۱۸
۱۱۱۷
۱۱۱۶
۱۱۱۵
۱۱۱۴
۱۱۱۳
۱۱۱۲
۱۱۱۱
۱۱۱۰
۱۱۰۹
۱۱۰۸
۱۱۰۷
۱۱۰۶
۱۱۰۵
۱۱۰۴
۱۱۰۳
۱۱۰۲
۱۱۰۱
۱۱۰۰
۱۰۹۹
۱۰۹۸
۱۰۹۷
۱۰۹۶
۱۰۹۵
۱۰۹۴
۱۰۹۳
۱۰۹۲
۱۰۹۱
۱۰۹۰
۱۰۸۹
۱۰۸۸
۱۰۸۷
۱۰۸۶
۱۰۸۵
۱۰۸۴
۱۰۸۳
۱۰۸۲
۱۰۸۱
۱۰۸۰
۱۰۷۹
۱۰۷۸
۱۰۷۷
۱۰۷۶
۱۰۷۵
۱۰۷۴
۱۰۷۳
۱۰۷۲
۱۰۷۱
۱۰۷۰
۱۰۶۹
۱۰۶۸
۱۰۶۷
۱۰۶۶
۱۰۶۵
۱۰۶۴
۱۰۶۳
۱۰۶۲
۱۰۶۱
۱۰۶۰
۱۰۵۹
۱۰۵۸
۱۰۵۷
۱۰۵۶
۱۰۵۵
۱۰۵۴
۱۰۵۳
۱۰۵۲
۱۰۵۱
۱۰۵۰
۱۰۴۹
۱۰۴۸
۱۰۴۷
۱۰۴۶
۱۰۴۵
۱۰۴۴
۱۰۴۳
۱۰۴۲
۱۰۴۱
۱۰۴۰
۱۰۳۹
۱۰۳۸
۱۰۳۷
۱۰۳۶
۱۰۳۵
۱۰۳۴
۱۰۳۳
۱۰۳۲
۱۰۳۱
۱۰۳۰
۱۰۲۹
۱۰۲۸
۱۰۲۷
۱۰۲۶
۱۰۲۵
۱۰۲۴
۱۰۲۳
۱۰۲۲
۱۰۲۱
۱۰۲۰
۱۰۱۹
۱۰۱۸
۱۰۱۷
۱۰۱۶
۱۰۱۵
۱۰۱۴
۱۰۱۳
۱۰۱۲
۱۰۱۱
۱۰۱۰
۱۰۰۹
۱۰۰۸
۱۰۰۷
۱۰۰۶
۱۰۰۵
۱۰۰۴
۱۰۰۳
۱۰۰۲
۱۰۰۱
۱۰۰۰
۹۹۹
۹۹۸
۹۹۷
۹۹۶
۹۹۵
۹۹۴
۹۹۳
۹۹۲
۹۹۱
۹۹۰
۹۸۹
۹۸۸
۹۸۷
۹۸۶
۹۸۵
۹۸۴
۹۸۳
۹۸۲
۹۸۱
۹۸۰
۹۷۹
۹۷۸
۹۷۷
۹۷۶
۹۷۵
۹۷۴
۹۷۳
۹۷۲
۹۷۱
۹۷۰
۹۶۹
۹۶۸
۹۶۷
۹۶۶
۹۶۵
۹۶۴
۹۶۳
۹۶۲
۹۶۱
۹۶۰
۹۵۹
۹۵۸
۹۵۷
۹۵۶
۹۵۵
۹۵۴
۹۵۳
۹۵۲
۹۵۱
۹۵۰
۹۴۹
۹۴۸
۹۴۷
۹۴۶
۹۴۵
۹۴۴
۹۴۳
۹۴۲
۹۴۱
۹۴۰
۹۳۹
۹۳۸
۹۳۷
۹۳۶
۹۳۵
۹۳۴
۹۳۳
۹۳۲
۹۳۱
۹۳۰
۹۲۹
۹۲۸
۹۲۷
۹۲۶
۹۲۵
۹۲۴
۹۲۳
۹۲۲
۹۲۱
۹۲۰
۹۱۹
۹۱۸
۹۱۷
۹۱۶
۹۱۵
۹۱۴
۹۱۳
۹۱۲
۹۱۱
۹۱۰
۹۰۹
۹۰۸
۹۰۷
۹۰۶
۹۰۵
۹۰۴
۹۰۳
۹۰۲
۹۰۱
۹۰۰
۸۹۹
۸۹۸
۸۹۷
۸۹۶
۸۹۵
۸۹۴
۸۹۳
۸۹۲
۸۹۱
۸۹۰
۸۸۹
۸۸۸
۸۸۷
۸۸۶
۸۸۵
۸۸۴
۸۸۳
۸۸۲
۸۸۱
۸۸۰
۸۷۹
۸۷۸
۸۷۷
۸۷۶
۸۷۵
۸۷۴
۸۷۳
۸۷۲
۸۷۱
۸۷۰
۸۶۹
۸۶۸
۸۶۷
۸۶۶
۸۶۵
۸۶۴
۸۶۳
۸۶۲
۸۶۱
۸۶۰
۸۵۹
۸۵۸
۸۵۷
۸۵۶
۸۵۵
۸۵۴
۸۵۳
۸۵۲
۸۵۱
۸۵۰
۸۴۹
۸۴۸
۸۴۷
۸۴۶
۸۴۵
۸۴۴
۸۴۳
۸۴۲
۸۴۱
۸۴۰
۸۳۹
۸۳۸
۸۳۷
۸۳۶
۸۳۵
۸۳۴
۸۳۳
۸۳۲
۸۳۱
۸۳۰
۸۲۹
۸۲۸
۸۲۷
۸۲۶
۸۲۵
۸۲۴
۸۲۳
۸۲۲
۸۲۱
۸۲۰
۸۱۹
۸۱۸
۸۱۷
۸۱۶
۸۱۵
۸۱۴
۸۱۳
۸۱۲
۸۱۱
۸۱۰
۸۰۹
۸۰۸
۸۰۷
۸۰۶
۸۰۵
۸۰۴
۸۰۳
۸۰۲
۸۰۱
۸۰۰
۷۹۹
۷۹۸
۷۹۷
۷۹۶
۷۹۵
۷۹۴
۷۹۳
۷۹۲
۷۹۱
۷۹۰
۷۸۹
۷۸۸
۷۸۷
۷۸۶
۷۸۵
۷۸۴
۷۸۳
۷۸۲
۷۸۱
۷۸۰
۷۷۹
۷۷۸
۷۷۷
۷۷۶
۷۷۵
۷۷۴
۷۷۳
۷۷۲
۷۷۱
۷۷۰
۷۶۹
۷۶۸
۷۶۷
۷۶۶
۷۶۵
۷۶۴
۷۶۳
۷۶۲
۷۶۱
۷۶۰
۷۵۹
۷۵۸
۷۵۷
۷۵۶
۷۵۵
۷۵۴
۷۵۳
۷۵۲
۷۵۱
۷۵۰
۷۴۹
۷۴۸
۷۴۷
۷۴۶
۷۴۵
۷۴۴
۷۴۳
۷۴۲
۷۴۱
۷۴۰
۷۳۹
۷۳۸
۷۳۷
۷۳۶
۷۳۵
۷۳۴
۷۳۳
۷۳۲
۷۳۱
۷۳۰
۷۲۹
۷۲۸
۷۲۷
۷۲۶
۷۲۵
۷۲۴
۷۲۳
۷۲۲
۷۲۱
۷۲۰
۷۱۹
۷۱۸
۷۱۷
۷۱۶
۷۱۵
۷۱۴
۷۱۳
۷۱۲
۷۱۱
۷۱۰
۷۰۹
۷۰۸
۷۰۷
۷۰۶
۷۰۵
۷۰۴
۷۰۳
۷۰۲
۷۰۱
۷۰۰
۶۹۹
۶۹۸
۶۹۷
۶۹۶
۶۹۵
۶۹۴
۶۹۳
۶۹۲
۶۹۱
۶۹۰
۶۸۹
۶۸۸
۶۸۷
۶۸۶
۶۸۵
۶۸۴
۶۸۳
۶۸۲
۶۸۱
۶۸۰
۶۷۹
۶۷۸
۶۷۷
۶۷۶
۶۷۵
۶۷۴
۶۷۳
۶۷۲
۶۷۱
۶۷۰
۶۶۹
۶۶۸
۶۶۷
۶۶۶
۶۶۵
۶۶۴
۶۶۳
۶۶۲
۶۶۱
۶۶۰
۶۵۹
۶۵۸
۶۵۷
۶۵۶
۶۵۵
۶۵۴
۶۵۳
۶۵۲
۶۵۱
۶۵۰
۶۴۹
۶۴۸
۶۴۷
۶۴۶
۶۴۵
۶۴۴
۶۴۳
۶۴۲
۶۴۱
۶۴۰
۶۳۹
۶۳۸
۶۳۷
۶۳۶
۶۳۵
۶۳۴
۶۳۳
۶۳۲
۶۳۱
۶۳۰
۶۲۹
۶۲۸
۶۲۷
۶۲۶
۶۲۵
۶۲۴
۶۲۳
۶۲۲
۶۲۱
۶۲۰
۶۱۹
۶۱۸
۶۱۷
۶۱۶
۶۱۵
۶۱۴
۶۱۳
۶۱۲
۶۱۱
۶۱۰
۶۰۹
۶۰۸
۶۰۷
۶۰۶
۶۰۵
۶۰۴
۶۰۳
۶۰۲
۶۰۱
۶۰۰
۵۹۹
۵۹۸
۵۹۷
۵۹۶
۵۹۵
۵۹۴
۵۹۳
۵۹۲
۵۹۱
۵۹۰
۵۸۹
۵۸۸
۵۸

[illegible]

767

468

سنه ۱۰۸۰ هـ شمسه بخنده دوستو
چارون رباب جايون ايجان اولنا نامه
چهارم حتمه قهرم سه بود

ما قبله
ماتياس سبنا، داب هارونكو، جيفنزونا ارسال احمد املكو حسيه كيو آفوناسي و اوينوج و سو كاتي اونان وارومج نام الحيدر
لله يدي بيك يوز التقي التي سنة سنله كانون ثاني ده هجر بوجانبه عودت ايد ٦٦ طرف شهنشاهوند

وای خود را ^{حکام نفع عام ایچون} و اولاد متقارینگر له مصالح حکم سواشد کاری مصالح مالکده و حقوق مجبور آیدن ~~آیدن~~ ایلام

کوه کندای فراپ و سیاب ایدوب حیل طایفه نری ^{ایسی} لکجه بند و کند ایلدیکنی مذاکره اتدولدن آگاه ایلدیک اول

میانزده
حالا بوقدر عهد و انقاده نصاره لازم است
حسبقره مستند و اخوتزم مستند
مستند اولدغه نشنا

طلاق اولوب وفادارلق اهل و متوقع در و تاتار هجوم و غارت سبيل محاصره جديده مصاحبه قديمه نري نسبي
عادل کو احمد خان حضرت داوره

برای جابجایی و جدایی چینه و دلمه سطح و میره کینی و آثار عمیق کنی و ندرمیه و بفرزده نفاق و سقاج
رکان های بودند کندلنضام عادل و ای خان

مملکت کفره متعلق چگون و دوشیز قلعه سلطان یحیی قریب عسکری ایلی کوند و اب و اترینه
 اتدکنه ما بعدا
 بو ذیل ناھوار اقبوب

نعل اندازی مودنا و خاتمی صند استقبالی اندکی به او ناسی پورد سو فوری بو حجت نامه ایلی و ایلی پورد
حق تکیه انبان فرمود بویا فرود اصل

ارسل انيکس بوا اميد د جابم کان سولکوا باداساه خيرو هواهل کي ايسر يوسف علام او ميب نکرلا موبور باد
 قوتو قويدن خلاص اولقي بانبده اچنده فواده شهنشاهي اهره
 خان حضرت کونه او امر شريفه کوني کوندر يان مضي اقامت ولايت و درتوس ميستاد بوطفتين اولان کي شهنشاهي

نه سلطان نه میوزه فی نه تاتار عیون کیندرو بیو و جه ایله خور کوسترمیه بن دق آرا فرده عقد اتدوگر معاهد

ایستاد و محبتی از تو فرستی ایدوب کاکو قمالک شش یار زندان کاکو شامار دیار زندان اولوب موسقو و لایتمز بولنا

ایسوی آزاد ایدنم و عظمی پادشاهک مصادقتنده ثابت قدم و راستدم اولوب

اتحادی کہ جناب جهانداریکو دم اول منوال اوردہ قابلز غبار انشقاقدن پاکاولا تاکد رعایانر فلاحہ و اولاد
تازہ وراقضی اندازقلم

فوائد و غرائب آل مال ذواته صاحب مباحی اولون
مملکتخانه
کاشمیر
بجایم استغفار بیلدی مسعود اولون مصلحت بر روی قلمر مسعود اولون چو اولون و بی و بیجیم شریف اولون

طوبیختن آراستده احسن وجهیای صلاح بولا و فرود آزاد اندوکن یکجی و قالیکن و ستودن کند دیوانه له

و بغداد و لايتيندن كچورد كره غرض بو ايدكي ابتدا قوماك يپي شهرلرنده ماسينغره اولان عهد و امانه و عهد و تحمي

اعز الحق تبارك و تعالیٰ حضور نبی و دو انگیزی فرید و سرور سلسلہ شریعہ طالع ہمایون ایلہ جالوس مدیدی ^{یوم و عوام} حیدر ایلہ

جناب شهنشاهیدن رجا اولودک احاکبای دولت مدارین ارسال اندوکنم ^{بجای} آفوناسی. نورسوقه الجمر حقه عامه
عالم

طاهر اولون بلا توتق بو جانبه عودن آيچون ماليايولم

БСЕДЕРЖИТЕЛА

БГА

МЛПНЮ МЫ ВЕЛІКИ ГДРЬ

ЦРЬ ІВЕЛІКІ КНЗЪ АЛЕХЪ

МИХАИЛОВИ ВСЕА ВЕЛІКІА

ІМАША ІБѢЛЫА РОСИ

САМОДЕРЖЕ, ІМНОГИ

ГДРПВЪ ІЗЕМЕ ВОСТОЧНЫ

И ЗАПАДНЫ И СВЕРНЫ

ОЧИ ІДЕДИ ІНАІЛѢНИ

ІГДРЬ ОЛАДАТЕ

ГАМАЮНА ПШДАЖАТЕЛЮ

МАМЕПЬ. САЛТАНЪ ГДРЮ

КОСТАТИНОПОСКУМУ

АНАТАЛІЙСКО БЕЛОМОРСКО

ЧЕНО МОРСКОМУ ЧРЪСКУМУ

РИМСКОМУ КАРАМАНЪСКУМУ

ІННЪ, БЕЛИКО ГДРЮ БРА

ІДОРШ ПРІАТЕЛЮ НШЕМ БРА

СТВНОЕ ІБІТЕННОЕ ПОДРВ

НИ

ННШНЕБО РОЗ ТОДЪ ВІЕНДРѢ МЦЕ НШН. БЕЛИКО ГДРЬ НШЕТО ЧРЪСНОГО БЕЛИТЕРА

ПОЛЫ СТОЛНИО ИФОНАСЕН ИДАНОВІТЬ НЕСТЕРЪ ДАДІКЪ ИДА ВАХРОМБЕВЪ

ВО ПРАПЛИСЬ О ВАС БЕЛИКО ГДРЬ БРАТА НШЕТО ВАШЕ САТАНОПАДІОСТА

СЛЮБИТЕ НОУ ГРАМОПОЮ, ИДАНОВІТЬ ИХЪ ПОСЛОДЪ ПРІСЪПОСОБЪ ТАКЪ ІОПЪСІО

ПОЛЮДИ БРАТСТАННОИ МЕСДО НАМИ БЕЛИНИИ ГДРІ ПРІДЪБ НАУМНОЕ

СОСТАВЕННЫЕ ДРЪБЪ ВТИНЕНЪ НАМЪ БЕЛИКОМУ ГДРЬ ЧРЪСНОМУ БЕЛИТЕСТА

НШІХЪ ИЗОЛѢТНО ЕТЬ.

АТОПЪ НШН ПОЛЫ ВЪДЪТИ СНАШИИ БРАТА НШЕТО САТАНОПА БЕЛИТЕСТА

ДУМНЫИ ЛЮДИ ОВЕЛИСІХЪ ДРЪСТЕННЪ ДЕЛА ИНОСТОЯННОИ СОСТАВЕННОИ ДРЪБЪ

ГОВОРИЛИ, ИБШЕТО ХАНЪ ПРІСІО МАМЕПЬ ГИРТЬКА НАРЪШЕНІЕ ШЕТИ ПРАДЪ

ОЯДАЛИ ТО ОНЪ МНОГО ПОИНОЮ ПАХРАННЫЕ ГОРОДЫ ПРИХОДИ И ПЛѢНЪ

ТЕРЕ НЕ МАЛОЕ ДРЕМЪ ЧУНИНЪ.

ИНШЕТО ЧРЪСНОГО БЕЛИТЕСТА БОГАРИНА ВАСИЛЫНЪ БОРИСОВІТА ШЕРЕМЕТЕВЪ ИННО

РАПНЪ ЛЮДИ, НАРЪШИ ОБЪЩАНІЕ ПРЪРЪМЪ БЗНАІ НАДО СЕТО ДРЕМЕНИ ДРЪБЪ

Нншею црсною вели: поломъ потопташа наше сапанопа вели: блнне думные
 лди гдори эпиде предъ поспание. и (состепенной дръже пока жетца наше
 брапта ншею сапанопа вели: намбрение непоручимой сосгственной дръже на наиб
 содержаня одобненн и спрмъ боарина ншею пасилъа борисогиза шереметева
 и сыны м моснодспикмъ пономъ обо пхсе и спонено бде.
 дптв же ншмъ црсною вели: поломъ паши брапта ншею великою таря сапанопа.
 вели: блнне лди потопте гдори и то наше сапанопа вели: хопта бншб снати
 велин таремъ браццнои прбпцон дръже илюи ила соий прыспомъ
 ади гирбю хану послали позаповедью, что онъ впрздннши црсною вели:
 вкраинныя городы самъ воиную неходилъ; царевичи и мурзъ и татаръ не посылалъ,
 а бде онъ прымснои ханъ (сего дотопору нанши великою таря украинны самъ
 поидетъ и линою пошлетъ, а мы велинии таря уне бромъ пошесалъа вели: писатъ
 яаше сапанопа вели: емъ ади гирбю хану велите зачужинтъ, что между нами
 обонми велинии таря браццнои дръже б едо ханомъ (сортъ нелюя не вгиклоса
 и по онъсптв инаму велиному тарю и ншмъ црсною вели: таря о аа брапта ншею великою
 таря сапанопа вели: пбхъ нши црсною вели: быше и манопа нны поело прыспомъ
 нойи ади гирби ханъ прелаше ваше брапта ншею поделбные присыла пнши
 црсною вели: малоросинские городы брапта сповъ кагъ царевича сомноити
 прыспомъ люти. и ншмъ црсною вели: украинныя городомъ лдъа мноюс
 разоренье учинили и пономъ поимахи.
 ади хопъ мы велинии таря нше црсною вели: пороношенъ нши црсною вели: по сдоб
 желанье инабъ велиному таря наше сапанопа вели: браццнои дръже илюи и преддзги
 црсною вели: лбипте по трамътню испбти гнътары по снбъ ншб црсно: вели:
 посланномъ жилецъ аронаси поросиновъ. ншмъ бь брату ншмъ велиному таря наше
 сапанопа вели: то о на великою таря црсною вели: показанное дородбание прина олюбъ
 браццнои дръже илюи и преддзги
 хану (соз таря по делбные, что б онъ прымснои ади гирби ханъ бпспти
 и ншмъ црсною вели: боарина ншею пасилъа борисогиза шереметева.
 ади хопъ адръа ромоданосюто и иныхъ ншею црсною вели: рапны лдъаи
 ншмъ црсною вели: украинныя тапже и вгирасные по сдсторонъ днпра
 самъа воиную неходилъ и прымсныхъ царевичи и мурзъ и татаръ не посылалъ

3

7
 8
 9
 10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525
 526
 527
 528
 529
 530

2 по бѣ а предъ а тамонъ и прѣдъ а по рѣбѣ и по
 2 по бѣ а предъ а тамонъ и прѣдъ а по рѣбѣ и по

ТА
 НОД
 ЦР
 а
 пр
 и
 м
 а
 з
 о
 р
 е
 м
 о
 в
 е
 н
 и
)
 д
 н
 а
 о
 б
 н
 а
 т
 о
 р
 е
 л
 а
 р
 е
 л
 а
 н
 е
 ш
 е
 н
 и
 с
 л
 а
 н
 н
 а
 ч
 о
 в

1) На
 2) На
 3) На
 4) На
 5) На
 6) На
 7) На
 8) На
 9) На
 10) На
 11) На
 12) На
 13) На
 14) На
 15) На
 16) На
 17) На
 18) На
 19) На
 20) На
 21) На
 22) На
 23) На
 24) На
 25) На
 26) На
 27) На
 28) На
 29) На
 30) На
 31) На
 32) На
 33) На
 34) На
 35) На
 36) На
 37) На
 38) На
 39) На
 40) На
 41) На
 42) На
 43) На
 44) На
 45) На
 46) На
 47) На
 48) На
 49) На
 50) На
 51) На
 52) На
 53) На
 54) На
 55) На
 56) На
 57) На
 58) На
 59) На
 60) На
 61) На
 62) На
 63) На
 64) На
 65) На
 66) На
 67) На
 68) На
 69) На
 70) На
 71) На
 72) На
 73) На
 74) На
 75) На
 76) На
 77) На
 78) На
 79) На
 80) На
 81) На
 82) На
 83) На
 84) На
 85) На
 86) На
 87) На
 88) На
 89) На
 90) На
 91) На
 92) На
 93) На
 94) На
 95) На
 96) На
 97) На
 98) На
 99) На
 100) На

Дана
одлако
ре ла
делан'е
шен
де
гранн
тачод

однако
ре ла
желане
шеи
де.
гранн
тачов

ШЕН
Гранн
тачод

станн
тачод.

سنی قادر اللہ اہم لدم باقی سرانیدہ اغوستوس اینک اوتوزخی کوئندہ سنہ ۱۰۵۹ و م ۱۰۶۹

قوم تاتارلك و زاپوده عسكوك له دلم يازالمق

۹ سائو

۱۴۴۹

شونين بن قيا بن مرتضى بن بدين اغا ارغين اغا باتوم ميرزه قواچ بن بابو علي ميرزه سيد احمد بن محمد بن ميرزه
علي بن و سايو جلد اعالي

[illegible]

[illegible]

Застолдъ

96m6 228x

نام الجبلینہ شوقیادشاہ حمزہ تلمبات حضور جلیل المذہ سولیمانی
تظیم و تعظیمک توجہ سے بودر

اولا قیامی باشه ایله صیانتی ایچون کوندر دکلوی سخاقلر ایچون شکون کتور کور دوی عبودیتقری خاکپای شهشاهلرینه یوز سود کدنگر
ک اولدله بوه اقرار اولدیکیم خالک جمل اوردوی ایله خطمان اندک بنفی عدا دندن فارغ اولد و خطمان دایما دوستلق و محبتده کچنوب
اولک هلاک ایچون سرق و عیان قصه و غصه اتمیه و آشفده که اشتیا قاقلمینه یوز دیر سه و اوندی طغیان و عصیان کتریش اتمیه و
امداد و یومیه بلکه اکی خطمان قوشنه غانا خبردار اولوب یا اولمیوب اوردو که اشتیا ایله جمع اولوب محارب له ایدر لسه بو سخاقلری
کوتوردن کبی فطنه الحال جنکدن داز کچوب خطمان بار شه و ^و هج ^{شده} ضرر اتمیوب کند و لایتنه کده و اشتیای ترک اتمک بیونلیم واجب اولد
سک مزبور علی اغا پادشاهلک ایچیه بو خصوی ایچون قیام و ایدی خطمان دنی بلمه نجه کند و الجیلرینی خانه کوندر دی

پادشاه قیام خان بزه نیت آمد که عرض و دشمنان قدر و اغت امتیوب حطمانه و زاپرده عسکری عامی و اشقیای قزاقان ملاجه به قندردوب طاق و باغ
المیله بدو که آمده مرسله کی یازوب که بن اد و اینه و ابدی ال عثمانه تعیید ایلدم و کند و ایچون دره تحقیق قیام سلطنته ایل و اورددوی ایل کند و
ال عثمانک حکومتندون جنک ایل چوقن استو و قزاقدهب دروشیقودن حصا المفی الدقد نصیره غیر کسیه ویره و کند و اینی عثمانه ادرینه
خانه لیه و مشاوره المیه و سوخویه نام اسکی فتنه اکیزیه و دفی خانکوتور زاپوره حطمانه ای ایدوب و علم ختی اوغلی قیام بویله مکتوبیلر
یازدوی و بو مکتوبیلر شاهدی که کتبه خانچکه کند الیه یازدوی مکتوب سلستزه پاشاسه کوندردک و ظن ایددک سعادتو پادشاه ابواز
الندی و بر عینین دفی حال کیدن الحیریز کومتوسه دیک که اندوده ییچون خان کندویه امداد حایم ال اشقیای خانکوتونک یاندون

[illegible]

بولای قوتی ایچون عظمیان کندو وجودیل و یاتنده بولتان عسکریل و بولکباشیلرل و اختیارلی ایلر آستینلوه نام ^{عسکر} ~~نیمه~~ قصبه یه کلوب
 اوراده اشقیال و باتوم میوزده سختی پادشاه لئی حسابده فوتیوب و عرض پادشاهی عظیم زوریل اوزیرنه کلوب بو پادشاهک علامتلیق استقر
 ایوب بریلدی شدی کور دروشتیو آقا عقاله سختی ~~نیمه~~ یاردم ک کتور بؤ اولدی هیچله هیچ صیارد دیدرک هجوم ایدرلیدی
 و یقین و ناسقول سوزی پادشاهک حقنه چله ~~نیمه~~ حاضر اشدوب سولیدیله بوغدی اوه زمانده یاغده اولان آق کومان اوردوسه بر خوش
 دلیله اشدی

تاک حق تعالی بوز کتو میوب السعدن قورقن و شریو ادمار اول نیت اددو ک ظلمی و عداوت هفانک عقل و تدبیر الیه و سون چو
 داپود عسکرینل اردی برنگی شویله قویم کد اشقیانل و قیام با تویم میزدنیک امداد ایدلر تاتارل قوتی هب طارومار اولدی
 اشقیانک طابوردی طوب و توفیق کایله و یا یا عسکرل هفانک اینه کدیملر قلاان اددو اردی اوردن قییه و اشقیان قاقدا اشغه ک
 وایتره قاصید

بو اشتیالک و باتوم میوزده ناک انفرامدن صکره نازاد کوندن خطماندن دوشیقونک ایکیلجی قیوی باشی علی آغا ایله
 کوندردکی ایکیلجی بر جو اسیر و مکتوبسز دوغوب الحق بکله بوندن خبر کتودیلر خان کزدوسه کندی تیتتی علی کوتلر قند
 التبتده جلالتدستیل باتوم میوزده ناک آردن اوقایینه ی کلچکدر و بونا بو آنه دکی دنی کندی اوقایینه ی کسیدیلر بونا که اول یولده اول
 باتوم میوزده ~~مکتوب~~ مانه اولدی که قییم کلچکدر زمان ی انفرامدن خبر ووردیلر یکی اولک کی دشمنلک لیله خطماندن
 ویاننده اولان عسکر و جلالتدستیل یه خان ولزچن زیوانکار اشفییه قچه قاجیق اشتیالک مرسله ایدر و کلچک یلان بیلر
 جلالتدستیل ایل خط اوقایینه ی جنات اتان ایچون کیمک وعده ایدر

خافه اوزره

آنک ایچون خطمان دروشیقو ویاننده اولان زاپوره عسکر شوکتلو پادشاه بو ییج مخادرانستیل و شکایات ایدوب
 تواضیل که پادشاه مکتوبی بو الجیلو یکره هر شیده اعتقاد ایدوب لطف ایل و اوصاف ایدوب اولوک سوزنی دکلوب و
 مظالمه و شهنشاهلیق ایدوب جلالتدستیل بو خصوصاً بلم که خافه ییج ایچون خطمانه ~~خطمان~~ ایچون ایچونک تاتارقلان
 ایل و قییم کوندن الجیلو یکره کوندور ۷۱ خطمان کزدوسه طوس طوزو دکاب هایونه و دنی آنلا ایچونک خطمان بونا
 ثابت سوز دیروب سلسله مردادان زاپوره عسکرینک خطمانلک وعده ایدور ~~خطمان~~ دوستلوق طوتوب ییج
 تفتینه بسق سلطانلک انصاریله اولور جمیعت اتک قمر و اول کولی فتنه یی که سعادتلو پادشاه اوقایینه ی
 و خطمان عداوة حریبه و انشاء ایدور دکلم بلم خبر صانوب جلالتدستیل عثمانیه ی ناک خدمتینه ~~خطمان~~ اوقایینه ی
 اتک مراد فردر مادامک خطمانلق ضبطلک اوقایینه ی خطمان و مادامک حیاتده یز آنک ایچون خان زاپوره عسکر
 غیر خطمانلوق نصب ایدوب ابرام ایدر که مرادی اوزره مشاوره ایدور و طغیانلوق عیت ایدور کی کندی
 مناسب اولای

عسکرین

زاپوره عسکرینک خبری بو حیانه کلور که خان انواع طریقه جهد ایدر که زاپوره عسکرینک خطمانلق شوکتلو
 قلایه اول سبیلدن که خطمان لیه قاله و موسقو چارل مرسله ایدر و بوجه ایل خان آذ استور پادشاهلک
 میانستدن عروم اتک لک بونک ایچون سعادتلو پادشاه غبار انفعال کلیه الجیلو یکره اقسونلر زیرانی
 عیسی قاله ییقی لیه قاله که ائنده قیوس کتودیلر دایما طوتار و موسقو چارل کوردم که پادشاه خطمان
 بونا دنی زاپوره عسکرینه خاطر قلییه که بر آیتده لیه قاله الجیلو یکره و موسقو چالغل کچنورز غی شی ایچونک
 اوقایینه ی اولوک ولایتلر دن قورروب و جلالتدستیل زاپوره عسکرلک سوخت مصالحه ی ایچون خطمان اولوک جمیعت
 زمان الجیلو کوندور چونکه ~~خطمان~~ قدیدن برو خطمانلک و زاپوره عسکرینه دوشورک یالک اوقایینه ی ساکن اولور
 بلم لیه قاله حکومتی التبتده دنی بر دینه و استانبول بطریکیلرک اطاعتی التبتده اولور لیه دینندن
 قورتق ایچون دنی اولوک و بزم کاسعا اشتیالک حلق و لیه ححه کندی جلالتدستیل حدود سق محاکمه و استقرار
 اشدر لکن یینه ده ییج بر مخالفت و عداوت سلطنت عثمانیه ایل بر قوادتک بر شمش کتور دیج کتورک لکن
 تته اول اولون مکتوبلر ~~خطمان~~ کلد که زمان نچ کوه فغانه کوندروب فاش ایدردک اما بودنی آن خطمانلک و زاپوره عسکرینک

خطمان

جکری بلم هب کلک خطمان و زاپوره عسکرینه صاندر ~~خطمان~~ لیهلره تعلق ایدوب خدمتینه سق ایدر
 مکتوبلری و اول والوده ارسال اولنان مکتوبلری لیه کوندردی و حضوردن خطمان ز تحذیر اولنج ارتوق آقا بونا
 کوندردی سلطنته پاشانه شیوع ایدردم و ایالوردی که پاش اونلری سعادتلو پادشاه ارسال الیه
 و عادت قدیم اوزره سلاک ایدوب حال دنی بزه لیهلرک و موسقو لک ارسال اولنان مکتوبلری بو الجیلو ایل سعادتلو پادشاه
 اولورون عیانا اعلانی قابلدر نه وجه ایل زاپوره عسکرینک خطمانلق دوستلوقیه جکری

آنکه چون زاپوره عسکریک حطمان سعادتلو پادشاهدن دجا ایدرک وقار شهشا هیول خاتک عداوتی تسلیم ایلیمه و اذارتوق
حطمانک و زاپوره عسکریک حطمان بارشدرتق عسکریک اولمازسه که صدقل و جان کوللا هر دشمنیه و شو جنک دورنسه خاتلقدن غزل
اولونه د غیو حطمان و زاپوره عسکریک غیو صنان و سعادتلو پادشاهک ایلکن استین بو قیم خاتلقدن منصبی ایل شوق بوله
واک بونده ده دجا فکچر سه دجاب طایونده حطمان و زاپوره عسکریک بر رجا فکچی واک بویل دشمنلک ایدر سه قیانی شومک کند
نفسیه و حب و طایری معقول و حق اوزره قورتق ایچون الله قالی ناک عوتی امداد غره آلوب حطمان و زاپوره عسکریک بغوری
اوزیه وارسق معطر اولور سه تاد بوتک ایچون سعادتلو پادشاه حطمان و زاپوره عسکریک دخییده خام اولیمه زیو بو آنک ده هیچ بر
وجه ایل کمال اتان دکل بلکه فکر تیره کور سلطنت عثمانیه حطمان و زاپوره عسکریک آلا هر شیده کولک اولیق و پادشاه حق تبارینک
هر دشمنیه اوزره خدمت عسکریک بیا شدیق استوز ییچ که بوقلاج ده ساق حطمانلک زمانده اولیمه شیک زاپوره عسکریک
اثبات اید عسکری بیان ایدر

علا حطمان و زاپوره عسکریک تجیده در که آق کمان و نونای اوردووی و ای حطمان اوزایینه کوب سیدی آغا سوداری ایل و
زاپوره عسکریک دشمنیه دو کشتن دکل بلکه کور شیوب اوزو صوینک بو طرفنده اوزایینه شهونده قوندیلر و عظیم کولک اولور
اندیلر قاتلک اولی و سایر عوام خلقت یا غه لیلر و هر کور اوز طایره و سایر آدمی بولورده سو یوب و بقیلوی سیو طوق
شیچ یه عده دی قیاس جود و قهر اندیلر لایق اولدی اوزره پادشاهک فضل دکنه کوره کجنیوب حطمانک التماسی اصل
دکلر که اوزره پک یا واریدی که اوزو صوینک اوت سنه کچی اولورده ایلان بولکوره امداد ایچون ایلکنک دشمنی سو ستواوزره
که اول اولورده ایلان بولکوری کده و حکومت و قوت قویه قلییه ایل مقربو داتلک هالور و هلاک اتان استو عسکریک قدوم ایل
نت اندی و اول اوزو صوینک اوت سنه اولان شهر خیمانوب حطمانک یلشنده و زاپوره عسکریک یاننده طورده و سو ستو ک تسلط
طلب اصلا و بولک استقری واکچه اول سو ستو عسکریک طایلان داکر اوزورده ایلانور بر خوشی که بویادر عی در لود کلار نته کیم
اوزو صوینک اوت یانندن کافی و امداد یل استین ایللورده حطمان سوداره آدم کوندوب لکن اولوینه ده هیچ بر وجه ایل دیونک و اوزو
صوینک اوت سنه کچن اوزریمه کافی دشمنیه اوزریمه استقری بلکه دشمنی واری بولم کچنور

اوندن بوردی بو ایش غیو سندن اشلنر الا خاتک اویل چون شیچ اولور قییدن تازه اوردووی دیشو و فقیر ادای شلت و جور
ایدی و بولور ایدر پس ایچو سعادتلو پادشاهدن دجا ایدر که بویل آدی بولک کی که ~~ایچو سعادتلو~~ ایلان قورتق دکل
بلکه دکلر یل دیولک بویوریمیه ضابطلم بلکه بویل بویل آدم کونیمیک قوشه و حالاتون اوزایینه کوندوره که حطمان اوردووی
صنط ایلیمه که اولور و قارم پادشاه ایل حطمانی کچ استیاری حقنه کله و اسافو لکلندن آیتو خه هر کس قاسط
قتدر و مستطیع اول و ایلکنک دشمنیه عشق و شوق ایل حطمانک التماس اوزره استقامت ایلیمه شولیم مصطحت کزار و پادشاه
حق تبارینک عوف و وقار حطمانک تدبیر ایل و لایق زده مفتقر امداد کافی تاتاردون بویل ایچو شومک کی
اولدی جفا کچیه و هر اوزریمه کافی دشمنیه امداد استیاری حطمانک و بولورده عسکریک و بویل

بودی کومره کلیم اولماز و حطمان هر زاپوره عسکریک ایدر کمان که هر لایق کلور پادشاه حق تبارینک حطمان کوندورادی
عظیم عطا استیهاب ایچو و استعطا ایدر و زاپوره عسکریک بوعادت یوقدر که حطمان هر دیوکیو صالینر
و کلکلدن اصلا عواید و بولر و خزینه دن جلیج د بویورده و ای کلر اوزایینه دکی یلدن بولور دایما عسکریک سوال اوزره
اوع عسکریک اولوب زیاده سیر فقی و خزانلور اول سیدن حطمان و زاپوره عسکریک اصلا حطمان هر هدیم دیویر که قادری
دکلر اولا ایچون سعادتلو پادشاهده ایچو دجا ایدر که حطمانک دجا زاپوره عسکریک نای ایلیمه که هر کیم پادشاه
حق تبارینک طوندن حطمان یا ایچیلک یا عسکریک سودار کلر زاپوره عسکریک امداد ایچون کلدی زمان بوزماندن بولر حطمان
و زاپوره عسکریک استعطا ایلیمه سعادتلو پادشاه حق تبارینک حطمان و زاپوره عسکریک کوندورده نامت
شریفانده لیم مثبت اولان لطف و عسکریک کوزدوب چون حطمان و زاپوره عسکریک دمیدم عواطف پادشاه هر محکم طوق
کندور اوشلک بلا طلب قد تباریمه کوره رعایت ایدوب هدیه دیور

[illegible][illegible]

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

il luogo de' Presidenti nella sommaria et straordinaria Assemblea di detta Compagnia
poi che il Publico contribuisce una somma considerabile di danaro per lo stabilimento
di detta Compagnia.

Ma in quanto al governo superiore nel detto Stato prima che si perdesse avessero
a un Governatore Generale, ma adesso non possedendoci altro e cessata anche questa
carica et Magistrati che solcano esser nel Reelf o Villa Mauritiana occupata dalli
maestri de' Portoghesi.

I Corsari di Barberia danaro non poco disturbano al Commercio d'Italia et di fuori
per le prede continue che facciano de' Vascelli olandesi nel mar Mediterraneo.
Gli Stati Generali per tanto fanno istruetti di spedir l'Ammiraglio de Reijter con
una bona squadra di navi di guerra, ma non profittando d'andare in busca di detti
Corsari, poiche questi lanciano Vascelli men gravi e mancho carichi di quelli d'Olanda
che pervenno pero piu tardi nel viaggiare, quando i Barbarefchi si scorgono
piu deboli a vele gonfie rivoltano o quando piu forti attaccano e prendono
i Christiani, di tutto pervio, et si stabilisce anche l'aggiustamento come diffinito
passano i ladri in un tempo, con la prima che i detti Corsari non potendo
star digiuni di quei viciati bottini, a gradi sono gia anelli, siano per voverla e
continuano l'hostilita obbligando questa Provincia ad una dichiarata guerra sin
da qualche duno men rovina d'una inferma pace; mentre li Vascelli che tro-
vano in Levante essendo poderosi e ben armati possono andar e o io di casa
per volte senza pericolo; e cio non potendo far de' Vascelli piu deboli d'altre
nazioni quindi non succeder che, quelli svalassando per timore d'esser presi
vesti ne le navi degli olandesi soli tutto il negozio.

Ma si succedesse che dopo la presa di Candia potessero li Ottomani far acquisto
di Malta o di Sicilia prima, poi quella potrebbe le cose mutar la faccia. I Corsari
intrano maggior baldanza con questi ostentati vicinvi e col fomento de' Paesi
d'Algeria Tripoli che sono pieni d'oro, e possono armare granita maggior di
ch'adesso tengono, dar grandissimi innumeri et danari. I Turchi poi facendo gli acquisti
ch'andavano facendo, potranno metter maggiori aggravii a negozianti et hanno
di quelle preterizioni, che l'interesse di Stato tien occulte, ma ch'el tempo
lo rischiarasse proprio, per iscoprire.

Questo e uno di quei vizietti, che non danno del fastidio maggiore di quello che
l'aggiungono per due altre considerationi, che sono le piu importanti per l'Olanda
particolarmente ch'e la piu vicina di tutte l'altre Provincie.

Una e l'essenza potente della Francia unita, sotto un Re giovane ambizioso
di spiriti vivaci, e di pensieri vasti, e gloriosi il quale in ogni caso di vittoria
verrebbe meglio d'ogni altro interromper il Commercio con: del proprio Regno una guerra
in Spagna in Levante et in Italia: per l'opportunita de' porti che tiene sopra il
oceano e sopra il Mediterraneo, e per l'assistenza che in casi tali potrebbe haver
dall'Inghilterra e d'altre Principi ancora a quali non viene mala la grandezza
d'una Repubblica si può dir nascente, e ch'adesso e bastante a dar legge a molti
interni invidiata da tutti quelli che per la navigazione de' Vascelli d'Olanda

Con tal aiuto s' intraprese di nuovo l' Expeditione de la Flotta nel Brasil di cui essendo fatto Ammiraglio et Capto Generale in Conte Maurizio di Nassau, andavano con felice successo succedendo tutte l' imprese alla detta Compia, che la Corona di Spagna era in pericolo di perder tutta quella parte di mondo nuovo, che possedeva, e la detta Compia se forte vera l'adone del nuovo, sarebbe forte vera ~~perder~~ in stato d' occupare anche parte del vecchio. havendo detta Compia 300 Vascelli da guerra che governano quei Mari. E s' e calcolato che dal anno 1623 fino al 1636 fornirono nelle parti spedite 806 navi et 67000 Soldati con le quali forze s' diede tanto danno al Re di Spagna che costava la somma di 150 milioni di Fiorini.

Essere l' impresa di Fernabuco Citta la piu vicina di quelle Coste marittime e con questa acquistò gran quantita di Zucchi. Le Pionchiere fornirono di latate l' Estesevo d' indi nel Costa d' Africa dove si acquistò alcune piazze tenute dai Spagnuoli et s' aprì il Commercio con gli Africani, già era gravanza d' acquistassero tutte le Indie occidentali. e con quelle ricchezze potesse poi intraprendere ogni qual' impresa. Dato nacque anche dentro gelosia ch' il Principe d' Orange da cui dipendevano i capi della Flotta et i Capitani de la medesima Compia, potesse poi con la potenza di quella, e con l' autorità sua ne gli esteriori e nelle Provincie crescesse in maggior potenza et pretenzione. Per tanto deliberarono i Cavalieri di non prestar più alcun soccorso a detta Compia e lasciandola da se stessa rinverire della potenza.

I Portoghesi intanto essendosi rivoltati, e con ciò gran parte delle conquiste restate in mano loro, s' applicarono a scacciar da le piazze occupate l' Olandesi, et ebbero felice successo per non videro la medesima Compia assistenza di vittorie et soccorsi, et in breve tempo da se medesima si distrusse, essendosi venduta la maggior parte de Vascelli et lasciati perder miserabili le piazze, che tenevano nel Brasil.

Questa Compia però adesso che non ha più per capo l' Orange comincia di nuovo a vivere nel Commercio in alcune parti delle dette Indie nelle quali vanno et vengono ogni anno 60 più o meno navi cariche delle mercantie più preziose di quelle parti. Questo commercio e ne le Indie Caribee e de le quali sono possente della detta Compia ma la metà d' un'altra e questa sono l' infrascripte.

Isola posseduta ne le Indie occidentali della Compia.
L' Isola di Saba. L' Isola di S. Eustachio. L' Isola di Virge. L' Isola di Tago.
L' Isola di S. Martin e posseduta parte dalla Compia e parte da Francesi.
Nel America Occidentale giovani possiede anchora le piazze di Covango.
Nel Africa il Castel di Mina e Capo Verde. Nella Ghenna hanno traffico nel Regno di Congo e per quella Costa tengono d' invasi per guadagno e commercio di Magarani ne quali raccogliono le mercantie da una parte e dall' altra di quei Paesi. Tiene anchora nella nuova Olanda una Citta chiamata nuovo Amsterdam et adesso nell' America dizzano una Colonia nel Rio dell' Amagani.
Sono ancora interiore, ch' i esseriti nel Paese Basso e formalizzato a quello della Compia delle orientali. quello che i deputati de gli Stati Generali tengono sempre

176 777

177

Il traffico col' Inghilterra e il rimedio de' gli altri, poichè gli Inglesi ch'essi
 non hanno gran copia di navi, non vogliono che nel Paese loro si traffichi con
 robbe da parte alcuna, se non delli proprii Vascelli. Possono bene d'Amsterdam
 mettervi mercantie che si fabricano in Olanda: ma non di quelle d'altre parti, così
 fuorvi d'Inghilterra si possono estrare tutte le robe che nascono in quel Regno e in
 lanarane e similmente gli Inglesi non possono portar in Olanda altre robe che
 quelle stene che nascono et si fabricano nel lor Paese.

300 mila anime in Amsterdam oltre la gente ch'habita sopra i Vascelli et anche,
 dopo lo spacio di 80 anni d'atroissima guerra essendo seguita la pace con la libertà
 e assoluta sovranità della Republica confederata gli homini di maggior spirito con-
 siderando che molte volte il fine de la guerra si maniere e comminamano dell'
 intestine. s'applicarono a riflettere nelle massime più opportune, per stabilir la
 piena e indipendente governo, e per dispendere quei tem, che possono portar li ac-
 cidenti o uovvi ad altre Republiche, lo quali hanno felicemente vinti i lor nemici
 in fine poi furono poggiate da proprii difensori, che meriti di sovranità au-
 torità e potenza gli usurparono la libertà.

F. V. J. J.

La Religione d' Olandesi e Caluina, vi sono poi altre Religioni protestanti, e la libertate
et tanto larga di coscienza, ch' ogni uno possa vivere a suo modo, e crede quello gli piace.

Fin che i Paesi Bassi sono stati sotto il dominio de duchi di Borgogna Amsterdam sotto re
capo di traffico ch' hanno nel mar Baltico non era conosciuta in alcuna parte d' Europa,
che per una città ordinaria et di poca considerazione anzi era nota via che nel anno 1400
indica non vivevano in questa città più di 20 vascelli et altri tanti in tutta l' Olanda.

Quando poi vidotta in libertate per la vinolta delle 7 Provincie ha cominciato a governarsi
da se stesso, e che la necessitate ha insegnato l' industria, et ha formato un governo de suoi
Cittadini e mercanti non meno, ch' incredibile l' auersamento ch' ella ha fatto di re-
gno, e di popolo, di ricchezza, e di potenza sopra ogni altra dell' Universo.

Cio che più evidensia proceduto non d' altro che dall' ottime leggi con quali ha formato
il suo governo, e dalle massime indifferenti, e più applaudibili con quali ha saputo attivar
te moltitudine straordinaria d' abitanti, con vantaggi tali, ch' oggi si hanno eleutta
a un alto grado di potenza, che col solo proprie forze potrebbe difendersi da ogni quan-
tato. E bagnata dalli due fiumi Ja e Amstel da cui prende il nome d' Amsterdam
questo fiume Amstel dopo haver contribuito sufficiente acqua a diversi belli canali
si versa all' Ja che scorrendo fra quel tratto di terra chiamata Waterland, che città medesima
forma un Canale sì largo e sì profondo, che viene in lui le navi più poderose e formidabili, e mai
meglio posto, nel quale e tanto grande la quantità de vascelli, et altro bacimento, che sola il Mare
ch' il numero di stadi dell' antenne sembra un folto bosco.

Amsterdam si divide in città Vecchia nuova et nouissima, e in campagna bassa d' ogni parte in-
già da canali onde per causa della insolidità del terreno, conuenendo funder le fabbriche sopra
fondamenti de pali come Venetia riesce doppia et grave la spesa de l' edifiij. La città Vecchia
parel mezzo fabbricata all' antigha, la nuova e costrutta ala moderna tutte eguali fu come
iniziata l' Anno 1612 et hora è finita l' Anno 1650 si cominciò la nouissima et si ringiouano
tutte tre le città insieme di moderni et reali baluardi che per omer il giro di 27 mila piedi Geometrici
misura che tanto è il suo circuito alla parte di terra bene sono andati 29 baluardi con sei porte
4 grandi et 2 minori.

Sopra tutto è da mirarsi la pietà del Senato nella cura che tiene de poveri a quali
si poveri due volte la settimana con si abundant elemosine, ch' ogni uno potendo vivere
senza andar mendicando si vende la città libera della noia, che ben presto inferisce
l' insolenza di coloro, che dimandano elemosina.

Il publico Palazzo fortificato e piantato sopra la piazza del dam con 4 facciate nascoste
la cui ca il Senato, e forte si potrebbe piantar il Canone e batter la città sopra di
questo si devono metter a statue di più sorta guardie.

Le case d' Indie orientali et occidentali sono di gran ornamento, et di moderna architettura.
Il monte di pietà apprezzabile. La Borsa dove degna di vedere. La Bottega o Borsa
publica mercantile. Ausenti varj. Sono 54 Compj di Cittadini armati, pronti
per in tutto 20000 uomini.

Mantiene il Senato 4 Compj di Fanteria d' ogni parte ogni una di 200 uomini Altre
due sono pagate d' altri stati. Grande di filare panni tele Rari. Banco publico.
Ove il traffico de le Compj d' Indie i mercanti d' Amsterdam innano molti vascelli
che fanno solo d' America e questi portano Tabaco Zucchero Indico &c.
per la pesca de le Avinghe porta la Flotta di 500 vascelli nemari del Orade
i pescatori di Kordland e Gannella. con loro navi proprie.

Per i mari del Nord partono ogni anno 1000 navi. 60 vascelli per Moscovia. 40 navi
per l' Levante et Italia. da questa città si traffica con più di 3000 vascelli in diverse
parti del mondo. oltre un numero infinito di barche grosse per le parti più vicine.

Esame delle cause per le quali si potrebbe rinuovare la guerra nelle Provincie Unite. Senza dubbio una delle principali potrebbe esser questa per l'interesse d'Orangi e sarebbe la peggiore, poichè per tal causa nascerebbe fuori la guerra intestina, assai più dannosa della straniera. In tal caso sarebbe detto Oranger assistito dalle Provincie di Zelanda e di Gheldria in maggior parte, a lui ben affette, e da qualche altra ancora dove non fossero i parteggianti suoi. Nell'Olanda similmente havrebbe a suo favore quantità di popolo, di marinai e soldati, e si accenderebbe una guerra atroce, e sanguinosa.

L'Olanda però, separandosi dall'altre Provincie, meno di quelle soccorrerebbe all'invasione per la situazione sua tra il Mare, fiumi e Canali. E calcolandosi che di 80000 soldati, che si mantenevano nelle guerre passate più di 50000 ne pagava l'Olanda, con assai minor numero di gente potrebbe difenderla d'ogni possibile attacco; anzi col suo danaro potrebbe metter insieme maggior numero di forze, rendersi temuta, e considerata. E con la potenza sua non potrebbe haver quella nelle vicinanze del Reno, della Mosa, e altri.

E ben vero, che quando la Zelanda fosse separata, e nemica, potrebbero i Vascelli di questa portare gran novero a quelli d'Olanda, e dar tuonagli pericoli alla navigazione del Ponente, e quando succedesse l'intervolgimento del commercio, che lo spirito Vitale della Repubblica, ben presto destinerebbe la potenza sua.

S'aggiunge anch'ora, che se la Provincia d'Utrecht che ha i suoi confini nello stesso dell'Olanda si dichiarasse a questa contraria, da quella parte più facile riuscirebbero le invasioni.

In quanto all'altre guerre straniere, che potessero esser mosse alle dette Provincie Unite la più pericolosa sarebbe quella col Re di Francia, e forse potrebbe venir il caso, che mandasse la vita, o la linea del Re Catholicissimo, pretendente il Re Cristiano l'Heredità de' Paesi Bassi.

E ancora da dubitarsi che volendo il Re sostenere le pretensioni dell'Elettore di Colonia, e d'altre Principi, per la restituzione dell'opiarre sul Reno tenuto dalle Provincie Unite, potrebbe incuorarlo tale capitale a aperta rottura, e portar l'armi Francesi al Reno e per il Paese di Liège a Maastricht, e sopra la Mosa. Qualche pericolo v'è ancora che il Principe vescovo di Munster, che è al maggior segno sospettoso, nel sostentamento delle medesime opinioni, per la pretensione, che tiene sopra alcune terre possedute dalle Provincie Unite, offendo egli quell'equivo, col temerario di qualche tentativo intraprendesse qualche rottura.

Queste tutte non sono però cose ancora assai lontane; ma non è impossibile, che non possano succedere nel spazio di qualche anno, e conforme li vicende della fortuna, portarano la congiuntura. Più facile potrebbe succedere la rottura con gli Inglesi, esacerbati di vederla destinata della prepotenza loro nel Mare, e per chi d'esso comincia a sfodrar pretensioni, che potrebbero dar motivo ad una ragionevole guerra.

Haj'a e Van Burgo situati nell'estrema parte d'Olanda tra Leiden e Delft. in un paese di Eugenio Federico d'Oranger e ancora minore d'età nato nel 1650 a di 12 Novembre. Egli però habita nel palazzo pubblico in Haj'a per la guardia del grato ebraico. Il giorno una Compagnia di Fanti d'età 4 che sono nella Haj'a. La Principessa ma sua figlia il Palazzo della Casa d'Oranger, insieme con una figliuola, non ancora maritata. Forchaut due gran passeggi ombrosi. Sono d'una Canale in Haj'a che porta una fontana.

4

si trovano impediti del traffico, e commercio, che prima solena fiorire nel paese
loro; per cui veranno pure le detto Provincie Unite di tenerli ben amici il Re Cristiano
e non darli minima occasione di dispetto, e doveva la sua amicizia sin che la Spagna
col passare del Paese Basso veniva diviso il confine de le Provincie Unite dal
Re di Francia, ma li per avventura voleste uscire in acquisti col pretendere
la Fiandra allora probabile, che quella Repub. sempre gelosa della propria
liberta procurava con ogni mezzo d'intervenerle di lui imporre a quella parte
ed i sostentar il più debile.

Altrove e la più fastidiosa e la pretensione del Principe d'Orange, ch'egli
può haver d'esser vinuto nel posto e cariche godute dalli suoi Ancestr.
i quali avendo havuta sempre la Principal direzione nel ~~pubblico~~ governo
e ne l'affari della Repub. si può veder che pretendeva mantenerli forse
in dette prerogative, e da ciò potrebbe sorgere novità stravaganti.

L'Olanda che più d'ogn' altra Provincia innigita al Pubblico Beneficio, e che perciò poteva
con maturo Consiglio ciò, che può esser partorito dal tempo, e dalle congiunture, si può dubitar
non ha per afferir che nella Repubblica (come si suol dire) un Dittator perpetuo, e che però
non esser contraria ad' ogn' una dell'altre, che preponere dovevi il legittimo grand' Ammiraglio
e Capta' Generale come furono i suoi maggiori. E li ben i meriti de li predecessori sono tali, che
deono esser considerati dalla qualità di loro; ad ogni modo potendosi suporre, che sempre prevalera
ad ogni altro riguardando quello della ragion Politica, e della propria libertà, si può veder
che gli Olandesi non potranno scartar dall'opinione loro quella gelosia, che possono haver nel
dar la spada in mano a chi può con l'istessa fervore chi gli l'ha data, e le ragioni, che di
già cominciano a correr per le bocche de diversi, e massime in Olanda, più ch'altrove in An-
sterdam evano, che il Principe può esser rispetto per l'abitudine de Parentali Vicini, che in lui
non si possono supporre prerogative tali che vaghino a venderlo necessario; mentre si riguardano
il bisogno d'un Capta' Generale, questo è cessato, essendo cessata la guerra, e quando pure questa in-
fine, esser più conveniente il conferir il commando ad uno d'esperienza, e habito ad esser tale, ch'
ad un giovinetto, che si bea di vino spivito, e di gran cuore, non avendo ancor mai guerreggiato
ma che era minore, non può esser ancora Guerriero.

All'inscontro i faultori del Principe dicono esser conveniente a quanto per interesse di stato di
haver amica et confidente la Casa d'Orange con per il beneficio, che può vincer l'unione
pubblica da un Capo, che possa mantenerla tale, e trovar con la meditazione sua tutte le di-
versità, e disegni, che potessero nascer fra le Provincie, per qual si sia accidente: come per evitar
i pericoli, che potessero produr le dissidie, nel divider la Regia in due fazioni, che farebbe
quella dell'Orange, certamente da gran parte assistita, et fomentata dalle suggestioni di chi invidia
la felicità di questa potentissima Regia, la qual in tal caso potrebbe forse venir a quel squarcio di divi-
sione, che non d'altro maggiormente può esser contraria.

Chi scandaglia però bene il fondo di quest'affare, col fondamento di ragioni sostanziali; e non
apparenti et appassionati, scoprirebbe ch'ogni una dell'altre Provincie, tenendo più bisogno dell'uni-
one di quella d'Olanda, che questa dell'altre, per conseguenza si può argomentar, che cer-
cavano di mantenerli concordi, con unir l'opinioni loro all'utile del Pubblico.

L'assemblea de la detta Comp^a consista in 17 persone de quali 8 sono d'Amsterdam & di Middelbourg Uno di Horn Uno d'Enusca Uno di Roterda Uno di Delft. In queste assemblee compariscono anche due deputati de Principali partecipanti. Tra i Collegi d'Amsterdam que d'Amsterdam e il primo quel de Middelb: il 2do quel di Roterda il 3do quel d'Horn il 4to quel di Delft il 5to. I Consigli d'Amsterdam per far la Cap^a ha la nomina di due persone Una de quali vien eletta da li Stati et a questi prestano il giuramento e viceversa da loro le Commissioni.

Paesi et Piazze possedute al tempo presente 1663 dalla Comp^a ne le Indie Orientali.

Nella Iana maggiore de la quale e Patrone il G. Re Metavar Vi e Batavia (Città) et Metropoli.

Ne le Isole Moluche l'Isla di Ternata con 4 forti in quella.

L'Isla Ambona con un G. Forte chiamato Vittoria con altri 10 forti.

L'Isla di Banda con i forti di Cantor Xero o sia Kastan, Isolaica et Pulnei sopra la Costa di Carmand et un forte nell'Isla Formosa.

Un Gran forte con molti forti ne la detta Isla di Formosa e stato preso da i Chinesi; ma al tempo presente e riavuto per la Comp^a.

A Malacca un forte del medesimo nome.

Nel Isla di Zeilan le piazze di Kecombo e Cux di Salla ultimamente s'occupata tutta l'Isla et e un Regno grandissimo e molto importante, dove sono boschi di Canella.

Nella Terra ferma di incontro questa Isla tiene Cananor e sono pueri per far a Portoghesi Piazza di Gran importanza.

Ha poi libero commercio con Persia, ne i Regni di Bengola, et del Giappone.

A Toiant piazza gia posseduta n'adesso perduta tra il Giappone et China.

Ne le Città di Moa, e Cantor nell'Isla di Negapotaam, di Bantan, et di Pallenbonch Saluaticia.

di tutti questi paesi e padrona la Comp^a assoluta, riservata pero la sovranita a li Stati Grati.

DE LA COMP^a DE LE Indie occidentali:

Essendon conosciuto l'Vil grande canato de le Indie occidentali, deliberarono li Stati di farne un'altra per l'Indie occidentali, di questa si fece Cap^a il principe d'Orange e un Capitali di 47 tonne d'oro.

Essendon all'istesso Anno 1623 una formidabil flotta si fece l'acquisto di S. Salvatore o Baya de todos los Santos.

Isola di Brasil, che fu poi debilita perduta. In questo paese il guadagno fu si grande che alli partitanti tocca 20 per cento di denaro contribuito.

Et dopo presa la flotta si argento al Re di Spagna (da detta Comp^a) circa di 12 milioni d'oro si causo sino 50 per cento del Capitali.

Ma i Curatori d'essa Comp^a non prodighi non li bene e piu tosto ignoranti che prudenti, perche non laucando ancora in quel paese stabili Chiese.

cuna forma di governo per l'amministrazione di quei affari, si sarebbe che sarebbe piu vile lo stabilimento del negozio, che non fu il distribuir il denaro a Partitanti.

mentre non eran ancora le cose ben fondate. Supponcho comencano alla detta Comp^a di far acerbte guerre con i Spagnoli, i quali potevano ben creder, che con ogni loro sforzo.

haverebbero difese le piazze che vi tenevano, et da quali cavavano guadagni si riteneva.

Cio fu causa ch'essendon intaccato il Capitali detti Curatori furono costretti a far bella.

Capitali di 20 Tonne d'oro obbligandoli di 6 per 100 alli partitanti.

13 Forte di Oudenbourg 2 Comp. di Fant: 14 Steinbergen 3 Comp. di Fant: 15 Lillo 2
 sopra fiume Sheldra 2 Comp. di Fant: 16 Liefkenshoeck 2 Comp. di Fant: 17
 Grande sopra la Mosa nella Gheldria 8 Comp. di Fant: Una di Canali 18 Maftricht
 nella Brabantia confina con Liege 43 Comp. di Fant: 7 di Canali: 19 Strijs o Eschwa
 in Frandua ne i paladi 17 Comp. di Fant: 20 Aerdembourg in Flandra 6 Comp. di
 Fant: 21 Ikerdicht in Frandua 3 Comp. di Fant: 22 Forte di Cassant in Frandua
 4 Comp. di Fant: 23 Forte Bievelot Una Comp. di Fant: 24 Tervuerse in Brus-
 saria Una Comp. di Fant: 25 Saffo di Sant in Frandua 12 Comp. di Fant: 26
 Gylst in Frandua 18 Comp. di Fant: 2 di Canali: 27 Senep sopra la Mosa
 al di sotto di Cene: il presidio nel Castello 3 Comp. di Fant: 28 Schincken schants
 nelangolo del Rheuer waal nella Gheldria 4 Comp. di Fant: 29 Ennevik
 sopra il Rheu 7 Comp. di Fant: 30 Rees 7 Comp. di Fant: sul Rheu: 31 West
 sul Rheu 12 Comp. di Fant: et 4 di Canali: 32 Ousey sul Rheu 8 Comp. di Fant:
 et una di Canali: 33 Buvich 4 Comp. di Fant: cinq antenori pentago a Cene:
 nelstadi legono i presidij 34 Rimbeng sopra il Rheu piazza d'elektor di Colonia
 9 Comp. di Fant: et di Canali: 35 Emden Metropoli d'ossitria dove intra il fiume
 Anais 5 Comp. di Fant: 36 Nievoort ne la ossitria 5 Comp. di Fant: 37
 Grietst ibid 3 Comp. di Fant: Tutta la soldatesca consiste di 419 Comp. di Fant:
 et di Canali: ponno esser 22000 Fant: e 2000 Canalli. In occorrenza di guerra ponno
 vichitar le Comp. al no di 100 fanti, et di 100 Canalli ponno haver subito 50000
 Fant: et 5000 Canalli: Et se volessero vichitarle a maggior numero di 100 l'una
 tanto piu crescerebbe la grandita de le genti.

Si mane mantengono 80 Vascelli da guerra 50 un 40 petti d'artilleria ogni
 Vascello sopra vi son soldati et ufficiali pagati.

DE LA COMPAGNIE de l'Indie Orientale.

Instituita l'Anno 1602. in primo si raccolsero sei milioni et 500 mila fiorini
 con questi dinari si pose insieme la Flotta de Vascelli Armati. Institutori: Magistrati.
 eleggi per bon governo, il guadagno doveva esser ripartito a rata del Sborso et
 ogni Vascello Contribui in 1000 Fiori fu Chiamato Capo de Partitanti. nel Stato
 di questi anni avrebbe oltre l'utile del interesse che ne causano i Partanti a 30 milioni.
 Perio fondarono una Repubblica et diedero il nome di Batavia alla Citta capitale
 unificata a che resisto al attacco feroco del Re di Java con 150 mila combattenti.
 Le loro potestati i Consoli souueri Una per la cura de gli affari publici concernenti la
 pace, guerra leyha et commercio et l'altro la giurisdizione civile et criminale inuiandoli
 la Comp. ogni due anni Un Governatore col titolo di Capitan Generale et gran authorita.
 allorquando presente hanno 150 navi armate ne le Indie Orientali: con quali si raccolgono le
 merci che poi con 10 gran Vascelli si trasportano in Olanda ogni anno con profitto
 di circa 10 milioni d'oro. et hanno assoluto Commercio in diversi luoghi di quelle
 Regioni. Vi sono 60 direttori di questa Comp. 20 in Amsterdam 12 in Middelbourg 7 in Horn
 7 in Ennen 7 a Rotterdam et 7 nella Camera di delft. A Batavia oltre il Capta-
 Generale Vede Un direttore Generale con 10 o 12 Consiglieri.
 de Vascelli et voghe orientali che si mandano d'Olanda ne le dette Indie Amsterdam
 fornisce la mita Middelbourg Un qto et l'altre Camere tutte insieme l'altre qto.

Forte di S. Andrea sopra l'Angolo de Wal e Mora Una Comp. di Fant: Forte di Woon
 7 Comp. di Fant: Forte di Doestburg 3. Comp. di Fant: Una di Canal: Forte di Breenov
 in Paludi poco distanti dal Rheno 3 Comp. di Fant: Tiel presso a Waal 2 Comp. di Fant:
 Città e Fortezza d'Olanda. Leiden. 2 Amstervan 2 Comp. de i Stati Guati e 4. pagate in
 la Città 3 Govern. 4 Brui 10 Comp. di Fant: 4 Alkmar. 5. Hovn sopra il Fleuweg
 2. Grouen sul Zuiderzee. Forterre 8 Woudem. 9. San Gerdemburg. sopra Meuse
 5 Comp. di Fant: 10 Woukum sul fiume Meuse 2 Comp. di Fant: 11 Loevestein nel angoli
 dove la Mora entra nel Waal Una Comp. di Fant: 12 Engelen sopra il Waal Una Comp.
 di Fant: Una di Canali. 13 Cluudrof con Noordam 3 Comp. di Fant: 14 Heusden sopra
 il Waal 12 Comp. di Fant: 2 di Canal: 15 Naerden 3 Comp. di Fant: 16 Cluudrof
 sopra Canal Mogetken.

Città e fortezza de la Zelanda. 1 Middelbourg situata in Isola 2 Goera 3 Ter-
 ven sopra Canal Woffmer. 1 Comp. di Fant: 4 Vlissingen verso la Francia e Inghil-
 terra 2 Comp. di Fant: 5 Veera 2 Comp. di Fant: 6 Le Filippine 3 Comp. di Fan-
 queste paese e tutto in Isola e assai basso, onde divenuti luoghi soggia stati inghiotti
 dal Mare.

Città e Fortezza nella Provincia d'Utrecht Utrecht con muni antichi 4 Comp. di Fant:
 2 Forte di Wickte due ostedem sul Rheno 3 Amersfort Una Comp. di Fant: 4 Vianen
 Una Comp. di Fant: Una di Canal: 5 Rhenen Una Comp. di Fant:

Città e Fortezza de la Frisia. 1 Emdem 3. Comp. di Fan: 2 Dockum Una Comp. di Fan:
 3 Hauling sul mare Zuiderzee. 4 Franeker Una Comp. di Fan: e Una Academie. 5
 Obmensem Una Comp. di Fant: 6 Bontanger 3 Comp. di Fant: 7 Bellingwold 2
 Comp. di Fant: 8 Staunen sopra Zuiderzee.

Città e fortezza d'Overissel. 1 Deventer sopra il fiume Isel Una Comp. di Fant: 3
 di Canal: 2 Campen sopra Isel 3 Zutphen 5 Comp. di Fant: 3 di Canal: 4
 Lunel 4 Comp. di Fant: Una di Canal: 5 Hattum sopra fiume Vecht Una Comp. di Fan:
 6 Stenwick presso il fiume Ha Una Comp. di Fant: 7 Oldenzel Una Comp. di Fant:
 8 Enschede Una Comp. di Fant: 9 Kayndeschaam sopra la via di Rander.
 10 Blockvyl. sul Zuiderzee. 11 Swarte Tuit sul Zuiderzee Queste tre banchi
 sono per fare presidio. La provincia di Overissel e Una Provincia Lignoria sotto
 di cui sono tre altre lignorie Appelant, Dvent, e Tuent.

Città e Fortezza di Guorighen. 1 Groninghen 10 Comp. di Fant: due di Canal: 2
 Coenoude la miglior fortezza del Paese Basso 5 Comp. di Fant: Una di Canal: 3
 Delfswil verso Ostfria 5. Comp. di Fant: Una di Canal: 4 Bellingwolden forte
 in paese paludoso 5 Bontann piazza fra paludi 6 Langackeri 7 Vin Botten
 tutta presidio

Rische Conquistate nelle guerre passate 1 Boisle due 23 Comp. di Fant: 2 di Canal:
 2 Venecuen Una Comp. di Fant: 3 Raubstein sopra la Mora 3 Comp. di Fant:
 di Canal: 4 Helmont verso presidio. 5 Breda 23 Comp. di Fant: 5 di Canali:
 6 Brevghen op Loon in Brabantia 14 Comp. di Fant: 3 di Canal: 7 Pedvoersfort
 Una Comp. di Fant: 8 Willemstad fra Olanda e Zelanda 2 Comp. di Fant: 9 Rijk
 di S. Anna Una Comp. di Fant: 10 Forte di S. Maria o Mauspuj 3 Comp. di Fant:
 11 Forte de la Voce Una Comp. di Fant: 12 Forte la Catharina 2 Comp. di Fant:

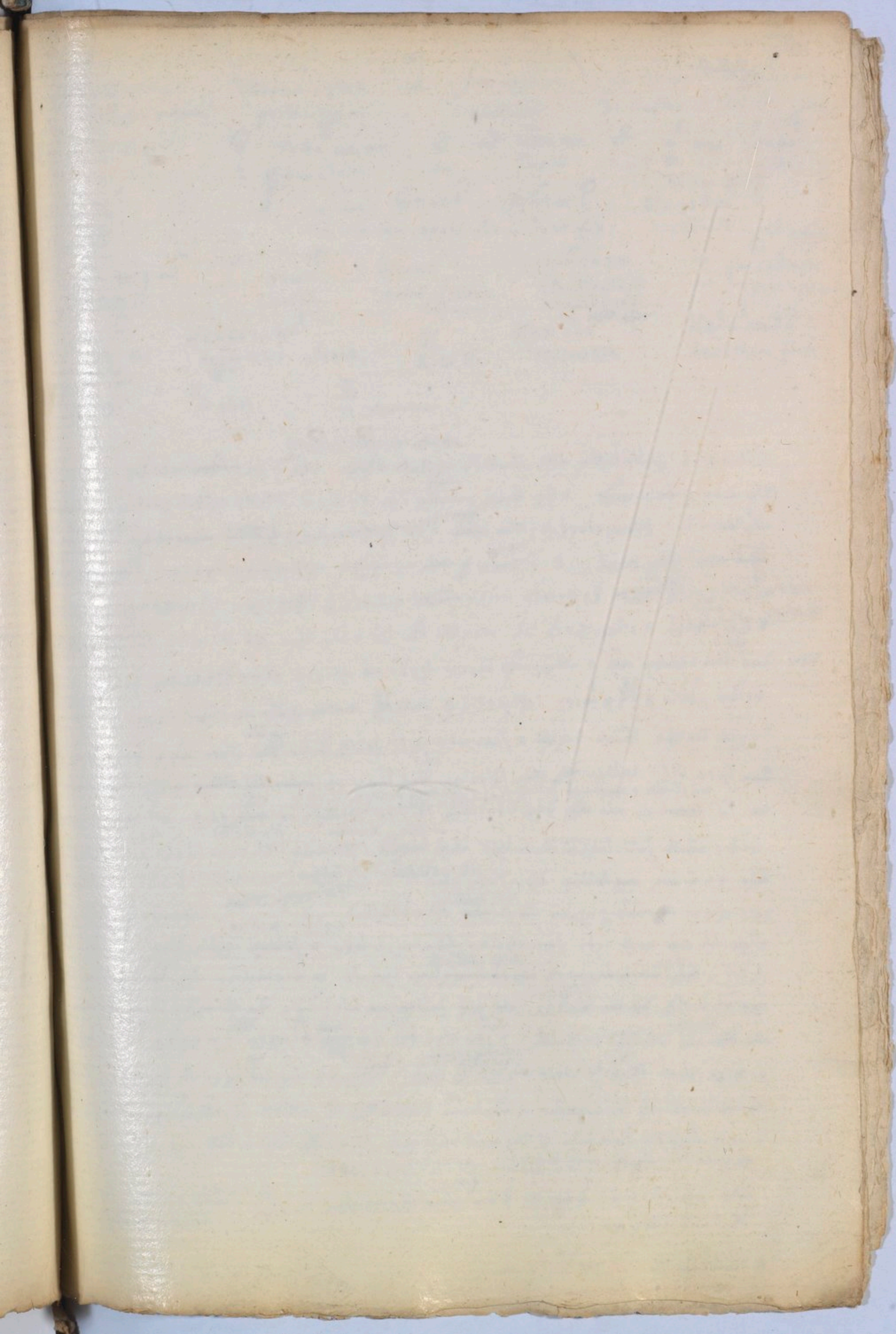
NOTE DELLA Relazione de le Province Unite del paese basso descritte del Conte Gale:
anno 1710. Ristretto Stampato in Londra per Pietro de la Place An. 1668.

Sono sette Province ognuna e ciascuna è governata a se stessa. La Ghelaria è divisa in
olandia et Zelanda (ontee Utrecht Frisia Overijssel et Groningen Ijrie). La Città di Ghel:
dria. 1. Nimèga 2. Zutphen che è anchor (ontea 3. Arnhem 4. Zwol 5. Hardewick 6. Doersburg.
7. Elburg 8. Tiel 9. Bommel. 10. Wageningen 11. Hatten 12. Arnhem 13. Boreum 14. Steven:
burg. Città d'olandia 1. Dort 2. Harlem 3. Delft 4. Leyden 5. Amsterdam 6. Gouda 7.
Rotterdam 8. Gouven 9. Schiedam 10. Schoonhoven 11. Briel 12. Alcaer 13. Horn 14. Enceun
15. Edam 16. Monikdam 17. Purmerend. Item Città che non tengono voto nelle Assemblee sono
San Gertrudenberg Heiden Wartum Vianen IJsselstein Woerden Oude water Kerckelom As:
peren Leerden Naerden Weesper Nuyden. Città de la Zelanda. 1. Middelbourg 2. Zevezia
3. Gdsa 4. Tolen 5. Vlessingen 6. Veeva. Città d'Utrecht. 1. Utrecht 2. Amerfort
3. Rhenen. CITTA de la Frisia. 1. Leeuwarden 2. Bolswaent 3. Francken glueck 4. Doekum
5. Harling 7. Stauneren 8. Sloten 9. Woucum 10. Hinlopen. Città d'Overijssel. 1. Deventer
2. Campen 3. Zwol. Città di Groningen, Groningen sole. Summa 54 Città con voto.

Le olandesi
ampercarcho
Nordlandia.

Dei deputati di queste si formano li Stati d'ogni Provincia che vi vedono come di Ghelaria in
Steenhen o Nimèga o Zutphen ma in Steenhen sta sempre il supremo Tribunale de la giustizia
dove l'altre città inviano i lor deputati. Quei d'olandia vi vedono all'Haye. Quei di Zelanda a
Middelbourg. Quei d'Utrecht a Utrecht. Quei di Frisia a Leeuwarden. Quei di Overijssel a
Deventer. Quei di Groningen a Groningen. potendo ogni città inviare quanti deputati li piace.
De ogni una di dette Province si mandano 2. 3. 4. deputati all'Haye et di questi si compone la
Assemblea de li Stati Generali che per ordinario ivi dimorano. L'officio di questa Assemblea
è di pigliar conoscenza di tutte le cause concernenti l'interesse de la Republica. mantenere la
bona corrispondenza con Principi stranieri, ricevere, et Ascoltar li Ambasci: spedir lettere
ordini a loro Rappresentanti et far ogni altra cosa spettante al Governo Politico. Nelli
affari più d'importanza come di far guerra, pace, lega, tregua, soccorrer amici, metter
gabelle, et simili altre operazioni non possono condursi senza intervento di tutte le 7 Provin:
et queste pure non possono risolvere senza l'approvazione di tutte le Città, ch'hanno voto.
Li deputati durano 3 anni nelle lor cariche, qualche volta alcuni s'era di nono confirmati.
Li deputati di Zelanda soli sono in vita, ogni provincia può mandare quanti deputati li piace
essendo in arca due o quanto li piace, ma tutti insieme non hanno altro ch'la voto solo.
Si maniera che si restringono i voti ad otto solamente cioè 7 de le 7 Provin. et un per la
ghelaria che tiene la precedenza e l'ultimo voto. In queste Assemblee ogni settimana un
deputato d'una Provincia entra per Presidente. L'officio di questo è d'introdurre i negotij
che passano nella sua settimana, qual dura da un lunedì al altro. La Radunazione dell'Assemblea
comincia due hore avanti il mezzo giorno et dura fin a mezza hora doppo, si però li affari non la
ritardano di più. La Condizione d'ogni affare si fa per il presidente de la settimana et il
Resto veglia il decreto. Titolo de i Stati Alti e Subalterni. Provinci di Papa del Poin: d'Oran:
gha 131000. Ghelaria 5000 Olanda 24000 Zelanda 18000 Utrecht 3000 Overijssel 2000 Groningen
12000. Anco di Costa per campagna 40 m. Torr: Dopo la Casa d'Austria et Francia li olandesi
si fanno per più potenti. La Provincia d'olandia sembra gran una Città.
Fortezze di Ghelaria 1. Nimèga sopra il fiume waal. Rano del Riano con forte Knarstemburg
sul fiume 10 Comp: di Fanteria 4 di Cavalieria 2 Zutphen sul fiume Isel pueridio 5
Comp: di Fant: 3. di Cancl: 3. Arnhem sulle sponde d'estre del Rhen. Una Comp: di Fant: 2
di Cancl: 4. Zwol. 3 Comp: di Fan: 1. Doersburg al Canal di Douro che entra nel fiume Isel 6
Elburg sul mar di Zuidenzer. 7 Bommel sopra fiume Vaalt. 2 Comp: di Fan:

Petrusowi Postowie y Conspare. Jan Gminki Woiewoda Chelminski Kowalewski
Grodzki Radzinski Stawopa Mikolaj Zciehanowka Ciechanowski Woiewoda y Stawo
Mscislowski Cyprian Pawel Brzostowski Referendarz y Pisan w. X. Litew:
Kieo Ofmianski Miodkichi Stawopa Marcyan z Karidoki Oginski Kwajdy
w. X. L. Rohabewski Mscibowski Stawopa Alexander Karimiew Zagodski Podi
Kawajy Woiewod z zechowa Sieradziwego Stanislaw Karimiew Kowalowski Lewejdy
Woiewod z zechowa Kieowskiego.
Wielki Petrusowi Postowie Moskiewy Boicowy y Kamietniky Piski wistowy Gierwki
Pierwcy y Hospodarskich wielkich Porokch. Dziel Dorowca Jarwie wielowoy Afara
li Kawentchewicz Ardin Kaszozokin, y diak Iwan Sawinow syn Hor-howa.



184

~~185~~

ت
هـ
خ
منو
مک
الحا
المیت
مقت
الا
ایله
وتیم
اولا
واحد
وطوبی
ترجمان
معددا
الله تقدس
امکلا
شیطان
خبری که
بر آکنده
بی نوال
حسن وجه
نامعدود
درهم اتم
تقدیر

معدن لطق و کرم عزت و سعادت و

حضر تالینک رجل ثابته روی مسکنت وضع اندو کردن صلاه

عادات سادات اصحاب سعادت معنضات بر سنی حال بنده کج تجویز بیوریاور سه بحد الله تعالی هم تمام تالری

مقارنتی ایله و بهد رقیبت خود گوشه عافیت و عزتده برقرار اولوب شام و سحر اخوان طریقت و خلال حقیقت ایله

درگاه پروردگارون توفیق بسیار و تفریح بی شمار اولنور که رحمت و شوکت و پادشاه ظل الله مستد خلافتده اعمار

طوبه ایله سوا جهاند و پایدار و اعدای دولتری خوار و بودار اولق اورادین تکرار و علی الخصوص ذات ملال صفا تکرار

ندای رحمان هر حالده مدد رساناری اولوب نای دولت و دین و موافق طبع خلیفه روی زمین اولق دعوات

تذکار ایلد و کرم خیر منیر دولت سیر لینه خفی و نهان بیورلمیه فیما بعده بنم سعاد و سلطان مقدما موصل

هذه المکتوب توکثو جعفر حسین اغا ایله علوف لریزی حکیم باشی حضرت ترندن آلب کوند رملار ره جاسنده

جناب کرم مایه لینه عرض و نیاز ارسال اولندی اییدی لکن طالع کشته اولماد و عندن بو آن دک و اصل اولیوب

مکروا اول مراد ایچون تمنا اولنور معلوم سعادت درک دولت عثمانیه ناک قدیمی امکدار اهل عیال و فقیر

الحال غریب بنده لری یو جعفر جیو غمز و عواید و عقار من اجحق صدقه پادشاهی در ماد امکدار

مستوفی صاعیم خدمت معاینه یر دعوت اولق احتیاج ایله اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولیه

الامر منکم مضمون مقدم طو توب الرزق علی الله مدلولیله کند و فرغ بر غایت دارک کورم که جرات

ایلد کردن کسب کفای نان با سامان ایچون غایر کارلوه استعداد من و ار همان تک تر جهانلغک آسیب غصه ن ازاد

اولا بلسم ایکی بچوق سنه ده پادشاه افندی من حضرت تالینک د اول زمانده اولان امرای مقارنتک التفات

و احسانیه مظهر اولد و عنده تر جهانلغک زحمت و مشقت زلت و قلت ایله بچکوب ناکوتانلغک توده

و طواقده یوار لایوب خط کفار فتنه طومار ترجمه لرنده یور بصرفی کیم و کوند ز دو کوب بعد التجربه

ترغایق خدمتی با دوکان و عاقبت و بران ایچون عیالین و بده کج زوال عیاله مالال اولد و عندن

معدن لطق و کرم عزت و سعادت و سعادت معنضات بر سنی حال بنده کج تجویز بیوریاور سه بحد الله تعالی هم تمام تالری

مقارنتی ایله و بهد رقیبت خود گوشه عافیت و عزتده برقرار اولوب شام و سحر اخوان طریقت و خلال حقیقت ایله

درگاه پروردگارون توفیق بسیار و تفریح بی شمار اولنور که رحمت و شوکت و پادشاه ظل الله مستد خلافتده اعمار

طوبه ایله سوا جهاند و پایدار و اعدای دولتری خوار و بودار اولق اورادین تکرار و علی الخصوص ذات ملال صفا تکرار

ندای رحمان هر حالده مدد رساناری اولوب نای دولت و دین و موافق طبع خلیفه روی زمین اولق دعوات

تذکار ایلد و کرم خیر منیر دولت سیر لینه خفی و نهان بیورلمیه فیما بعده بنم سعاد و سلطان مقدما موصل

هذه المکتوب توکثو جعفر حسین اغا ایله علوف لریزی حکیم باشی حضرت ترندن آلب کوند رملار ره جاسنده

جناب کرم مایه لینه عرض و نیاز ارسال اولندی اییدی لکن طالع کشته اولماد و عندن بو آن دک و اصل اولیوب

مکروا اول مراد ایچون تمنا اولنور معلوم سعادت درک دولت عثمانیه ناک قدیمی امکدار اهل عیال و فقیر

الحال غریب بنده لری یو جعفر جیو غمز و عواید و عقار من اجحق صدقه پادشاهی در ماد امکدار

مستوفی صاعیم خدمت معاینه یر دعوت اولق احتیاج ایله اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولیه

الامر منکم مضمون مقدم طو توب الرزق علی الله مدلولیله کند و فرغ بر غایت دارک کورم که جرات

ایلد کردن کسب کفای نان با سامان ایچون غایر کارلوه استعداد من و ار همان تک تر جهانلغک آسیب غصه ن ازاد

اولا بلسم ایکی بچوق سنه ده پادشاه افندی من حضرت تالینک د اول زمانده اولان امرای مقارنتک التفات

و احسانیه مظهر اولد و عنده تر جهانلغک زحمت و مشقت زلت و قلت ایله بچکوب ناکوتانلغک توده

و طواقده یوار لایوب خط کفار فتنه طومار ترجمه لرنده یور بصرفی کیم و کوند ز دو کوب بعد التجربه

ترغایق خدمتی با دوکان و عاقبت و بران ایچون عیالین و بده کج زوال عیاله مالال اولد و عندن

معدن لطق و کرم عزت و سعادت و سعادت معنضات بر سنی حال بنده کج تجویز بیوریاور سه بحد الله تعالی هم تمام تالری

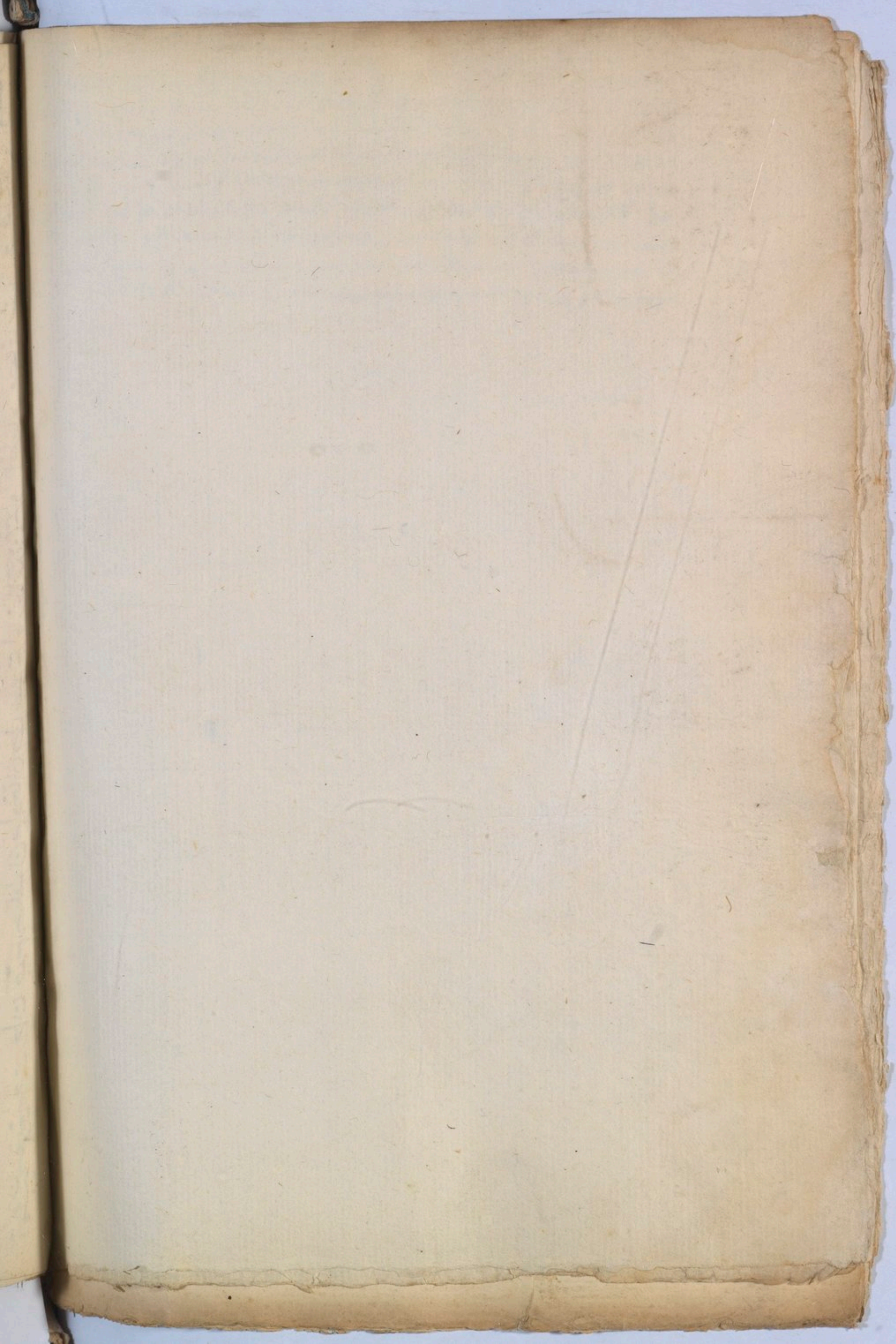
Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "سلطان", "معدن لطق", and "حضر تالینک".

افندي

قدوة الاصحاب زمان اختيار اهل الحكمة والافعال
تسليمات مصروفات غايات تقديمي ايلم معروض بنده محبة خالصي لخدمه اولادك اكو درياد طغمر جوش و جوش ايدوب بوسنده
مقتدن برجزو استغفار بيويولور همت عليه كوتاه اقسام نفاق و ريادن مصون و فتون نعيم الهيمه مغنون ادوام غم دولتك
عز مهم البال مستقل ايدك ده قدر ادياب بيويوليم غنبدانم اقدم قدريدن ولي علميز فرينه عامه كدخداسي محمد الهادي
علوه ملك تحصيله ايجون برورق ضراعه ارسال اولندي ايددي مصل ورقه سرايد اشتر حسين اغا كندر جهل دره بوجان
تسليم كتر من اقامه آن دك دقي فرموده كليبوب مضايقمز ارتده در حالا مشا اليه ولي حق تليمره تك ارمكوب كد
اقتضاسيله جناب شريفارندن هي التماس اولنوك بو خير خواهلين خاطر شريفارندن دور ايتيويوب محبت دو شلوك دك
عده بيويولور دلفيه كيري كوندركده كمال موقلرين اظهار بيورط و بنده كوي بوجانده ايكي خدمت شريفارينه مناسب
سپارش اوزان كوريلور مرف مقدورم ~~جانه~~ ~~بشار~~ مت و باق الدعاء كندد الخوس في السماء

فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
ان
يكون
عليها
العلماء
والفلاسفة
والمتكلمين
والفقهائين
والطوائف
التي
هي
من
العلوم
التي
يجب
ان
يكون
عليها
العلماء
والفلاسفة
والمتكلمين
والفقهائين
والطوائف

فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
ان
يكون
عليها
العلماء
والفلاسفة
والمتكلمين
والفقهائين
والطوائف



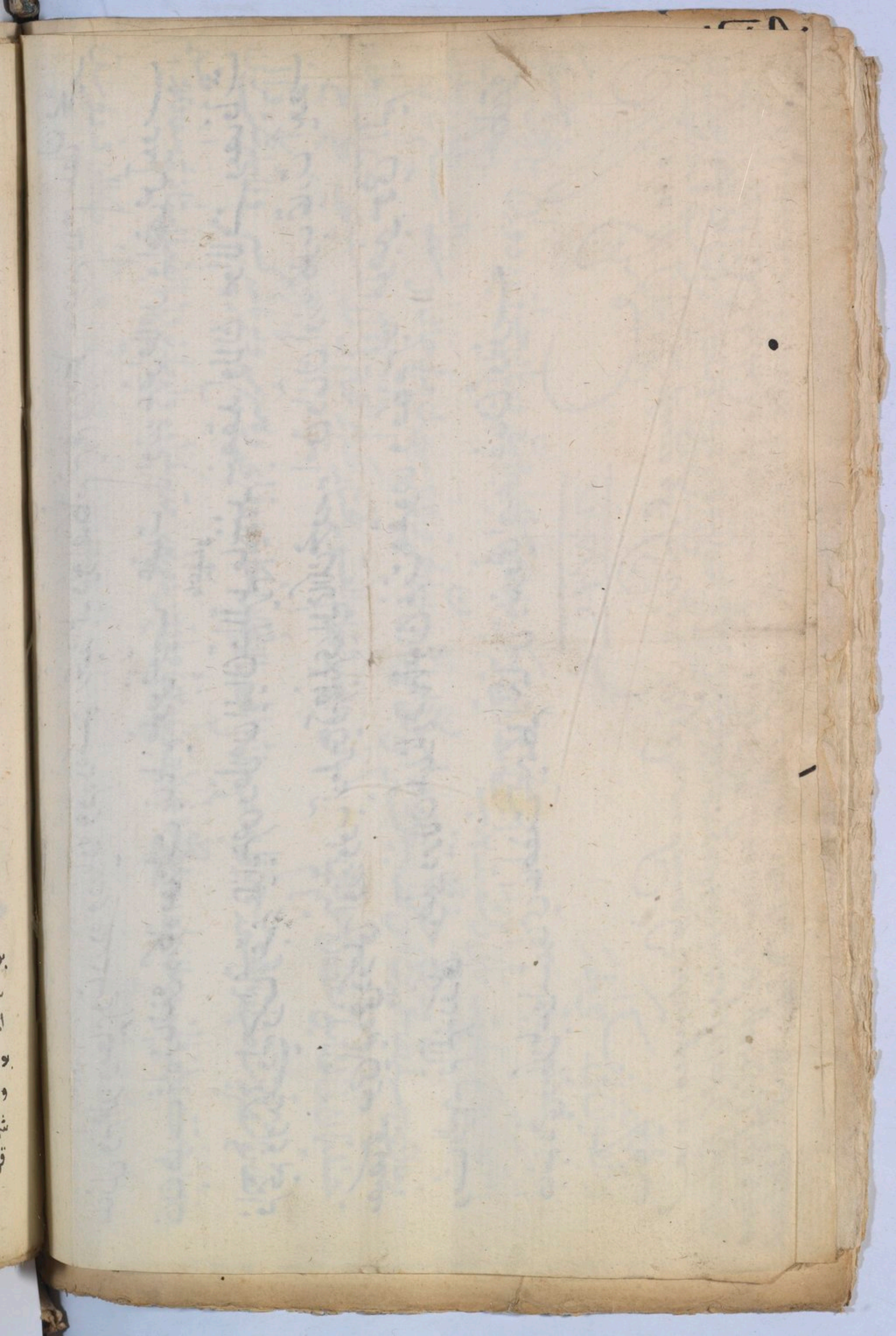
gl. & Conoscere l'Arte di turchesco sono Troppo presso ouero Troppo lontano
gl. parolacci perzo vs. mude. & pigliare l'ladrocinio de l'edificarlo con l'ed.
Utun, Utur, & c. & c. Kargamense accioche il italiano sea
piu facile & per intenderlo con le. & Conoscere

ان سرغیانی ساوی مکان سلطان مغربی لعلی امان علی قزاقی در آن فی بالعدن واللبا

والصونانی کی ولد

نشد کی حال و غایت تازی و شدت پدید آید سلطان سلطین و بران حوین و در آن تاج جی و
زمان سلطان محمد بن سلطان ابرهه و سلطان محمد بن سلطان محمد خان بن سلطان سلیمان بن سلطان
افتران الامراء العظام العیسوی تحت الکبراء الفخام فی الله المستحی صلح جماع
سلمان خان ابن سلطان کرم خان

الطائف النعمانی صاحب الذی الخیمه والوقار صاحب دلائل المعجزه والافتخار انکساره و فرائد و برتانیه کبیر و لایله نیک و قرالی
قارلوختت عوفیه بالکیمه در ملاذ ملای سلطان جهان دنیا بهی حوین دور مدبر کبراده و او مله نوری بالفعل استانه سعادتمندیم
اولاده الجیسے قدوة امراء الملک الحیم سر قوطاز و بندر خلیج حقیق و قریه بنیر بنیر علم اعلام ایلدیکم بوندن اقدم جنت مکان فرود سد
رستی مغربی حیدر خان حیدم سلطان مراد خان طبع به تیاره نشانده بود اظهار مصفا ت و اخلاص و شهادت
مقدست و اخصاص امیر و ب ادملری کلوس کملک بنش است ایلد و کلری حرم موئی لم زمانه اظهارت به امون اولوس



بو مسئله بیاننده نه بیوردی که زید عمرون بعضی آواز و حرکی اشتواء ایلسه
 یو حق بیل تصدی ایتد کد نیکو بکر کلوب زید حاضر دکل ایکن عمروی قاضیه
 ایدوب مزبور اولوی و حرکی زید اشتواء اتردن اول سندن اشتواء ایدوب طورین
 دیوب اثباتدن عاجز اولوب عمروه قافی یمن و دیوب عمرو یمندن نکول ایلسه
 شرعاً ذو البید حاضر دکل ایکن بحره عمرو نکول ایله قافی اولوی و حرکی بکره حکم
 اتمک صحیح میدر دکلمدر بیان بیوب مثاب اولگور **الجواب صحیح دکلمدر**
 بو مسئله بیاننده نه بیوردی که قاضیلو الدوغی رسم قسمتی و رسم حجة و ارث و حجة
 مایهاری بغیر طلب الدوکی دیو طلب ایلد کاندنه الآن قاضیلو سزوک طلبکوز
 ایله تقسیم و تجحیح ایدوب رسموین آدق دیو حکم شرعاً اثبات بونلرک
 قنوشنه ووشر بیان قاضیلو مثاب اولنه **الجواب قاضیلو قوی مقنبر در کتبه الحقو سعد عمه**
 بو مسئله بیاننده نه بیوردی که زید اون بیک ایقوق ایدوب رجدن جزء تلاوة اولنه
 دیو شرط ایلسه زید فوت اولدقدنضکره متولی مبلغ مرقوی معاملیه ورمیوب جزء خوانلره
 اصل مالدن وظیفه دین و دیوب جزوی تلاوت ایتدرسه بو صورتده اصل مال ووق متولیه
 شرعاً تضمین اولوری بیان بیوربله **الجواب تضمین اولور سعد الحقو عفی الله اعلم**
 بو مسئله بیاننده نه بیوردی که زید جاریم هند بن اولدو کدن صکره قلم عمروه وریله
 دیش اولسه بعد زید فوت اولدقدن جاریه عمروه ورمک ایچون ورثه مواصفه ایدوب
 زیدک منکوحه سیدر دیوب تزک حصه ایویوسه صکره جاریه عمروه وارمیوب آخره
 وارر اولیحق ورثه بزرگنی عمروه واده سن دیو مواصفه ایدوب منکوحه سی در دیدوک
 سن زیدک منکوحه سی دکل سین دیسه جاریه دفی الواقع نکاحلوسه دکل دیسه حالیا
 جاریه تجرید نزاع ایدوب نکاحلوم دیو دعوی و طلب ایلسه شرعاً مسموع اولوری اولمازی
 بیان بیوروب مثاب اولانر الله اعلم **الجواب جاریه زیدک منکوحه سی دکلم دیدکد نضکره**
 منکوحه سی دیو دعوی اتمک تناقض اولور
 بو مسئله بیاننده نه بیوردی که زید عورتق بوشاسه برنجه زماند نضکره انکار اشته
 شاهدک شهادتی زمان کچمکله ساقط اولوری اولمازی **جواب بیوب مثاب اولانر**
الجواب اولماز لما قال و التقدام غیر مانع و حقوق العبد
 بو مسئله بیاننده نه بیوردی که زید معلم بر صبییه عثمیه وارنج و بعضی دانی قد سمعییه
 وارنج تعلیم ایلسه و یاخود تمام ختم ایتدرسه بونلره مقدار اوقه دانی تعیین اولمنسه
 شرعاً ابو مثل نه مقدار منسه لازم اولور بیان بیوروب **مثاب اولانر الجواب**
قرآن اهل نه مقدار دیلر سه آخی آلور

بومسئله بیانند نہ بیوردی کہ زید صبی تمام قرآن تعلیم اتکر اوج یوز اچیہ قول
 آتسه و آلتین سورئسه دین تعلیم آتسه اچیہ ام مثل آلتین اچیہ مستحق اولور
 ویل لمطفین دک تعلیم آتسه سکسان اچیہ مستحق اولور د عجم سورئسه یوز اچیہ
 مستحق اولور و تبارک جزوہ وارد قدہ یوز الی اچیہ مستحق اولور و یسین سورئسه وارد قدہ
 اک یوز اچیہ مستحق اولور حجر سورئسه وارد قدہ ایک یوز الی اچیہ مستحق اولور و تمام
 ختمده اوج یوز اچیہ مستحق اولور اکی قول ختمه اوج یوز اوجی اولور سه و آلا بلا
 قول اولور سه محمد قرآن عظیمده بر حرفنه تعلیم آتسه یوز بیک اچی عواض اولور کما روی
 و م عرف القرآن خیر من الدنیا و ما فیها ددی اما علماء متأخرین رضوان الله علیهم اجمعین
 اجرة تعلیم جایز کور مشار در و اکی قول اولور سه اولندوغی اوزره اولور و اکی بلا قول اولور
 اهل جزم دیدو کین اور اقل سکن یوز دن اشفا اولمیه حرّنه قرآن شیخی امام ایاصوفیه
 المحی الدین بن حنید

فشان شريف عاليشان ساي مكان سلطاني و طغراي غراي جهان ستانا حاقاني حكيم اولدي
 زمره سمداران اون اوچيني بلوكده يوي اون طغوز اچي علوفيه متصرف اولان ائتيدو دارنده
 فرمان همايون مسرت مغرون حاقاني قدوة الامثال والاقوان علي منبوري راني ثاني اوده
 بزرگ زید قدره تقاعد اختيار ايلمكم متصرف اولدوغي علوفه تشك يدي اچي سني حزينه
 مانده اولوب دن ايك اچي سيه دفي ازميز كركي مقاطع سيه مالدن الملق اوزره بركات عاليشانم
 ويرملك فرمانم اولمغين حقنده مزید عنايت پادشاهانم مهوره كتوروب قدوة الامجاد و
 الاعيان بالفعل اتلو مقابله جيسر اولان عبد الرحمن زید مجد نك تذو سيه موحيني
 بيك يتمش اوج شعبان المعظمك غره سندن يوي دن ايك اچي علوفه ايله تقاعد نصب
 ايدوب بو بركات همايون سعادت مغروني و يردوم و بيوردومك مزبور واروب وجه شروع
 اوزره تعيين اولنان يوي اون ايك اچي علوفه سن بر وجه تقاعد ازميز كركي مقاطع سيه
 مالدن امين اولنردن الوب متصرف اولوب دوام عمرو دولتم ادعيه سنه مداومت و
 اشتغال اوزره اوله اول باده بر فو مانع اوليه شويلاه باله علامه شريفه اعتماد قباله
 تحرياتي اليوم الرابع من شهر شعبان سنة ثلث و سبعين و الف

امضاء نائب
 طبق امضاء العالي عبد
 الرحمن بن صالح النائب
 المحكمة محمود باشا يحفد
 السيد الفقير اليه تولى
 بمدينه قسطنطينيه
 المحروسه عفي عنهما
 مهرى
 عبد الرحمن

صورة ظهريه
 الامر كما ذكر فيه عبد الرحمن بن صالح النائب بحكمة محمود باشا يحفد الفقير الله تولى بمدينه
 قسطنطينيه المحمية عفي عنهما
 سبب تحرير كتاب اولدرك اشبو درون صورت بركات عاليشانده مسطور اولدوغي اوزره زمره
 سمداران دن اون اوچيني بلوكدن اولوب ازميز مقاطع سيه مالدن بروجه تقاعد اون ايك اچي
 علوفيه متصرف اولان علي منبوري داف ثاني اوم بزرگ مجلس شرع حطير لازم التوقيده
 تقرير كلام و تعبير عن المرام ايدوب بيك يتمش سنه سنه محسوب اولق اوزره علوفه معينه
 مذكوره مدن بر سنه در مجمع اولان دن بيك اوچيوز يكمي اچي سيه مقاطع مزبور اميني
 اولان ييدن تمامًا الوب قبض ايلدم يدمده اولان بركات عاليقدرك صورتى ظهريه
 حجة تحرير اولشون ديدكده موقوف بالطلب كتب اولندي في اليوم العاشر من ذي
 القعدة الشريفه سنة خمس و سبعين و الف

عبد بن محمود رجب بن عثمان ابراهيم دود ابن يوسف علي پاشه ابن هوقم دار

نور دیدم او علم علی حضور دین سلام عزیزین و پیام عبهرین اولور بنم افعلم اکی بنم رضایی و خیر دعای
استریسک بو پندی گوش جان ایله اصفا ایدم من و کج کوندز اوقیوب یازمن وقتو یوق یوله فیاغ و تلن
ایتمه من صولک پشمانلق اسی ایتمه غصه من تا اولی کتم کامل وجود اولوب اسلای قوق و اهل قلوب و صاحب
معرفت اولنلر ایله معاشرت و یوللر ایله محبت خاص ایله بی بهره اولوب ارادل و ادانی محبتند اعراض ایله و
یوللرک محبتندن ارسلا ندن قیچی کبی قیاج بیت یارب بدتو بود از مار بد و اولورک بر بیت استماعندن
نفوس ناقصه اولقدرد هوا و هوس باطل و اشواق دزایل عارض اولورک ازالسده مدت مدید و زمان کثیر مضایره
و معالجه و مدافعه به محتاج اولور و ارادل نشین و ارادل پرست عنان سعادت نگیرد بدست امدی بو پندمله
عامل اولورسک دین و دنیا ک کامل و اخوتک سمور اولور و جمیع عالم ایله ایو اول و هرکسه نیک خواه اول
و برکنه به من بعد یرازم قصد ایتمه برکنه اخوه شرف قصد ایلمه اول شرفی اوله کندویه قبول ایتمش اولور
بیت بدی رادی سهل باشد جزا اگر مری امضای من آسا هرکشی شفقته بقس اهانت نظریله بقیه من
هوا و هوس نفسین ترک ایله دها و هوس توکن اوردن اهل سعادت در و بدوستده بر خطا صادر اولسه
انجمنه و دوشمنه روزگاردن ضرر و مصیبت ایریشه زندهار سرور اوله بیت کوندت رسد زخلق
مرج کوندر راحت رسد زخلق نه رخ از خدادان خلان دشمن دوست کم دل هر دو در تفرق اوست
که چه از گمان هی کزرت از گماندار بند اهل خود و عامه عالمه قادر اولدغک قدر الملک ایله و
سکا ایملک ایدن مکافات کمال ایدن عفو لایله و من بعد کمنه نک عینه ناظر اوله عیسی یار استین
یار سر قاور بیت فرخ اهل صبر و قدر و بی بن بلرکم کوردم برکنه عین کورمان بی هنر و همیشه
مورکی پاک اول نقد سلوک و ناپاک و ارایسه صبور پاک ایدر موسوز اولما و دی درلک کشینک و من المار
مکر شایع حق اشیار خلق الله صودت افضل شمه بوقدر و روزگار کی اوله زیبا هر یرون زیبا هر یرون
خبر کتور بیت جهان باغنده ای عاقل ندر مقبول دین و حق نه شدن برکنه انجمنون نه سن کسدن
انجن عاقل ولید اولدگر برکنه نک خیر و شرفدن انجمنیه لابد مزوفات دنیا ایچوند بر مقوله ایچون انجمن
اهمقلو اشیدر وجهت دنیا هر نه که وار آمد و رفت هر بار کولک حق بخلا دنیا متاعندن ال چان جمعی
ایله مقید اوله زیبا اسباب فساد در هر کسده بر قیاج کون ایمانی طریقه در باقیات صالحات طلب ایله بیت
هو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تحت مردن چه بر روی خاک و پیش وقت نمازی همیشه جماعتله قیل زندهار توك
ایله صلوة خمس عماد دیندر نمازی قلبه تکامل ایدنک دنیا و آخرتی فراب و عذاب جهنمه مستحق اولق مقرر در
الایة فاعبدنی و اقم الصلوة لذكری ان الساعة آتیة اکاد احفیها لخری کل نفس بما یسعی آیت
کیمه ایله عامل اول بر آن ذکر الله دلکدن اکسک اتمه و پیش وقت نمازی توك ایدنلورن اوله و یارین
قیامت کوفنده حشر فشری خاطر کون چقرمه و هرکسه سلام و یر هم هر کسدن استو کاف اولسون سلامین
آل و هرکسه تواضع اوزده اول و مواضع اولنلری تحقیر ایله فقیر دشمنله هر حالده دستگیر
اول و بر سائل قیو ک بر حاجته کلسه محروم کوندربه و کندوک داخی درویش مشرب اول و زیب و زیوره
مایل اوله زیبا شهرت افتدر و فقیرله ایصال خیر ایله یارینه صالمه فقیرک کارن نه بیلور سن ک
نه اوله یارین و اکابرک صغره سنه مایل اولوب و ارباب اوله اوتومه بیت مرد کاشند اغنا
روزگار ای یسر نامردکان محبت مدار و آزی بی داز اویر و از سویله کلام سیم اولسه سویلما مان زر خالصدر
و من بعد دلو ک یمنی کتومه و زندهار کسبه بفق و عداوت و عقد و حسد ایتمه و مالایینی سویله و تقصیر عید ایتمه
و کسینک غیبتنه هوس اتمه حسنا تک و ارایسه الور و آنک سنیاح سکا و یلور و کمنه غنیمه اتمه کم
منافقک عاقبتی خیر اولماز الایة هتاز مشاء بنهم آیتی بوئا اشارتدر و هر کسک خاطرین رعایت ایله و من بعد
انتقام قصد اتمه و دایما هر کسه خاکپا خاک ذوال و مجالسوده یو کوزمه و نا شدن ناشی در

و اسباب سفری خاطر کردن چو نه و سحر و قنند. جمله دن اول او یاق اول و لا بر خیز و طاعت بکن مگر طاعت به زهر کار پس
سعادت انکس دارد که وقت بفتح بیدار نیست بیت خواب غفلند. یاقن منزل وصله ایروزی یاصتقن یار
اشیکن یار ایروزی کورن و غفلد مجادله و مناقشه و مخاصمه و معارضه ایتمه و مال و مالک مفور و اطوب
طایفه زیرا ابو کذران مقوله سید و هر کسده عاریتی طریقله در و وام نشنه دن دایما برهنه ایله و نیشا
اولنر ایله مصاحبت اتمه و الحار دخی اتمه احتمال درک و طمسته حلال لقمی و حلال ییره نظر ایله تا می مدن مقدر
اشیای غرام قلبه فنا و یر العباد ابا الله تعالی دنیا و اخرت خراب و بر باد ایرو و یدر و مادک دایما رعایت ایله و لیل و نهار
دعای خیر لیرن آله کور فرست الهه ایکی رضا و الدین رضای حق در و سندن و ستم استه سار ز نهار دروغ ایتمه و تکلیف لوی اولان
نشنه دن ز نهار ابا ایله و فقهه ایله کوله بزوا حبیب اوم م کثره الضحاک بکیت القلب بیور شودر و زیاده ابدن خار
و سفها عمل در و سفها و لیام و اراذل نام اولنردن احتراز و اعتنا بایقان و اعبدر و کسه ز نهار کفیل ادمه و خلقه قار
و متولی اولنر ایله اختلاط ایتمه دکه و خیل خورمه

ما فيه من الاعتاق والتحرير وقع عند الفقر الله سبحانه احمد لولا خلافة محمد بن محمد باي
 بدينه قسطنطينيه
 سبب تحرير الكتاب بودي

محمد استانبولده وزير خاتمه ساكن اوانوس ولد حق ويودي نام ارمني
 مجلس شرع خطير لازم التوقيه ده كندويه رقي معتوق اولان ايحق قاشده
 الا كوز في اوزن بويله الهي الاصل اشبو حافظ الوثيقه سيمون ولد يوان
 مواجيه سنده تقرير كلام و تعبير عن المرام ايدوب موصوق فرور سيمون لا لغرض
 عاجل ولا لغرض اجل تحرير واعتاق وضيق رقيدين اطلاق وزمره احرار
 اصلية ادراج والحق ايلدم بعد اليوم موصوق فرور سيمون ساير
 احرار اصلين كي هو اولوب اوزرنده ولادن غيري حقم قالمدي ديد كده
 ما وقع بالطلب كتب اولندي في اليوم الخامس من صفر الحير سنة ثمان و
 سبعين والق

حاجي محمد اغا
 بن و في حالي
 مراد خان بن
 مصطفى حلي بن
 عبدو حلي بن
 محمود

عصقر بن
 توكل

لبوس ولد سفر
 سر حوش ولد
 مراد ولد
 ميرزا ولد

P. Shimon Lychko Powiatu Brankiego Pana Piotra Lychko
 syn z Pani Jadwigi Gablonowskiej Zwodzani.

Mien, wies n-ta od Branki
 na Podlasie w wojewodztwie
 Podlaskim.

Secretarz wyroczki Tchesnik
 Sochatchowski.

احمد پاشا
 سعادت او و مرحمت او صدر اعظم
 ملا رباب هايونده وكالتي كوي ايله سعادت او وفرايه مرقلو و في غفره و افندي مرقم مقام و زير
 روشن ضمير سعادت او سلطان مصطفى پاشا حضرتك تدم سعادت او ترانه و اصل اف

اولنگر ایچو زیاده تقید همت و اقدام ایبرود و ندر لیه لازم کلود بر بولالم و یو
 بکر باز کانه سویلیون تقید ایبرود فرنگ باز کانه جولان بوهی رقیه ایله اولمز و اولحق
 قتلای یوقدر بونره پری قله جزایه اوغل عسدر رمضان کس رقیه آخ چقارمغه رقیه
 ایله تعهد ایلمش لنگر تبدیلی ایله چقارلس چقار یوغسه رقیه ایله اولمز جولان ایلدیر
 اولد اولمیش اولس بنم قونراشم عثمانیه حو و معلومنگر اوله جزایه اوغلانی همالی ویرمزلر
 رقیه ایله اولمیش اولمیش نهایه محکم هنوز برو طرفه یز و مکتوب تحریر مزه حرینه ایله اورنی
 اولنه اولدق بز جنابگر خلاصنه همت و تقید ایبرود و باز کانه الحاج مصطفی رقا محکم همت
 ایبرود لکنته تقی خام کوز خوش طوئکر و بنم قونراشم لکنته تقی لکنته لکنته معلومنگر
 مصاح و جو نه ایله بتر بنم قونراشم محکمی و کس ایبرود بزم لیس حکم اولد مقبولنگر ایسه
 بز تقید ایبرود یوق اولد جنابگر بر حاه ایبرود ویرنگر سز اعلم سز رته تقی خلاص ایله
 بکته و کده و بنم قونراشم و دستم قونراشم محکم باز کانه الحاج مصطفی رقا فرنگ باز کانه رجا
 ایلدیر جزایه مکتوب یازله جنابگر جفا اولمیش رعایه اوزره اولد و لکنته تقی اولد
 اولد و بنم قونراشم لکمر اوو کز خلاص ایسه و جنابگر اولد اولد اولد لکنته تقی خلاص لکنته تقی
 بزه مهر لکنته تقی هر نه بز مصاح ایبرود مقبولنگر لوج و جمال مهر لکنته تقی و طنلوه
 عسکر لکنته تقی و قتی بلو کده و لکنته تقی بلورده سز و بر سوز آتلا چکر جزایه موفقد
 بوفد بزه یاخو و باز کانه مصطفی رقا کوندر کجوس اولد جزایه اوغل بابا سز
 جنابگر لکنته تقی یازمدر و بر آروم کوندر کجوس یازمدر لکنته تقی طرفینده مصاحی
 بز و بنم قونراشم اولد طرفه خلاصنگر ایچو برو طرفه اولد محبوس جزایه اوغل لکنته تقی
 و فی خلاص ایلمگر تعهد ایلمش سز بنم جانجی تقید ایلدیر و سز بالو صدر اعظم حضرتینه رجا
 ایبرود عرض ایلدیر و نه یوزوه و جو مصاح محکمه اعلام ایلدیر بنم قونراشم حو و معلومنگر
 بکک کیدر و کتدی و کویردک و فی کتدی اولد و یونام چقد و قده و قاور سکر آندوینه
 کیدر ککک لکنته تقی محکم برو طرفه لکنته تقی بز و اعلام ایله هر نه یوز لکنته تقی
 اولد و محله ایله بالدره سز سز کویردک سکر حافظه سز تعیین اولد امر لکنته تقی سز اولد
 محکم خلاص
 مصطفی سز طرفینده
 میر یول

خونداشم رمضان بکر حضرتینه بلکدر

۵۰۰

010

استقفاؤناك

آستونو ماغوارین باش کاتب

[illegible]

قدوة القضاة والإحكام معدن الفضل والكلام رويحي و

قاضيلري زيد فضلها توقيع رفع هياون

وامل اوليحق معلوم اولاد ديوي الي الجيس وقيو كتر الي حاله محوسه اردنه در سعادته عرض حال ايدوب اولاد
 ملكستدن ركاب هايونم الجيل خزينه كورد كننده و سيار مصالح ايجون كلوب كند كننده عوب زنده تجارة متعلق كرك
 ايجان ايدر متاعلي يوعيكني نهر طون كچه زنده طون تان اسكاسه و سيارنده كرك امينلوي بغوص ايجو طاب
 المدي طونم كچه قيوپ يولدن اليقويوب اولاد وجهل تندي ايلدكروني يلدروب خلاف شرع و قانون اسكل امينلوي
 اهل عرف طابنده رنجيده و رميده ايتدر ملك باينده ام شونم رجا ايلدكروني اجلدن امدي تجارة متعلق اشيا
 خلاف الشرع وقانونه رنجيده اولنيم ديو زمانم اولمشدر بيوردومك حكم شريفي وارد قده خصوص مزبور متقيد
 كوره ز في الحقيقة مزبور نهر طون دن كچه كننده كرك الفق ايجاب ايدر تجارة متعلق اشيا يوعيسه اولنيم
 مزبور دي اسكل امينلوي خلاف شرع و قانون اول وجهل رنجيده و رميعه ايتدر ميتر خصوص مزبور ايجون كرك
 شكات اولملاو ايلدير شويله بالز علامت شريف اعتماد قلارن تحريدا اليوم الخامس عشر شهر ربيع الاول سنة
 وثمان و الف بمقام ادره المحروسه

مخاض القضاة والحكام معدن الفضائل والكلام رازخواد واسك جمع و شمني و رويحي و قاضيلري زيد
 توقيع رفع هياون و اصل اوليحق معلوم اولاد ارباب تيماردن دارنده و فاة واجب الاذعان و في نام سپاهي در
 عرض حال ايدوب بالفعل برات شريفه متصرف اولدوني تيماري قويه زنده مراتق و مرسل و سيار توابعي قويه زنده
 هاقاننده متقيد رعيت و رعيتي اوغلانندن بعضيلري قديمي قويه زندن قالقوب تحت قضا كرده واقق قضيات
 و مسكوي هفتلكننده ساكن اولوب بودفي واروب اولمقوله دفترو رعاياسن قالدروب قديمي قويه زنده اسكاسه
 ايتدر ملك استدكده تغلل و عناد ايلدكروني يلدروب اولمقوله رعاياسه قالدربلوب قديمي قويه زنده كوندروب
 ايتدر ملك باينده ام شونم رجا ايتكن بيوردومك حكم شونم وارد قده خصوص مزبور حق دعدل اوزره متقيد
 درگاه معلومند اخراج اولمش مهرل صحيح صورت دفتي جديد هاقان طلب ايدوب كوره ستر تيمار مزبور قويه
 رعيت و رعيتي اوغلانندن اولوب قديمي قويه زندن قالقوب ذكر اولناه قضالده عوارض خانه سنه قيد اولد
 و ساكن اولاي اونا بيل كجني دكل ايسه قالدروب قديمي قويه زنده كوندروب اسكاسه ايتدر ملك انا اوه بيل
 و اوتوردقوي يرده دفتي عوارض خانه سنه قيد اولمش اسه اولمقوله رعايايي قالدربقا اولماز قانون
 موجب اوتوردقوي يرده رسوم رعيتلرين حكم ايدوب اليوبروب اوتورد و غم يرده عوارض خانه سنه
 اولمش اولدق ديو تغلل و عناد ايتدر ميتر شرع شونم و قانون دفتوه و ام هياونم مخالف كسبه ايسه
 قضيه ده معطل اولميانلري دخل ايتدر ميوب اسلمايوب عناد و مخالفت اوزره اولنلري و اطاعت ام شونم
 اسم و رسميل و قوي اوزره يازوب درگاه معلوم عرض ايدوب خصوص مزبور ايجو بودفي اهم دارملو ايل
 شويله بالز علامت شريف اعتماد قلارن تحريدا في ادايل شهر ربيع الاول سنة احدى و ثمانين و الف ادره المحروسه

مصلو الف
حضرت بیکر حضور شریفیہ عزیر اعزاز والکلام دل و عابی سید لقا فذکر محمدا
محی نسیم عروق کو رہی رحمت

الحاج ذلفه ابراهيم و فاء ايوب متصرف اولاد و تيماري اولاد حلالا كوستان سنجاق
اولاد ايوب متصرف اولاد و سعادتو محمد شاه حصار سزده عرض آلا و قزايخ اولاد قور و علي و آلا جان

دوره سوره راه شته تقا ورس پوک ایام مشرق اولدقه الطاق مرونگه قوه مرونگه عایه خاطر عیاری ایچو انار مرونگه
دورن سوره ووستای و قوزاشلی محله روم کله و صومعه لاه مسج سترنگه و ض بغایه کشفه اولو و فاسوش

الحاصل ان لا قوت غده قلندغي وشدن بيار بستر باغ اولاد بياغ

[illegible]

خارج الطور كنهه بو جاننده حذ متظار كويده يا هو فيه اثنافوزه مي ويحار داره كو متعلقه مستطير ايم اعد
بوره بو جاننده او الهه بيز مستكفله لطف حصو مبروريه ورغ بيو ريم بفايه لطيفه بيز

و بهر وقت که در آن کوهستانه سخا غنمه واقع ز عمار و ارباب و سایر بزرگان و کینه گیرید جزیری

... و اولاد او سبک محفوظ قید اولوب و مجمع الناس ...

کتابخانه و اشیای اسلامی (اولی) معلومگزار اولی از فوق حرکت قاعده و تدارک اوزنه و دور ران
کتابخانه و اشیای اسلامی (دوم) معلومگزار دوم از فوق حرکت قاعده و تدارک اوزنه و دور ران

سلطنت ماب حلافت نصیب پر مشتمل اضافات ظمیر الہی معذرت پنہامی سمعترایو و مروایو و شفقناو

از آن اعراف انصار و خد ملة و سلطنة الى انقراض الدوران حضرت پير
 راه ضاعت و استطاعت بر کمترین بند افتاد و نه عرض حالی بود

صورة ویکر
الحسنة زيادة وقص قيصرة ووراة دلالة باوشاه جهاه طرارة المستعان عفره

کتاب سیمین سعادوت منشاه و عقیقه علیہ عدالت عنوانهای تراجم عرص حال بودی
ماده نظمونه و ملای خندان و ریشه و کبر و نداء و نیز اولاد غلط و ملوشت

سپاه عدالت آیین حضرت تریسنگ رکاب معدنات ارتیک یارینه عوف حاکم بود که

در کمال که عاشق و افطاری علی الخصوص که بر پا و قار و لا یاری —

و همه عجبم ای تو که بن اگر مرود لکه قبول کنم خط بزود عطا بزود همه مرود گمانی

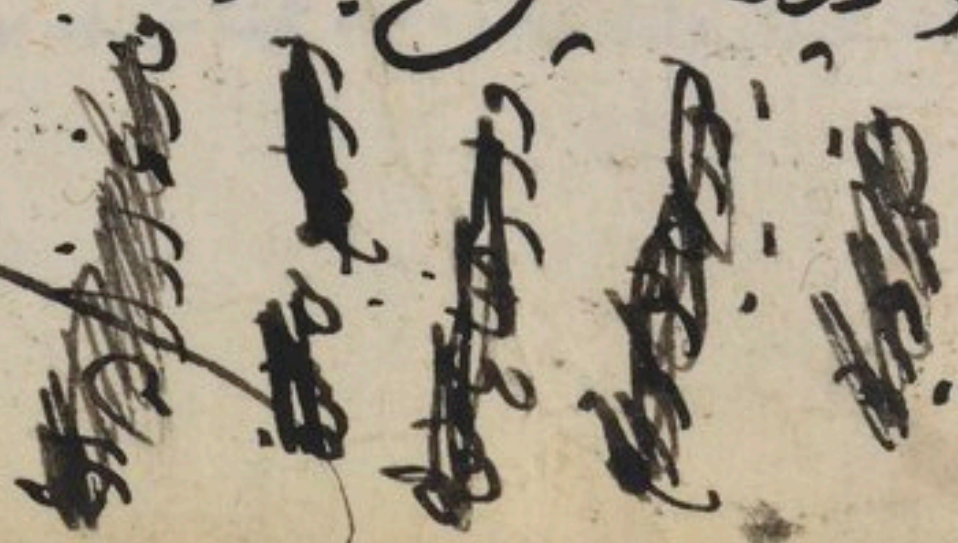
قطعه مرغوب

لستم عرض اختیاج ای و صفت هر ناگه
پاوت بیک و ازین رزق ویرجی هر که
رحمت و ریاضت نرسد و در عالم قطره
حادث بده بود که عیب زداده رزق زد که
برود ویرانی سحر لنگه قصد ابره کور
لکه لوز و کاه بنیاد مسجد و مدرسه

المرحوم محمد بن ابراهیم القاضی بروجردی غفر له

بر تو چه قضایه تابع چپ و اوج نام قریه اهالیستند اشبو اصحاب الکتاب کنز یوان ولد استپان و کوره ولد طوبی و قیوچی
پایکی مارتو و قوشت و اندریه و یاق و ولد اندریه و پاوی و اتمچی کوی نام ذمیل و سایر اهالی قریه مزوره باجمعه مجلس شرع
التوقیرده هر بری تقریر کلام و بسط عن المرام ایدوب طریق هدایتی ستد و آیین باطله می شستد ایتمس ایچون فتح خطیون هاتان
بود آن دکن مبنی کنیسه انیسه فر مرور آیام ایله خوابه اولوب بلکل طاشدن مبنی اولمغله اوستونده واقع اولان کمر طولا ایله
اولوب جانب شمالده اولان دیواری طشره میل اتمکل دخول و استئالدن بالکلیه قلوب بر دیواری و اورتویسه و ایلیله و
دیواری وضع قدیم اوزره تعمیر و ترمیم شد احتیاج ایله محتاج در کشف اولوب بنا و مرمت اولمغله اولمغی قبل شرعدن
استیدان ایدرز دیدارنده جانب شرعدن مولانا احمد افندی و ابنیه یه و قوی اولان معمار راگو نام ذقی و ذیل کتابده
الاساسی اولان مسلین ایله ارسال اولوب اوزرنیه وارد قارنده فی الحقیقه کنیسه مرقومه طاشدن مبنی اولوب مرور آیام
اوزرنده کمر طولا ایله شق اولوب سیلج و مط ایچری اصابت اتمکل جانب شمالده و ایلیله و واقع اولان دیواری طشره میل
مقدور ایدوکنی مشاهده و طویله زراع بنا ایله یکری اوج زراع و عرضی آلتی زراع و قدی دورت یحق زراع اولوب خوابه مشرق
مرمت محتاج اولدوغنی و منوال محرز اوزره قدیم کنیسه ایدوکنی محکمه محرز و بعده محفل قضایه کلوب اخبار ایله کارنده
فان انهدمت بیعه او کنیسه من کنایسهم القدیم فلهم ان یبنوها فی ذلک الموضع کما کانت مضمونه اوزره کنیسه مزوره ناک خوابه
اولان دیواری و اوزری اسلوب قدیم اوزره تعمیر و ترمیم قریه مرقومه ناک جمله سکاخ کفره اولمغله صوب شرعدن رخصت و اولدوکل
ماهو الواقع بالطلب کتب اولندی تحریرا فی اواخر جمادی الاخره سنه ۱۲۸۰ و سبعین و الف شهره الحال حسن بان بن ذوالفقار بیوم بن الیه
محمد بن حسین احمد بن علی صلی بن رجب و سایر

وجه تحریر موقوف بودی حالیا متصرف اولدوغی چپ و اوج نام قریه ناک کنیسه یسر تعمیر و مرمت شد احتیاج ایله محتاج در کشف اولوب
بنا و مرمت اولمغله ایچون قبل شرعدن محکمی اولمغله اولان محبت شرعیله موهبی مزور کیدرینه اشبو تذکره و اولمغله

[illegible]

[illegible]

سیر لایق روزی در میان این روز این و بنم عزت و سلطانم خراج احوال مؤال بیرون
دری ایام عزایم و اور لطف لایق روز روز اول و در خراج احوال مؤال بیرون
زیر اینم عزمتار احوال عزت و سلطانم معلوم و محله ای در لایق روز روز
روز لایق علوفه ای و اور و در لایق روز و چای زمانی و فی کلوب مرور لایق و لایق
و در لایق روز ایام و در لایق روز و در لایق روز و در لایق روز و در لایق روز
ایام و در لایق روز و در لایق روز و در لایق روز و در لایق روز و در لایق روز
شهری لایق روز و در لایق روز و در لایق روز و در لایق روز و در لایق روز

و در ستاره و جای هر کس بر کاتره ابروی محل اشتباه و کله در حق سبزه و تقی عقیق
شکر اسلام و بنفوس و منظر و اندای وین مقهوره اندر حال اولیه باقی
204

مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم

مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم
مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم

مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم
مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم

مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم
مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم

مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم
مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم

مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم
مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم

مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم
مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم

مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم
مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم

مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم
مور حاتم شایسته نظم و اندام و در روبرو راجع و با کمال اندام منجم مهم

افای مکرم

غزوات و رفقات

وین ایام طلیعی قلوبه فرار
قلوبه محصور اوله کف

الحقوة حاملا وكلاهما


الحمد لله على نفاذ افشاء

عن أبي بصير عن

فصل في بيان...

نیز بقوه ظاهر و باطنی و

منه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بأنه عمر و جسد لا يزول ولا ينزل يرب العباد فهو المزار و هي له يد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر هذا المجلس

العلمي الذي أقيم في شهر ربيع
الثاني سنة ١٢٨٠ هـ

في دار المعلمين بدمشق
وكانت له فائدة عظيمة

لجميع الحاضرين والدارسين
وتمت بحمد الله تعالى

والله اعلم بالصواب
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر هذا المجلس
العلمي الذي أقيم في شهر ربيع

الثاني سنة ١٢٨٠ هـ
في دار المعلمين بدمشق

وكانت له فائدة عظيمة
لجميع الحاضرين والدارسين

وتمت بحمد الله تعالى
والله اعلم بالصواب

رافع ظلام صورت ویک
 رافع ظلام عذوة
 با سبط یاط آمن و امان رافع ظلام عذوة
 سلطان مای مکان ظل الله عدالت عنوان خلدان
 سبطه الى انتهاء الدهور والازمان حضرت یکن رباب همایون سعادت نشاناری صوبه لوا و فلاس
 کن اولوب فیل محضر ضاعوه اسما مسطور و تحریر اولان بنرمان صداقت عنوانک
 حالتی بویک

واقع مظالم عالم وقام عصاة بنه آدم اولاده سده سده مکن ابراهیم بنی یوسف
مخبر صحت ارتدده اسماعیلی طور اولاده عباو اخلاص آینید عرض حالده یوسف

در اول در این کتاب
 از اول در این کتاب
 از اول در این کتاب
 از اول در این کتاب

یا صفت ساقیون امزش غمی نسکر
احباب اگر فایص زاری صورت
عزالتگره کنج شک عالمی ایل
کوره و چشمه قربانکه قربان

پرشینا
istet kedo kedo le una apponit ad istiet pti.
fudo i'let solitenu istet kedo

عزت او جافه عزیرم سفر انا حضور دین و در اوعیه و افرو و عزیر اشیاء و متکانه
 و انهدا قلند کرنگه ای بو محبلی طرفه سواد اولور ای محمد تقی و هوو حاکم الوو مؤلف
 و این محمد و هوو اولو و حو سجانه و تقاضا شکره و عامه مسلیک و عاء خیر دین و آوند
 بز بعد زک بنم روم قیغ و یارکن قاضی اولشدر کونکر و در و هوو بز خاطر ایچ
 و هوو الهامی کتهدا پدیرم خاطر ایچ هم خصوصه معاونت کنی و ریغ بیور عیدش و انهدا
 اولنا رعایتده بزوغی ممنوع و مخطوط اولور

[illegible]

بکریکده کتبه لایحه اظهار محبت و محکم بود منوال دوزره یازمور

عزت قربان ابریکه اقامت صورتی در روضه صافیه و غرض سلیمان و ایدیه تقایید آنها و اعلام اولی و اولی
بو جانب ارسال اولی و مکتوب و مکتوب بود هر یک که تحریر و بیایه قلمشید معلوم شود و نخست در اولی و نخست در اولی
عزت قربان لایحه ملاقات بستر شود و مانده اولی و لایحه زین ایدیه اولی و عمامه بیزه لازم اولی و مکتوب بود در اولی
و اصل اولی و مکتوب غیری و بصره دوزره حکم لایحه زین اولی و جانب بیزه غیری که مکتوب بود در اولی و مکتوب بود در اولی
اگر اولی و در بستی مضایقه حکم بستر مکتوب غیری که مکتوب بود در اولی و جانب بیزه غیری که مکتوب بود در اولی
و بیایه و سلام

ورگاه علی فوجی باشد و بکریکده اظهار محبت و
و منوال دوزره تحریر اولی و

و اولی و مکتوب سلطان حضرت سید غرض شرق و ایدیه تقایید صوبه اولی و غرض و اولی
و توقیر و ایدیه مکتوب مکتوب محضانه اولی و مبارکه غرض استراحت مکتوب اولی و مکتوب اولی
و اولی و مکتوب رجاء و مکتوب شرق حفظ لایحه ایدیه یا رة العالمی و مکتوب لایحه
جوش لایحه و مکتوب لایحه قبلیه تقصیر شرق جاز و کور یونانی لایحه تقی و مکتوب مکتوب مکتوب
و مکتوب اولی و مکتوب لایحه ظاهر بزواة حضرت سید و علی بالیدای دوزره اشتغال دوزره و مکتوب مکتوب
یونانی و علی مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مبارکه و مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
دوزره اشتباه یونانی مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
مکتوب مکتوب لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه
و قدر مکتوب مکتوب لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه لایحه

استاد و دولت لایحه و مکتوب مکتوب مکتوب
لایحه و مکتوب و مکتوب مکتوب مکتوب
و مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب

لایحه و مکتوب و مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
و مکتوب و مکتوب و مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
و مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب

از نو و غرتلو و محبتو قزداشم بایشی جلیلی قدر حضرت بیکر حضور شرقی و دوله عنوانی مری اعزاز و ار
 نوبت احترام بر انواع خیر و عای اجابت استمال و مراسم عبودیت علی وجه الکمال خلوص تابع آید اواسنه استغفار
 و ذکر کهنه صیر منیر خود شیر مهر تنویر ایند اعفاء و ولتوا بهی الشبانهی بویکی جانب محبای احوالی مبارکه حاضر شریف
 در ایوب احوال منوره سواد مشرقی بیوریلور، حامداته تقی و جوو بیو جوو منر الی الآن مقام عافیه و وای محبت
 قدر اذو و مقیم اولوب روز شب اوزر منزه فرض عین و فرض وین اولاد باوشه جراه و خلیفه زیاده حضرت بیکر و وای
 و ولتلی اویک نخلوص القلب مد لومته اوزره اولو و غرتلو ماعدا علی مخصوص جناب سعده مایلیک و فی از و یو و غرت
 و ارتقاع قدر رفتاری از کارینه علی قدر الامکان ملازمت اوزره اولو و غرتلو ماعدا علی مخصوص جناب سعده
 و عالییری بیوریا فیا بعد بنم قزداشم بو و ولتوا اهرت مامور اولو و غرتل جزیه قبرس محافظه سنده علی قدر الناقه و امن
 ایامه ایوب اطراف جوانبی لقتضای کوره عوه عنایه حدابر کمال مرتبه حفظ و حراست اوزره اولوب امکان اولاد
 بزه مقدور اوزره اولو و غرتل معلوم سعترلی اولو و حالای روی وریان و فی کفار خاک رک کیمیلی اگر
 طینتاری کماله و ر اما بو محصلری و فی وایم الاوقات احتراز و احتیاط اوزره برآه کند و مزی حالی قومیوب
 وین و دولت و مقدور یثرو کاینی او او عدیده مجد و ساعی اولو و غرتل ملاحظه حضرت بیوریلور بنم سلطانه جزیه
 حفظ و اعراضه متعلق بعض امور مرتبه نکر و دولت و وقوع اوزره و علی التخصیص عرض
 صاحب دولت حضرت بنده عرض و اعلام اولو و غرتل الی الایه بر خبر ضرور ایتم کینه باعث و باوی زیوریک
 اولو و غرتل اولو و مشدر و حالای جانب احوال پرشانه سواد اوزره ایوریک اگر مملکت احوال و اگر قوه احوال و اگر رعایا
 و اگر احوال و اگر سایر احوال و ر بعد و تحریر اولو و غرتل احتمال و امکان اولو و غرتل واقع حالیری حامل مکتوب
 اولو و غرتل سواد بیوریلور معلوم سعوتاری اولو و غرتل و الله تقی مزوره خاکپای شریفه و ایوب و ست پوس شریفی
 و صاحب دولت حضرت بیکر حضور عالییر بنده حسن تقید ای یو بیوریلور واقع اولاد خصوصاً مرتبه انامی باینده
 اولاد مرتبه بزه وقت و مزی تحت بیوریلور بوجاننده جکرو کم الم و لاضراب ابخی خدای ذو الجلال حضرت بنده عیان
 حضور شریفانه رجا اولو و غرتل بو و ولتوا اهلین مبارکه حاضر شریفانه و و و قلب شریفانه مامور بیوریلور حالص و محله
 و صاوتک و خیر و اهرت ایوریک و یو و کما بیوریلور کم سعوتلی سلطانه حضرت بیکر

یا علی

و لکھا اور
طرف بدین
درتہ کنور
کتوں خبردار



جلوسش فی سنه ۵۸۵ مدت سلطنتش ۲۰ وفاتش فی سنه ۶۰۵ مذکور قاین آتشی
 فوتندن صکره وصیتی اوزده استانبولده پادشاه اولدی غایت هله خیس و دخی و ممسک ایدی بوند
 زمانده استانبولده اوج اوغلان طوغدی برینک کوزدی والای بوغیدی و برینک دت ایانی و ارایدی و برینک
 دخی ایک باشی و ارایدی اول کون برکوک دخی طوغدی آلی ایانی و ارایدی و باشی ارسلان باشی کی ایدی بر
 قاج سنه یاشایوب غایت بیولک اولدی خلق بو علامتاری کوردکده خیر علامتار دکل دیو سویلر ایدی سلطنتک
 ۱۹ سنه سنده قوم خان آق کمانه اقی ایدوب رومیلون ۱۲۰۰۰ آدم ایدی ایدوب قییم کتوردکده نضکره مذکور پادشاه
 آدم کوندوب اسیر اولان ادمار ایچون بورالتون کوندورک ازاد ایدلم دیو خیر و برکوکنده راضی اولوب تکوار بتکار
 دت اقییم و ارجیه دک ایندی خست و دناستدن ۱۲۰۰۰ اسیری ۸۰۰۰ اقییم تکالیف رضا و بریدی پس من حفظ
 ماله ضیبع رجاله مضمون اوزده قوم خان بوطای بلدکده نضکره غضبه کلوب ۱۲۰۰۰ ادمار کوندوب بوین اوردی
 بو ائشاده اناطولی طرفنده اولان عسکر فو قاز نام عسکرین استانبول کوندوب عا لوف دین طلب ایلدی بر مقدار
 اقی و بروب قصورین دخی طلب ایندکده غضب ایدوب سر عسکری صفو الید کیردی کوندوبی سر عسکر کیرد عسکره و اروب
 قضیه نقل ایندکده اتفاق امر عسکر ایل مذکور فو قاسه بیعت ایدوب استانبول توجه ایندیله مرقوم پادشاه ایندکده
 سلطنتدن فارغ و اهل و عیالیه بر قایم بنوب قزل امه ده کتدی مرقوم فو قاس اسکاره کلکده خلق استقبال
 ایدوب و کتوردوب سرای پادشاهی یه اجلاس ایندیله سلطنتک ۱۸ سیلنده پیغمبر صلی الله علیه و سلمک ولادت
 با سعادت مری واقع اولدی

سلطنت فو قاس

جلوسش فی سنه ۶۱۵ مدت سلطنتش ۸ وفاتش فی سنه ۶۲۳ مذکور ماوریشو خان اولندقد نضکره
 استانبول کلکده خلق استقبال ایدوب سرای پادشاهیده جلوس ایدی بیدی کوندن صکره محنتی اولان پادشاهی
 طلب ایدوب ادمار اولادی و خانو ایله حضور کتوردیلر اول اوغلانینک بوین اوزوب بده خانو تنک
 و صکره کندهینک اعین ناسده بوین اوردیلر حتی دایه الله اولان آلی ایلی بر اوغلان بیل کتوردوب انگداغی
 بوین اوردی بوظایم خونخوارک ایامنده قحط عظیم ظاهر اولدی و امراض کثرت اوزده اولوب موت فوق واقع
 اولدی و حیوانات فوق هلاک اولدی و قیس غایت شدید اولدی حتی قوه دیکر شول مرتبه طو کدیگر کندن
 عرب و ارمه یوکلر و بریا اوزرندن استانبول کتوردیلر دیو بر بوجبارک زمانده اولان ظلم و تعدی
 و مصائب کثیره خلق تحلل ایدمیوب افریقیه پادشاهن عرض و محضر کوندوب اوغلان اوقلیو و کوندوب استانبول
 بوظالمک الله ن خلاص ایلیمه دیو ادمار ارسال ایندیله محضر اوقلیو و اصل اولدقده دریان عظیم دوننه دوزوب
 و قوه دن داغی و اخر عسکریم استانبول کلوب عظیم جنک و جدال نضکره مرقوم اوقلیو طرفه مشاهده اولوب
 فو قاس ارایدوب سرایه واردی امراء استانبولدن فوتینوس نام بر بیلک بر از عسکریم سرایه و اروب فو قاسلی
 یقاسدنیا پشوب سریر سلطنتدن ایندردی و سیاه اسباب کیدروب الرین اردینه بند و بوغازیه ایب باغلیوب
 چار شو و چار بازار و عسکر اراشده چکرا اذیت و جفا ایله اوقلیو ناله حضور کتوردیلر اوقلیو مرقومی
 بومالده کوردکده و لی نعمته ضیانت ایندکده حای بودردیو امر ایلدیگر البرینی و ایله ایاغنی و اوزرندن ایک
 قولی کسدکده نضکره باشی دخی کسوب فیقر قضایرینک چکالنه آمدیلر ایندکده بولدی

سلطنت اوقلیو

جلوسش فی سنه ۶۲۳ مدت سلطنتش ۳۰ وفاتش فی سنه ۶۵۳ مذکور فو قاس قتل اولندقد نضکره استانبولده پادشاه اولدی
 غایت مدبر و شجاع و بهادر و رعایا پرور خوشخوی و متواضع پادشاه ایدی بوند زمانده خسر و پرور مجوس
 خروج ایدوب اناطولی تامر و اسکندر یه و ارج ضرب شمشیر ایلدی فتح ایدوب رومیلک کیمنی اسیر و کیمنی طعمه شمشیر

ماوریشو اهل
 عیالیه
 کتوردی

Phocas

Heracius

سلطنت ۱۲ میلندہ قہ دن و دریادن طرا بزدن و از کید ایلدو مہماق ارسال ایدوب لشکر عظیم ایلدو سغرتدی
شاہور نام سرعکین و پرویزی صندری پرویزی اصغر ہانہ قاجوردی الم غالبت الروم ایتہ کیمہ سال صدق
بو معرکہ لردہ لہور اتدی التی سنہ کامل حج دیارندن چقدی بدی سنہ ۵۵۰ ہجری و اسارای روی پرویز
الندہ تخلص ایدوب صلح و صلاح اولدقد مضک استانبول عودت ایلدی بونک زمانندہ حقوت فی مہودان
صلی اللہ علیہ وسلم جبریل امین جناب حقوت رب العالمیندن یولوغ رسالت کتوردی و حقوت عمر خلافتندہ
اسلامیون ایلدو چوق جناب ایدوب جہان منکر و مغلوب اولوب انطاکیہ ترک ایدوب استانبول فرار ایلدی

سلطنت
ہراقلیو قسطنطینو ولد ہراقلیو

جلوسش فی سنہ ۶۴۱ مدت سلطنتش شہر ۶ وفاتش فی سنہ ۶۴۲ مذکور پدری فوتندن مگر استانبول
یاد شاہ اولدی لکن مدام خستہ اولفل والدہ سی و استانبولہ بتریق اولان ^{پیشویش} رطریوب ہلاک ایلدی و اغن
درق آی سلطنت ایلدی سلطنت ہراقلیون ولد ہراقلیو

جلوسش فی سنہ ۶۴۲ مدت سلطنتش شہر ۶ وفاتش فی سنہ ۶۴۳ مذکور برادری مسموم فوت اولدقد مضک
استانبولہ یاد شاہ اولدی بونک زمانندہ حقوت عثمان خلافتندہ کہ ~~حقوت ۲۶~~ اتاسی بونک مال ایدوب حکومت
باشلدی نصاری قسطنطینی تسمیم ایتدو کنی و اتق اولوب عزتک دیلنی و ~~اولان~~ پادشاہ اولان اولد ہراقلیون
بورتنی کسوب استانبولدن سردیار

سلطنت قسطنطین

جلوسش فی سنہ ۶۴۳ مدت سلطنت سنہ ۲۷ وفاتش فی سنہ ۶۷۰ مذکور برادر زادہ سے ~~حقوت~~ اولدقد مضک
استانبولہ یاد شاہ اولدی بونک زمانندہ حقوت عثمان خلافتندہ کہ ~~حقوت ۲۶~~ سنہ سی ایلدی حقوت معاویہ
قبرسی فتح ایلدی و بڑا و جڑا مسلماند بونک اللہ تعالیٰ غلبہ ایتدی ۳۵ میلندہ امیر عمر عبداللہ بن سعد حقوت
۲۰۰ پارہ کی ایلد استانبول سغرتدی فنک لیمانندہ فوتاس کیدیل مقابل ایدوب منہزم اولدی و استانبول
قاجردی سلطانزدوسہ واردیلر کفرہ خواجہ کیدیار بعدہ حقوت معاویہ اولد بزیدی سر لشکر ایدوب جمع کتور
ایلد دوم ممالکینہ هجوم ایتدردی حیار اصحابدن ابو ایوب انصاری حقوتی او سریہ دہ بیل ایلدی قسطنطنیہ
حصار فی بیل محاصرہ ایتدی اول ہنگامدہ حقوت ایہ ایوب انصاری وفات ایلدی فرار لام النوری حالہ
زیارتگاہ در سلطنتک ۱۷ سنہ سندہ برادرینی سلطنت خونیہ قتل ایتدقد مضک ہر کی برادرینی دوشندہ
کوردوب وقان ایلد محلو برقدح طوتوب آل قنداشکل قازدر ایچ دیو تکلیق ایتکام اول الم ایلدو یانوب اہل
عیالی ترک ایدوب مسینہ جزیرہ سنہ کندی آندہ دفی قرار ایتدیوب چچلیہ بیہ نام ولایتہ واردقدہ برہام
کیوب اندریاس نام بر بیلک بغالین ایلد باشندہ ایدوب قتل ایلدی اولد قسطنطین خبر الدقدہ و از کید ایلد
مسینہ بیہ واروب اول ولایت ہاکم و قاتل و اکابرینی قتل ایدوب باباسر حیفہ سن استانبول کتوردی دفی ایدوب
کندی مستد نشین پدری اولدی

سلطنت قسطنطین ~~بوغنا تو~~ بلبلتوس یعنی حیاتی

جلوسش فی سنہ ۶۶۹ مدت سلطنتش سنہ ۱۷ وفاتش فی سنہ ۶۸۶ مذکور باباسنک قتلندن مگر استانبول یاد شاہ
اولدی بونک زمانندہ مسلماند کلیبول مقابل سندہ بر قلع فتح ایدوب قیس اولدقدہ اندہ قشلیوب یاز اولدقدہ استانبول
ہجوم و محاصرہ ایدردی بیدی سنہ قدر کفارد استیلا ایدوب استیصال صدوندہ ایکن ملاعین کفرہ تو بنبارہ پیدا ایدوب
مسلمانو بڑا و جڑا تو بنبارہ ایلد صندردیلر حقوت معاویہ بونک ایلد ۳۰ سنہ صلح ایلدی ۱۷ میل سلطنت ایتدقد مضک
استانبولہ فوت اولدی

شهره قوماغه اتفاق ايتديله اندر دفي كلاب آلتى اى محاصره ايدوب د فو ل ميتر اولمور غندن بر اغوب ادرنه واديه
واندره وادى عسكروم ايدوب نه استانبول كلده قلعه نك بر ايلر نه وادى احسان ايدوب بر كچه قبولي اچدير پس
اچر و ب كروب سرايد داري و تحت سلطنت جلوس ايدوب پادشاه اولدي

سلطنت ثادروسوس

مذكور كذا فاردن مكره استانبول پادشاه اولدي سلطنت جلوسى في ٧١٤ مدت سلطنت ٣٢ شرو فاش سلطنت
قار ايتدك دنگه مقدمه فاردن پادشاهي كتوردوب و رهبان ايدوب سلايك سوردي لنى انا توليده سر عسكروم
لاوندوس نام كنه فاردنك عظمي و محبى اولمفلر جلوس ايدن پادشاه بيعت ايتيوي ايراي انا طولي و عسكروم
اتفاق ايدوب مرقوم سر عسكروم بيعت ايلدي و انا توليدن قلعوب استانبول توجه ايلدي از مكيدي نام شهره كلده
عموما ستمات سر سلطنت ~~پادشاهي~~ ^{پادشاهي} ~~معاريفت كلاب قبض~~ ^{معاريفت كلاب قبض} و شهراده حبس ايلدي اسكداره كلده
پادشاه ايتدوب خبر كوندرديك بن اختيارم ايل سلطنت دز فراغت ايدوب ستم بيعت ايتد اذ غلوسه و بجا امان و
رهبان اولام ديدي اولد دافى بونوره امان و يروب ادغلى صاليوردى ايكسي دفي ايا صوفيه و رهبان اولديله

سلطنت لادى ثالث مامى التماثيل

جلوسى في سنة ٧١٩ مدت سلطنت ٢٤ و فاش ٧٤٣ مذكور كذا فاشندن مكره استانبول پادشاه اولدي جلوس
ايتدكده ام ايلديك هلا كليسا و د تقاويري قالد ريشلر هر كيمده بت و تصوير بولفسه عظيم سياست ايتديك ايجون ايتون
ديو تالقيب ايتديله زبوا امت عيسايه چوق اهانتر و كناسي قديم و عاده ديني مقدم و كتب الهيه و ساير كتب حكمت
رياضيات و غيرى كتابخانه ايد و حافظ كتب اولمور ايلد حراق بالكار ايلدي اول اجلدن روميلرده كتب قالمدي بونك زمان
تاريخ ~~مهم~~ ^{مهم} ~~مهم~~ ^{مهم} ٩٧ سنه سنده ايدى ~~مهم~~ ^{مهم} ~~مهم~~ ^{مهم} مسلم بن عبد المللك عسكروم اسلام كلدير كليبوي بوغازندن كچوب سالار
و ادرنه غارتدن مكره قوند اشى سليمان دفي دونما ايلد كلاب برآ و كرا استانبول محاصره ايتديله كفه مدافع ايدوب
مصادريم سنه مقداري ممتد اولمفلر قط و غلا عليه سيل اكل مئنه سيل واق اولدي دير نو باغار كفاري معارف
ايجون بر جابندن هجوم ايتدي و حكمت الله تقا طاعون اصابت ايتكل بالقر و بي برتيلو دفي ترك انتقال و موافق ايدوب
كمياده كروب كليبوي بوغازندن هقد قارنده فور تنه اولوب چوق كميلر هلال اولدي و اكر سليمان شهيد اولديله
و بونك زماننده دافى بر سنه كامل هر كونه زلزله عظيمه واق اولوب بچي بناي و بچي سيل خالق هلال اولدي
٢٤ بيل پادشاه اولد قد نصكره مرض زخير دن استانبولده فوت اولدي

سلطنت قسطنطين و كد لاو

جلوسى في سنة ٧٤٢ مدت سلطنت ٣٤ و فاش ٧٧٦ مذكور پدري فوتندن مكره استانبول پادشاه
اولدي بودي باباسي كچه صور زماره طبعندن خالق منع ايلدي بونك زماننده اسكدار بوغازي طوكري
و عرب في ايله اسكداردن استانبول يول كچو رد يول بچو تارك يوالله حدودنده واق اولدي ٣٤ بيل
پادشاه اولد قد نصكره ~~استانبول~~ ^{استانبول} سالور ريه يقين ايلوس در دندن اولدي

سلطنت لادى الرابع

جلوسى في سنة ٧٧٦ مدت سلطنت ٩ و فاش ٧٨٢ مذكور پدري فوتندن مكره استانبول پادشاه
اولدي ٥ بيل سلطنت ايتدك نصكره باشنده عظيم چبانر چيقاروب علاج پذير اولما مقام اندن فوت اولدي

سلطنت قسطنطين الساد و كد لاو الرابع

جلوسى في سنة ٧٨٢ مدت سلطنت ١٤ و فاش ٧٩٦ مذكور پدري فوت اولد قد نصكره ١٢ ياشنده ايكى استانبول
پادشاه اولدي لنى صيفر السن اولمفلر والده سي اولان ايونه نام خاتونه سلطنته شريك ايلدي بونك زماننده ١٢٥
مهدى خليفه رومه لشكر كوندروب استانبول دك غارت ايتدردى ناچار كفار جرنيه قبول ايتديله مرقوم ياشنده بالغ اولد
والده سناك اشترا كنه دافى اوليوي سرايدن سوردي درت سنه استقلال ادره سلطنت ايتدك نصكره والده سي مرقوم
عسكروم ايدوب پادشاهك كوز ديني ميل آتشلا ايلد كود ايدوب والده سي پادشاه ايلديله

Ab Imperio Justiniani
ani ad Constantinianum
Ivenet notavit eius
Imperium anni clapsi
fuit 260. Capitul
anno Christi 780.

سلطنت ایرنه خاتون والدۀ قسطنطین

جلوسش فی سنه ۷۹۸ مدت سلطنت سنه ۵ وفاتش فی سنه ۸۰۳ مذکور ادعای خلعندن صکره ارینه خاتون
مستقله پادشاه اولدی بش ییل سلطنت ایندکد بفرکه نکفور نام بر پادشاه زاده بعضی ارا اتفاقا کی ایله سرایه
کوب جلوس ایلدی صبح اولدقده ایرنه خاتون کیزی سرایه کوندره کندیسی سلطنتده قرار ایلدی

سلطنت نکفور

جلوسش فی سنه ۸۰۲ مدت سلطنت ۹ وفاتش فی سنه ۸۱۱ مذکوره ارینه خاتونک خلعندن صکره استانبول
پادشاه اولدی لکن غایده ظالم ایلدی و رعایا به حق تکلیف ایدوب مال آلودی ۹ سنه شده بلغار اوزرینه
سفر ایدوب مغلوب اولدی و کندی فی طوب بشتی کسریار و درستی بوزوب کاسه دوزدیلر پادشاهلر
محالسه آنکله طولو اچر زدی

سلطنت ستورایش و ولد نکفور

جلوسش فی سنه ۸۱۱ مدت سلطنت شهر ۲ وفاتش فی سنه مذکور پدری مقتول اولدقده بفرکه استانبولده
پادشاه اولدی لکن بلغار حوکی اثنا شده صایغ اوزندت برالفعل الحق ایکر آی سلطنت ایدوب اندا
استانبولده فوت اولدی

سلطنت مکایل داماد نکفور

جلوسش فی سنه ۸۱۱ مدت سلطنت ۲ وفاتش فی سنه مذکور قینی فوت اولدقده بفرکه استانبولده پادشاه
اولدی لکن مرد کاردان اولمقل هریره و هرولایته برآدم متول اولوب خلق ظلم و تعدیلر بی دفعه قادر
اولامقل اختیاریلر سلطنتدن فارغ اولوب و قول املوده راهب اولدی

سلطنت لاؤ الخاس و مکاتب بارمنو

جلوسش فی سنه ۸۱۳ مدت سلطنت ۸ وفاتش فی سنه مذکورک و اغتند صکره استانبولده
پادشاه اولدی غایده ظالم و حیار و راشی کسه ایلدی بو ائشاده استانبولده پادشاه زاده لردن
بری میجایل نام کسه بولوب سلطنتک اولده عظیم رعایت و تعظیم ایلدی سکر ییل مرور ایندکد بفرکه
اندن خوف ایدوب قتل نیتی ایلده زندانه قودی زندانده ایکن بعضی اکابر و ارا ایلده خیرلشوب بر
کون پادشاه کلیساده ایکن بونلر فقره قیافتده سلاهلرین قوشانوب مرقوم پادشاهی کلیساده ایکن
قتل ایدیلر

سلطنت میجایل تراولوس یعنی الشفق

جلوسش فی سنه ۸۲۱ مدت سلطنت ۹ وفاتش ۹۳۹ مذکور مقتول اولدقده بفرکه استانبولده پادشاه اولدی مسند
سلطنته جلوس ایندوکی بکی مقتولک اوج اولادی وار ایلدی اوچون دفعی خادم ایلدی که ذریایه منقوش اولابونک زمانده
مستظهر طومار دونما ایلده استانبول کوندردی کلیبولیدن حقوب سیلوریدن سلا نیکه دان ضبط ایلدی سیلوریده
نشلایوب بهارده استانبول محامه ایلدی میجایل بلغاریلردن امداد ایتکل طومار صندردی و ال کتوروب قتل ایلدی
بونک زمانده مسلمانلردن بر بلوک غازیلر کویده جریبه سنه مستوی اولیلر میجایل ایکر دفعه اوزرینه دونما کوندردی
اولکیده حق غازی شهید اولدی صکره کیده غازیلر کفره دن بر فود قورتارمیلر خبرای مسلمانلردن آندی فتنه لرد
بینه بوتارچنده اقلیوس نام برکافو بیانی مسینه والیسندل متفیر اولوب اویقیه حکامنه التجا ایلدی مسینه دفع
ایدرسم سزه مطیع اولوب فراخ و بزم دیو تفقد ایلدی اویقیه حاکمی عزات ایلد محامو بر قاج پاره کی بیله قوشدی
بربره و چچلیه مستوی اولوب آلدقونده اقلیوس مرد اولوب جریبه و چچلیه مسلمانلر اندک قالدی میجایل سکر
ییل پادشاه اولدقده بفرکه استانبولده فوت اولدی مرفی زخیردن

سلطنت ثاوفلودل مجایل

جلوسش في سنة ۸۳۳ مدت سلطنت سنة ۱۵ وفاتش في سنة ۸۴۸ مذكور فوت اولدقدنضكه استانبول
پادشاه اولدي صاحب مروت و رعایا پرور گشته ایدی مسند سلطنته جلوس ایتدی ساعت او ایلدی که کالیسار
اولان تصویراته جلوس ایندرتدی و هفته ده برکه استانبول شهرتی قول ایله طولاشوب و هر سوقا قوره منادی
ندا ایتدروب هر کیمیک شکایتی وارایسه کلسون حق ایدییم دیو بتون شهرتی طولاشوردی بعده
چارشوله واروب نوحاری بالکات کندی بوقلردی و جلوس مطالبی رفیع ایدوب اصلا شکایت ایدر گشته قالدی
بونک زمانده وندیان کوردی شوالنده اولونیه و نووه و دوبره وندیان و سایرین اویخ عالم ایدوب
روماک اندن آلدی ثاوفلوس بلاد اسلامیه هجوم ایتدی جنک اولده منهزم اولوب مکره غلبه ایتدی
اون التیده مامون خلیفه رومه کلوب پنج قلعه فتح ایتدی و جوعنده ثاوفلوس بلاد مسلمانی غارت ایتدی
اون سکوره مامون ایل مقاتله ایدوب اقل قلیل ایل و رطه هلاکدن قورتلیدی یگریمی اوچده معتقم خلیفه
عموریه دیدکوی انکوری قلعه سی حصار ایتدی ثاوفلوس جمع عظیم ایله مدینه ایرسدکده مشاهده
شوکت اسلام ایله قلبنه رعب القا اولوب کچه قاری فواره تبدیل ایتدی عسکری دخی گشته کسه یه باقی
قایدی اوردوی سلمانده قالدی حرارت واری ایل ناره دو شمشیر انکوری اندیکه خبری کلدی کثرت
الهندن مریض اولوب مرد اولدی

Amoria

سلطنت مجایل ولد ثاوفلوس به ۱۱ مستقر چهار ۲۵

جلوسش في سنة ۸۴۵ مدت سلطنت سنة ۱۴ وفاتش في سنة ۸۵۹ مذكور پدری فوت اولدقدنضكه بش
بوقی یاشنده ایکی استانبوله پادشاه اولدی لکن صغیر السن اولمفلد سلطنتک امورخ والده سی التزام
اتشیدی ملک بلغار بنویش مرد اولدوغنی ایشدوب نقض عهده بهانه صد دنده اولدی عورت نام کوندر
اکو سنیجا غالب اولورسک افتخاره دکر بر سکا غالب اولورسم عورت اره غلبه ایتکل عاری بر عیبه بکر
مضمونتی درج ایتدی و بر معقول سوز ایله بیك فتنه دن خلاص اولدی ۱۶ یاشته بالغ اولدقده والده
اطرله سوروب کنیزی لهو و طرب و شراه مشغول اولوب جلوسینه تانی ایلدی بو حال اوزره ۱۴ ییل پادشاه
اولوب بعده سلطنتی واسلیوس نام سر عسکریه اختیاری ایله فاغت ایدوب بعده قتل اولدی واسلیونک تریور

سلطنت واسلیو

جلوسش في سنة ۸۶۹ مدت سلطنت سنة ۱۷ وفاتش في سنة ۸۸۶ مذكور مقتول اولدقدنضكه
استانبوله پادشاه اولدی بونک زمانده مسلمان عظیم دونما ایله دوبره وندیان سمعته پنج قلعه فتح
ایتدی اویخ واسلیودن استقدار ایدوب بوقی یوز عدد قادره کوندردی برده مصادف ایدوب کفار
جوقلق اولمفلد غلبه ایدوب امیری طودیار بومت محبوس قالدقدنضكه خلاص اولوب بییه دونما ایله سول
چردا حبس اولد و فی قلعه ییینه آلدی مسطوردر بونک زمانده روس تنر ایلدی بو پادشاه زمانده
ایا صوفینک زلزله دن بر بیول کرینه ضرر اصابت ایدوب بر قاج یوز طاشلر و شوب بنا متزلزل اولمفلد
عظیم هزینه صرف ایدوب کالاول حکم و قوی ایلدی ۵۲ ییل پادشاه اولدقدنضكه استانبوله فوت اولوب
استانبوله فوت اولدی

سلطنت لایو فیلسوف ولد واسلیو

جلوسش في سنة ۸۸۶ مدت سلطنت ۱۸ وفاتش في سنة ۹۰۴ مذكور پدری قوتلدرنضكه استانبوله
پادشاه اولدی علم حکمت و علم نجوم غایت ماهر ایدی قوت روحانیه کواکب ایله مردون بر قابل

دو زد که گندی کندیدن اسواقده گزوب شهرده نقدر لش دارایسه یردی احشام اولدقده اول حیغه ژی
 دریای قومردی بونک زمانده استانبولک اسواقده اصلاحیغه بولماز دی و چارشو و بازار ارانده برور
 عمود دیکدی و بوموده بر قول و برال یاپوب وضع ایددی بایع و مشری بر متاعک بهاشده نزاع انده اول
 عموده واروب اول الک گفته اول متاعک ثمنی صایر ایدی اول ال قیاندقده اول متاعک ثمنی درست اولور
 ایدی حتی بریکشی بر ایوانتی صاتیق مراد ایدوب بر مشری یوز آلتون ویرمیشدی آت صلی صابجی راضی
 اولدی و ایدیل اول گفتک ایچنه یوز آلتون قوتی مراد ایدوب عدا یچون بر آلتون قودینی کی ال قیاندی
 خلق تعجب ایدوب بایع آت آلب اخوره باغلدی اول کی آت اولوب صباچ درستی صاغیچیلره بر آلتون صاندی
 بوموال اوزره ۲۴ میل سلطنت ایتدکن مکره رعای دایمه مبتلا اولوب قطع و اساک ممکن اولماق
 سلطنتی قنداشه و بروب گندی فوت اولدی

سلطنت الکساندر ولد واسیلو

جلوسش ۹۰۴ سنه مدت سلطنتش ۹۰۵ وفاتش ۹۰۵ مذکور قنداشی لاد قوتدن مکره استانبولده پادشاه
 اولدی سفیه و ۲۲ تمیز ایدی انجی بر میل پادشاه اولدقده مکره قنداشی اوغلانی پادشاه ایدوب گندو رعای دایمه
 فوت اولدی

سلطنت قسطنطین ولد لاو الخامس

جلوسش ۹۰۵ سنه مدت سلطنتش ۹۰۵ رومانولقاپونو سنه ۹۰۵ سلطنت مستقل ۱۶ جمعا ۵۵
 وفاتش ۹۰۵ سنه مذکور عیسی فوت اولدقده مکره وصیتی اوزره استانبولده پادشاه اولدی کن تازه لکندن تدبیر
 قادر اولدی و ییچون رومانوس نام کنسه قوزغ پادشاه و بروب اتا بیک ملک اولدی و جمعا اموری گندی کور ایدی
 مکره یوز عزال ایدوب گندیسی پادشاه اولدی امار استانبول بوکا قتل ایتیوب اتفاق عامه ایل مرقوم رومانوس
 خلع و حبس ایدوب مذکور قسطنطین تکرار استانبولده پادشاه ایدیلر اونا درق میل سلطنت ایتدکن مکره
 استانبولده فوت اولدی

الثالث

سلطنت رومانولقاپون ولد قسطنطین

جلوسش ۹۲۰ سنه مدت سلطنتش ۱۰ وفاتش ۹۷۰ مذکور پدری فوتدن مکره استانبولده پادشاه اولدی
 و نکفور نام برکنه مکره ایدوب ییچم کیده کونر و بروب خیره مسلمانان اندن آلدی مکره سلطنت ایتدکن مکره
 سوما فوت اولدی و نکفور ۹۷۰ سنه ریشه نام کنسه دن دو شکده قتل اولدی

سلطنت نکفور واسیلو و قسطنطین

جلوسش ۹۷۰ سنه مدت سلطنتش ۱۰ وفاتش ۹۷۰ مذکور ایک برادر صغری اولدقده مکره استانبولده پادشاه اولدی
 انقیل آلای او سلطنت ایتدکن مکره خانو ناز مکره قتل برانده لورکی و اشد قتل ایدیلر
 سلطنت جوان زمیشه قاتل نکفور

جلوسش ۹۷۰ سنه مدت سلطنتش ۱۰ وفاتش ۹۷۴ مکره نکفور قتل ایتدکن مکره استانبولده پادشاه
 پادشاه اولدی بالفارای استانبول سلطنته مکره ایدی و اولوک اسفندسلاد نام قوالی خراجدار ایدی رومانوس اولدقده
 واسیلو و قسطنطین مکره ایدوب و سلطنته شریک ایدی بعدد روسلر دکشوب و اذله غالب اولوب
 استانبول آلا گزوب مکره اولدی

سلطنت واسیلو و قسطنطین ولدان رومانو الثالث

جلوسش ۹۷۴ سنه مدت سلطنت واسیلو ۱۰ سنه ۹۷۴ مع آخه مکره قسطنطین ۱۰ سنه ۹۷۴ وفات
 واسیلو ۱۰۲۶ وفات قسطنطین ۱۰۲۹ تکرار بالفارای پادشاه اولدوب قسطنطین پادشاه
 مکره ایدوب اولدی بوزدی و ۱۵۰۰۰ کیشک کوزلینی چوقدی مکره ایدوب و ایدوب مکره ایدوب
 مذکور نکفور قوتدن مکره مکره واسیلو و قسطنطین اشتراک اوزره پادشاه اولدیلر بوایک برادر بوزجه اشتراک پادشاه ایدیلر
 کن واسیلو سن زمانده قسطنطین بر شیم قاتر دی مکره ۳۰ میل مستقل پادشاه اولدی واسیلو ۱۰۲۵ یا اشد ایک فوت اولدی قسطنطین
 مکره ۷۰ یا

و مقتدره تیزای اعتقاد ایدوب آوردید و کار از مردان سلطنتی و سواران و کلاه و تختی مشغول ایدوب و وصیت ایدوب کنده
 مالکین فراموشی مرد اولدی
 حلال است
 اولدو و عتدن تدبیری سلطنتی استعدادی و عیدی مناصبنا اهلای
 سلطنت روم نواداماد قسطنطین

جلوسش فی سنه ۱۰۳۹ مدت سلطنتش سنه ۶ و فاشش فی سنه ۱۰۳۵ مذکور قانی اتاسی فوتندن مکره
 استانبولده پادشاه اولدی بودو بی بیل آتای سلطنت ایتدکد مکره میخایل نام کنه کلاه توشی موفتی ایل
 حامده زمر و بیرون اولدی میخایل زور نام مذکور خاتونک اویناشی ایدی زور مذکور قصیر دوش قهقه ایدی
 حیدر ایل موی به غوغه رلوب اولدی

سلطنت میخایل پافلاغون
 جلوسش فی سنه ۱۰۳۴ مدت سلطنتش ۷ و فاشش فی سنه ۱۰۴۱ فروردن فوتندن مکره استانبولده پادشاه
 اولدی لکن مرضی صرع مبتلا اولوب مردکاردان اولماغل ایوانش نام قرعاشی اتابان اولوب جل
 اور سلطنتی کنده کور ایدی و حال اوزن بدی بیل مکره ای سلطنت ایتدکد مکره استانبولده فوت اولد

بو جزایره ایرو ایدی خوب و دی اولماغل زوجه سلطان ایوانک عاشق اولدی زوجه زور کده سلطنتی چورم
 استوبی اما میخایل اولوب قاری بی بیل برادرمه قیالو طو زدی صرع مرضه مبتلا ایدی بعده استسقا یا توکی برینه
 خواهرزاده میخایل قیالو طو زدی و ارشد سلطنت ایدوب کنه و بر مناسره کتد قیالو طو زدی اوراده فوت اولدی
 و مصلحی کوروب و کنده و بر مناسره کتد قیالو طو زدی اوراده فوت اولدی
 نیک ضرورتی اولاجق نوقم ایدوب بر شخصه سلطنتی اصمیری ایل کوروب میخایل پافلاغونک خواهرزاده بی بیلی و زوجه و بر
 آن آنا بالوب اولجودا و موشی کوهی و مرادجی ایلک شرطیل

سلطنت میخایل قلافات
 جلوسش فی سنه ۱۰۴۲ مدت سلطنتش سنه ۷ و فاشش فی سنه ۱۰۴۹ مذکور فوتندن مکره
 استانبولده پادشاه اولدی درت آی بیل کون سلطنت ایتدکد مکره اتفاق امرا ایله خلع و
 رفع اولوب برینه سابقا پادشاه اولان قسطنطین قیریئ برندن اقدام مذکور میخایلک خاتون
 ایدی استانبولده پادشاه اندیل و فروردن کوزلینی چقاروب بر مناسره قودیلر

بو بولو و لایسته تیاج کیدو که زمان دواره مبتلا اولوب بی بیل دوشیزادی سلطنتی میمون و لایسته علامت ایدی زیر این
 و کئی قلافاچی مقرر طریقه القای ایل انالی زوجه ایلیسه دوشمال سلطنتن عزل ایدوب صاجلینی کسوب بر مناسره قیالو
 ایدوب دولت بولاجی ایلیسه و لایسته حضورنده بی بیلی او قدر کئی بریکس آواز قالدروب بر قلافاچی پادشاه استرین
 پادشاه اولدی و وارثه سلطنت زوجه سلطنتی استرین دوشیزادی کئی جالغلق بی بیلی دیوب طاشلر آلوب ادرنه استرین اتارک
 قاجوریک بعده زوجه سلطان قیر قنداشم ثاودوره ایل علم الاشترک پادشاه ایلدیو میخایل دق غیرت ایدوب بر
 قیاج توایعالمه شهر حلق ادرینه هجوم ایدوب بی بیلی اوج بیلی قدر قودیلر لکن خالق جوق اولماغل عاقبت
 سرایه کوریلر و بیویدیلر میخایل بر قیالو بنوب مصاحبه ایل بر مناسره قاجوریک آدراده کیشی اسبابین کیدیلر بعده
 سلطان زور و ماسیلم کوزلینی چقودیلر و غیر مناسره سوردیلر

سلطنت زوجه بنت قسطنطین و زوجه روم و آرکرو
 جلوسش فی سنه ۱۰۴۲ مدت سلطنتش ۳ و فاشش فی سنه ۱۰۴۵ مدت عمرش ۷ مذکور فوتندن مکره
 مکره فروردن زوجه خاتون استانبولده پادشاه اولدی مسند سلطنتده او تور دوشی کئی سابقه مدله مکره
 اولان قسطنطین نام قیری کتور دوش تفسنی تزویج و انکاح ایلدکد مکره اختیار ایل سلطنتی زوجه و فاشش
 ایدوب اجلاس ایلدی اول شهنشاهی یاشمده لکن فرقم قسطنطینه واریدی

جلوسش في سنة ١٠٤٢ مدت سلطنت سنة ١٣ وفاتش في سنة ١٠٥٥ مذكوره زوجه خاتون فراغند مكره
استانبوله پادشاه اولدي اون اوج سنة سلطنت اتكدن مكره ^{مكره} نقرسي مرينه ذات الجنب في
عارض اولوب فوت اولدي زوجه نك زوجي اولمفل استانبول پادشاه ده اولدي اكلال و نساخ ايدى
پاچناق قو ك حالا قواق ديور اكا تابع اولوب تنقر اتدي

سلطنت تاودوره اخت زوجه خاتون

جلوسش في سنة ١٠٥٥ مدت سلطنت سنة ١٢ وفاتش في سنة ١٠٥٧ مذكورك فوتندن مكره زوجه
خاتونك قيتوندانش پادشاه ايلدير ايميل يدى سلطنت اتكدن مكره ^{مكره} خسته اولوب فوت اولدي
اولدن بوزور قيتوندانش ايلد بوجه اشتراك پادشاه اولدي ايدى مكره قسطنطين تسليم سلطنت ايدى
امرايونك تدبيرينه رشك اتدير حاله عالم انك ضبطندن خوشود ايدى مكره خادمك ^{مكره} ايلد بخيال اوزره كنده انوك زمانده
نام كنده سلطنته شريك ايلدي ايلادى مرصندن فوت اولدي
بولاق و بركت چوق ايدى

سلطنت ميخايل استراتيوت

جلوسش في سنة ١٠٥٧ مدت سلطنت سنة ١ وفاتش في سنة ١٠٥٨ مذكوره نك فوتندن
مكره استانبوله پادشاه اولدي لكن مردكاردان اولمفل برينه دن مكره بون دافى عزل ايدوب برينه
ايساك يوس نام كنده پادشاه ايتدير ^{مكره} بو پادشاه اولمفل ^{مكره} قاعده دى قولفق استيوب سلطنته
ضرور رعيا و بيايه اعتلال وروب رمواى عالم اولدي و مهره بنى آدم اولوب عسكر مكره و بيلكلى
كشايش و بركمكلى استاك يوس كو منكو نام ساير امراء عسكر ايلد عييد صليب كونده پادشاه القاس ايدوب
تدبير و ملامت ادنوب امراء عسكر ايلد ^{مكره} تحالف ايدوب استاك يوس قسطنطين پادشاه نصيب ايتدير ^{مكره} معده ميخايل عسكرى
فرنگ و تركل بونك زمانده باشلدير دوست اولمفل
از كنده بوزوب استانبول
كلدير و قسطنطين خلع
ايدوب استاك يوس پادشاه

سلطنت ايسكيو قومنتو

جلوسش في سنة ١٠٥٨ مدت سلطنتى سنة ٤ وفاتش في سنة ١٠٦٢ مذكور خلع اولند قندن مكره
استانبوله پادشاه اولدي درق ييل سلطنت ايدوب بركون اركان دولتى ايله شكار و ^{مكره} چقوب او
اولار ايتي يلدوم ايندي فريندن اتدن يقالدي اول حال ايله سرايينه كتوروب علاج مقيد اولدي
مفيد اولدي عاقبت اندك فوت اولدي

سلطنت قسطنطين دوقه

عمرش ٦٠

جلوسش في سنة ١٠٦٢ مدت سلطنتى سنة ٦ وفاتش في سنة ١٠٦٨ مذكور فوت اولد قد مكره
استانبوله پادشاه اولدي ^{مكره} ييل تحتشين اولد قد مكره وفات اتدي خيسن ايدى آنوك ايتون
عسكرو سوميوب جنگارده يوز اقلقلر اتمكلى اعدا مريدون ممالكنى تحريب ايدردى آنك زمانده
استانبوله عظيم زلزله اولوب نيچ آغرينا متهدم اولدي قارسي اودوكيا ارج اوغل مى ميخايل اندرونيقو و قسطنطين
ايلد اويده سرعك ايدى
سلطنت اودوكيا خاتون زوجه قسطنطين دوقه

جلوسش في سنة ١٠٦٩ مدت سلطنتى شهر وفاتش في سنة مذكورك فوتندن مكره اودوكيا
خاتون پادشاه اتدير مسند سلطنتده اودردك مكره رومان ديوجنه نام كنده كتودوب كندى
نفسى تزويج ايلدي و اختيار ايله سلطنتى زوجه ^{مكره} فارغه اولدي قوم س اولدن اول ^{مكره} غير قوميه و ارميا جغه
ييل ايل اقرار اتدي ايدى ^{مكره} غير قوميه و ارميه لكن سلمان انا اوليده يك غلبه ايتكلى قورقدي ك سلطنتك تدبيرينه
استدادي كاف اولوب ممالكندن اوغللى ايل محرم قالمى مذكور رومانويه و ارميا سلطنتى و اغت ايلدي
نفسى تزويج ايدوب

سلطنت رومانو دیوجنه زوج اودوکیا خاتون

جلوسش فی سنه ۱۰۷۰ مدت سلطنت سنه ۲ و وفاتش فی سنه مذکورہ ناک فی اغتندن مکره استانبولده پادشاه اولدی
اوج ییل سزای سلطنت ایتدکد نصکره اجمی اولوب استانبولده فوت اولدی مذکور انا تولیده ده خوب مسکله سزای
حسن نام کنه ایله جنک ایدوب بوزلدی کند و سه دفی طوقیاق اولدی لکن سلطانده عده بیانک بغلیوب آزاد اولدی و رعایا
و مرتاله و بیج هدایا ایله مشرق استانبولده کوندردی ^{بوزلگه} ^{بوزلگه} ^{بوزلگه} امراء غلوایدوب اودوکیا، سوردیو و رومانوی
دفی سلطنتدن عزل اولوب قسطنطین دوقه ناک بیلک اوغل ییخایل پادشاه ایلدی اولک رومانو، طونوب کوز فی حق تدی و بر
خوش تیمار اولینیوب یاره اچوریوب و قورالینوب باشیشیدی و از زماندن مکره فوت اولدی زبجه س اودوکیا آغ مسکرم و احترام
دفن ایلدی

سلطنت ییخایل اولد دوقه

جلوسش فی سنه ۱۰۷۴ مدت سلطنت سنه ۶ شهر ۶ و وفاتش فی سنه مذکور اجمی اولوب فوت اولزدن اول پادشاه
اولدی ۶ سنه سلطنت ایتدکد نصکره امراء استانبول حکومتندن محفوظ اولماقده خلع و دفع ایدوب ان طوب
سوعسک اولان نکفور نام کنه، یرینه پادشاه ایتدی اولک زمانده عظیم قحط اولماق لکن ابوالجوج قودی
کوندن کون مسلمانا انا تولیده منظر اولماق بوتدیوره قادر اولوب انا تولیده اولان سوعسک پادشاه ایلدی ییخایل
مزبور اعلی عیالیه بر مناسره قیادی

سلطنت نکفور بوتانیات از نسل فقه

جلوسش فی سنه ۱۰۸۰ مدت سلطنت سنه ۳ و وفاتش فی سنه مذکور خلع و دفع اولدقد نصکره
استانبولده پادشاه اولدی اوج ییل سلطنت ایتدکد نصکره حسته اولوب فوت اولدی الکسیو قومنتو
جلالیلک شردن قورتاروب مقابله سنه رعایت کومدکری ایچون کندور دفی عاصی اولوب طودیک و مناسره قیادی

سلطنت الکسیو قومنتو ^{من ایساکو}

جلوسش فی سنه ۱۰۸۳ مدت سلطنت سنه ۳۳ و وفاتش فی سنه ۱۱۱۶ مذکور سولکد نصکره استانبولده پادشاه
اولدی ۳۷ ییل درت ای سلطنت ایتدکد نصکره حسته اولوب فوت اولدی مزبور عسک مجتهد پادشاه اولدی و
عید صلیب کونده خفیه استانبولده کجوب دشمن واری کوروب آغ بیلکدردی انا مکره حلیم و سلیم اولوب
اوسوزره مسکینره یتیماره ^{بیلکده} طالب و عالم و عوفکره چوق حیوات و حسنه و احسان و صدقات ایلدی اندن افتخار
حق حسته لک
فیکدی ده فوت اولدی اولوب مرحتلو و شفقتلو اولوب قان دولکد سوزدی آدم اولد رکندن آگاه ایدردی

Ab Irene ad Alexium
Commenum anniellu.
xviii et xxi Imperi
um tenuit Alexius an
nos 37 Menses qua
tuor cum semisse.
capit Alexius A. C.
1081

سلطنت قلاویوان ولد الکسیو قومنتو

جلوسش فی سنه ۱۱۱۶ مدت سلطنت سنه ۲۵ شهر ۸ و وفاتش فی سنه مذکور پیری فوت اولدقد نصکره
استانبولده پادشاه اولدی کوم و علم صاحب کنه ایدی ۲۴ ییل پیری ای سلطنت ایتدکد نصکره اجل ایله استانبولده
فوت اولدی ^{مزبور} ^{مزبور} ^{مزبور} و وندکری ک اول زمانده بر بریله متعاهد اولوب استانبول سلطنته قصد ایدردی
سوزدی اوندل دوکودی لکن وندیان خیرالچ ردوس بسام داندزه ^{سولک} ^{سولک} ^{سولک} اطریتی ضبط ایدی آوده ای
بر بیان خنزیره اوق اورق استرکی اوفی پاک شدتیل حکوب یلح مالپوردویک زمان کنه و آینه سابلندی
ودمر زهرلو اولماق یاده مرمم پذیر اولیوب عاقبت لودردن اولدی

Joannes filius A
lexy annos 24 me
ses 8 Joannes capit
A. D. 1118

سلطنت مانویل ۱۱۸۹

جلوسش فی سنه ۱۱۴۱ مدت سلطنت سنه ۳۸ و وفاتش فی سنه ۱۱۷۹ مدت عمرش سنه ۴۰ مذکور پیری فوت
اولدقد نصکره استانبولده پادشاه اولدی غوغه سوز سوز ۳۸ ییل سلطنت ایتدکد نصکره اختیار ییل سلطنت
اوغلون و اغت ایدی بونک اصل و نسل خصوصنده روایت مختلف در کی درک قلاویوانونان اوغل کی
توداشه در کجی ده درک دنی الامل و استانبول اوغلان ایدی اوغلا خجک آما تر قون دیولقب قودی ایدی
گوزل اولماق مزبور الکسیو قومنتونک قاریسی بوخا محبت اتمکله صداده یعقوب و یحیی اولوب استانبولده اعیان

Manuel filius I
oannis regnavit An
nos 37 menses 9.
Manuel capit. 1141.

سلطنت ایساکیو انکلو

Papa Andronicum
gracius Angelus
obtinuit Imperium
per annos 9. Men-
ses 8. Calpnt
A.D. 1185.

جلوسش فی سنه ۱۱۸۴ مدت سلطنتش ۹ و فاتیق فی سنه ۱۲۰۰ مذکور قتلندن مکره
استانبوله پادشاه اولدی اوج بیل سلطنت اندکد رنکده خسته اولوب وفات ایلدی

اندرونیکو چاقی
قیل اولند قتلند

بوخ دوستار موره دن حقوب سلطنته دعوت اندیلر عادل و منصف ایدی بولن افرنداشی اتراکدق اسیر
اولوب حوق مالیه خلاص اتدی و اول مالعون برقیته ایلدون آن بر صیلم ایلر تنها ده بو لوپ کوزلین
حقوب زندان قیادی اورادن آن ادغلا حقوب قیادی بولن افرنداشی میوب زندان
تشیخ اولوب فوت اولدی

سلطنت الکسیو برادر اساکيو

Alexius Angelus
frater imper-
atoris annis 9. Cal
A.D. 1195.

جلوسش فی سنه ۱۲۰۰ مدت سلطنتش ۹ و فاتیق فی سنه ۱۲۰۰ مذکور قتلندن مکره
استانبوله پادشاه اولدی و ای و بیل کون سلطنتدن مکره الکسیو برادر اساکيو
ایندوب کندی پادشاه اولدی

بولن ظالم ایدی قتلنداشی هلال اندکد رنکده ادغلاقی دخی هلالا اتمک سعی
اتدی اما بو وندیکه قاپوب وایخ بکلر تنه و وندیکه لری و ای و بیل کون سلطنتدن مکره
آلتون و دضیره و مهمات حرب اقرار اندی اکی یا کندی ی یا باباسیل معا آن پادشاه نصیب ایلر
بولر دخی علی الحیل دونما دوزوب استانبوله کلوب استانبولک غلطه ارا سنده اولان زنجیری قیوب
کچوب استانبولی قیچ اندیلر الکسیو وار ایدوب قورتلیدی بوکی اساکيو زندانن حقوب بکلسیل مکره
ادغلا الکسیو ایل پادشاه اولدی اما تیو وفات اتدی

Ducas qui Mente
phus dicitur est men-
situr duobus fauces
Imperij tenuit Alex-
andri a Creatione mundi
ad duos Imperium quo
occupat a Iosephus
Christi in 1204.

سلطنت دیگر الکسیو ولد ایساکیو

جلوسش فی سنه ۱۲۰۰ مدت سلطنتش ۹ و فاتیق فی سنه ۱۲۰۰ مذکور قتلندن مکره
استانبوله پادشاه اولدی و ای و بیل کون سلطنتدن مکره الکسیو برادر اساکيو
ایندوب کندی پادشاه اولدی

خلاص اندکد رنکده پادشاه اولدی و باباسون اسفا اولنا فرید و پیمان وفا اتمان اسنده زمان بر
غلقه قوبوب کوییلر ساوندلیدی و احمق بکلر مکره برای کچوب کندی چوای مرز قلو نام بر فرمایید

مکره علم مرتبه یه نایل آنک بوغازخ کسیدی اول ظالم دخی دشتندره قوشو قویایم دراککی استانبول
الندشلیک کندی دون یارینده قاریسی و حزینه سی ایلر قاجدی بعده موره ده حوقلوب استانبول کتولوب

کوزلین حقوب دیو و آن بر بکسک یزدن اشغ آتوب شهر دن سورمکلوب پارچه پارچه اولدی سلطنت قیچ
حکومنه دوشوب بالدون اول روم پادشاهی اولدی الکسیو ایل وندیکه بجه و تراچ لوبو بیدی

باغلا دیو ایدیک الکسیو اولنک معاونتی ایلر استانبول پادشاهی اولورسه حکم ایدوب استانبول بطریق ریم پایا
اتباع اندره و دخی مزبور مانویل شرب و فایده اولنک اندوکی ضرر لای الکسیو تضمین ایلیه قضیه کیدی

سلطنت بالدون اول

جلوسش فی سنه ۱۲۰۰ مدت سلطنتش ۱ و فاتیق فی سنه ۱۲۰۰ مذکور قتلندن مکره
اکثر مکره و وندیکه لک هتیل الکسیو کودکان برینه استانبوله پادشاه اولدی بو شوطیلک قیچ
استانبول پادشاهی اولدی و وندیکه لک استانبول بطریق نصیب ایدیم بو شرط اچا اولندی پس بالدون

استانبول سلطنتی حنیط اتدی اما ادرنه یون ماعدا ضیط اتدی ادرنه ایسه مزبور ظالم الکسیو
دامادی ایکن ادرنه بر وجه حقیقذ الیدی ایدی وایچ ده قیایوب تراچ لوبو حاصره ده ایکن بالدون مزبور اخی

پادشاهالیق سورش ایکن ایسی روماره ایسی اولوب فوت اولدی برینه قتلنداشی هنریکو استانبول پادشاه اولدی

سلطنت دك الكساندر دوقه

آلكسيو

جلوسش في سنة مدق سلطنتش ٢٠ و فاشق في سنة مذکور ایساکیوس مقتول اولدوقد مضمره و
ایلیوب اسکیونام گسته پادشاه اولدی سابقا استانبول پادشاهی اولوب اولادنی ایله مقتول اولاد اندر اونونام
کنه ناک بر اوغل اول محله و ار ایدوب و ندیک و ارشیدی بر زمان آنده متمکن اولوب و قتا دکی الکسیو استانبول
پادشاه اولدی مذکور ایساکیو باباسینک تختی آلتی ایچون و ندکلیدن امدار طلب ایلدی انورنی وافی عسکر تدار
ایدوب و بعضی جنرالرین و بیگلرین معاً تعین ایدوب عظیم دونما ایله استانبول ارسال ایلدی دونما قاضی کوس
و اصل اولدوقد مرقوم دکی الکسیو و ار ایدوب و ایساکیو استانبول با بایسی تختنه جلوس ایلدی مرقوم و ندیکون
ایکی آسیانیه بیکزاده و ندن بری و بر فزاک مرقومک مجلسه داخل اولوب خدمتاریندن ندن مخطوط اولدوق
استانبول کلوب پادشاه اولدوقد اسپانیول کچید بروردنی و اول و ندق قیوسی شعبه و تمایک ایلدی
هجرتک ٥٢١ سنه سنه و ندیکال اندون مال ایله اشترا ایدوب بو طریق ایله مالک اولدی بو پادشاه
و ندیکون بیویوب اول دیارده نشو و نما بو مملکه ادا ب ملوک و ولایت محافظه سنی بلمکمل جنرالرین کندی
سراینه و ندیک اکابرین و عسکرین مسلح شهرده متمکن ایلدی و هرکوت بونکرل کاغدادینا مقدر غور
ایشی یوق ایدی و اخبار استانبول ریجیده ایتمکدن خالی دکل ایدی برکون کلیسیایه واروب طایفور ایکی
اولمش استانبول بیکرینک بری بر هجر ایله اوروب قتل ایلدی و ندیکال دق ابرقارینی المیدل ایدی آنار
پادشاه زینی قتل ایلدی و کندیلوق خوف دوشدی اول اثناده و ندیکان بیکلری و اکابرلری سراید بو
ایله عسکرین جم ایدوب و بو وقت ایله سلطنتی ضبط ایدوب استانبول حاکم اولدیار مندر حکومنده بر
اولدقلنده استانبولک تغارقلرین و ندیک کوندرمک مباشرت ایتدیار حمله آیا صوفیه ناک آلتون بیلدی
یالدرلو قیورلی و ایک آلتون مرقع جوردانلقو که هر بری بر مرقعینه سی قیمتلو و بریشیچون کور
وضع ایدوب اوزرینه اخیل شریق تور ایدی که آلتی قنطار آلتون خالصدن و ذی قیمت طاشلایله
مرقع که بانی آیا صوفیه دوزمش ایدی آخ آلوب کیدی مرمره اطه سنه و اردوقد کمیدن کی یه نقل
ایدرکت دیکزه دوشوردیلر آلان آنده موجود در و سایر کلیسای دن نه قدر ذی قیمت اشیاء و ارباب
و سرای پادشاهیده جمله پادشاهلرک مرقع تاجارینی و مرقع تختلرینی و بچلر ذی قیمت شیء و ندیک کور
آلان آنده موجود در بو سنوال اوزره ٦٠٠٠٠٠ ییل و ٥٠٠٠٠٠ کون استانبول ضبط و تفرق اندکون
بخیل پالد اولوغون نام کنه که انا طولید روم پادشاهی ایدی استانبول کلوب و ندیکان قومی اخراج ایلدی
کندیسه کالاول استانبول پادشاه اولدی

اصوال کیوید

کونولایلیک و کلید و قتلحق محله و سولوق عسکر طایفه و بیگلرین اولدی
اولدق زمان سلطنتی آقا و اغت ایله بخیل ایسه پادشاه اولدوقد مضمره و ندق سفینه و حبسه قودی بدد کور ایدی سنه ٥٢٣

سلطنت تاودورو لاسقري پادشاه اورن

جلوسش في سنة ١٢٠٤ مدت سلطنتش ١٨ و فاشق في سنة مذکور قتلندن مضمره آنا طولید
پادشاه اولدی ١٨ ییل سلطنت ایتدکد مضمره غسته اولوب قوت اولدی
جلوسش في سنة ١٣٢٢ مدت سلطنتش ٣٣ و فاشق في سنة ١٣٥٥ مذکور قوت اولدوقد مضمره انا طولید پادشاه
اولدی و اولدق ایلدیک برکسته قوت اولوب وارخ اولسه یدی بیلدک کسه مالنه ال ادرمیه بر سنوال اوزره ٣٣٠٠٠٠
ییل سلطنت ایدوب بدد حننه اولوب قوت اولدی
جلوسش في سنة ١٣٥٥ مدت سلطنت ٤ و فاشق في سنة مذکور یدی قوت اولدوقد انا طولید پادشاه
اولدی و رت سنه سلطنت ایتدکد مضمره اختیار یی ایله سلطنتدن فارغ اولدی
جلوسش في سنة ١٣٥٩ مدت سلطنت ٣ و فاشق في سنة سلطنت یوانو و لاسقري و لاسقري پادشاه اورن

یاشدو ایدی بایوق حننه کلون
پادشاه ضبط ایدی بو بونقلایله یوانو و لاسقري پادشاه اورن

امده سه کلوب و جنون و دوتاسک ابداديل قنقاوزي قوبه باباسله ملکنه کوردي و استانبول کوردي محله
قنقاوزي سلطنته فارغ اولوب راهب اولري قلونووان دفي بر قياح ايتديرون صله اولورکي اوغل مانولم
Remission

Andronicum, ^{seniorem} ~~seguiter~~ ^{Michail} filius eius Ioannis Paleologus ^{salutis} ^{giblu}
 et Nomen iq. A.D. 1341. a.C.M. 6850. qui cum iuuenis esset sub tutela Domini
 Iohanni Cantuariensi vegetatur. Ioh. Paleologus generum sibi ad scribere vult. Constantinopoli.
 Iussit ob amissionem Cyprii iussit Calceos purpureos induit et Imperator sa-
 labatur ad Servit Cratem abijt eius Uxor ditimstechi moratur. ipse in Thraciam
 redijt. contra Turcos fortiter pugnat ad Ouchanen legatos mittit et filiam suam ei des-
 ponet. Constantinopoli bellum inferit ^{sempet} ^{Fellu} ⁸ ^{A.D. 1359} ⁶⁸⁶⁸ ^{A.C.} ¹³⁴⁷ Indicti is
 et Ioannem Imp: salutem, plebem demeretur beneticij Coronatur cum Uxore bi-
 coronatur Monasteriis inceditur pulchre a genero. 1355. in Monte Athon.
 Ouchanen moritur ei Morates succedit A.D. 1359. quatuor post Cantuariensem regem
 ipse cum tempore annis 10 natus erat Ioannes Paleologus ^{pauca annis} ¹³⁴⁷ ^{21 May}
 postea Constantinopolim vel Orgechid i.e. viis monstreticis ad quam ex Italia venerat
 appropinquat Ioh. Paleologus ad Cypriam et inter postea Psamaty et Catevabimen.
¹³⁴⁷ ^{21 May} ^{quo tempore Paleologus} ^{10 annos} ¹³⁵⁰
 natus erat.
 2do Coronatur
 A.D. 1350
 سبطه ايوانو بالولوغو

جلوس ۲ سنه ۱۳۴۷ مدته سلطنت ۲۸ و فاش ۲ سنه
پادشاه اولدي بونك زمانده سلطان مراد اول قالمو و دراه و رخنه و سيروز و ژنه نيه و نيش و پوپل
اشيب و صوفيه و پروادي و شمني و طر نوي ي فتح ايلد كده المندف خسته اولوب مرد اولدي

Joannes Palaeologus Imp: Andronici Imper: Tr. eimover et cum Catargeneis.
bellum Helenam Catargenem uxorem duxit Ignatius se traxit Italiam discedit
et venetibus. Cypri' ope Gualterij Genuensi recuperat Cum filijs Manuele et Theodoro
ab Andronico Tr. successu calcato in carceribus et inde liberatus, tribus annis fuit Baianus:
Athenam postea Cypri' munus eam dirigit iussu Baianitus obiit.

Anno Hegira 793. Zumarit Achiu 19. A. C. 1391 Maii 25 Theffalonica capta a Baianite
Imperante Manuele. Baianus etiam Abanem et e. Etilia etiam in Peloponnesum
milit qui universam Spartanam regionem Achaianq. dirigit, et ad ultimos vultus ad Pontu'
Euxinum fitas Thraciam et Asia quicquid ducunt. In fine

ایوانو پالولوغو باباسی اندو تقونات یرینه کجی لایم ح ایوانو ح قنتا قوزنو ایدی واستا بنول سلطنتی استا
۱۳۲۸ ضبط اتدی قنتا قوزنو سورلیدی مسلمانو امداد ایدی روم ایلیه کچی دی بعدد استا بنولده بادشا اولری وندیگور
اراغونلر امدادیل جینویرله دوکشدی و ایوانو پالولوغو جینویرله و مسلمانلر اولار ابتدا روم ایلید سقنی ویردوب
استا بنول کجی قنتا قوزنو فراغت ایدی راهب اولری اوغل ماتو حتی سورلیدی بعدد پالولوغو اچیل حمله اوغل مالو
سلطنتی ایلدی سلطنت ما یولر و له ایوانو پالولوغو

سلطنت ایلدیرلی
سلطنت ما یونان و ایلدیرلی
حاجو شیخ سنه ۱۳۴۴ هجری قمری سلطنت سنه ۱۳۴۴ هجری قمری
یونان زمانده بیلدوم بایزیدخان استانبول عساری القای محاربه ایدوب انکودن قوالینک حبی سبیل فتح سیر ایلدیرلی
قریه ایلدیرلی تری دیکیز بو غایه کلینوب شیل قلدن فتحندن مکر کنار دریا کورج حصار دیکلد معروف اولان عساری بنا
ایلدیرلی بوندن مکر استانبول تکوری سنه ده اوز بیلک فلوری و بروب و ایلدیرلی فتح محمدی ایچون داخل سیر استانبول
محل پیدا ایدوب مسجد و جامع بنا و تعیین قاضی و خطیب ایلدیرلی آیین اسلام ایلدیرلی اولنوب بو وجه اوزره فتح محمدی بیلدیر
یونان زمانده دخی سلطان محمد مرصوم هرک و کلیموزیه فتح ایلدیرلی بوندن مکر مرصوم عیندن خسته و هلال اولدیر
یونان میری ارکان اذغان قالدی ال بیوی ایوانو مکر پادشاه اولدیر ایکنی اندونقو که سالانی میراثه آلدی اوزی ما یونان
تاودورده ۵ دمتوی که میراثه آلدی قسطنطنیه که مکر استانبول پادشاهی اولدیر

قسطنطین المظفرک والدی قسطنطیوس پیوس یعنی قسطنطیوس المتقی ایدی و
^{خوداچی و استیانیه علیه در تثنیه}
پورتقالد لاکل بلکه پرتالیه که ممالک آنکیز در پادشاهی ایدی آنک یلک زوجه

هانا ایدی قسطنطین المظفرک والده سے او در والدی فوتدن مکره باباسنک
^{تخت جلیوس ایلدی ۳۰۹ میلاد عسی پادشاهانک اوچیو یلنده}
قسطنطین مزبور رومه اشراقندن دعوت اولوب عظیم عسکر یله رومه یه کلدی
^{پادشاهانک الطالم اوزرینه واردی}
رومه قسطنطین ایدن اما قسندیوس دفی جبریس نام نهرک اوزرنده شایقه لودن
برجسریا پدروب عسکرینی چکروب قسطنطنیه مقابل اولوب مقاتله ایلدی و

مقابول اولوب هه نهرم عسکر یله فرار ایدرکی مزبور جسردن ازدهاماله
چرکن جسربوزلوب جوق عسکر و اما قسندیوس دفی غرق اولدیکی و قسطنطین

مظفر عظیم آلا ایله رومه یه کرچی تختده جلیوس ایلدی میلاد عیسایک
^{دوا}
برص سرمه ^{مبتلا اولوب} اصبا یهودیه دم اطفال شیرخواره و مستغله و بیدر

پادشاهانک دردی سینه سنده نیرانیاری و یهودیاری دیندن اتری مباحثه اتردی
علماء نوانیرک باشه سلوستر و نام شیخ ایدی و یهودیو باشه زامبرین نام سخار ایدی

نیکی لای و کاندن صلیو زامبرین کوماتل و دینی اثبات اتمان ایچون برص یاورنوی کورلوب
^{قبل و قتالده}
قلا غنه اسماء الله اولردی سلوستر و کورلوب و کورلوب هاشاک سن اسماء الله سلوستر
^{در دین}
سن اسماء الشیطان ادرک زورا اسماء الشیطان صحت بطور قادر ایلک بینه اول اسماء الله ایلک ایلک
زامبرین قادر ایلوب سلوستر و او بر قلا غنه برده کورلوب برده عقیق قالیوی و یواش اولوب خلق
آراسته کدی قسطنطین بوز کورلوب دینی مسیحیه مقرر اولدی

پادشاهانک اون سکونچی ییلنده حضرت مریمک تهرنیا بر کلیسا یامقد نذر اتمک و سلامت
مناسب بروردی و اوره و هم کلیسایا یایدردی هم شهر ی تعمیر ایلدی و اول مکاندن حظ
ایدوب ایکه ییل تمام اتردی بده طاعون اولوب کورچک اقتضایه و عی شاهی اوزرینه

نیتہ جدال / انا طویلہ چرکی قالجہ دینیہ کہ حالا قاضی کو دیر لڑ قوتی و اولیرو ^{اولی کو دین} ^{فرمانہ امتداد} ^{وز} ^{عجمار خواب} ^{تغیر بہ فرمان ایلدی} ^{بنا ایچون} ^{طاش بریرہ} ^{بیغلور کی} ^{حکمت}

اولوب یی که ده قشدر کلوب یا پوجیلرک الارندن اعزترینه آلوب قوشویه
سرای جدید اولدوغی یوز ^{منصل} کو تورلادی بو حکمتی قسطنطنیه و سایر اراضی

کورد و بوی عجب ناک تغییرین او فو اتش نام ^{عاقدن} استعبار ایلین
 الله اعلم ^{شهرت} بیا ما کو سترش بودده اول طرفده دنی مبارک اول قسطنطین
 بوضو تحمین واعتقاد ^{اید} اندوس مذکور عاقده

وخواجہ تعین ابتدی اول دفعی بلیغ ایدوں ایک سالہ ^{نصف} حصار دوسری ایدوں
ایک سالہ دفعی سرائر کنیسار محلہ لڑ یا یلوب کتکاه اولیوں و البت نام

[illegible]

بعده قسطنطين ^{البطریق} عجم شاهي ساپور نام عجم شاهي اوزرينه عزم سفر ابد
از نکید قربنده بطیاس نام قبلو جلوده یوزکی بر شربت استدي ویریلو
ایچدکد بضره حسته لزي و عقیق ذوت اولدی ^{دلا استدی} بعض روایت و لوک قردان

برای ^{در ماه تابان} شربت ^{موسم} قشطنه سوندردی و خامبیتی
 قشطنیه کزوب ^{گند و نا ایدنی} حواریون نام کناسنده والده هالنا یا منده دق
 مدت سلطه ۳۲ شهر ۱۰ مدت عمرش ۶۵ در بیض ۶۶ بعده موت

اوچ اوغلاری قالوب رومه پیمخت سلطنتی بولندی قسطنطینوسه استای
روم ایله وکرممالا شرق قسطنطینه اسپانیا فانی واکلرا و قسطنطین فانی
و کس و دوم ایله دوشدی

Amount raised: 4271

سید صباح
 و میزوی
 قولانی حقیقی
 اولادین و اولاد
 صباح شکره
 میزوی اولاد

سلطان مراد بن سلطان اورخان پاپاسند و صکره بی شاه اولدی سنه ۱۳۴۹ ده سنک و بابا
ایزید بامبوب سلطان ارترمه چالشی لکن عجمه بی قوامان بوق دکتوب سوری و ادغلی اولدی
بده ایوانو پالوگونک رجایی اوزده آغا ۱۲۰۰۰ تولا عسکرین امداده کوندری استانبول زوالک ابتداء
اولدی زبوا سلطانه مراد دومینک مالک طادانوب امداد بهانه سید روم ایلی فتح انکه استری و جنوبی
بنوب اوران ۴۰۰۰ آدم چردی کلیبیوید آلدی و اطرافده اولان قلعوی فکرد سرق و بلغار ولایتنه واردی
اوران فتح انکه نصکره سرق قریه لازاروی و بلغار قریه مارتوچ بوق قتال بوردی کند و فی برخیه قتل اوراده
وفات آلدی ۲۳ سنه پادشاهلق آلدی

اولی سلطان سلیمان پاپاسنک برینه نصیب اولناجی محله قریه سلطان بایزید آخ علالاتده جلوس آلدی
اولی ایچون پادشاهک و قریه و صدی

سلطان بایزید دردی عثمانی پادشاهی حیدر ایلی قریه سلیمان اولدر دکر صکره پادشاه اولدی سنه ۱۳۷۳
بلغار قریه مارتوچ بواولدری پاپاسنک اولونک انتقام آلدی انکرده ازاده افلام عظیم اقیلی اوروب بوق
ایوانی تیوکار ایدی اول سیدن آغا یلدرم دیواقب قودیلر ازمانده جلوس ایلی فتح آلدی سکریل استانبول
محله آلدی پالوگون امداد ایچون قریه نکستان واردی زمان قریه قریه ایچون قریه سرق قریه
مقبره آلدی سنه استانبول محله دوندی و آخ تیمورلنک کلیسای اولدی فتح ایدری زبوا ارتوق خلق ایلقدن قریه

Coptum Cantu al monte Stella dove Pompeo Combatter con Mitridate la Vierge
legato con catene d'oro e messo in una gran fabbrica di ferro lo mena intorno per tutto
l'Asia e la livia, tanto che fini i suoi anni. Cionio di loro di Turchi.

Tamberlane Zagatai Principe, nella Sittia orientale, inuenne la Parthia e l'Arabia
bene instruito di multitudine gran infinita di pedoni e Canalli in uno Vno conflitto per
di vita 200000 Turchi e prese Baicrete Re loroanno 1397.

Pugnata Imp. Manuel in magnis angustiis constitutus, nullius potius auxilium cernens ad Regem
Nicomiam.

Francis et Hungaris Calem scribit, monetur Cplini obsequio cingi, et in ea undecim
esse ad verum omnium premiam vedendum: et tunc prompte auxilium operis ipsiulerunt
in hostium fidei (Christiana manus robem ualeffuam. His permoti occidit uenire
Principes ad resistendum cuncti hostibus armantur, inenates Reue in Hungariam accedunt
Flandris Comes, Anglorum manus magna Francis quos proceres et Italos non parui
peris adus Canicula ad danubij ripam castramentati sunt; quibus Hungaris Calem
gismundus se adiuuauerat. Romanus Imp: u erat, et cum Nicopolim in alteram
Lidam, danubij ripam traiecerant, ad prolium intra Baicretem strenne capeffuerant
ere compareuere. Ante multum tempus ceteros factus erat Baicrites, gentes occidentales
exercitum confutere, quapropter uicinitate occidit copias in unum uexit: quibus
admixit eas, qua urbem obsidebant, et in occidit occidentalem aduit, praetergressus
Philippopolim, montes altissimos ad paludes, qua sophia uicinis, sunt accessit, illuc expectans
substitit hostibus Christiani acie instructa in conspectum Turci exercitus procedunt, et
testudine facta primo impetu median hostium phalangem perumpunt, exsternunt aduersum
pugnant: et donec ad postremam aciem hostium penetrauerant, omnes, qui resistunt
occidunt iterumq; globo confecto rem ita strenne gesserunt, ut Turcos funditum
et sagitariorum operam inuilem uiderent. Vbi demum Flandris et huiusmodi pugna
aduersus Turcos feliciter cedere animaduertunt, et horum plerumq; fusa se committunt
effusis cunctis turbatisq; ordinibus tergo instant, et in medios Turcos acies ordines percuti
occiduntq; cunctos, cunctosq; laeui camporum complent: inq; ordines eosq; uenando
impetu uenit Tum demum Principis Baicriti satellites, qui porta uocantur, uelut
aduersus palatium ianuam stantes, pecunia omnes, exq; varijs Christianis gentibus
supra decem millia coacti, in insidij delitescunt, Vno impetu, ac clamore in Francos

ergit i chlytyn fruitur. Lepati Themiham veniunt. Si Bueriki barbari na-
nacula abradit, contra melitay affatos dimittit. verumamq dedit Abite, venniante dno
vetro ut caluiter veniat. quidq am venientem exerto. si vero non accesserit, ab
uxore legitima separatur.
Baiariti verum suus hanc negligens, cum Baiveri copii in Armeniam superiorem
contendit, cumq prius Sebastiani magam in Capradoria A. H. 796 A. C. 1394
occupasset. huius expeditione Armenie maiori limites transiit, inq Turcopu-
larum regionem penetravit quondam urbem nomine Aringam A. H. 798
A. C. 1396 in potestatem suam redegit; indeq velato pede Pusiā venerunt. Min-
postea discedere statum traxit, ex Adrianopolim venit, tertia deinde Imperatori
Johanni denunciavit. Manuele urbem nā cū ea potāvi, sed vteam ditionē
adungerem, quod si me amicum tibi habuere volueris, abcede, adiam, quamcumq
provinciam elegeris, tibi concedam, quod si ita facere recusaveris, deum testor
magam prophetam, quod nulli parcam, sed omnia penitus perdam. Resp: Cuius
Abite nuntiāte dno v. nō imbecilli, et viribus destitutor, nullum pūter deum persequi
habere, qui infirmis auxiliatur et potentes deturbat, deniq quid meditavis aggredi
dum hāc geratur nūq Amānā adueverunt, qui Temjrem Chan in hūiam tendere
afferunt, quapropter Baiarites superati facto Pusiā contendit, ibiq commorant copias
suas tam ab occidente, quam ab oriente ex omni parte collectit Interea Armeniam
pertravit Thimur Chan primūq Aringam expugnat, omnesq Colonos qui a Baiarite
illuc deducti erant, interfecit. Sebastiani deinde urbem expugnat A. H. 802 A. C. 1400
Cuncti in hys Musul. lib: 7. Oratio Constantini Cuius. Domine deus miserere nris
quamvis in hūm servos tūos, istiq qui nobis, hūc domui, et q in ea sunt
hūm minatur, aliam sollicitudinem et curam, aliāq propositum suggere, vultus tūos
vide absoluti, te Patrem et Filium Sancta Spi: dei Unum per secula celebramus et
Micalia seu Michaliri ubi ceteris q, non plus decem millibus distat a lacu Lepadi
eiusq nominis urbe. quam hodie hodi (supra) Turci vultat appellant.
Methone que hodie Modon appellatur, in sinu Messoniaco Vulgo Golfo di Cicon
adi admissi in Lepidū A. H. 795 A. C. 1393.
Turcopulū atq etiam Perid appellati sunt Turci, postquam in Perid a Mahumete
Gubrahi filio vocati, in eamq deinceps rebellantes Ince Tagvolipice regionis illius
dominium adēpti sunt circa an. C. 1042. Unde a Zengi vel Thing hanc pūbā civitatem
1200 in Anatolia venerunt. Turci etiam Turpientes hāc appellatione comprehēduntur.
Hamperū olim Ennseni ibi Mibin talib et Anu bin Hamia Mohamadi pūp sepulti sunt.

سلطنت قسطنطين

جلوسش في سنة ١٤٤٨ م دت سلطنتش سنة ٥ و فاتش في سنة ١٤٥٣ م ذكر يدري فوتندن صكه استانبول
پادشاه اولدي. بونك زمانده كه هجرتك ٨٥٧ سنه سنده ایدی ابو الفتح سلطان محمد خان غازي استانبول
بیماره ایدوب الد كونه مقداري قلعه جنبكی ایدوب الد برخی چهارشنبه كونه فتح اتدی عسك اسلام ایچی كودكه
روم قسطنطين. بر قیاج اكاويله دروازه حاصارده كودكن غزان سلیمك بر كوهنه راست كلوب پادشاه
اولدوغنی ییلمك كشته ایلدی ایونتمه سلطان محمد غازي مقتول مزبورك قاین اناس احضار ایدوب مذکور
قسطنطینك نیم اولدوغنی سوال ایلدی اول دانی جواب ویردیك فلان یرده مقتول یا نور واروب بولسونلر دیدكه
سوال اولدیك كشته لی چوقدر بودك وقتلا راسنده انك لاشی نه علامتله معلوم اولور جواب ویردیك روم پادشاهلینك
اولادی طوغدقه سلطنت مهربله ك ایك باشلو طوشاغل قازمشدر اول مهربله ك كسلهون داغلور حالا اول نشان

Civiscelco (quale alcuni dicono *Calapino*) primo genito di Baiazete, dopo la morte del padre ^{Baiaz} fuggendo un i fratelli, spogliato da Tamberlano, dell'Asia per preda singolare condotto a l'Imperatore di Costantinopoli, fu appreso di quella nobile. Dopo essendosi per la somma clemenza Impale liberato, entrato nell'Asia, s'acquistò l'Imperio per la Reputazione adunque le forze per del Imperio, s'oppose a Sigismondo Re d'Ungheria, che andava alla sua volta, sperando che i Turchi non hanno a vi pigliar forze in presto, dopo tanta Crisfione e vicina vicinanza da Tamberlano. Ma non più bello la fortuna in favore, che quando combatteva accanto Nicopoli un Baiazete. Fugendo Sigismondo, le fatiche gli furono oise ananti a gli occhi un le notte, prima che potessero ridurre in battaglia et audianza et combattete dappreso. I suoi cavalli subito al primo impeto nell'acostarsi de Turchi, voltaron le spalle. Civiscelco adunque vincitore, cominciando a molestare con guerra, despota, occupato da grave infirmità, e breve della età, lasciò l'Imperio a l'anni l'anno sepo del suo Regno. Pauli Jonio.

ORCHANE figliuolo di Civiscelco, giovanetto et herede dell'Imperio, sforzato per opera di pochi, di salire all'Imperio, fu da Mose suo zio da parte di padre ammazzato. Mose di subito ripose fine et morte degna di tanto homicidio: perche da Mahomet suo fratello, fu privato dell'Imperio, et della vita. Sono alcuni che per questo Mahomet, subito dopo la morte di Baiazete hanno regnato, non fatta alcuna menzione ne di Civiscelco, ne d'Orchane, ne di Mose: perche non facciano qui alcuno computo d'anni, come ne anche i *Chronicisti*. Pauli Jonio.

MOSE. Havendo Orsino Orchane suo nipote, anchor lui siambicualmente da Mahomet suo fratello fu privato di vita. Ne sono annoverati nel Catalogo de gl'Imperatori Turchi per esser stati molto pochi giorni. Vedi Richeri lib. 1. *Cronica de Turchi* lib. 1.

MAHOMETTO primo in questo nome fratello di Mustata et di quel Mose che hanno Orsino Orchane suo nipote di fratello, dopo Baiazete pigliò l'Imperio sopra i Turchi l'anno del M. 5359. A. d. 1397. Sono alcuni che attribuiscono a costui le cose che narrano di Civiscelco. Costui un giorni Rovine et morti afflisse i Bulgari et Valachi, et di più mette loro grave tributo. Dopo havendo volte suoi armi contro i Sarrafi dell'Asia, visione et vacquisto tutte le cose che Tamberlano hanno occupate, ne commo in modo alcuno dalla propinquità del sangue Turco, espulso molti Principi della Galatia, Ponto, et Cappadocia: ma pure gl'altri lasciarli fermi ne loro stati. Ritornato in Grecia essse Adrianopoli, che le capo de la Tracia per luogo di sua sedia, difacciò i Christiani. Morì l'anno 17 del suo Regno et del regno di Carlo Setto Re di Francia 35. Vedi Richeri lib. 1. et Munst. *Cronica*.

AMVRATHE. Secondo in questo nome figliuolo di Mahometto sopra nominato A. d. 5376 A. C. 1414 succede al padre nell'Imperio Turco. Costui intesa la morte del padre desiderò di passar in Thracia incontrarsi in Mustata zio, a cui i Greci eran volti, lo voppe et uccise. Costui primo ordino i Giannizzeri Christiani vinegati a guardia di sua persona le forze de quali, et lui, et quegli che sono succetti hanno soggiogato quasi tutto l'Occidente. Costui in molti modi molestò l'Ungheria, la Bosnia, l'Albania, Valachia, et la Grecia et i Venetiani tolse Thessalonica, uccise Ladislas Re di Polonia et Giuliano Cardinale et Murade detto Janio Regno anni 34. Vedi Richeri lib. 1. et Pauli Jonio.

MATOMEZ Secondo Re Otano de Turchi successore di Amurat secondo
A.M. 5411 A.C. 1449. Cominciò costui il suo Regno da homicidio perché
per opera d'un Mori ammazzò un proprio fratello piccolo fanciullino, acciò il padre
non fosse sepolto solo. Fu costui impietissimo, e ne sono effere alcuni die disse il suo Mito
effere T.P. homo a se simile. I Propheci e Patriarchi hanno per una burla e truffa per
habbo propheciato verso della fortuna dette costui il Cagnone del magno nella famiglia Otto-
manica e passato tua q' heredi. Messa sottosopra due Imperij Christiani di Gili' et di Tra-
peratico. Tole 12 Reami et 200 Città ai Christiani. In ultimo prete da d'otovi (Gili'
il q' fu di anni 58 et di 31 del Imperio. Poi.

Baiarete 2do figliuolo d'Amurat sopradetto per opera de Giani zevi, piglia l'Im-
perio sopra i Turchi l'A.M. 5442. A.C. 1480 Costui vinse et scacciò il suo minor fratello
Zizim, quale i Principali cercavano eleuare all'Imperio, quale dal prefetto di Rhodo fu man-
dato in Francia a Carlo suo. Baiarete (messo in rotta Camamano) vi habbe tutte le cose
che hauea tolte a i Turchi, et di qua et di là dal Taurus. Sottomesse la Valachia, et molte
effere in tutto il Soldano dell'Egitto, ma costui era più potente et per hauev vicenue
i Mammaluchi, che dopo la morte di Camamano erano superbi et per hauev gran moltitudine
di Arabi a sua difesa spero debilito Baiarete. Ai Venetiani loro Modone Xepantho et
Soudvargo poi passando a Selimo, che el padre Vineti troppo per ueleno lo teno di terra
Regno A. 30.

SEIMO morto il padre prese l'Imperio Turchesco l'A.M. 5472 A.D. 1510 Costui
alla impetuosa contro al padre, aggiunse l'Venisione de frategli et la strangulatione de nipoti
Vince et discacciò il Sofi et due Soldani Campione et Tomombero con molte battaglie vidute
ancorate. Aggiunse al suo Imperio l'Arabia et l'Egitto Tornato in Gili' re gli genero
una apostema ne le veri quale amodo di Canhero passando a poco a poco lo consuma
dopo anni sette de suo Imperio. Puri soui. Egna. La Comog' di Munshi lib. 4.

SOLOMAKO di Selimo Vno F. dopo il padre A.M. 5480. A.C. 1518 prese
l'Imperio Turchesco Costui (quale anchora regna) il terzo anno espugnò Belgrado
poi l'anno 5to Rhodo Città et Isola con nomi 400 et 200000 Turchi, l'anno 8mo al-
fatto l'Ungheria et un fero et fero la di stante Buda re gli auendette l'A. 14 R.
messe d'opprimere Vienna d'onde fu discacciato Costui per natura cupido di gloria et per
molte et gran vittorie et latitudine dell'Imperio molto andare dico et afferma ch' l'Imperio
di Roma et di tutto l'Occidente, s'appellano legitimamente a se, perché h' dice loro per
costore di Costantino Imp; qual trasportò l'Imperio in Gili'. Ha ogni anno sessanta
Centinaia di migliaia di fudi, et ogni volta che gli piace fare vassaglia di suoi popoli
con un certo tributo che chiasano paga, da le guerre che fa, sempre ne riposta più vinta
che perdita. Costui solo possiede più di gemme et thesori, che tutti gl'altri Principi del mondo
insieme. Ved. Puri soui. quale afferma che la perdita di Rhodo, solo h' può attribuire alla negli-
genza del Pontefice.

Cimbica Chersonese hova dania. et dalia.

SOLEMAN Re di Turchi da lo stato felicemente acquistato h' dice haueuato il suo nome
di Solimane per gloria di sapientia splendidissima. Fuosti cento simore, che i fatti di Solimano
habbino degnato la gloria paterna. Perché haueuato ripresa la Siria, uenno Garrete che s'era
ribellato, espugnò Belgrado per Rhodo due volte occupò Buda et l'A. 1543 h' sottomette Szigonio
et Alba Regale città gloriose d'Ungheria, voppe l'effere di casa d'Austria in essa fusa, superò
l'armata di Rodolfo uenno a Buda. Quanto a Castelnovo hova l'oua nella dalmatia
superò gl'Hispani, tutti fuggire i nauili loro amati intino a Lencade oltre a questo i regni
d'Assiria et di Mesopotamia con la gran città di Babilonia, ha aggiunto al suo Imperio Ruino
l'india della maggior Armenia Media et Persia per intino al Golfo Persico, prese due
volte Tauri cioe 3xi Città Regale de la Persia scacciò Tamoro Sophi figliuolo d'Ismacel
intino ai monti quanto ai suoi costumi auanno di giustizia di sobrietà et continenza tutti
maiori Otomani ch' hanno regnato anni 200. Ved. Puri soui.

L'anno 1549 el primogenito di Solimano h' volto a perir et h' mione contro il padre et tutti i nobili
Persiani vicini a i Persi molestati con l'armi. Allora il padre uscito contro con 500000 soldati
superò i Persi a d'auo le spalle ma effere da essi Persi, per camini di 5 giorni stadi bucati tutti
i castelli et ville fu Solimano ridotto a tanta peruenia che perduti di pest et fame pinche 10000
uomini fu forzato a ritouar.

SEYM 2do G.T. dopo la morte di Solimano suo padre per alcuni tempo tenuta prigioniera
 fu liberata nel Imperio a lui per opera di Mehmet Pasha ananti che si partisse la morte
 del padre Costui castigo Aimaro, il quale nel Arabia s'era ribellato da lui. Morì guerra
 a Venetiani havendo rotto la tregua, e hancu un loro ex havendo preso molte terre nell'
 Albania finalmente gli occupò Cipro A. d. 1571. Poi venuto a giornata con l'armata
 de la lega che: vanto vinto e sconfitto havendo preso la maggior parte della sua Armata
 la quale d'india per la via. Et fatta la pace poi con Venetiani e recuperata la Goleta
 et Tunisi occupatigli dal Re di Spagna morte A. d. 1574. Era dedito a i peccati e Coni
 AMURATE 3do G.T. Figli di Selim e piovni dopo la morte del padre A. d. 1574
 fu creato G. S. e amaro si suoi fratelli. Entrò nel governo essend d'età di 28 anni Era
 imitatore del Solimano e giusto nel suo governo.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, covering the majority of the page. The text is arranged in approximately 25 horizontal lines. The script is dense and flowing, with some variations in line length. The paper is aged and shows signs of wear, including creases and discoloration.

222

1351.114
2545
2545

هذا كتاب شروط الصلوة عن تاليف كمال ياشا

٦ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ٦

لِلْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى
رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
عَمَّا أَعْلَمُ وَفَقَّكُمْ اللَّهُ وَابْنًا يَا ابْنَ الْوَاجِبِ عَلَى الْعَبْدِ الْمَكْفُوفِ

أَوَّلًا أَنْ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ تَعَالَى وَاحِدًا لَا شَرِيكَ لَهُ وَ

نَظِيرَ لَهُ وَهُوَ خَالِقُ الْخَلْقِ وَرَازِقُهُمْ وَحَافِظُهُمْ

وَمُحَوِّلُهُمْ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَنَازِعُهُمْ عَنِ الْوَالِدِ وَ

الْوَلَدِ وَبِعِلَائِكَةٍ أَنْتَ لَمْ عَبِيدِهِ وَيَكْتَبُهُ أَنْتَ حَاقُّ

وَبِرَسُولِهِ أَنْ هُمْ مَبْعُوثُونَ بِالْحَقِّ وَلَا يَنْفَرُ

بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رَسُولِهِ فَازْأَفْعَلْ ذَلِكَ حَكْمًا بِإِسْلَامِهِ

ثُمَّ حَبِيبٍ عَلَيْهِ أَحْكَامُ الْإِسْلَامِ مِنَ الصَّلَاةِ

وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ كَمَا رَوَى عَنْ جِبْرِائِيلَ عَلَيْهِ

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْإِسْلَامِ حِينَ جَاءَ عَلَى صَوْرَةِ

رجل غريب فقال ما الاسلام قال ان تشهد ان
 لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله وان تقيم
 الصلوة وتؤدى الزكاة وتصوم شهر رمضان والحج
 البيت ان استطعت اليه سبيلاً وقال جبرائيل
 عليه السلام فاخبرني عن الايمان قال ان تؤمن بالله
 تعالى وعبلائه وكتبه ورسوله واليوم الآخر وتؤمن
 من بالقدر خيره وشره ^{من الله تعالى} **ثم اعلم** بان الصلوة فريضة
 قائمه وشرعية ثابتة والفرض على نوعين فرض عين
 وفرض كفاية واما فرض العين اذا اقام به البعض
 لا يسقط عن الباقي كالصلوة والصوم والزكاة
 والحج والوضوء للصلوة والاعتسال من الجنابة والحيض
 والنقاس واجبه اذا كان النفي عاماً اما فرض الكفاية
 اذا اقام به البعض يسقط عن الباقي كرد السلام و
 شتمت العاطس الحامد وعيادة المريض والصلوة
 على النبي صلعم والصلوة على الخارعة والامر بالمعروف

والنهي عن المنكر واجهما اذا لم يكن النفي عاقبة
ثم اعلم بان الصلوة من الله الرحمة ومن الملائكة
الاستغفار ومن المؤمنين الدعاء وفي الشريعة
عبارة عن اجتماع الشرائط والاركان **واقفا شرطا**
فثمانية الاول الوضوء بالماء المطلق او التيمم
بالتراب والثاني طهارة الثوب عن النجاسة والثالث
طهارة المكان والرابع طهارة البدن والخامس
ستر المعورة وعورة الرجل من تحت السرة الى الر
كبة وبدن المرأة لحرث كلهما عورة الا وجهها و
كفها وقدميها والامه مثل الرجل وبطنها وظهورها
عورة والسادس استقبال القبلة لغير الخائف
وقبله الخائف الاستقبال الى اي جهة قدر
والسابع النية والنية عمل القلب وهي ان يعلم
بقلبي صلوة يصلي والنية بالقلب فرض
وباللسان سنة فلو ذكر بلسانه ولم يحز صلوته فإ

لا فضل ان يشتغل بقلبه بالنية ولسانه بالذكر
 ويديه بالرفع فتكون نيته مقارنته بالتكبير واما
 المصلي امانا ان يكون منفردا او مقتديا او اماما
 فان كان منفردا او اراد بان يصل سنة الفجر ينويها
 بقلبه ويقول بلسانه اصيلي لله تعالى سنة الفجر
 ركعتين اذ كنت قبل القبلة الله اكبر ويقول
 في الفرض اصيلي لله تعالى فرض الفجر ركعتين اداء
 مستقبلا القبلة الله اكبر ويقول في سنة الظهر
 اصيلي لله تعالى سنة الظهر اربع ركعات اداء
 مستقبل القبلة الله اكبر في الفرض اصيلي لله
 تعالى فرض الظهر اربع ركعات اداء مستقبل
 القبلة الله اكبر وفي العصر والعشاء يوى هكذا
 ويقول في المغرب اصيلي لله تعالى فرض المغرب
 ثلث ركعات اداء مستقبل القبلة الله اكبر ويقول
 في السنة اصيلي لله تعالى سنة المغرب ركعتين

مقتديا بالامام

اداء مستقبل القبلة الله اكبر ويقول في الوتر اصد
الله اكبر تع صلوۃ الوتر ثلث ركعات اداء مستقبل
القبلة الله اكبر وفي التراويح اصد لله تع صلوۃ
التراويح ركعتين اداء مقتديا بالامام مستقبل
القبلة الله اكبر وفي النوافل اصد لله تعالى
صلوة التطوع ركعتين اداء مستقبل القبلة
الله اكبر وفي الصلوة الصبحي اصد لله تعا صلوۃ
الصبحي ركعتين تطوعا اداء مستقبل القبلة لله
اكبر وان كانت مقتديا يقول اصد لله تعا مقتديا
فرض الفجر ركعتين اداء مقتديا بالامام
مستقبل القبلة الله اكبر وفي سائر الصلوة يقول
هكذا وفي الجمعة اصد لله تعا فرض الجمعة ركعتين
اداء مقتديا بالامام مستقبل القبلة الله اكبر وفي
سنتها اصد لله تعالى سنة الجمعة اربع ركعات
اداء مستقبل القبلة الله اكبر ولو قال سنة الوقت

او الظهر جاز والعيد ين يقول صلى الله تعالى صلاة
 العيد ركعتين اداء مقتديا بالامام مستقبل القبلة
 الله اكبر وفي صلاة الجنازة يقول صلى الله تعالى
 صلاة الجنازة اربع تكبيرات اداء مقتديا بالامام
 مستقبل القبلة الله اكبر واما الامام ينوي كل فرد الا اذا كان
 خلفه نساء فانه لا يصح امامته هن الا بالنية فيقول
 في نيتهم صلى الله تعالى فرض الفجر ركعتين اداء صلاة
 مستقبل القبلة انا اماما لمن تبغى الله اكبر هذا في الاداء
اما في القضاء فانه يقول في الفجر اليوم صلى الله تعالى
 فرض الفجر اليوم ركعتين قضاء مستقبل القبلة الله
 اكبر وفي الفجر الاكبر صلى الله تعالى فرض الفجر الاكبر
 ركعتين قضاء مستقبل القبلة الله اكبر وفي الظهر
 والعصر والمغرب والعشاء ينوي هكذا وان كانت
 عليه فوائت شهرا او سنة فان كان يصلي على
 الترتيب من اوله يقول صلى الله تعالى فرض اول

فجر ركعتين على قضاء مستقبل القبلة الله أكبر
وان لم يصلي على الترتيب من اوله يقول اصل لله
تعالى فرض اخر فجر ركعتين على قضاء مستقبل القبلة
الله أكبر وكذا يقول في سائر الفرائض والثامن
الوقت فيجوز الصلوة في الوقت اداء وبعده قضاء
لا قبله ومن ترك شيئاً من هذه الشروط الثمانية
لا يصح صلوته سواء كان عامداً او ناسياً
وامّا اركانها فستة **الاول** تكبيرة الافتتاح **والثاني**
القيام **والثالث** قراءة القراءة **والرابع** الركوع
والخامس السجود **والسادس** الفعلة الاخيرة
قدر التشهد والكحوج من الصلوة يفعل المصلي
فرض عند أبي حنيفة رحمة الله تعالى وعند أبي
يوسف ومحمد رحمهما الله ليس بفرض ومن
ترك شيئاً من هذه **الاركان** الستة **فسد**
صلوته وما سوى الشرائط والاركان واجبان

وسنن ومستحب واداب وامّا واجباتها فتسعة
 الأوّل تعيين قراءة فاتحة الكتاب ومعها شيء
 من القراءن في الركعتين الأولى والثاني القعدة
 الأولى والثالث قراءة التشهد في القعدة الأخيرة
 والرجهر القرآن فيما يجهر والخامس مخافة
 القراءن في موضع السر والسادس القنوت في
 الوتر والسابع تعديل الأركان وهو الاطمئنان
 في الركوع والسجود قدر التبيح وكذا الاطمئنان بين
 الركوع والسجود وبين السجودتين والثامن
 رعاية الترتيب فحايث كرر في الصلوة كالقراءة
 والركوع والسجود حتى لو ترك السجود الثانية
 او قدم الركوع على القراءة لا تنفسد صلواته وهو
 احتراز عما لم يتكرر في الصلوة وهو تكبيرة
 الافتتاح والقعدة الأخيرة فان رعاية الترتيب
 في ذلك فرض والتاسع تكبيرة العيدين ومن

ترك شيئاً من هذه التسعة المذكورة ان كان
سأها يلزم عليه سجدة السهو وان كان عامداً
لم يجب عليه سجود السهو ولكن يكون
صلوته على النقصان قد اساء **واما** **سنة** الخمسة
عشر **الاول** رفع اليدين مع التكبير حتى يجازي
بأيها ميا شحمتي اذنيه **والثانية** وضع اليمنى
على اليسرى تحت سترته **والثالثة** الشاءو
هو ان يقول **المصل** بعد تكبيرة **الافتاح** سبحانك
اللهم الى اخره **والرابعة** التعوذ **والخامسة**
التسمية ويقول لها **الامام** والمنفرد **والسادسة**
الثامين سراً **والسابعة** التسميع **والثامنة**
الحميد **والتاسعة** سبجات الركوع **والعاشرة**
سبجات السجود **ثلثا** **والحادية** **عشر** قراءة
التشهد في القعدتين واجب **والثانية عشر**
قراءة الفاتحة في الركعتين **الاخريين** **والثالثة**

عشر التكييرات التي تدخل في خلال الصلوات
 غير الافتتاح والرابعة عشر جهر ^{الرب} الإمام با
 لتكبير والخامس عشر التسليم وقيل لفظ السلام
 واجب ومن ترك شيئاً من هذه السنن المذكورة
 لم يجب عليه شيء سوا تركها ناسياً أو مدأ ولا
 تفسد صلوته ولكن إذا كان عامداً يلوّث
 مسياً **واقامة** فسعة وعشرون **والأول** نظر المصلي
 في القيام إلى موضع السجود والثاني في الركوع
 إلى ظهر قدميه والثالث في السجود إلى أربعة أنفه
 والرابع في القعود إلى حجره والخامس عند التسليم
 إلى كتفه والسادس قراءة القرآن مقدار
 ثلث آيات سوى الفاتحة والسابع تكبيرة للمؤمن
 بالستر والثامن وضع اليدين على الركبتين تفرج
 الأصابع والتاسع لبط الظهر والعاشرة شوية
 الرأسي والعنق والحادي عشر رفع الرأس

بالتسليم والثاني عشر اذا اراد السجود ان يضع
اولا ركبته على الارض ثم يديه والثالث عشر
ان يكون السجود بين كفيه والرابع عشر ان يضع
اولا انفه في السجود ثم جبهته والخامس عشر
ان يبدأ بصفيه والسادس عشر ايجبا في بطنه
عن فخذه والسابع عشر ان يسبح في الركوع
والسجود زائرا على الثلاثة والثامن عشر ان يرفع
رأسه مكبرا والتاسع عشر ان يرفع يديه
بعد رفع رأسه والعشرون ان يرفع ركبته بعد
رفع يديه من السجدة الثانية والحادى عشر ان
اذا رفع رأسه من السجدة الثانية ان يفتش
رجله اليسرى ويجلس عليها والثاني عشر ان
ان ينصب عناه ويوجه رأسه الاصابع نحو
القبلة والثالث عشر ان يضع يديه على فخذه
مبسوطا والرابع عشر ان كظم فمه

عند التَّأْوِبِ والخامس عشر ون اخراج كَفِّهِ
من كَمِّهِ عند التَّكْبِيرِ والسَّادس عشر ون
دفع السَّعَالِ من استطاع والسَّابِع عشر ون القيام
حين قِيلَ حَتَّى عَلَى الْفَلَاحِ والثَّامِن عشر ون
شروع الامام حين قِيلَ قَدَامَتِ الصَّلَاةُ
والثَّاسِع عشر ون اذا فرغ من هُوَلَا عَانَ يَسْلَمُ
عن عَيْنِهِ ثُمَّ عَنْ يَسَارِهِ وَمَا سَوَى هُوَلَا عَادَابُ
كَمْسِ الْوَجْهِ بَعْدَ السَّلَامِ والقِرَاءَتِ
من الادعية الماثورة والحمد والتسبيح والصلاة
على النَّبِيِّ عَمَّ هَذَا كُلُّهَا اَدَابٌ بَعْدَ كُلِّ فَرْزٍ
وَنَفْلٍ وَلَا يَجِبُ عَلَيْهِ بِتَرْكِهِ شَيْءٌ وَلَا يَكُونُ
مُسِيئًا لَكِنْ لَوْ حَفِظَ وَعَمِلَ بِهِ تَعْظِيمًا لِأَمْرِ اللَّهِ
تَعَالَى فَلَهُ أَجْرٌ وَثَوَابٌ فَمُرَاعَاتُهَا أَفْضَلُ وَأَحْسَنُ
وَأَمَّا مَا يَكُونُ فِيهَا فَتَسْعَةُ عَشَرَ الْأَوَّلُ التَّرْبِيعُ لَا
عُذْرَ وَالثَّانِي عَدَايَةُ وَالْتَّاسِعُ بِالْيَدِ وَالثَّالِثُ

افتراش ذراعيه والرابع التفاة عينية والخامس
تغميض عينية بلا عذر والسادس تقليب الحصى
من وضع سجوده بلا احتياج والسابع ان يغطي
والثامن ان يتشاوب والتاسع ان يلعب بثوبه
ويدنو وشعره ويلبسانه واسنانه والعاشر
ان يقوم وحده خلف الصف اذا وجد فرجة
في الصف والريو جد فرجة يجزأ الاخر من
الصف الى جنبه والحادى عشر مسح جبهته
من التراب والثاني عشر سدل ثوبه والثالث
عشر ان يسجد بالانف وحده بغير عذر او على
جبهته فان كان بالمصلة عذر لا يمكنه السجود
على الجبهة والانفا وعلى احد هما فانه يوى
ايما فلا يسجد والرابع عشر رد التلام بيل
والخامس عشر فرقة اصابعه والسادس عشر
التخصير وهو وضع اليد على الخاصرت

والسابع عشر عقض شمره والثامن عشر لف
ثوبه والسابع عشر الالقاء فهذه كلها
مكروهة في الصلوة واما ما يفسد في الصلوة
فخمسة عشر الاول التخنج بلا عذر والثاني
جواب عاطس ببرحمك الله والثالث استفتاح
المصلي على غير امامه والرابع كلمة لا اله الا
الله ان اراد به الجواب وان اراد به الاعلام لم
تفسد صلوته والخامس انكشاف عورته والسادس
ارتفاع البكاء من وجع او مصيبة وان كان
من ذكر الجنة والنار لا تفسد والسابع رد السلام
بلسان والثامن ذكر الفاتحة ان لم يسقط التر
تيب والسابع العمل الكثير وقد اختلف العلماء
قال بعضهم هو ما لو رآه انسان ستيقن
ان ليس في الصلوة اقا اذا اشكل عليه فهو عمل
قليل وقال بعضهم يفوض على رأي المصلي

وقال بعضهم هو ما اشتمل على عدد الثلاثة وقال
بعضهم كل عمل يقام باليدين فهو كثير وان
كان يقام بيد واحدة فهو قليل لا تقصد
صلوته ما لم يتكرر والعاشر التكلم والحادي
عشر الأكل والشرب والثاني ^{عشرون} القهقهة وثالث
لث عشر ^{ثلاثون} الانين أو التثاؤنه والرابع ^{أربعون} القيام ^{خمسون} والسجود
على نجس ^{ستون} والخامس عشر ^{سبعون} التكبير بالمد فمن كملها
تفقد الصلوة سواء كان عامدا أو ساهيا ويجب
عليه الاعادة ^{ثم اعلم} بان للوضوء قرايض وسننًا
ونوافل ^{ثم اعلم} ومستحبات ^{ثم اعلم} وأدابا ^{ثم اعلم} وكراهية ^{ثم اعلم} ومنتهيات
وأما قرايض الوضوء ^{ثم اعلم} فأربعة ^{ثم اعلم} الأولى ^{ثم اعلم} غسل الوجه
وهو من قصاص الشعر إلى أسفل الذقن ومن
شحمة الأذن إلى شحمة الأذن والثانية ^{ثم اعلم} غسل
اليدين مع المرفقين ^{ثم اعلم} والثالثة ^{ثم اعلم} ربع الرأس ^{ثم اعلم} واللحية
والرابعة ^{ثم اعلم} غسل الرجلين مع الكعبين ^{ثم اعلم} فان ترك

شيئاً أو جزءاً من هذه الأربعة المذكورة لم يجز
 صلواته فان صلى أعادها **وامّا سنن الوضوء** ف عشرة
 الأولى تسمية الله تعالى في ابتداء الوضوء فيقول
 بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله العظيم والحمد لله
 على دين الاسلام اذ لم يكن مكشوف العورة والثا
 نية غسل اليدين ثلاثاً قبل ادلهما الاناء والثالثة
 السواك والرابعة المضمضة والخامسة الاس
 تنشاق والسادسة مسح الاذنين بما الرأس
والسابعة تخليل اللحية والثامنة غسل الا
 عضاء المفروضة في المرة الثالثة والتاسعة الا
 ستنجاء عند وجود الماء او بالجر والمدر وما
 يقوم مقامهما عند عدم الماء والعاشرة تخليل
 الاصابع **وامّا مستحبة** ف خمسة الاول النية في
 الابتداء الوضوء ينوي بقلبه ويقول بلسانه
 نويت ان توضع لرفع الحدث واستباحة ما لا

يستباح الا بالوضوء تقرّباً تعالى والثاني مراعاة
المواالات اتقاء عن الجفاف والثالث البداية بما
بد الله تعالى ذكره في غسل الوجه اولاً ثم اليدين
ثم مسح الرأس ثم يغسل الرجلين كما قال
الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة
فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق
وامسحوا برؤوسكم وارجلكم الى الكعبين والرابع
البداية بما منه والخامس استيعاب جميع الرأس
بالمسح وامّا ادائه فسته الاول ترك الكلام سوى
الادعية التي تدعى بها عند غسل كل عضو
والثاني المضضة والاستنشاق بيد اليمنى
والثالث الامتخاط بيد اليسرى والرابع ستر
العورة بعد الاستنجاء والخامس ترك استقبالا
للقبلة في الخلاء واستدبارها والسادس
ترك استقبال عين الشمس والقمر واستدبارها

في البرية وامانا فلتة فته الاول سمع الرقية
والثانية غسل الاعضاء المفروضة في المرّة
الثالثة والثالثة ذكر الدعاء عند غسل كل
عضو فيقول اذا وصل الى باب اخلد اللهم
اني اعوذ بك من الرجس النجس المخبث من
الشیطان الرجيم ولا يستحب شيئا عليه
اسم الله تعالى ثم يدخل في بدا برجله اليسرى
واذا اخرج من اخلد يبدأ برجل اليمنى ويقول
الحمد لله الذي اذهب عني ما يؤذني وامسك
علي ما ينفعني غفرانك ربنا واليك المصير ثم
ستبني بين اليسرى فاذا فرغ من الاستنجاء
يقول اللهم اجعلني من التوابين واجعلني
من المطهرين وجعلني من عبادك الصالحين
واجعلني من الذين لا خوف عليهم ولا هم
يحزنون الحمد لله الذي انزل من السماء ماء

طهورا وجعل لك سلاسل نوراً وقاعداً ودليلاً
إلى جناتك جنات النعيم وإلى دارك دار السلام
اللهم حصن فرجى الحرام واستر عورتى وزججنى
من حور عين ثم يستاك إن كان له مسواك
وإن لم يكن له مسواك فستاك بالأصابع
فيقول اللهم اعننى على تلاوت ذكرك وشكر
وحسن عبادتك ثم يقول عند غسل انفه
اللهم ارحنى من راحة الجنة وارزقنى من
نعيمها ولا ترحنى من ريحة النيران ثم يقول عند
غسل وجهه اللهم بيض وجهى بنورك يوم
بيض وجوه أوليائك ولا تشود وجهى يوم
تسود وجوه أعدائك ويقول عند غسل يديه
اليمينى اللهم اعطنى كتابى بيمينى وحاسنى
حساباً يسير ويقول عند غسل يده اليسرى اللهم
لا تقطنى كتابى بشمالى ولا من وراء ظهري

يا نجاسني حساباً طوتلاً ولا تحملني من
 اصحاب السعيرو يقول عند مسح الرأس اللهم
 غشني برحمتك وانزل علي من بركاتك ويقول
 عند مسح الاذنين اللهم اجعلني من الذين يتبعون
 لقول فيتبعون احسنه ويقول عند غسل مسح
 الرقبة اللهم اعني رقبتي من النار واحفظني
 من السلاسل والاعغال ويقول عند غسل رجله
 اليمنى اللهم ثبت قدمي على الصراط يوم تزول
 فيه الاقدم ويقول عند غسل رجله اليسرى
 اللهم اجعلني سعيًا مشكورًا وذنبا مغفورًا
 وعملًا مقبولًا وتجارة لن تبور يعفوك يا عزيز
 برحمتك يا ارحم الراحمين ثم يقرأ انا انزلناه في
 ليلة القدر ثلث مرات لما روى عن النبي ؑم
 من قراء انا انزلناه في ليلة القدر على اثر الوضوء
 مرة واحدة كتب الله تعالى من الصديقين

ومن قراءتين كتاب الله تعالى من الشَّهادتين ومراة
قراءت ثلاث مرات يحشره الله تعالى يوم القيمة
في محشر الانبياء عليهم الصلوة والسلام ثم يصلي
على النبي صلعم عشر مرات ثم ركعتين شكرًا
للموضوء والرابعة ريش الماء على السراويل والفوج
بعد الاستنجاء والوضوء لتطهير قلبه من
الماء المستعمل والخامسة مسح اليد على الخياط
بعد الاستنجاء باليد عند الضرورة والسادسة
غسل اليد بعد مسح اليد على الخياط واما كراهية
الوضوء فثمة الاول تعزيف ضرب الماء على
الوجه والثانية الامتناع في الماء والثالثة
المضمضة والاستنساخ بيد اليسرى والامتناع
بيد اليمنى بغير عذر والرابعة الكلام عند
الاستنجاء والخامسة القاء البزاق في البول
والفأيط والسادسة النظر الى العورة في

بليت للخلاء الاحاجه واما منهيات الوضوء
 فسته الاول اسراف الماء في الوضوء والثاني
 غسل الاعضاء المفروضة اكثر من ثلاث مرات
 او قل والثالث المسح على الرجلين عريانا والرابع د
 كشف العورة عند الوضوء والخامس الاستنجاء
 بيده اليمنى بغير عذر والسادس القاء البول
والفائض في الماء فهذه كلها مني واما نواقضه
 فسته الاول كل ما خرج من السيلين او من غير
 السيلين ان سال عن رأس الجروح ووصل الى
 موضع يلحقه حكم التطهر الا البزاق والدمع
والمرق وغيرهما من شئ طاهر فانها لا تفتقه
والثاني القيء اذا كان ملاء الفم والثالث النوم
 متكئا او مضطجعا او متورا كا او مستندا الى
 شئ لو ازيل عنه لسقط والرابع القهقهة في كل
 صلاة ذات ركوع وسجود والخامس الجنون

والسّادس الاعضاء فأعلم بان للفعل فرايض
وستا وواجبات ومستحبات وأما فرايض
الفعل فثلاثة الأول المضمضة والثاني الاستنشق
والثالث غسل سائر البدن جميعا وأما استتفاء
فسته الأول يبدأ بغسل يديه والثاني ان يغسل
فرجه والثالث ان يزيل النجاسة ان كان على
بدنه والرّابع ان يتوضأ وضوء للصلوة والخامس
ان يفيض الماء على جسده ثلاثا والسادس ان يغسل
رجليه بعد الفراغ من غسل جميع الأعضاء ووا
جباته فاربعة الأول غسل اليّت والثاني
غسل الصبي إذا ادرأ البوغ بالاحتلام
والثالث غسل الكافر إذا أسلم جنباً والرّابع
إذا انتبه الزوجان فوجد على فراشهما منيّاً ولا
يدري من إيهما كان فينظر ان كان ايض
يجب الفعل على الرجل وان كان اصفر يجب

على المرأة وأما مستحبّه فتثلاثة الأول غسل الكا
فراذ الاسلم طاهرًا والثاني غسل الصبي إذا درك
بالسن والثالث غسل للمجنون إذا فاق وللعاني

الموجبة للفعل على نوعين الأول

الحقيقي كإنزال المني على وجهه

الدَّفْق والشهوة من الرجل و

المرأة في النوم واليقظة

الثاني الحكمي كمن

استيقظ فوجد

على ثيابه منيا

او مذيًا

فحكم

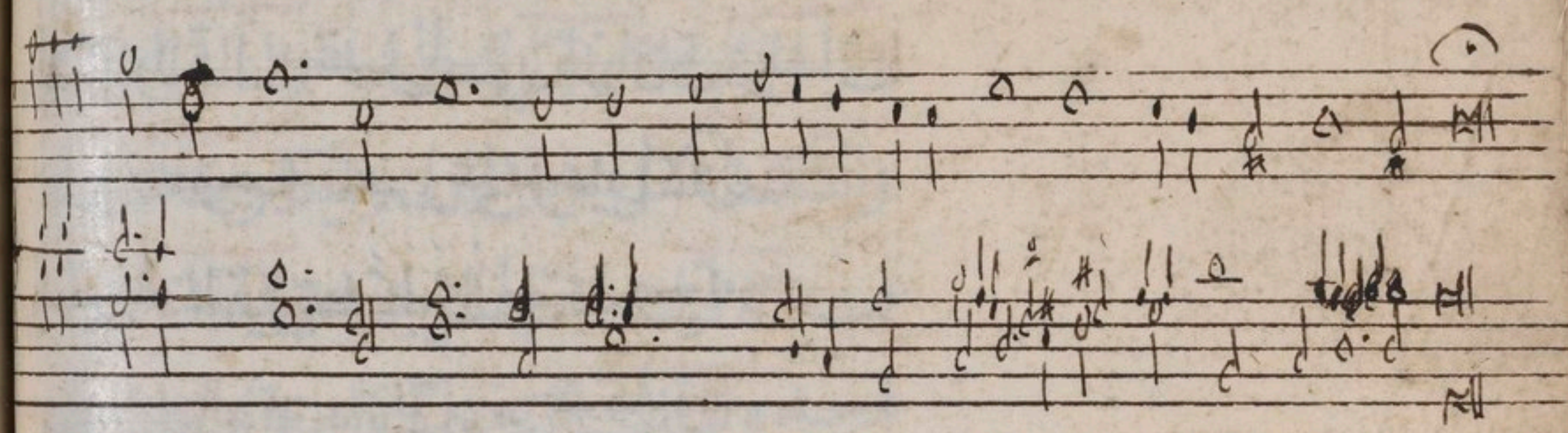
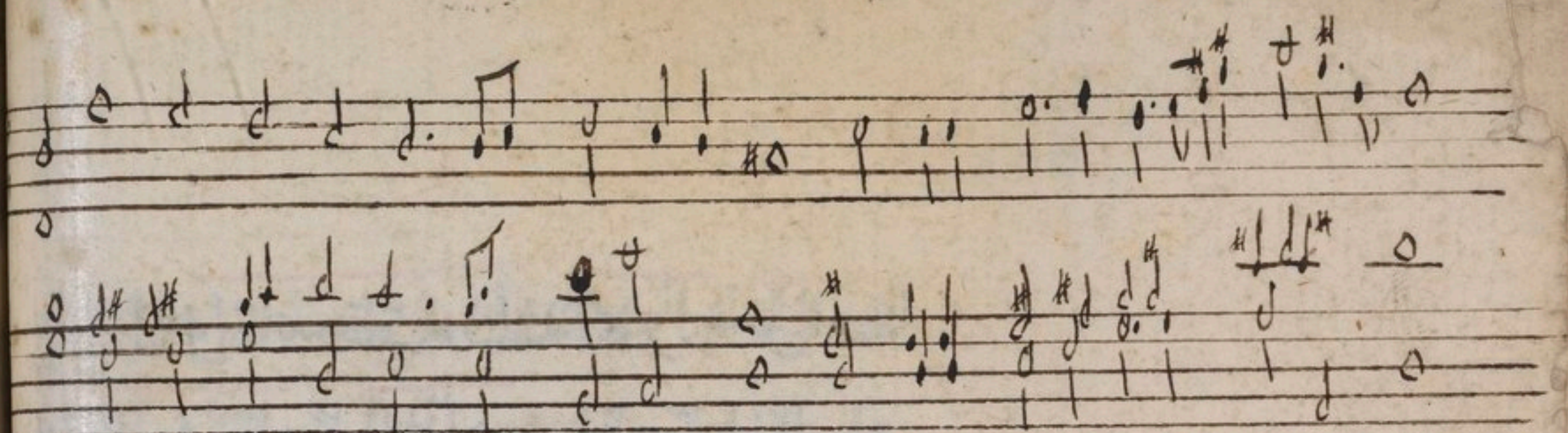
عليه

الفعل

احتيا

طاهرًا

الاسلم



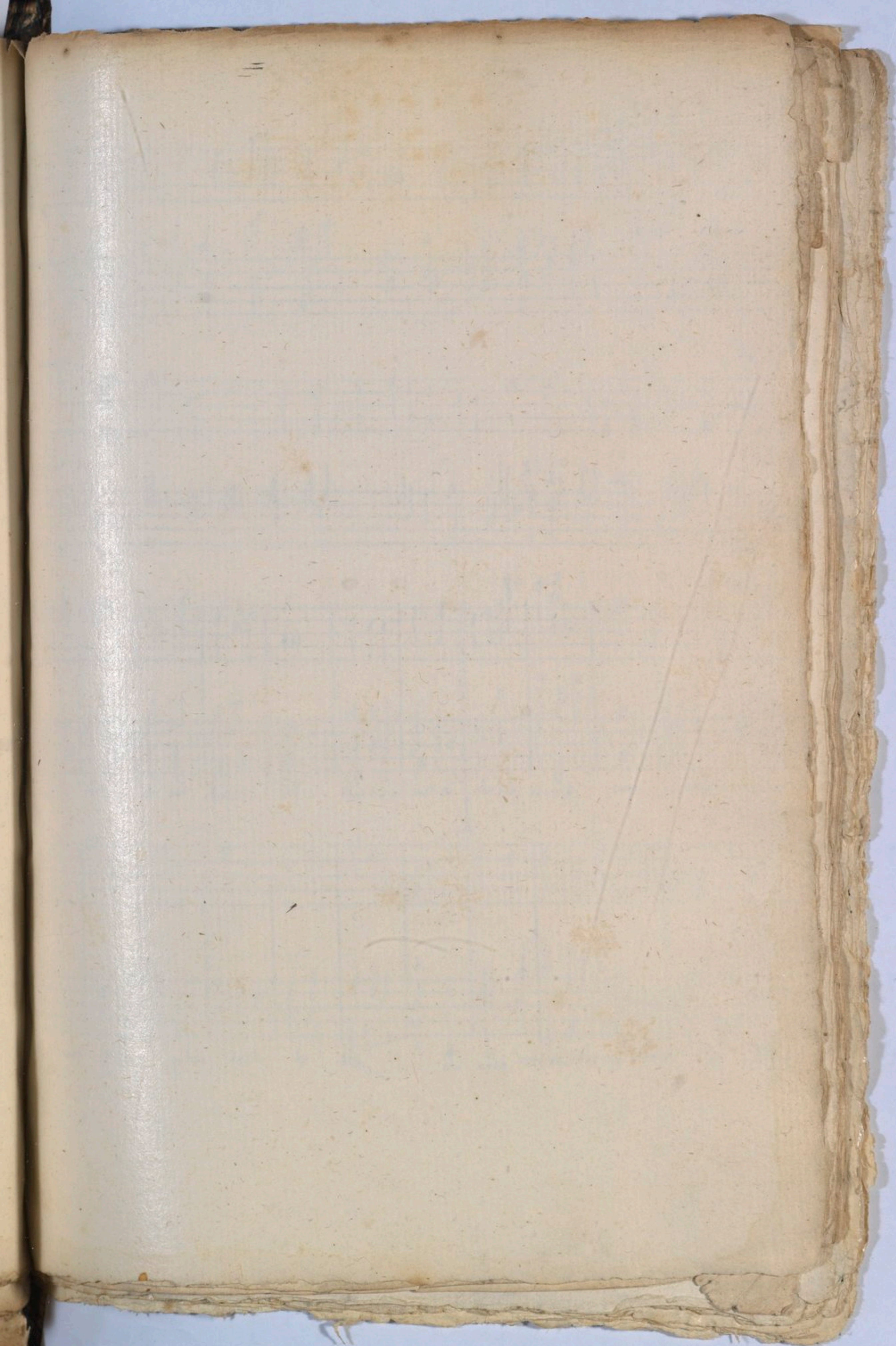
trouty in the o let not shame be iect thou own iust mi chaste Louise curr Louisa willing



with speed pho test se then mi rock not this strong aume im sure

235

Handwritten musical notation on the right edge of the page, including staves and notes.



۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

2/11

مدد
مدد
مدد

دآمد

اف

64 247

Imp: 2
or (0: 5

م

ع
عض

فصل
۱۱
فعل

Printed

ع
in 1911

on lake
the first

2. 1/2

م

11

مجا

1

1. ¹ ² ³ ⁴ ⁵ ⁶ ⁷ ⁸ ⁹ ¹⁰ ¹¹ ¹² ¹³ ¹⁴ ¹⁵ ¹⁶ ¹⁷ ¹⁸ ¹⁹ ²⁰ ²¹ ²² ²³ ²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰ ³¹ ³² ³³ ³⁴ ³⁵ ³⁶ ³⁷ ³⁸ ³⁹ ⁴⁰ ⁴¹ ⁴² ⁴³ ⁴⁴ ⁴⁵ ⁴⁶ ⁴⁷ ⁴⁸ ⁴⁹ ⁵⁰ ⁵¹ ⁵² ⁵³ ⁵⁴ ⁵⁵ ⁵⁶ ⁵⁷ ⁵⁸ ⁵⁹ ⁶⁰ ⁶¹ ⁶² ⁶³ ⁶⁴ ⁶⁵ ⁶⁶ ⁶⁷ ⁶⁸ ⁶⁹ ⁷⁰ ⁷¹ ⁷² ⁷³ ⁷⁴ ⁷⁵ ⁷⁶ ⁷⁷ ⁷⁸ ⁷⁹ ⁸⁰ ⁸¹ ⁸² ⁸³ ⁸⁴ ⁸⁵ ⁸⁶ ⁸⁷ ⁸⁸ ⁸⁹ ⁹⁰ ⁹¹ ⁹² ⁹³ ⁹⁴ ⁹⁵ ⁹⁶ ⁹⁷ ⁹⁸ ⁹⁹ ¹⁰⁰ ¹⁰¹ ¹⁰² ¹⁰³ ¹⁰⁴ ¹⁰⁵ ¹⁰⁶ ¹⁰⁷ ¹⁰⁸ ¹⁰⁹ ¹¹⁰ ¹¹¹ ¹¹² ¹¹³ ¹¹⁴ ¹¹⁵ ¹¹⁶ ¹¹⁷ ¹¹⁸ ¹¹⁹ ¹²⁰ ¹²¹ ¹²² ¹²³ ¹²⁴ ¹²⁵ ¹²⁶ ¹²⁷ ¹²⁸ ¹²⁹ ¹³⁰ ¹³¹ ¹³² ¹³³ ¹³⁴ ¹³⁵ ¹³⁶ ¹³⁷ ¹³⁸ ¹³⁹ ¹⁴⁰ ¹⁴¹ ¹⁴² ¹⁴³ ¹⁴⁴ ¹⁴⁵ ¹⁴⁶ ¹⁴⁷ ¹⁴⁸ ¹⁴⁹ ¹⁵⁰ ¹⁵¹ ¹⁵² ¹⁵³ ¹⁵⁴ ¹⁵⁵ ¹⁵⁶ ¹⁵⁷ ¹⁵⁸ ¹⁵⁹ ¹⁶⁰ ¹⁶¹ ¹⁶² ¹⁶³ ¹⁶⁴ ¹⁶⁵ ¹⁶⁶ ¹⁶⁷ ¹⁶⁸ ¹⁶⁹ ¹⁷⁰ ¹⁷¹ ¹⁷² ¹⁷³ ¹⁷⁴ ¹⁷⁵ ¹⁷⁶ ¹⁷⁷ ¹⁷⁸ ¹⁷⁹ ¹⁸⁰ ¹⁸¹ ¹⁸² ¹⁸³ ¹⁸⁴ ¹⁸⁵ ¹⁸⁶ ¹⁸⁷ ¹⁸⁸ ¹⁸⁹ ¹⁹⁰ ¹⁹¹ ¹⁹² ¹⁹³ ¹⁹⁴ ¹⁹⁵ ¹⁹⁶ ¹⁹⁷ ¹⁹⁸ ¹⁹⁹ ²⁰⁰ ²⁰¹ ²⁰² ²⁰³ ²⁰⁴ ²⁰⁵ ²⁰⁶ ²⁰⁷ ²⁰⁸ ²⁰⁹ ²¹⁰ ²¹¹ ²¹² ²¹³ ²¹⁴ ²¹⁵ ²¹⁶ ²¹⁷ ²¹⁸ ²¹⁹ ²²⁰ ²²¹ ²²² ²²³ ²²⁴ ²²⁵ ²²⁶ ²²⁷ ²²⁸ ²²⁹ ²³⁰ ²³¹ ²³² ²³³ ²³⁴ ²³⁵ ²³⁶ ²³⁷ ²³⁸ ²³⁹ ²⁴⁰ ²⁴¹ ²⁴² ²⁴³ ²⁴⁴ ²⁴⁵ ²⁴⁶ ²⁴⁷ ²⁴⁸ ²⁴⁹ ²⁵⁰ ²⁵¹ ²⁵² ²⁵³ ²⁵⁴ ²⁵⁵ ²⁵⁶ ²⁵⁷ ²⁵⁸ ²⁵⁹ ²⁶⁰ ²⁶¹ ²⁶² ²⁶³ ²⁶⁴ ²⁶⁵ ²⁶⁶ ²⁶⁷ ²⁶⁸ ²⁶⁹ ²⁷⁰ ²⁷¹ ²⁷² ²⁷³ ²⁷⁴ ²⁷⁵ ²⁷⁶ ²⁷⁷ ²⁷⁸ ²⁷⁹ ²⁸⁰ ²⁸¹ ²⁸² ²⁸³ ²⁸⁴ ²⁸⁵ ²⁸⁶ ²⁸⁷ ²⁸⁸ ²⁸⁹ ²⁹⁰ ²⁹¹ ²⁹² ²⁹³ ²⁹⁴ ²⁹⁵ ²⁹⁶ ²⁹⁷ ²⁹⁸ ²⁹⁹ ³⁰⁰ ³⁰¹ ³⁰² ³⁰³ ³⁰⁴ ³⁰⁵ ³⁰⁶ ³⁰⁷ ³⁰⁸ ³⁰⁹ ³¹⁰ ³¹¹ ³¹² ³¹³ ³¹⁴ ³¹⁵ ³¹⁶ ³¹⁷ ³¹⁸ ³¹⁹ ³²⁰ ³²¹ ³²² ³²³ ³²⁴ ³²⁵ ³²⁶ ³²⁷ ³²⁸ ³²⁹ ³³⁰ ³³¹ ³³² ³³³ ³³⁴ ³³⁵ ³³⁶ ³³⁷ ³³⁸ ³³⁹ ³⁴⁰ ³⁴¹ ³⁴² ³⁴³ ³⁴⁴ ³⁴⁵ ³⁴⁶ ³⁴⁷ ³⁴⁸ ³⁴⁹ ³⁵⁰ ³⁵¹ ³⁵² ³⁵³ ³⁵⁴ ³⁵⁵ ³⁵⁶ ³⁵⁷ ³⁵⁸ ³⁵⁹ ³⁶⁰ ³⁶¹ ³⁶² ³⁶³ ³⁶⁴ ³⁶⁵ ³⁶⁶ ³⁶⁷ ³⁶⁸ ³⁶⁹ ³⁷⁰ ³⁷¹ ³⁷² ³⁷³ ³⁷⁴ ³⁷⁵ ³⁷⁶ ³⁷⁷ ³⁷⁸ ³⁷⁹ ³⁸⁰ ³⁸¹ ³⁸² ³⁸³ ³⁸⁴ ³⁸⁵ ³⁸⁶ ³⁸⁷ ³⁸⁸ ³⁸⁹ ³⁹⁰ ³⁹¹ ³⁹² ³⁹³ ³⁹⁴ ³⁹⁵ ³⁹⁶ ³⁹⁷ ³⁹⁸ ³⁹⁹ ⁴⁰⁰ ⁴⁰¹ ⁴⁰² ⁴⁰³ ⁴⁰⁴ ⁴⁰⁵ ⁴⁰⁶ ⁴⁰⁷ ⁴⁰⁸ ⁴⁰⁹ ⁴¹⁰ ⁴¹¹ ⁴¹² ⁴¹³ ⁴¹⁴ ⁴¹⁵ ⁴¹⁶ ⁴¹⁷ ⁴¹⁸ ⁴¹⁹ ⁴²⁰ ⁴²¹ ⁴²² ⁴²³ ⁴²⁴ ⁴²⁵ ⁴²⁶ ⁴²⁷ ⁴²⁸ ⁴²⁹ ⁴³⁰ ⁴³¹ ⁴³² ⁴³³ ⁴³⁴ ⁴³⁵ ⁴³⁶ ⁴³⁷ ⁴³⁸ ⁴³⁹ ⁴⁴⁰ ⁴⁴¹ ⁴⁴² ⁴⁴³ ⁴⁴⁴ ⁴⁴⁵ ⁴⁴⁶ ⁴⁴⁷ ⁴⁴⁸ ⁴⁴⁹ ⁴⁵⁰ ⁴⁵¹ ⁴⁵² ⁴⁵³ ⁴⁵⁴ ⁴⁵⁵ ⁴⁵⁶ ⁴⁵⁷ ⁴⁵⁸ ⁴⁵⁹ ⁴⁶⁰ ⁴⁶¹ ⁴⁶² ⁴⁶³ ⁴⁶⁴ ⁴⁶⁵ ⁴⁶⁶

actiua forma iuxta differentia Exempla

[illegible]

Formam in x² differentia Exempla

Extensum est puer: uatum, non patitur: formam in se differens ex corpore
 Extenditur puer: gestatum لم يمد ن لم يمد ن لم يمد ن لم يمد non extensum est Nos Pat:
 Extensus

237

Pvdt: Modk: No: Pat:

Hec autem inventiva non sic absolute adhibentur sed ea ratione a lib. 2 de A. G. c. 11

Per questo si vede che la prima è la più antica.

De Verbo duplicato quatuor modis. 1. Secundum quoddam duplicat Verbi Coniunctio

Primum est ⁹ ۱۱ لا Permutatio qua scilicet posterior littera ex similibus in aliam leuiorem transferitur

Secundum qd الحذف Ablatio Penultio, qua scilicet extensio ex similibus vocibus autantibus fit

Quorum utrumque, nempe permutatio et ablatio irregulariter fit in aliquibus nempe Verbi Cſu notatis

Tertium est ^{الادغام} Immithio ana scilicet prior ex similibus in sequentem Virtute tercio immithio No

¶ *quia non p[ro]p[ri]e*

Est quid necessaria quotiensque duo similes sunt immediati nulla intercedente, atq. ipsarum po/...

monetur, prius vero quiescit, vel non est gravata signo teridid ut contingit primo in putentis et

tum actus tum passivis, quando non ad est proutmen Agens egrediens, vel ad est egrediens

As per letterd. Eliph dualis et, Pluralis et S. Singularis femininum. Deinde in masculino

in hoc non tanto vigore Verum sit, quia multa reperiuntur litteris non impressis

per numeratio ex de la Numerant et finit Postremo in novis agentis

et instrumenti. Excipitur tamen plurali fructuum nomine agens iuxta formam

Sit autem immisso licet per ad habitum quod est magis proprius et minusque generalis

...diction intrinseca ipsam consequitur, et conflat. et totius prae...
...del vocabulari esse possunt ut Vires Verbi Revivah. Del translatam indicat

e Imperatorum, Ad hocque et regibus Christianis.

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding of the book.

100

Nomen tandem (loci Temporis et instrumenti) non differt a nomine patientis Unde huiusmodi: exurgunt
 الأمثلة المختلفة Voluit: دَخَرَجَ Voluit: يَدْخَرِجُ Voluit presen: دَخَرَجَ Voluit Mand: دَخَرِجْ
 Volutatio: دَخَرَجَةٌ No: Ag: دَخَرِجَ Voluens.

238

الأمثلة المتحدة Exempla unita.

Hic omnimode imitentur exempla ac Voces ternariarum atq; mandarum Vtriusq; formae duplex habet plures
 fuerunt et sanum femininum cum quid singulari fuerit فَعَلَانِ sane plurificatur iuxta formam فَعَلَاتِ
 iuxta formam فَعَالِلِ mutata I in O ob hanc praevidens Cum vero singulari fuerit فَعَلَةٌ
 iuxta formam فَعَلَاتِ fuerit vero iuxta formam فَعَالِلِ exidente O.

Exempla vero sic inflectuntur Voluit: دَخَرَجَ Voluit: دَخَرِجْ Voluerunt duae mas: دَخَرَجَا Voluerunt
 etc. et sic modh: يَدْخَرِجُ Voluit m: يَدْخَرِجَانِ Voluerunt duae mas: دَخَرَجَا et si imper: دَخَرِجْ Voluit mas: دَخَرِجْ
 Voluit duae mas: دَخَرَجَا Voluit plur: mas: دَخَرَجُوا Et Mandarum دَخَرِجْ Volutatio دَخَرِجَانِ Volutatio
 دَخَرِجَاتِ et دَخَرِجِجْ Volutatio plur: mas: دَخَرِجُوا Et aliud modh: دَخَرِجَةٌ Volutatio دَخَرِجَاتِ
 Volutatio plur: دَخَرِجَاتِ

على صفة المجهول

Præteritum habet istam in prima Iokun in secunda Ketu in tertia Vltima vero peritus imitatur alium
 modharem habet etiam istam in littera modharea phatha in sequente prima variis sine ف Iokun
 phatha in I primo et I secundum imitatur actiuum.

Nomen patientis quo etiam tempus (locus ac instrumentum) actionis exprimitur solum differt a nomine
 quod in e. illud (ut dictum est) habet kerep hoc vero habet phath ut hac prouide fiat.

الأمثلة المختلفة Exempla differentia Voluit: دَخَرَجَ Voluit: يَدْخَرِجُ Voluit: Non: Pat: دَخَرِجَ
 Voluit. Exempla vero unita omnino vincuntur cum præcedentibus quoad generis numeri ac personae
 ut prouide superfluum sit illa diffinitionem apponere sed plures nominis patientis quatenus loci tempus ac
 mentum importat, non sane sed fuerit plurificatur iuxta formam quod فَعَالِلِ abiectione p præfixa
 Tempora Loca et instrumenta Voluerunt sed tum agentis tum patientis nomen cum masculina irrationalia
 ac prouide incapacia formae masculinae sand, regulariter assumunt formam pluralem femininam sanam
 Voluta.

تصريف الفعل الثلاثي السالم للزبد فيه بحرف واحد

littera Vnam per Audi Valui Ternarij Verbi Coniugatio
 singula edificia huius imitentur per omnia quatercium simplex tum quoad formam aliam tum
 partiam excepto solum mandaro quod singulari edificijs peculiare est

Ex primo enim edificio افعل Efformantur mandarum regulariter ac frequentius iuxta formam
 Intendunt quod ac variis iuxta formas فَعَالٌ et فَعَلَةٌ
 Ex secundo فَعِلٌ regulariter ac frequentius formatur ad instar فَعَالٌ variis tamen ad instar فَعَالٌ
 فَعَالٌ et فَعَالٌ et فَعَالٌ et فَعَالٌ

Ex tertio فَعِلٌ ut plurimum ad instar فَعَالٌ et فَعَالَةٌ variis tamen ad instar فَعَالٌ

sed habet præfixum primo edificio افعل solum naret in præt: Impera et Mandaro cum vero aliqua præ
 littera, ut contingit in modharea cui præmittuntur litterae modhareae اتين et in nomine Agentis et Patientis
 seu temporis loci et instrumenti cui præmittitur p cadit peritus ipsum habet Eliph vero tertij edificij
 mutatur in o dum præcedit dtham ut contingit in præterito formae passivae Unde huiusmodi exurgunt
 edificijs exempla differentia videlicet.

على صفة المعلوم

Voluit: اَكْرَمَ Honoravit modh: يَكْرِمُ Honorat Imp: اَكْرِمْ Honora Mand: اَكْرِمِ
 No: Ag: اَكْرَمَ Honorans.

Voluit: اَكْرَمَ Honoravit modh: يَكْرِمُ Honorat Imp: اَكْرِمْ Honora Mand: اَكْرِمِ
 No: Ag: اَكْرَمَ Honorans.

Voluit: اَكْرَمَ Honoravit modh: يَكْرِمُ Honorat Imp: اَكْرِمْ Honora Mand: اَكْرِمِ
 No: Ag: اَكْرَمَ Honorans.

على صفة المجهول

Voluit: اَكْرَمَ Honoratus est modh: يَكْرِمُ Honoratur No: Pat: اَكْرِمَ Honoratus.

Voluit: اَكْرَمَ Honoratus est modh: يَكْرِمُ Honoratur No: Pat: اَكْرِمَ Honoratus.

Voluit: اَكْرَمَ Honoratus est modh: يَكْرِمُ Honoratur No: Pat: اَكْرِمَ Honoratus.

111 ²⁹⁹ ³⁰⁰ ³⁰¹ ³⁰² ³⁰³ ³⁰⁴ ³⁰⁵ ³⁰⁶ ³⁰⁷ ³⁰⁸ ³⁰⁹ ³¹⁰ ³¹¹ ³¹² ³¹³ ³¹⁴ ³¹⁵ ³¹⁶ ³¹⁷ ³¹⁸ ³¹⁹ ³²⁰ ³²¹ ³²² ³²³ ³²⁴ ³²⁵ ³²⁶ ³²⁷ ³²⁸ ³²⁹ ³³⁰ ³³¹ ³³² ³³³ ³³⁴ ³³⁵ ³³⁶ ³³⁷ ³³⁸ ³³⁹ ³⁴⁰ ³⁴¹ ³⁴² ³⁴³ ³⁴⁴ ³⁴⁵ ³⁴⁶ ³⁴⁷ ³⁴⁸ ³⁴⁹ ³⁵⁰ ³⁵¹ ³⁵² ³⁵³ ³⁵⁴ ³⁵⁵ ³⁵⁶ ³⁵⁷ ³⁵⁸ ³⁵⁹ ³⁶⁰ ³⁶¹ ³⁶² ³⁶³ ³⁶⁴ ³⁶⁵ ³⁶⁶ ³⁶⁷ ³⁶⁸ ³⁶⁹ ³⁷⁰ ³⁷¹ ³⁷² ³⁷³ ³⁷⁴ ³⁷⁵ ³⁷⁶ ³⁷⁷ ³⁷⁸ ³⁷⁹ ³⁸⁰ ³⁸¹ ³⁸² ³⁸³ ³⁸⁴ ³⁸⁵ ³⁸⁶ ³⁸⁷ ³⁸⁸ ³⁸⁹ ³⁹⁰ ³⁹¹ ³⁹² ³⁹³ ³⁹⁴ ³⁹⁵ ³⁹⁶ ³⁹⁷ ³⁹⁸ ³⁹⁹ ⁴⁰⁰ ⁴⁰¹ ⁴⁰² ⁴⁰³ ⁴⁰⁴ ⁴⁰⁵ ⁴⁰⁶ ⁴⁰⁷ ⁴⁰⁸ ⁴⁰⁹ ⁴¹⁰ ⁴¹¹ ⁴¹² ⁴¹³ ⁴¹⁴ ⁴¹⁵ ⁴¹⁶ ⁴¹⁷ ⁴¹⁸ ⁴¹⁹ ⁴²⁰ ⁴²¹ ⁴²² ⁴²³ ⁴²⁴ ⁴²⁵ ⁴²⁶ ⁴²⁷ ⁴²⁸ ⁴²⁹ ⁴³⁰ ⁴³¹ ⁴³² ⁴³³ ⁴³⁴ ⁴³⁵ ⁴³⁶ ⁴³⁷ ⁴³⁸ ⁴³⁹ ⁴⁴⁰ ⁴⁴¹ ⁴⁴² ⁴⁴³ ⁴⁴⁴ ⁴⁴⁵ ⁴⁴⁶ ⁴⁴⁷ ⁴⁴⁸ ⁴⁴⁹ ⁴⁵⁰ ⁴⁵¹ ⁴⁵² ⁴⁵³ ⁴⁵⁴ ⁴⁵⁵ ⁴⁵⁶ ⁴⁵⁷ ⁴⁵⁸ ⁴⁵⁹ ⁴⁶⁰ ⁴⁶¹ ⁴⁶² ⁴⁶³ ⁴⁶⁴ ⁴⁶⁵ ⁴⁶⁶ ⁴⁶⁷ ⁴⁶⁸ ⁴⁶⁹ ⁴⁷⁰ ⁴⁷¹ ⁴⁷² ⁴⁷³ ⁴⁷⁴ ⁴⁷⁵ ⁴⁷⁶ ⁴⁷⁷ ⁴⁷⁸ ⁴⁷⁹ ⁴⁸⁰ ⁴⁸¹ ⁴⁸² ⁴⁸³ ⁴⁸⁴ ⁴⁸⁵ ⁴⁸⁶ ⁴⁸⁷ ⁴⁸⁸ ⁴⁸⁹ ⁴⁹⁰ ⁴⁹¹ ⁴⁹² ⁴⁹³ ⁴⁹⁴ ⁴⁹⁵ ⁴⁹⁶ ⁴⁹⁷ ⁴⁹⁸ ⁴⁹⁹ ⁵⁰⁰ ⁵⁰¹ ⁵⁰² ⁵⁰³ ⁵⁰⁴ ⁵⁰⁵ ⁵⁰⁶ ⁵⁰⁷ ⁵⁰⁸ ⁵⁰⁹ ⁵¹⁰ ⁵¹¹ ⁵¹² ⁵¹³ ⁵¹⁴ ⁵¹⁵ ⁵¹⁶ ⁵¹⁷ ⁵¹⁸ ⁵¹⁹ ⁵²⁰ ⁵²¹ ⁵²² ⁵²³ ⁵²⁴ ⁵²⁵ ⁵²⁶ ⁵²⁷ ⁵²⁸ ⁵²⁹ ⁵³⁰ ⁵³¹ ⁵³² ⁵³³ ⁵³⁴ ⁵³⁵ ⁵³⁶ ⁵³⁷ ⁵³⁸ ⁵³⁹ ⁵⁴⁰ ⁵⁴¹ ⁵⁴² ⁵⁴³ ⁵⁴⁴ ⁵⁴⁵ ⁵⁴⁶ ⁵⁴⁷ ⁵⁴⁸ ⁵⁴⁹ ⁵⁵⁰ ⁵⁵¹ ⁵⁵² ⁵⁵³ ⁵⁵⁴ ⁵⁵⁵ ⁵⁵⁶ ⁵⁵⁷ ⁵⁵⁸ ⁵⁵⁹ ⁵⁶⁰ ⁵⁶¹ ⁵⁶² ⁵⁶³ ⁵⁶⁴ ⁵⁶⁵ ⁵⁶⁶ ⁵⁶⁷ ⁵⁶⁸ ⁵⁶⁹ ⁵⁷⁰ ⁵⁷¹ ⁵⁷² ⁵⁷³ ⁵⁷⁴ ⁵⁷⁵ ⁵⁷⁶ ⁵⁷⁷ ⁵⁷⁸ ⁵⁷⁹ ⁵⁸⁰ ⁵⁸¹ ⁵⁸² ⁵⁸³ ⁵⁸⁴ ⁵⁸⁵ ⁵⁸⁶ ⁵⁸⁷ ⁵⁸⁸ ⁵⁸⁹ ⁵⁹⁰ ⁵⁹¹ ⁵⁹² ⁵⁹³ ⁵⁹⁴ ⁵⁹⁵ ⁵⁹⁶ ⁵⁹⁷ ⁵⁹⁸ ⁵⁹⁹ ⁶⁰⁰ ⁶⁰¹ ⁶⁰² ⁶⁰³ ⁶⁰⁴ ⁶⁰⁵ ⁶⁰⁶ ⁶⁰⁷ ⁶⁰⁸ ⁶⁰⁹ ⁶¹⁰ ⁶¹¹ ⁶¹² ⁶¹³ ⁶¹⁴ ⁶¹⁵ ⁶¹⁶ ⁶¹⁷ ⁶¹⁸ ⁶¹⁹ ⁶²⁰ ⁶²¹ ⁶²² ⁶²³ ⁶²⁴ ⁶²⁵ ⁶²⁶ ⁶²⁷ ⁶²⁸ ⁶²⁹ ⁶³⁰ ⁶³¹ ⁶³² ⁶³³ ⁶³⁴ ⁶³⁵ ⁶³⁶ ⁶³⁷ ⁶³⁸ ⁶³⁹ ⁶⁴⁰ ⁶⁴¹ ⁶⁴² ⁶⁴³ ⁶⁴⁴ ⁶⁴⁵ ⁶⁴⁶ ⁶⁴⁷ ⁶⁴⁸ ⁶⁴⁹ ⁶⁵⁰ ⁶⁵¹ ⁶⁵² ⁶⁵³ ⁶⁵⁴ ⁶⁵⁵ ⁶⁵⁶ ⁶⁵⁷ ⁶⁵⁸ ⁶⁵⁹ ⁶⁶⁰ ⁶⁶¹ ⁶⁶² ⁶⁶³ ⁶⁶⁴ ⁶⁶⁵ ⁶⁶⁶ ⁶⁶⁷ ⁶⁶⁸ ⁶⁶⁹ ⁶⁷⁰ ⁶⁷¹ ⁶⁷² ⁶⁷³ ⁶⁷⁴ ⁶⁷⁵ ⁶⁷⁶ ⁶⁷⁷ ⁶⁷⁸ ⁶⁷⁹ ⁶⁸⁰ ⁶⁸¹ ⁶⁸² ⁶⁸³ ⁶⁸⁴ ⁶⁸⁵ ⁶⁸⁶ ⁶⁸⁷ ⁶⁸⁸ ⁶⁸⁹ ⁶⁹⁰ ⁶⁹¹ ⁶⁹² ⁶⁹³ ⁶⁹⁴ ⁶⁹⁵ ⁶⁹⁶ ⁶⁹⁷ ⁶⁹⁸ ⁶⁹⁹ ⁷⁰⁰ ⁷⁰¹ ⁷⁰² ⁷⁰³ ⁷⁰⁴ ⁷⁰⁵ ⁷⁰⁶ ⁷⁰⁷ ⁷⁰⁸ ⁷⁰⁹ ⁷¹⁰ ⁷¹¹ ⁷¹² ⁷¹³ ⁷¹⁴ ⁷¹⁵ ⁷¹⁶ ⁷¹⁷ ⁷¹⁸ ⁷¹⁹ ⁷²⁰ ⁷²¹ ⁷²² ⁷²³ ⁷²⁴ ⁷²⁵ ⁷²⁶ ⁷²⁷ ⁷²⁸ ⁷²⁹ ⁷³⁰ ⁷³¹ ⁷³² ⁷³³ ⁷³⁴ ⁷³⁵ ⁷³⁶ ⁷³⁷ ⁷³⁸ ⁷³⁹ ⁷⁴⁰ ⁷⁴¹ ⁷⁴² ⁷⁴³ ⁷⁴⁴ ⁷⁴⁵ ⁷⁴⁶ ⁷⁴⁷ ⁷⁴⁸ ⁷⁴⁹ ⁷⁵⁰ ⁷⁵¹ ⁷⁵²

تَصْرِيفُ الْفِعْلِ الثَّلَاثِي الْجُرْدِ السَّيَالِمِ عَلَى سَائِرِ أَوْزَانِ الْمَعْلُومِ
 a few forms veliquas iuxta valui simpliciter Verbi Conjugatio

juxta secundam formam فَعْلٌ يَفْعُلُ

Exempla differentia
 Percussit ^{ضرب} Percussit ^{ضرب} Percussit ^{ضرب} Imper: ^{ضرب} Percussit
 Percussio Nom: agen: ^{ضارب} Percussit Tempus et locus percussendi ^{ضرب} Instrument' percussendi
 Percussit illi ^{ضربا} percussit illi duo ^{ضربا} Percussit illi plures etc. Et sic de ceteris tum quoad casus singul
 In hoc parbo prosequuntur exempla continuata singularium personarum, ac dictum est in verbo precedenti forma nemp
 Percussit illi ^{ضربا} percussit illi duo ^{ضربا} Percussit illi plures etc. Et sic de ceteris tum quoad casus singul
 In hoc parbo ex germino tum quoad duos in confirmativas ac etiam annotationes ceteras, quae semel in precedenti forma
 In verbis omnibus applicanda sunt nisi peculiariter oppositum annotetur.

Verbis omnibus applicanda sunt nisi peculiariter
 Iuxta tertiam formam
 Apertus Modus: افتح apertus imp. افتح
 Instrum. apertendi: افتح
 Iuxta quartam formam
 Apertus Modus: اعلم Apertus imp. اعلم
 Instrum. apertendi: اعلم

[illegible]

2. qao
 3. qao
 4. qao
 5. qao
 6. qao
 7. qao
 8. qao
 9. qao
 10. qao
 11. qao
 12. qao
 13. qao
 14. qao
 15. qao
 16. qao
 17. qao
 18. qao
 19. qao
 20. qao
 21. qao
 22. qao
 23. qao
 24. qao
 25. qao
 26. qao
 27. qao
 28. qao
 29. qao
 30. qao
 31. qao
 32. qao
 33. qao
 34. qao
 35. qao
 36. qao
 37. qao
 38. qao
 39. qao
 40. qao
 41. qao
 42. qao
 43. qao
 44. qao
 45. qao
 46. qao
 47. qao
 48. qao
 49. qao
 50. qao
 51. qao
 52. qao
 53. qao
 54. qao
 55. qao
 56. qao
 57. qao
 58. qao
 59. qao
 60. qao
 61. qao
 62. qao
 63. qao
 64. qao
 65. qao
 66. qao
 67. qao
 68. qao
 69. qao
 70. qao
 71. qao
 72. qao
 73. qao
 74. qao
 75. qao
 76. qao
 77. qao
 78. qao
 79. qao
 80. qao
 81. qao
 82. qao
 83. qao
 84. qao
 85. qao
 86. qao
 87. qao
 88. qao
 89. qao
 90. qao
 91. qao
 92. qao
 93. qao
 94. qao
 95. qao
 96. qao
 97. qao
 98. qao
 99. qao
 100. qao

تَصْرِيفُ الْفِعْلِ الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ السَّلَامُ عَلَى وَدْنِ الْمَجْهُولِ
 parina forma iuxta hanc simplici tenarij Verbi Coniunctio

[illegible][illegible]

[illegible]

ne Sibani ad 32 versum. Videlicet.

١ فَعَلَ ٢ نَصَرَ نَصْرًا ٣ حَسَنَ حَسَنًا ٤ عَلَّمَ يَعْلَمُ ٥ مَطَرٌ مَطَرًا ٦ عَوَجَ عَوْجًا ٧ تَكَلَّمَ تَكَلُّمًا ٨ سَكَنَ سَكَنًا ٩ حَسِبَ حَسِبًا ١٠ كَتَبَ كِتَابًا ١١ يَنْدُبُ نَدْبًا ١٢ حَسِبْتُ فَعَلَةً ١٣ جَزَلَ جَزَالَةً ١٤ غَلَبَ غَلَبَةً ١٥ ثَبَتَ ثَبُوتًا ١٦ يَنْحِبُ نَحْبًا ١٧ حَسِبَ حَسِبًا ١٨ دَعَا دَعْوًا ١٩ حَرَّمَ حَرَمًا ٢٠ يَنْكُرُ نِكْرًا ٢١ حَكَمَ حُكْمًا ٢٢ سَفِهَ سَفَهًا ٢٣ حَمِدَ حَمْدًا ٢٤ نَصَرَ نَصْرًا ٢٥ مَطَرٌ مَطَرًا ٢٦ عَوَجَ عَوْجًا ٢٧ تَكَلَّمَ تَكَلُّمًا ٢٨ سَكَنَ سَكَنًا ٢٩ حَسِبَ حَسِبًا ٣٠ جَزَلَ جَزَالَةً ٣١ غَلَبَ غَلَبَةً ٣٢ ثَبَتَ ثَبُوتًا ٣٣ يَنْحِبُ نَحْبًا ٣٤ حَسِبَ حَسِبًا ٣٥ دَعَا دَعْوًا ٣٦ حَرَّمَ حَرَمًا ٣٧ يَنْكُرُ نِكْرًا ٣٨ حَكَمَ حُكْمًا ٣٩ سَفِهَ سَفَهًا ٤٠ حَمِدَ حَمْدًا

Quarum prima frequentior est Verbis transitivis secunda intransitivis sexta forma decima septima intransitivis
prima forma reliqua vero magis vagantur.

DE IMPERATIVO.

Formatur imperativum hoc secundum personam a modo cum veteri notatione litteris ac hinc notum vapho (hinc) est, ad reditum incipit a littera quiescente. Post notationem enim sequitur prima truncalis quiescentis, appropinquat hinc est hamzat Vionis quod proinde movetur. Vbi non alia precedit motio, ac ex ipso inchoatur oratio et quod movetur per hanc nisi & habeat dhammū, tunc enim et ipsum hamzat habebit dhammū, sed cum alia precedat proinde quiescit ac sequens littera prima truncalis quiescens ad precedentem motionem invenitur. Vbi movetur proinde movetur et adinua. Vnde de hamzat in principio compositi verbi adiecto superius diximus.

dicitur autem Imperativum huiusmodi ^{مَبْنِيٌّ} edificatum et firmatum, nam quies Ultimatum ipsius atque
 litterarum non est ut ainet ^{لَا يَحْتَاجُ} propter aliquod operans ut supra diximus Unde non dicitur
^{مَحْذُورٌ} sine locatum in gielmo sed ^{مَوْقُوفٌ} Firmatum ad differentiam imperativi prohibiti seu negati
 fit preposita modhaves particula ^{لَا} non, sine ut, quia modhavesum locatur in modo gielmo nisi adiecto
 in confirmationis, tunc enim modhavesum redditur firmatum ut dictum est supra ut simplex ^{لَا يَحْتَاجُ}
 in gravi ^{لَا يَحْتَاجُ} et cum in levi ^{لَا يَحْتَاجُ} Non inest ille peritus et cetera ut in Kassa-
 Similiter fit imperativum affirmativum tercio persona et prima pluralis preposita modhaves particula ^{لَا}
 quod pariter exigit modum gielmo nisi firmetur eadem in gravi vel levi ut simplex ^{لَا يَحْتَاجُ}
 cum in gravi et cum in levi ^{لَا يَحْتَاجُ} Inest ille omnino et cetera usque ad ^{لَا يَحْتَاجُ}
 inuenimus nos omnino.

DE KOMMUNE ASEXTH ET PATRIKTH.

Formae Nominis agentis, ut in peritissima quodam authore Avicenna reperimus, sex potissimum sunt in Persico
navis purus nemp ^{فَاعِلٌ} فاعل ^{فَعْلَانِ} فعلان ^{فَعَلٌ} فعل ^{اَفْعَلُ} افعل ^{فَعِلٌ} فعيل ^{فُعِلَ} فعلا ^{فُعِلَتْ} فعلات
Prima ^{فَاعِلٌ} فاعل dicitur ex p^ro^pterito dicitur eliphⁱ quiescente post ف seu primam variat, provenit autem
omnibus prime secunda et tertia forma q^{ue} scilicet habent phataham ع in p^ro^pterito, item a translativa
et quinta forma habentibus scilicet kervum subitu ع in p^ro^pterito ut ضارب ^{ضَارِبٌ} iurare ^{يَأْذُرُ}
Apertius ^{فَاتِحٌ} فاتح ^{عَالِمٌ} عالم ^{سَائِبٌ} سائب Existimari Novum femininum semper est forma
Exceptis tantum aliquibus, qui cum soli femineo sexu conveniant explicitum negligunt ut
Plurale autem masculini quadruplicem obtinet formam unicam s^{ed}nam tres fractas nemp ^{فُعِلُوا} فاعلون
^{فُعِلَتْ} فعلات ^{فُعِلَتْنِي} فاعلتني et ^{فُعِلْتُمْ} فاعلتون ignovantes rarissimo etiam habet formam
ut ^{أَشْهَدُ} Testificantes ei ^{فَعُولٌ} فعوول ut ^{شَوْدٌ} Testificantes ^{فَعُوْدٌ} فعود sedentes ei
stantes adhibentur autem haec forma plurales, cum nominade personis rationalibus panem
in reliquis autem assumitur forma fracta pluralis feminini ^{فَوَاعِلٌ} fowael huius enim adhuc duo sunt
altera sana ^{فَعَلَاتٌ} felat altera fracta ^{فَوَاعِلٌ} fowael quamvis saepe pluralia hec irrationalia vocem femininam

[illegible]

نَسَمُونَ بِالنَّوْنِ الثَّقِيلَةِ

نسم ن سم بِاللُّونِ الْخَفِيفَةِ

5/901
يُنصَرَقُ inuat omnia

999
نصره

1901
 ينصرون Sing: magc:

1701
بنيصران Duali mas: Tashar
1000
1000

٥٩٩٠١
دينرون
٥٩٩٠١
تنرون

بینصران

1. 99.01
P/wa mas;

١٠١١٠٠
نصرون

تقریباً
حصہ

١١٠
تصو

تَنْصُرَانِ

١٦٥١
تَنْصَرَان

Plu: $\frac{1090}{1000}$ ينصرنان

١١٥٦٠١
بني نصر

تصون *Sing: mas:*

٩٩٪
تصویر
١٠٠٪

تتصرف Qual: mas:

تنصران
/ ۹۹ ۹۹ /

Plur: mass

نصرون
١٠٠

تصویر Ling: film: persona

صورتی
۷۱۹
صورتی

تَنْصُرَان

صن

تصنيف: مساجد
تصنيف: مساجد

۱۹۹
ص

Aug: Primaper

١١
ص ١١

Qual: 2000.
facta vel facienda per

Hypothese potest huiusmodi: N gravis vel levis tunc solum quando per verbum non attentum facta vel faicta sed
intentione et voluntate vitæ actio ut fit intra prohibitionem interrogacionem desiderium intentionem seu cum iuramento ut
Innet ille omnino ~~prohibet~~ ~~prohibet~~ prohibere vel لا تقربن Ne percutias peritiam
Innabine prout desiderium ~~prohibet~~ ~~prohibet~~ لیتہ نصرون vel لیتہ نصرون Aliam ille innabet omnino
Venit omnino adiuvenem لا نصرون واللة ينصرون Per teum innabit
omnino.

Inna: mentum
لن تاتي يا موسى
Profecto non videbis
me o moyses

passivum minimum interdu significat passionem ita ut dempti temporum differentijs infinitum passivum (lativum
interdu vero significat patiens sicut id quod actionem patitur ut E. 9. ^{مفعول} significatum ex verbo ^{فعل} signi-
ficavit quod vox originaliter est masculinum minimum idem valens ac significatio, sed per transpositionem sumitur pro ve ipsa
significatur, ita ut idem sonet ac significatum Formatur autem huiusmodi masculinum minimum (quoniam non admodum
regulatur sit) regulariter a verbis praei et auctis, ea ratione quia in peculiaribus verborum classibus annotabuntur.
Vero masculinum non minimum quod formam est duplex ^{قياسي} Regularis, et ^{عجلى} Audibile Regularis est
in verbis quaternarijs ac ternarijs auctis, in his enim regulariter ac ceteri legibus formatur ut in singulari pa-
tientis Audibile autem sine irregulari est in verbis ternarijs praei in his enim certam non habet formam, sed modo videtur
non modo assumit aliam quippe quod prima vox est sine thema indeterminatum ex quo ceteri legibus derivata omnia
nascuntur Sicut autem eademque masculini tres tantum voces nempe singulari Duale et Plurale quod per se nota sunt.

Quod est ac subiectum proinde regulis quas de plurali fuerat superius cap: 9 tradidimus.
Imperatio, sive imperativum quando fit cum imperio vel ^{الدعاء} Deprecatio quando fit
cum supplicatione, hoc enim licet fiat per inflexionem modihaveri cum divigitur in tertiam personam quod dicitur
Imperatio absenti aut in primam personam pluralem ut ^{فعل} Faciamus Vel etiam in primam singularem
cum verbo formatur passivum ut ^{لا تظن} Admonere Vel cum est negativum quod dicitur ^{نهي} Prohibere
cum est affirmativum et in secundam personam divigitur quod dicitur ^{امض} Imperatio praesentis
habet sex peculiares voces

masculinas tres femininas infra patebit.
Nomen Agentis sive illius qui operatur cum est Verbum activum vel ^{اسم الفاعل} Nomen
patientis sive illius qui patitur cum est Verbum passivum quod dempta connotatione temporum actus et passio (lativum)
multipliciter respondent, licet interdum frequentativam vel comparativam formam habeant ut infra dicitur.
Sunt autem cuiusque istorum sex voces potissime nempe singulari Duale et Plurali masculinis et femininis sed
pluribus praefer formam sanas quod adhibetur iuxta praescripta sup: cap: 9 habent etiam formas fractas prout infra patebit
Nomen temporis et loci in quibus actio fit quod prout formatur
atque coincidit cum masdavi minio sup: explicato ita ut vox eadem tria significare possit diuina atque huius tres
tantum sunt voces singulari Duale et Plurale fractum.

Optimum tandem est ^{اسم الآلة} Nomen instrumenti Deservientis s. ad actionem sed hoc non est tam universale ut
renovata membra nec enim formatur ab omnibus Verbi nisi tantum ab iis quod talem denotat actionem ut instru:
nato fieri possit.

Enumerant autem Arabes partes sive membra Verbi multo plura quorum sunt peculiaria nomina prout
formae eadem origine ^{فعل} simulata Atque ex singulis istarum primas voces eoque ordine simul effervunt quas
Exempla differentia sive diversa dicunt sunt autem omnium ^{فعل}

Nomina	Formae	Exempla
^{الماضي} Praeteritum	^{فعل}	^{نصر} iuvit
^{المضارع} modihaveri	^{يفعل}	^{ينصر} Iuvat iuvabit

Et cetera ut videre est in ^{كاسرا} Kaseva -

Deinde singillatim cuiusque membri voces omnes traduntur quod ^{أشكال} Exempla varia seu continuata dicuntur
ut in praeterito ^{نصر} ^{نصرا} ^{نصروا} et cetera ut videre est in ^{كاسرا} Kaseva

Revocantur quia tot membra commodum ad superius enumerata septem revocari possunt quod enim distincta enumerantur
sunt peculiariter eorumdem differentia vel etiam ad resolutionem nominum pertinent ut sunt nomen proportionatum
et diminutivum ^{نصر} quod iam ex superius dictis cap: 10 manifesta sunt vel simulectam usum et constructionem
Verbi concernunt, ut sunt Verba admirationis utriusque formae de quorum constructio lib: 9 cap: 16 differendi est vel
tamen non sunt universalia in omnibus verbis ut nomen Agentis et Patientis ^{نصر} et ^{يُنصر} et frequentativum
Quia praeter praedictam vitantes haec explicata superius septiformi partium divisione utemur quarum differentias
omnes explicabimus infra Formatur autem haec derivata Verbi diuersimode penes diuersam Verbi quantitate
qualitatem ac formam Unde singillatim explicanda est revolutio sive coniunctio omnium Primo in Verbi perfecti
singulis ternarijs singularum formarum deinde in quaternarijs Postea in auctis sive compositis ac deinceps in
imperfectis tum duplicatis tum infimis tum hamatis simplicibus singularum formarum et compositis sed cum
Verba passivam induunt formam tribus tantum membris seu partibus contenta sunt nempe Praeterito modihaveri
et nomine patientis Imperativum enim quoniam formatur non tamen est membrum distinctum sed idem modihaveri
praemissi patienti germatum.

numeri tres pariter sunt المفرد Singularis المتنى id est idiale et الجمع id est Plurale
 Penes triplicem dictorum pronominum differentiam Eod qz pacto Genus est duplex penis diversitatem pronominum
 nempe مذکر Masculinum et مؤنث Femininum

At vero Modus ead quoqz Voz apud Arabes appellatur qua nominum casus, nimirum إله Dispositio
 ac status quo dictio se habet est autem triplex Primus dicitur فاعل i. Elenatio quemadmodum supra
 etiam diximus casum nominativum nominum, atqz hic prout est idem ac Latinarum modus indicativus
 Secundus pariter dicitur فاعل i. Appositio quo pacto etiam Vocatur est supra nominum accusativus casus
 Tercius tandem modus peculiaris est Verbis, nec Vlo pacto se extendit ad nomina, quemadmodum hic peculiaris
 Giarvo ut supradiximus dicitur autem modus hic tertius فاعل Resectio sine scissio. Atqz duobus
 adiunctis particulis quibusdam subiunctis optativus ac imperativus. Ceteri Latinarum modi praestantur
 Latinos infinitivus interdum per Vt. Vel quod, subiunctivum, effertur ad infinitivum impersonali ac
 cavens numeris et personis apud Arabes non agnoscit temporum differentias Unde nomen est apud ipsos adiectivum
 i. i. Stativus sine loci Vnde cetera manant de quo infra dicetur.

Itaqz Verba dupliciter disponuntur, nempe ratione temporis personarum generis ac numeri quod ad eam
 partem attinet quod Communi Voz فاعل dicitur id est Variatio et in super disponuntur Verba ratione
 propter quem pariter (ut de nominibus diximus) alterum duarum eis contingit nempe إله i. Invariabilis
 sive invariabilitas (vel الإعتاب id est inflexio) Prima nempe firmatio seu edificatio propria est pro
 quod nulla tenus per modos inflectitur sed tempore ead modo permanet. Item imperativi affirmativi
 personarum divecti hoc enim non per inflexionem Verbi fit, sed peculiares Voces obinet quae sunt
 seu firmata dicuntur, ac tandem firmationem hanc suberunt Voces duae praesentis et futuri de quibus infra
 Inflexionem vero sibi vendicant Voces reliquae praesentis et futuri.

Collocantur autem in modis diversis ac inflectuntur Verba propter nomina ac particulas Varias id est
 quemadmodum pariter apud Latinos particulam Rhinam optativum et particula Vt subiunctivum modum
 dicitur ac etiam E. S. nomen Quicquid subiunctivum exposuit Velut cum dicitur Quicquid fecerit
 mercedem accipiet etc. Sic igitur locantur Verba in modis Variis apud Arabes ut ipsi aiunt في

العوامل i. ob diversitatem operantium nempe nominum ac particularum sic exigentium. Sed haec
 non omnino conveniunt: nam plures sunt apud Arabes particulae quae Verbum inflectunt ac modum eius
 exigunt, quod tamen apud Latinos nulla tenus operantur sive ut de singulis singillatim lib: 3 cap: 29 et 30
 Hic autem ad explicandum modum hunc tum Germatum tum Masbatum duabus particulis utemur
 Arabes consuevit quarum prima est negativa لا Non, quod gerbat modum hunc cum illi praestantur
 Verbiqz significationem eius in praeteritum, altera est negativa لا Non, quod nasbat modum hunc
 illudqz determinat ad significationem futuri.

Ut autem integra Variationis sive coniugationis Verborum ac eorumdem exemplis inflexionis tradamus
 Sciendum est etiam apud Arabes cum Verbis simul Variari ac variari cuncta nomina, quae derivantur
 ac etiam interiecti masdard sive nomen, infinitivus aequivalentes, ex quo ut diximus ipsa Verba nascuntur
 de causa et nos haec omnia huc tradenda a venisimus sunt igitur in Verbo quolibet membra potissimum
 Primum dicitur فاعل Praeteritum, quod prout est idem ac praeteritum nostrum perfectum, eius sunt
 decem Voces sex pro tertia persona singulari Duali et Plurali Masculina et feminina sex pariter
 secunda et tertia pro prima altera pro singulari communis generis altera pro duali et plurali masculina
 ac feminina.

Secundum dicitur فاعل Simile, seu simulans quod praesentis simul ac futuri Vini habet dicitur autem
 ob similitudinem quam habet cum nomine agentis sive participio Activo, tum in numero litterarum
 in significatione et Vm ipius ut infra dicetur. Ab ipso igitur masdard huc deservit ut aiunt

Praesentis et futuri i. Futuro quod ex orationis contextu dignoscitur, sed praemissa dictione
 فاعل Vel littera و prodeit ad futuri sensum contrahitur ut فاعل Vel فاعل

quemadmodum praemissa littera و praesens peculiariter notat ut فاعل Iuvat sunt autem ipsae
 quatuordecim Voces, ut de praeterito diximus quatuordecim conueniant ut patet in coniugationibus.

Tertium dicitur فاعل Locus emanationis quod ut dictum fuit non est aliud quam nomen quoddam
 sui Verbi denotans actionem a temporibus tamen omnino abstractam in quo ab infinitivo Latinarum differt
 cum eod conuenit in constructione ac verissime casum sui Verbi ut lib: 3 cap: 17 dicitur est autem
 ut aiunt nempe فاعل id est minimum hoc est habens adiectionem initio litteram p min et فاعل
 sive non habens praedictam litteram

adequate conspiciantur exempla formarum decem ex alteris Verborum generibus imperfecti describimus
 Tabulas quas forma eius singulis edificijs sequentes Tabulas complectentes omnes Verborum species qualitate
 Tabulas que communem induunt formam ac in eod. conveniunt edificijs. فعل يفعّل

[illegible]

سبأ يوحى مهور يوحى فعل يفعل
مقتل اللام يوحى وحب مقتل الفاء غير سالم يفرح
Reliquae ناي ناي ناي

[illegible]

قُلْ أَصْحَابُ الْبَيْتِ سُبْحَانَ مَعْتَلِ الْحَيْنِ بِالْوَاوِ يَنْزِلُ زَلْزَلٌ مَضَاعِفُ يَدُ حَرْجٍ
مَعْتَلِ اللَّامِ الثَّانِي يُشْرِفُ شَرِيفُ بِالْيَاءِ يُنْشَوْرُ نَشَوْرٌ بِالْوَاوِ مَعْتَلِ اللَّامِ الْأَوَّلَى يَسْطَرُ سَبْطُ
يُلَاوِي لَا مُضَاعَفٌ وَمَهْزُورٌ يُوَسَّوْسُ وَتَوَسَّسُ مُضَاعَفٌ وَمَعْتَلِ يَقْلَسِي فَلَسَا

فوقاً
يقوق
a. Caricollae alligavit. b. Praefixit. c. Remissit.
d. Funeris folia respexit. e. Induit pileum. f.
dementarij et. g. Miciit h. Facillavit gallina.

ل و المهور
ي ي ي
فعلى يعنى
سبب حب
فعل يعنى
ي ي ي

denudatum abq; aliqua nona littera superaddita Vel erit nudum Vel diminutum Vel utriusque
 Terminus quod tribus eius litteris **فعل** representatur ut
 Adiunct **ضرب** percussit Vel qd **رباع** quaternarium quod pariter simulatur exemplo **فعل**
 reuelavit **توحي** probauit nec aliunde primum quod pauciores tribus Vel plures quatuor
 litteras Verbum autem **ترند فيه** cui additu est dupliciter se habet Vel enim adiunguntur
 ad Variandatem tempora genera numeros ac personas que per ipsum Verbum pati Vel operari dicuntur.
 Atq; de hoc loquimur infra ubi de accidentibus huius Verbi sermo erit.
 Præter hæc autem adduntur littere ad Variandam ac immutandam intrinsecus Verbi significationem
 Exijt adiecto hamlat in principio fit **اخرج** exire fecit Vel eduxit Quomodo
 simili apud Latinos multiplices adiunguntur Verbis simplicibus littere ad denotanda significata diuersa
 Efficio Afficio Desicio Conficio et similia que patrimini Verbis pluribus obseruari licebit
 Verbi quantitatem in presenti capite explicare oportet ac proinde notandum quod ex ter-
 minis puris id oriatur additorum genera que apud Arabes **أبنية** ædificia vocantur Vel
 additur una littera et hoc fit tribus modis Vel adduntur duo et hoc fit quinque modis Vel tandem addun-
 tur tres et hoc fit sex modis Unde ad summum conueniuntur id ædificia Ad que omnia simulanda idem
 singulari **فعل** transformatur
افعل Vel **اكوم** Honorauit
تفاعل Vel **تناعد** Tractus est
انفعل Vel **اجتمع** Congregatus est
اقول Vel **احلوه** Festinauit
اقنعني Vel **اقعشيس** Pedes egrediens habuit
 In quibus omnibus explicanda sunt tria Videlicet formatio si significatio et Vnus Quoad formationem
 notandum qd primo hamlat additum in prima et sexta et reliquis esse Vnionis ac proinde cum ex ipso
 additur oratio proprias obinet motiones Ut **اكوم زيد عروا** Honorauit Zaidus Annum cum autem
 addit aliquid omnino cadit Ut aiunt hoc est quiescit atq; nulla tenus profertur Ut **اقبت زيدا**
 Inueni Zaidum et honoravi eum Secundo notandu in ædificio septimo
 seu prima truncati etiam **ت** fuerit cum ab eo **ت** addit simul in unum co-
 nueritur ac in aliud immititur Quando autem **ف** est aliqua
 quid cum **ط** truncati in unum coalescit cum **ص**
 tunc loco **ت** ponitur **ط** quid cum **ط** truncati in unum coalescit cum **ظ**
 Ut plurimum distindum manet variissimo autem in eas conuersum immititur Cum **ظ**
 se habet tripliciter: interdum enim omnino distindum manet ~~variissimo autem~~ quandoq; autem
 illud conuersum agglutinatur quandoq; vero e contra in illud conuersum immititur Cum vero
 tandem aliqua fuerit ex tribus **ز د ط** ponitur **د** quid cum **د** truncato pariter
 coalescit in unum cum **ز** Vero quandoq; manet ab eo distindum interdum vero in illud conuersum
 immititur Atq; cum **ز** eodẽ pacto se tripliciter habet quod **ط** cum **ظ** Superius diximus
 Proferuntur ergo pro **اضطج** Firmatur pro **اثبت** Continuat pro **اطرد**
 idem **اضرب** percussit pro **اضرب** **اضطوب** iniuriatur pro **اظلم** idem pro **اظلم** **اذكر** recordatur pro **اذكر**
ازجر Redarguitur pro **ازجر** **ادرك** punietur et impulsus pro **ادرك** **اذكر** idem pro **اذكر**
 Quoad significationem vero additorum huiusmodi seu ædificiorum sciendum quod
 eorum cuiuslibet determinata ac infallibilis regula præscribi non potest diuersa enim eiusmodi ædificij Verba
 diuersa etiam obtinent significationes Vnde dictiones istæ quilibet facillime colliges Veruntamen explica-
 bimus hic frequentiores ædificiorum huiusmodi significandi modos - Vide Paradigma conmutationis litterarum
 in hoc ædificio post aliquot folia

246 (cuius naturam ex ibid dicti facillimum est colligere differunt enim a nomine quod rem significat
constando tempus illius unde a peritissimis authoribus definitur

كَلِمَةُ دَالَّةٌ عَلَى مَعْنَى بِنَفْسِهِ مُقْتَرِنٌ بِأَحَدِ الْأَزْمِنَةِ الثَّلَاثَةِ

dictum primo dicitur id est dicitur singularis quoniam hanc vocem etiam primi cap. explicamus | quod
genere alias orationis partes complectente cetera excluduntur.

Secundo dicitur dicitur عَلَى مَعْنَى دَالَّةٌ ostendens super significatum per ipsam hoc est per
significans aliquid et excludens dictiones ceteras quae sub huiusmodi huius orationis parte

Tertio tandem dicitur dicitur بِالْأَزْمِنَةِ مُقْتَرِنٌ CONIUNCTUM AD ALIQUOD TEMPORIS TRIMUM : : : significans
ficatum coniunctum tempori praeterito praesenti vel futuro quia ultima differentia nomen est

ut sup. diximus atque integra Verbi varia constituitur

CAPITULUM DECIMUM QUARTUM.

DE PROPRIETATIBUS VERBI.

Quatuor nomen autem communiter proprietates Verbi Prima est

دُخُلٌ قَدْ وَالسَّيْنِ وَسَوْفَ وَلَا مَّ الْأَبَدِ عَلَيْهِ

Id est introitus dictionis قَدْ et littera سَ et particula سَوْفَ et lam inchoationis super ipsam
praepositum potissimum praeterito ac proprie significat iam vel interitum tantum emphaticum

quandam ut قَدْ ضَرَبَ iam percussit littera autem سَ ac reliqua particula سَوْفَ
expressius denotandum apponuntur notandum quod praesens ac futurum tempus complectitur

dicemus veluti سَوْفَ يَضْرِبُ vel سَوْفَ يَضْرِبُ percussit atque ultima I dum praemittitur
stringit ipsum ad tempus praesens ut لَيَضْرِبُ Profecto equidem percussit sedus

Secunda proprietas est

سَوْفَ

دُخُولُ الْخَوَازِمِ عَلَيْهِ

Id est introitus quarundam particularum super ipsum quod constituitur Verbum inchoationis
quid ex parte respondet modo Latini subiunctivo quemadmodum infra dicemus

in لَيَضْرِبُ percussit apponitur praepositione huiusmodi littera I fit لَيَضْرِبُ
huiusmodi particulae nonnullae sunt de quibus infra

Tertia est

اتِّصَالُ الضَّمَائِ الْبَارِزَةِ لِلرُّوْعَةِ

Adiunctio seu affixio pronominum equidivinum existentium in casu rapho ut ضَرَبْتُ
ضَرَبْتُ percussimus ضَرَبُوا percusserunt et similia ubi تَ et اَ in

pronomina sunt ac agentia constituta in casu rapho quod personas referant ut supra
mus infra

Quarta Verbi proprietas est

تِلَاوَةُ التَّائِيَةِ السَّائِكَةِ

quiescens hoc enim non nisi in Verbo reperitur quiescens ut ضَرَبْتُ percussit
enunciatur Atque huiusmodi sunt quatuor quae Verbo tantum tribuant proprietatem

bus quoniam infra nonnulla dicenda sunt non amplius idcirco hic opus est

CAPITULUM XV.

DE VERBI ACCIDENTIBUS IN COMMUNI.

Eae variae quae superius in nomine ad certa verborum capita Accidentia dicimus
de Verbo sita necessaria sunt Renovantur autem haec omnia ad novem potissimum

cuiusmodi sunt

النَّوعُ species

الْكَثْرُ Quantitas

الْجِنْسُ Genus

الْعَدَدُ Numerus

الزَّمَانُ Tempus

الْمَوْضِعُ Locum

الشَّخْصُ Persona

الْحَالَةُ Dispositio sive casus.

وَالْمَوْضِعُ

وَالْمَوْضِعُ

وَالْمَوْضِعُ

وَالْمَوْضِعُ

Quorum priora quatuor singulis capitibus singillatim quibus Verbo ultima cum
nexa sunt ut seorsum explicari commode nequeant. Unico simul capite enucleantur

CAPITULUM XVI.

DE QUANTITATE PRIMO VERBI ACCIDENTIS.

Quemadmodum de nomine diximus ita et Verbum ratione quantitatis seu litterarum
quibus componuntur est etiam in quatuor huius differentia valens est

احوة جهات السنة

Ad ~~sinistram~~ dexteram ^{سار} Ad ^د sinistram.

Ad finem dexteram ^{سار} Ad sinistram ^{شمال}
Similiter his qui potterint ^{امم} et ^{قوام} Antequam ^{وقا} et ^{عقب} Post
^{علي} Super ^{فعل} Subtus ^{تحت} Ad sinistram ^{شمال} quorum ^{قبل} et ^{بعد} Etiam
corporalia sunt Hic igitur omnia dupliciter esse possunt Vel annexa vel absq^e annexione Cumquid
annexa sunt omnia declinabilia fiunt habentq^e motiones phatha Vel kessa iuxta casus natos vel giarros
Abis ipsa nomina regerunt contingit Cum Verbo annexa non sunt adhuc dupliciter evenire possunt
videlicet Ut facite subjunctivum intelligatur aliquid cui adnectantur ex hoc pacto semper indeclinabilia sunt
habentq^e motionem phatha quantumvis precedant propositiones giarrantes exigentes kern velut
Percussit me kidus ante supposito scilicet quod e.g. subjunctivum
Ante percussione meam qua percussi ipsum. Vel versus ita evenire pos-
set nullius habetur respectus nihilq^e ad quid adnectantur facite subjunctivum et hanc rationem
super declinabilia sunt voluit si dicatur percussit kidum ante id est prius.
Præter hæc tandem annoverantur alia temporis ac loci nomina omnia declinabilia ut
Tempus ^{يوم} dies ^{ليل} Nox ^{اسبوع} Hebdomada ^{سنة} Annus
Locus ^{مكان} Mensis ^{سوق} Platea ^{بئر} Locus adorationis sive templum
Via et similia.

استاذة Komina Newbovu

[illegible]

منار لره دیر

ایست ای بی غار اولن
 چنبره یمرن کوکومرن
 یوسار الی یوزنی
 اولوی خنر اولوی
 انسان برادره سنه
 سکسات بیک بل جهمه
 دنیا یلان ایست یلان
 بی غار لره دوست اولان
 بی غار و بریک سلام
 عذاب اولور هر صبح و شام
 الی یغی صباغ اولان
 کوکومرن یلان اولان
 یوزنل بنالایق جماعت
 قلمای کوریک
 ایدست الی برش صواشر
 وایر بر ویدر بر سور
 بی غار صویرته بشر سلطان
 اولوی کجک شاستار
 بی غار حیف جاننه

اول بوجه الله نه دیش
 اورن تگری بولسن دیش
 کورل جهنم یولونی
 قوامانسن اولسون دیش
 یوزنیک لست اینر کونده
 یقینم کیک بولسون دیش
 حله کیک لیدر بوند
 بی دوستان بولسون دیش
 بدوکی کیدوکی حرام
 هر کین یوزلور دیش
 اندن سقای اغ اولان
 هی نه ملو ندر بی غار
 صف صف اولیج
 هی نه ملو ندر بی غار
 غار قبل دیشرک اوغر اش
 هر کین یوزلور دیش غار
 ولا غننه اش
 وای نه ظالمدر بی غار
 شیطانر کلور یاسنه

Vogel ierij Gavi.

Hafvet Fakim
Resmullahin Kijtdan

Abbasam ierij
Saba achsam

Giniegler andan ily ota
Gaweler andan ily ota

ugorin daga Rm

haif ierij ierik

قصد این برادر ایمانده
 بی غازی الله سوخته
 جنتن تو سینه دو غار
 بی نمازدن سواد بوقدر
 غار بویگنه اولدر
 التي بوزنی بومار
 جرایشی حقه فرامار
 اوی وایر سجد یانده
 دین ایدر کافر سزارنده
 سغایله اوتورمه
 اولورسته غازی قلمه
 طوقر سولک صورونی
 وارسم حقارسم کورنی
 بی غازک قلبی قره
 یازن تو بار بوری قاره
 صبح اولمنجه گریه
 بارین محسوده بره
 بار طوکوزکی حورلر
 جهنم یحیته قورلر

defn idevler i canı
 giomerler

دای نه ظالمدرنی غار
 رسولک امستی اولدر
 های نه ظالمدرنی غار
 صیغری قری طوقدر
 هی نه ظالمدرنی غار
 هیچ صفالی طرامر
 تره یوزلوردرنی غار
 یوزنی بوم حوق دیواندن
 هی نه ظالمدرنی غار
 حسنه اولورسته عالی صورنه
 هی نه ظالمدرنی غار
 نالجه دسرم یوزونی
 اه تا طوکوزدرنی غار
 حوق قیته نجه وایر
 هی نه ظالمدرنی غار
 ابدست المعانی نور
 تره یوزلوردرنی غار
 قلقلر آشک وری اولدر
 چرین یوزلوردرنی غار

بِنَمَارِ کَلْبِدَنِ رِیْدَمِ
 مُقَتَا قَلَرِ سِرْدِ سَوِلَه
 اَبَدَسُ سِنِ رِجُو رِکِ
 اَوَلِوَرِ طَامُونَتِ دِرِکِ
 بِنَمَارِ شَطَانِ قِرْدَاشِ
 اَلَرِ اَبَرِ کَلَرِ دِشِ
 بِنَمَارِ حَقِکِ قِرْدِوَدِی
 اَوَلِوَرِ مَوْسِلِ جِرِوَدِی
 بِنَمَارِ حَقِکِ دُوسَمِی
 کِجَه کُونِ یَانِ اَبَرِی
 حَقِ اَبِی مِرْدِوَدِ اَبَلِشِ
 اَسْلَامِ نَدِرِ هَمِی بِلَامِشِ
 نَمَارِ دِرِ جَنَّتِه قِوَانِ
 بِنَمَارِ دِه اَوَلِی اَبَانِ
 نَمَارِ قَلِنِ سَوِرِ جِی
 سَجْدِ اَبَرِ شَطَانِ
 نَمَارِ دِرِ حَقِکِ رِ حَمِی
 نَمَارِ کِنْدِه دِرِ طَلَمِی
 نَمَارِ قَلِنِ اَبَرِ حُضُورِ

حَمِی اَنکِ رِیْدَمِ
 طَالِمِ دِرِی نَمَارِ
 شَالِه اَعَرِه نِوَرِکِ
 هَمِی نَه طَالِمِ دِرِی نَمَارِ
 هَمِی سَجْدِیه قِوَانِ بَاشِ
 تَنَوِیله مَلْعُونِ دِرِی نَمَارِ
 اَعَزِ رِکُوعِ سَجْدِی
 رِای نَه خَاطِرِ دِرِی نَمَارِ
 اَسَدِ اَوَلِوَرِ کَفِی
 هَمِی نَه کَا فِرْدِی نَمَارِ
 قِوَلَاغَتِه سَطَا بُولِ اَبَلِشِ
 هَوَای نَه کَا فِرْدِی نَمَارِ
 نَمَارِ دِرِ کُنِ نِوِ اَبَانِ
 هَمِی بِلْعُونِ دِرِی نَمَارِ
 نَمَارِ قَلِمِ دِرِ تَسْقِ
 نِی هَمِی نَه مَلْعُونِ دِرِی نَمَارِ
 نَمَارِ دِرِ دِیْنِکِ دِرِکِ
 هَمِی نَه طَالِمِ دِرِی نَمَارِ
 قِرِی طَبَطُلِو دِرِ نِوَرِ

اَلَا نَصِيبٌ اَوْلٰىرِ حُطُوْر

بِنَمَازِهِ دِيْنِيْ حَرَاب

فِيْ عَمَارَتِيْ مَرْدِ اَمْرِ دِر

مَلِكِ اَنْدَلِ يَزَارِ دِر

سُطَّانِ اَوْلٰىرِ تَرْجَمَانِيْ

كَمُشْتَدِرِ شَكْرِ كَرَامِيْ

فِيْ غَارَتِ كَرْنِ اَلْمَا

كَنْدُوْنِ كَامَرِيْهِ صَالِمَه

فِيْ عِزِّهِ وَبِرِّهِ قُرْبِ كَلْبَه

اَهْلِ كَلْبِ سَهْ اَلْسُوْدِيْنِ

اَهْلِ كَمِ غَايِيْ نَرْكِ اَيْدِيْ

اَوْلِيَّيْكَ اِيْمَانِيْ كِيْدَرِ

بِنَمَازِ دُرُكْسِيْزِ بَاش

لَعْنَتِ اَوْلٰىرِ طَاعِيْلَه طَاش

بِنَمَازِيْ بُوْلَسَرِ اَتَشِ اَتَه

مُرَاجِيْمِ صَوِيْبِيْ اِجْمَه

غَارِ قَلْبِيْ تَشَادِ اَوْلٰىرِ

بُوْدُوْدِيْ بِرِ اَوْدِ اَوْلٰىرِ

اَوَّلِ طَائِمِ طَلَبِ حَقِّ طُوْرِيْزِ

قَرِه بُوْنِزِ بُوْدُوْدِيْ غَايِيْ

هِيْ كُوْهِ اَوْلٰىرِ اَكَا عَذِب

اَنْدَلِ سَقِيْرَه سِيْ دَاوْدَرِ

هِيْ هَهْ ظَالِمِدِرِ بِنَمَازِ

فِيْ غَارَتِ بُوْنِ اِيْمَانِيْ

هِيْ هَهْ ظَالِمِدِرِ فِيْ غَايِيْ

كَلْبَه دَكْنِيْهِ طَائِلَه

هَيِ هَهْ ظَالِمِدِرِ فِيْ غَايِيْ

دُوْنِزِ كُوْنْدُوْدِيْزِ

هِيْ هَهْ ظَالِمِدِرِ فِيْ غَايِيْ

سُطَّانِ بُوْلَسَرِ طَلَقِيْشِ بَدَرِ

بُوْدُوْدِيْ قَرِه دِرِ فِيْ غَايِيْ

كِهْ سَيَّانْدِرِ اَكَا بُوْلَدَاش

هِيْ كَلْبَه سَهْ اَتَشِ اَتَه

قَرِه بُوْنِزِ بُوْدُوْدِيْ

حَقْدَه بِنَمَازِ يَادِ اَوْلٰىرِ

هِيْ كَلْبَه سَهْ اَتَشِ اَتَه

غَارِ قَلْبِيْ كُوْرِيْزِ

Rad otun fava aliguo
Rad otun fava puvino

ایمانی از احمد افندی الیم وقتی ایوه بیکر طغوز یوز ریا غروشی اوه اوه برپی
ملک اوزره قرض المشد تاکیلا ملاکار رضی طغوز یوز الیم غروشی اولور
و مقایله رهن مال اولور ح طور اولاف اموال وضع اولمشد (ف) (ع) (ج)
مبلغ مزبور بیکر طغوز یوز غروشی و ح شوی اوزره حرا کلیسا اول اولمشد
ترک من شقا و اموال رهن قرض اولور حکمیرا به اوصط شتر رهن الیم کس

Tana وحنان ۱۰۵۸
Fidelitatis et fortificationis la virtutem
confirmat la vita del credito
rehabilitare i rehen e scitto; sopra magnifico
Stek si firmava la pte el ti vendeva li pegni-

عزاد و رفتند و اولاد
 حصار بیکر حصار عتله لایق تنظیم
 کار و طردی سواد اولاد که از داغ
 اولاد او غوغای بایز بیکر اولادین و اولاد
 بوجانبه کلیمی و سرائی امانی و لایق فرما
 طرغوز و محمد نام یازیلور حصار بیکر
 مریک اولاد او غوغای بایز بیکر مهتار
 و مکریم برکوه اولاد بوجانبه اولاد
 و بود اولاد اولاد که ضایع اولاد شویا معلوم عتله اولاد

بالج
pavit
للمرور
plebi
سداني
nec
fauhe
هذا
pore
من
lis ex
في اخر
pore
في
io
مك
pugite

بالخير نادرا وكذلك القسمان الاخران صار الاعتقاد في القط لا يوجد الا نادرا ومن كسب بطاركتهم
excusati pa: quidam latendi et vano nisi verum inter co: ut confessio tunc fa: dnd condi: et aliid quoniam modum in povi
tui archi. xerunt tur phitai etum est hones
المرور لعدم اجتماع الشروط الثلاثة التي لا يتم جيدا الا بها وكما ان ليس كل انسان يحتاج الى الطب
medicina indigentes homi: omnes non sunt quia et, bene non perficitur illa ut tunc conditio Concursus ob defectu plebi
neq
سدان فكذلك الروحاني وكما ان ليس مستمرا في كل مرض فكذلك الروحاني
pocagitur sine quibus spiritualista morbo omni in tempore non omnes ergo spirituali
na indigere

Ferunt Zoroastrium Persis Christi domini natiuitatem praenunxiante de quo sic laudat Gregori: laus
libro max citato in Cambys.
في هذا الزمان كان زرادشت يعلم المجوسية واصله من بلاد ادرخان وقيل من بلاد انور وقيل
dicitur Arsevid ad regione qd Adrichani ad regionem qd eius origo Magian docebat Zoroaster tempore Ho
من تلامذة اليا النبي وهو عرف الفرس ظهور السيد المسيح وامرهم بحمل القرابين اليه واجبرهم
annuntia: et ad illu' muneu defer: pcepit atq; Christi domini ortum Persis indicat et Propheta Eliu discipulis ex
ut
في اخر الزمان بكرا تحبل مجنين من غير ان يمسيها بشر وعند ولادته يظهر كوكب يضي بالنهار
interdum veluti stella apparebit illa pariente et vivi contactu sine infante concipiet Virgo in nouissimo
embryonem vel futurum tempore
في وسطه صورة صبيه عذرى وانتم يا اولادي قبل كل الامم تحسبون بظهوره فاذا شاهدتم
videbitis Cum ergo illis ortum percipit: gentes omnes ante filij mei vos ante Virginis puella imago eis medio in
بك امنوا حيث يهديكم واسجدوا لذلك المولود وقربوا قرابينكم فوالطمة مقبلة السماء
allum. uncti: et tunc ipse muneu vestro offert et natum illum adorare et cordis et pro
tueni cum enim ei

Non olim iactatu^r in medicum Iudum d'giphium nomine Isamah benyahmun qui ad omnes scientias
 esse accingebat cum recipere scientiarum terminos et videret *discher* est
 الم ترى ان السيق يقتل قدره *ويفر الموج في الساحل* *يشتري للرجل عن ساقه*
pretio decedat gladio *non videtur* *ipsi sit in audis obruitur* *ab ipso adtrahitur: Avingit se*
 اذا قيل هذا السيق خير من العسل *etiam* *وما على اذ لم تفهم البقر* *على نحت القوافي من معادنها*
baculo est melior gladio hic *Bos intelligi sicut ad me* *componere apposite*
 illos Alovani locos qui varios fundebant sensus iuxta varios legendi modos hic long:

Alteros Alchorani libros qui varios fundebant sensus iuxta varios legendi modos hic vng:
 ab auctoribus. ١٢١٩
 At eorum lectionem qui postrema dictionis radicalem legebant cum dhamma sic 'dhu' hunc veddebat sensum
 alienus est ab infidelibus & Apostolo eis. id est tam vis quam eius Apostolus alienus est et odio habet
 At iuxta eorum lectionem qui vocem illam legebant cum kessa sic 'dhu' hunc fundebat sensum:
 alienus est ab infidelibus & Apostolo suo nempe odio habet infideles & apostolum suum Mahometum
 postrema lectionis patroni ut germinam tuebantur ex vi et influxu particulae in id est ab quod
 solet in omnes sequentes dictiones copulat. Impugnatores id refellebant ex absurditate sensus
 sit ingentes Vbiq; haec legendi: Varietas excitaverat tumultus ac turbas. Eiusmodi autem vocalium
 figurarum nuncupantur الارجاب quasi dicas Avabizationes seu Avabum inuentiones ac legendi novem
 Hoc autem quia Persae Turci aliq; exteri populi qui Mahometanam impietatem amplexati sunt
 unum aliorq; eis perfidit libros sacros illarum notarum adminiculo legere ceperunt.
 Gregorius Barhebraeus lib: 6 Chroniconum in Ptolomeo Philadelpho apertis de Septuaginta senioru
 و التالون و التالون Turci vocant Christianos كذا at Ch. Mar. Turci qui dicunt hunc explicat et
 هو الذي بايدي الروم و باقي فرق النصارى و هذا القيل السبعيني هو المثلث
 aliorq; quorū manib; teritur qd et doctorib; nostris quapro illa septuaginta versio haec autem
 Christianorum nationum; authentica habetur.

خلا السريان خصوصاً المشاركة فان نسخهم ^{authenticam habetur}
 المسماة بسيطة تطابق نسخة اليهود ^{Iudeorum textui concorsit simplex vocata}
 واما مقارنة فلم الثقلان البسيط المنقول من العراقي الى السريان ^{quorum versio orientalis. ac praesertim Syris Exceptis}
 اداى السيلج و قيل قبله في زمان سليمان بن داود و حرم صاحب ^{Christi domini adierat post}
 الى السريان بعد ظهور المخلص زمان طويل ^{Syriacum in Habitu Ex quibusdam simplicibus versionem usumque in occidentales ante}
 يجوز ان يكون الاعتراف علي كاهن او علي غير كاهن ممن يكون اهلا لذلك الجواب لا يجوز بالاعتراف لاهل ^{domini Hiram Et David filij Salomonis tempore ante vel post}
 فصل في معالم الاعتراف ^{longo tempore salutaris adventu post}
 يجوز ان يكون الاعتراف علي كاهن او علي غير كاهن ممن يكون اهلا لذلك الجواب لا يجوز بالاعتراف لاهل ^{Confessionem carere sine Ecclesiae institutione}
 يجوز ان يكون الاعتراف علي كاهن او علي غير كاهن ممن يكون اهلا لذلك الجواب لا يجوز بالاعتراف لاهل ^{Confessionem carere sine Ecclesiae institutione}

بل يعترف لمن له جنسية في الكهنوت
 sacerdotali. in gradu qui est
 يونس ابو المجد ابن غالب
 occupavit aras ab incarnatione dominici
 sed an propterea regent ad esse sacramen
 Constitutionum ecclesie copiosa
 quae nec etiam de rebus causam vehit
 postquam de circumcissione pluribus
 واما الاعتراف فهو طب روحاني نسبيته الى الروح نسبة الطب الجسداني الى الجسد وكما ان الجسداني
 corporalis quoad corpus ad corporalis medicinam ut comparandum est
 modum autem variis
 الا بطبيب خير خبير و الا كان ترك الطبيب خيرا منه من جاهل او شرير ثم بقبول المريض واستقباله
 quod fit ab ipso velis: cuncta alioquin peritum probi per medicum autem
 etiam quod fit ab ipso velis: cuncta alioquin peritum probi per medicum autem
 واما الاعتراف فهو طب روحاني نسبيته الى الروح نسبة الطب الجسداني الى الجسد وكما ان الجسداني
 corporalis quoad corpus ad corporalis medicinam ut comparandum est
 modum autem variis
 الا بطبيب خير خبير و الا كان ترك الطبيب خيرا منه من جاهل او شرير ثم بقبول المريض واستقباله
 quod fit ab ipso velis: cuncta alioquin peritum probi per medicum autem
 etiam quod fit ab ipso velis: cuncta alioquin peritum probi per medicum autem

ما ينكر احد ان تكون الروح القدس الخالقة اقوى فعلا من المعدة والكبد في الاجساد المخلوقة
creati in corpore by hepat et stomacho operato: potentia Creatore' sanctu' spiritus esse
فقد قويت المعدة علي تشيية الطعام والشراب ويميز صفوه من ثقيله وقويت الكبد علي
con: hepat potuit et faculento a purum fecerit potum et cibum concoquere stomacho potuit etiam
ذلك الصفو وتميز لطيفه من غليظه وتغيير ذلك اللطيف عن حاله الي ان صيرته دما حتي
usquequo sanguis efficiat illud donec statim sua subtilitate illud commutetur exallo a subtilitate fecerit purum illud
في جميع الجسد فيكن لا تقوي روح القدس علي تغيير ذلك الخبز و مزاج الخمر والماء
a. aqua. et vini temper: et panem illu' mutare' sanctu' spiritus non potest quomodo in corpore
Item.

ما ينكر ايضا ان تكون كلمة الله نافذة و هي المسيح الذي ناول تلاميذه الخبز فقال لهم
eis edixit pane' discipulis suis porrexit qui ipse Christus est quod efficax dei verbu' sit quod
كلوا هذا هو جسدي ثم ناولهم كأسا فيها مزاج خمر وماء فقال لهم اشربوا
bibite illud dicit et aqua et vini temper: in gurgulie porrexit dicitur quod men' est hoc mandatum
كلكم هذا هو دمي الذي يشترك من اجلكم
a. Vobis pro effundetur qui sanguis est hic omnes
Rex Manassis qui ex textu Hebraico quem pater se ex legi promissis conservare tenebatur
nomina omnia deleuit et abbasit substituit id est nomina unde textus hebraicus absolute fuit de
a corruptis. de hac corruptione textus Samaritani a doctores quem Arabes دوسيس
sic habet Chonin' Samaritani archu' Samaritanu'.
فدوا كتب دوسيس و وجدوه قد غير كثير من التوراة مثل عزرا واكثر فخطوا جميعهم
omnes Samaritanos plus ad eam VII. lege ex multa commutata quod compereunt et dicitur
لكن سامريتان في پنتا تينكو
تكتبه و غيره
a. mutaverunt qui
المأوية "Purpatorum"

فلما كثروا مالوا الي قرية جانب القدس خوفا من السامرة
a. Samaritanos obmetu' Ierusalem lateris oppido' ad se receperunt cunctos vero in domibus
De defunctis Constitutio.

اجل الموتي وكيف يعمل لهم ذكران وصيه بولس الرسول ومن الناس من قال انما وصية يعقوب
Iacobus precepit quod sit diu' qui domine pater apostoli Pauli pater est et comes: puillis faveret: quomodo et defunctis
Verba ipsa sunt apud Melchitas et Maronitas c: 39 apud Syriacos cap: 22 Apud Iacobitas cap: 1
في اليوم الثالث ذكر ان الذين رقدوا بالزامير والصلوة من اجل ان المسيح مات وقام
resurrexit et movit et Christus prout quod prout et prout in obdormit: eorum commemoratione facta
ثلاثة ايام ويصير لهم ايضا تسعة ايام لتذكرة الاحياء والاموات واعمل لهم الثلاثين مثل
iuxta triginta prout fac et defunctorum et vivorum memoriam in die una quod prout fiat et die
سنة العتيقة لان بنوا اسرائيل حزنوا علي موسى ثلاثين يوما ويعمل لهم ايضا ذكران السنة
anniversarium quod prout fiat et diebus triginta moyses super luxerunt Iacob filii quonia
ويعطوا من مالهم صدقة للمساكين وايضا تأمن ان يفعل ذلك باهل العفاق والايمان
fide et continentia prout dicitur et wedding centenos et pauperibus et elemosinis de evocetur et
الصالح فاما من اجل اصحاب الكبار والكفار فانه لو صدق عنهم بكلمة في الدنيا من
ex in mundo est omne quod ab illis prout elemosinis et infidelibus et mortaliu' et peccatoribus
ذلك شيء

ما لم ينفعهم ذلك شيء
a. quicquam illud prout non
روح ارواحهم ونور قبورهم وغسلهم بالماء والتلج وبرد حرارتهم وتغهم من الخطايا
peccati a purgatores et calores refui: et nunc et aqua ablucos et sepelire: illumina et animas confiteatur
ثوب الثوب الابيض من الدنس
a. sordibus a alba vestis purpure

Testimonium de Liturgia ex libro constitutionum syriacaru ecclesie maronitarum quem arabici iuris
fuit David Archiepiscopus Maronita anno Christi 1057 et Alexandri 1370 Verba sunt haec et lo-
de ieiunio.

ثم ابتد بذكر الوصية الجديدة واخذ حينئذ من ذلك الخبز الذي كان على تلك المائدة العظيمة و
منها ^{illa} ^{supra} ^{erat} ^{qui} ^{panis} ^(azimo) ^{ex} ^{tunc} ^{accepit} ^{et} ^{Novum} ^{testamentum} ^{memoravit} ^{accepit} ^{tum} ^{aggregavit}
يديه و باركه وقال لهم هذا هو جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا وكلوا منة لعلكم

الخطايا فاخذوا واحلوا لحم بغير شك ثم مزج كأس من خمر وماء وقال لهم هذا هو دمي
الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر

التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر

التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر

التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر

التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر

التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر

التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر

التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر

التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر

التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر
التي في الكأس هي جسدي الذي قرب من اجلكم خذوا واشربوا دم بغير شك ثم بين لهم هنالك فقال ان الخمر

253
 سزاوار محمد و ثنا اوله پادشاه بهشتی و شهنشاه و العز و الکبریا و یک و رکافه عالم و بارگاه
 متعالی سنده گروه کشت و جبار کلمه خیر و خور و هزاره هزار ازهار صراحی صلوة
 اوله عذیب ترتم سرای حجاب حبیب وک و لاله طرب عذای اوله آنجه فتح بان اولشد
 لطیف اواله نزه و شریح نزاله نزه و غوار غبار و و نیا طالبی حقنه الدنیا حقیقه و طالها
 ملاک کلمه ربیب تنفی راسال عجب و موجب ترقی معال عریه اولیک بر کسر وار و نیا
 الم و شریح خاطر اریو خلقت کند و عیسی ایا تقو الیوب ارباب خرافه الم و یوب
 خیل اضطرار و یوب و کلمه به اختیار ل نه کلن ناشایسته کلمه ظهوره کلوب بالضروری
 شمه با شلیم اوله افکاره خارج اوله و فی تعلی ایا مقدر اولیا صریح عذای فوالمین
 عفتلرزه رجاء یوب ایا افشانه وار و قمره اوله قویه ووش و قیش کونالره
 عظیم رفوز که او غرایه و قش یردنه ماه چنانچه چما و جابه غلبه قرو وانه بیلا
 کیده و غایر و یه سنده و وقنه و چارنوه آتد کیدر کن صاری ووش و عظیم مجلسه او تدر کن
 بر ابرایو قواره چالوب یوزی قاره اعلی حجاب ووش و رسوای حلق اوله حقیقه و عولمین
 ابرو شش خند اهل صاحب کسوت موقیاره و بر و و آهده تکیا کلام اوز غشی عشق
 مشرب صافی و اوله لونه و عناق و غوارن ایرر سیمرغه شکل و غیر بر عجب
 قوش اولانده افکار و حدته اوله کوس کبی به پروبال اولشار و هدایه او قوش
 عذای بولماسی فیه که کوه صوفیانه شش خلق ایه ثقیله و جعفره چوریش سوا کلمه
 مرایله و قاره شمله صانوب قویر قاطناناه و استلا و عبارت سوبیلین صانوب ترک مود
 و یواره قشوب و لکله قویاناره و کوی بکوی کعبه صورتین کور و و قایو قایو ابراهیم و اسسائن
 اوقیاناره و سماع و صغایر مولوی ده یعنی الفلو کلاه اورنوب قاره برکه کوم کوه اولیا
 کورنوب چراغ و علم کورنوب جرقه جوار ایه لولایه حضرت الیاس حوکانن کونلاره تکیه کاهار
 اوکنده جلیب و نیار ایچ اولکانه چراق قیوم اولونلاره آتاج خورده ایچا کورنوب قوتینا
 بعیده و اوله کورنوب بیکاره و آیه و کسده تابع اورنوب ار اوغلا کچن کلاه و لاله شمع
 ناه کیاناره و بوللره او تروین خرمده اوینار و یوانلاره و یوانلاره و یوانلاره و یوانلاره
 کورنوب

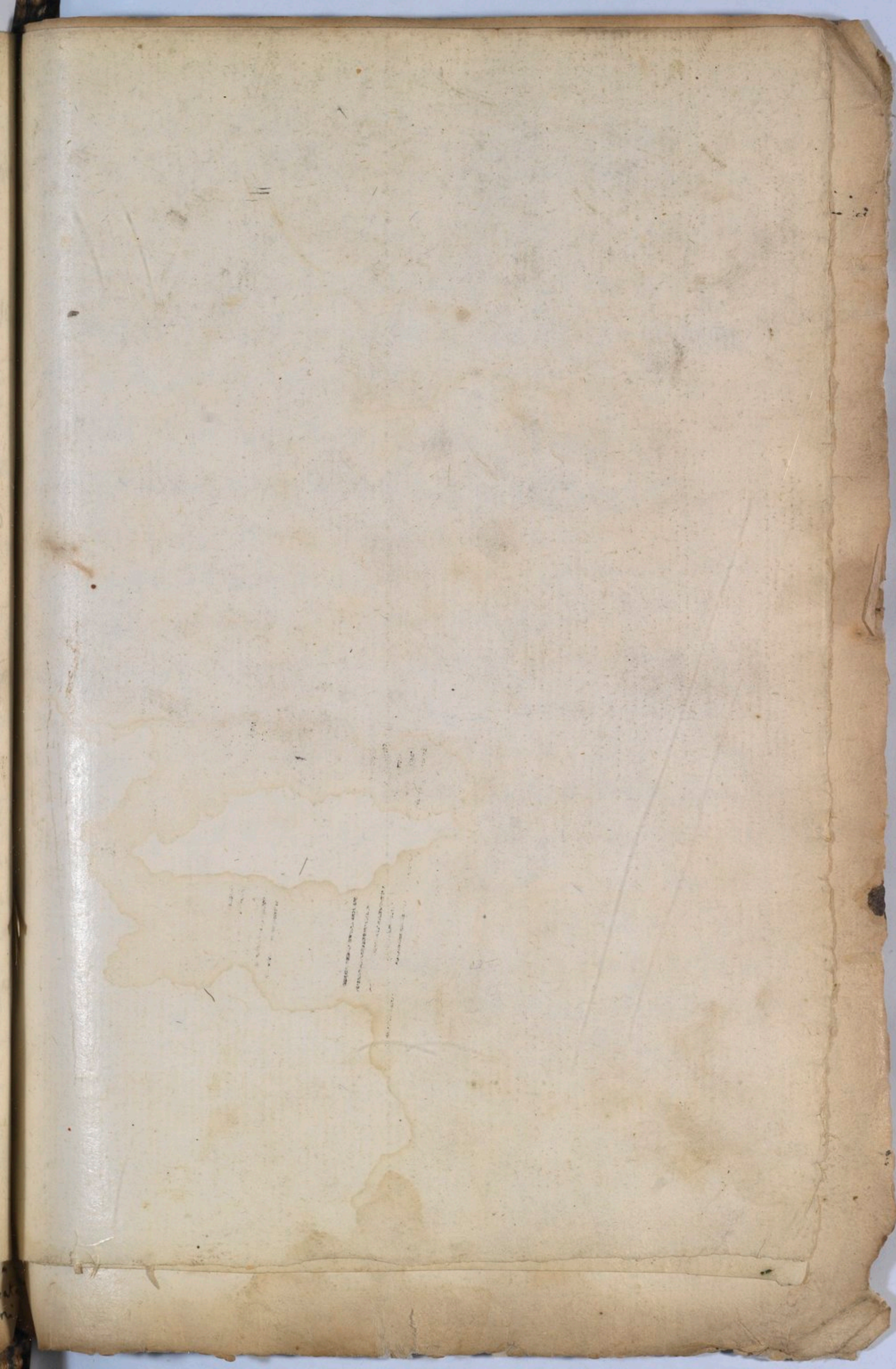
جنوب قوتوب یکس کچن قوه کو پکاره پیرایه ^{60/64} قز و کلندر کی یوزین زیوب کوه پیرزناره آس
بینا و حذقش ایشقاره بوزه خانه کو پکاره یعنی یاوز بکری و حشیش خوارده قومار باز و عیار
و سوه قز جهرارکن ایره مروارده اولو حلو اسنه و اسطاط صلا ^{مقام} ای ^{زاده} کوز قز و ویر
پ عارده یواوه عهور او چش بوه یاورد شکار ایچ کپور بازو ایره پکارده یلاخی پیرده و
ایرده عوامر از غونارنه و وانشخند که قوز غونارنه و اوقمیه یه و اراده او تانزده جهر پلا
و ستماله مارنده و قطاین قاشقید خوشاب بین ابلده و فی طعام اوزرنه ایکی فایه اوقیه
بینیگر مرایره و صوه چکری ناه غیر و وکلوب عکار اورت ملرکه مکر عله فلاه و فی ملس و و
طعام قیوب غایه کو یناره ظریف سیاهی کچوب صاری صوفه شلوار کیاناره برهاورم و یوبانه
قارتاه عله قنای صوقن و کسوزده اکر قارتیه بالرم طقانه اختیاریه تفکر کتورناره طوب
تفکر اتورکن قلم و شاکاعده ان افش از اوتورناره و انا طوب کاتلارنه فک جکی
ظاهر ای قوتیل بولاشق و قدریه کچانه و کافو خوقنده باطن یوزرنه ینافه کی قاه فی اناه
و باریکه صو ایچرکن صقل ویره اضمقاره و چاقشور سزمه کیاه ده و برکته و بر سوز
استوب و کتوروب رحمته محروم اتکر ایچ غارلی ایره پکاره و بر مصاحبت اولنده و کلور
و فی تمام اولجی محله اولتن صوره تریا کیده و بعض که نکرا او صافین اوتورکن و عیوب
طوغز قالقوب و یوزناره و تورکجه بیان کافره و قوش و لجه سولیا ^{مکان} و کتورناره و کتورناره
ووزنکه بقیه اولاه حذره و الکابرسفزه سده طعام صاحبش خزمه کارین سفزه یه جفره
اوبسزده و غذای عده ^{مکان} بابا نضوحه قوشق و یوبره اشکاره حقه سنده یوب قدر افیوب
پیاه سفزه ^{مکان} و ایلک کتابن اجازتسوز الیزه آتوره اسک بزه و دوزره حیوانله و
سفزه اوزرنه یوب لغزوبن ایره یوخا محکمه و یاراه او کتورناره کتورناره او کتورناره چکن صفزه
و قاشقنده قلاه طعام بقیه سکرینه طعام ایچنه و وکناره و عکار او کتورناره صفکی چوق صو
ایچن او کوزده و بعض کتورناره کوز حبه قویاه بیکارده و بعض قیقلا یاراینه قارشدوغ
استیوب کتورناره کلوب صوقلاه پوزه و نکاره یلاش ^{مکان} هکدینه و خاطر ایچنه کوزن اختیار ایرینه
کتاباره عمده طرمیانله و صفزه حاکم بر صحنه یرکن عذی طعام اه اوزنلغز ایره
و ستمایا قوروبه جقاره تارنی و زغره اغزه اوین مروارده قلاه کتورناره حقه عریانه
سولری و یوب منافق و زماقل و سفزه لک ایره بوغزرنه اصلا جقاره اشته لغزوب

این یک جزوه اشکال الهی بر قاع اقی کرمک یوکلین هر حلاله فراه رنار لسته ابع و با فو
 بالو صقلین موارده اشک و قسری سکته و مسلمان فکر باسی اغنوه کرمه رصوم اولاد
 او سوسوزده کوز فقی ده ملکوت تریاکیله کورکلی فراه نکر اتکیم اغنوه سبیلن گوینده تو چاقشور
 لکنده کوملکده او برده سکر دوزده سکر تورو با حقایق و چون چون قانغورده تو کورده بر شعله و سوسو
 زنج قاشقن یک طرودره حرمه متصیر بیغیر ووزمه مقید اولاد قلقلاره کز لئوره قیویار غنزه
 بقاه فروته ده کهنه قوسه قوی ظن ایزدگار چار شوله بوزده اجوه کته تو قشقه کوز لپی کورده سلسلی
 چلنگر بوزکته کوزره ابله ده ویرام کونارنزه صار غنار اروه ادکنه کبایه حیواناته و صقالنار
 آغیر یولوره بیغیر قزلیاش بیغیر کوزره تر عیسر ده ادله طامی ایچ قوتقنه چناق
 قصوب بکلنده خیاره اللیس بر اقی ایکن ازور و فی ویر ویناره بر کسنه بعض سنده اوقورکن
 اوقیامده کورین اوقیایم وین تو مصوده پلاده یوغور قوماکه حقیر حفظ ایلمز وین ی مزاقاره
 ارق رسوان بار کیده عیالی ایام بنز یا و کار ده و ایلمر بار کیدی ایام و پنجه اسبابیه و و کورده بنز
 غنزه قونجی بده جزمه کیاناره قوسوی قاضی کتیرالنه و جادوش و کار ایکن جادوش کچناه
 مکراره بیاض قوزی کورکن زرودا یقه قویاناره ظرفا مجلسنده کافر و لجه مویلمن مورتاره
 و بعض یاراه بر حکایه سطر ایورکن بونکر اشقه فلاة اولمه کور وین کهنه بلور اشکله و هوز
 اغنزه صحرایچه داریکن غاز قلمی استیز مرایشده و مجلسه فاسق محروم اولوره مسفره
 قور و اولو ایره عبد البطن خلا حوار ده و یاراه اول کهنه برش حق سندر دین کوسره صغوره
 و علم معرفتده بی خبر اولوره علم کچناه المهره و اوله سنی و خرم تقاریبی کوسرمار استین
 و بونکر مقید اولاد جهری سرناره و صقلو اولوره صار غنزه طشره بر اجم کوسره اریک بو شله
 و صامره بیغیرکن ادو یردی کوسره غلقره و بیکار تارخنده صد اولنکر قصردین
 ایره خر لایق حماره و مقصودوی بر شخص و عور و ضیافت ایکن مجلسه مناسبتی اولمایه اشخافی
 اوفال ایره اورا کزده و کزد عام مفضل ایکن حراجی ایام اقی الوره ضیافته تقلید ایره
 نکیات و کفایه مقداری سبب معشقی دارکن همدوسته مسفره قصدر ایره حریفه و عام
 ثقلت ایام تغییر ایکن ثقلی شتر قزایج اکر ایچ مجلسه خفته ایره غلیظه و اظربار
 فضیلت ایره مجلسه شراره مصاحبه علمی ایره ترکه ظریفه و غور با عوالم صالحی ایام
 تقید ایره یا و کار ده و یراملو عاشقی اولیوب صالحی خیلر قوجسوه مقامنده یا لکر کوز
 صالناه کوز لره و لایق صدر خدمت التزام مالایلم ایلمن نکستی تریاکیله

و مجلس عرفانه لافرونی اقدار کسند و نوبت و کرمین
و یاغ و سو مگردد به اوج اینجکه بقای کوزی حقا حقاره
کوز و حیوانانه و بعضی نفس طعام افغانه با که ایور کن قشوق این کوشش عبد الباقی
و بعضی کس سپاه و دیگر می و کل این بر بار مقدس زیاده صفای با این قویانه و کس
و ترک و انشعری ای قهر و خانه و میخانه و چار شوی سیرینه و اراده بی مزاج حیوانانه و
ای قهر اولی و برده جوار و نظاره عاشق کینه چهارده و با
و کس بر قصه جابه ایرونی ارته به شیشه اولون به استین قوری قلاقاره و با
ایکده این صوفیون و نضغ طشره قلاذ ایانی قوریای ظرفای و بعضی حیوانه او غلیظ
مجلس ایرونی طکر المحی لغوی ایزه او کیا جفاره و صوغه محلی اولیون و آبراه کینه
سفرهای و بعضی کس ^{bocca} خاش مکرده کس ختایی و راستی تنها سنده آلیون قهر و خانه
بره و اراد و قلاذ ^{elamako} الیه مشروین اول سزده و قهر و خانه و یا یارانه مابیننده خرتکار
بره او غلاذ و اراد و بیوک کس ^{elamako} کس مکرده ای خرجای قالدین وین اون سزا
و قهر و مکرده کس قفتاده یکن لکده و کوکر او غلابخنی اولوره مسجده کتوره مکرده
با این کل این باشد مادی و یا چمن عرفین کینه قوتشده و با و خوف جوق اخونه
یستملین یوزی قاره و ادنی کس تریا که یار از جوق جوق مصاحبت صورانه از نگاه
و بر کس نکر کس نه ای اولون خلاصاتی و کل این با که صانه وین حیوانانه محضار کلام
اوزه نفس لایله و با طوقنکر وین بحضور اولاد سفرهای و نفس لایله کسده و عین
و یوزره اول عبیده کلین صفراه و برش اقیون یوز کن بکر بکر بقای کوزی حقا حقاره
و بعد الطعام ایور کن لکنه سو مکرده یسته ده و بعضی ضایقانه یستکه ای کلین ای قهر و
و بیواح کوناننده کلنلکر قزلونی بیواح سیرینه جفاره کینه و بر کس بر حکایه و یوزر کن ار قهر
اول قام اولدی بر حکایه و فی مشیاه کو زکاره بار و اغیار صو ایون و یاننده اولاد آتونه طوره
به قو وین اورا کسزده و چار شوی کیدر کن کسزده بیوک اوج اردیخه اولوره بر این کلاذ
حالت حاطراف صور و قد و کس سلام و برده ده و قهر و خانه و دیوانانه و بر کس خفیه یاز و یاز
یاز و کس باقی کوزی حقا حقاره و طعام ز طاننده لکاره زیارت و اراده و کار
مزمتکاره عشق کین کوکرده و طبر و زورنه ای محله عیش و نوش ارنانه و برده
ایچ بر بر باخت ایزه لجاجه و تازه اوز قاین و کاس چکر کن جفاره و آجند

255
وكن مستكلمه وكنو لا جهر خلق لله ايكن ايلك يكلش
ابره ابره ابره ذو اللوه وغاز قلمايوره وايا الله تسبح كتوره منافعه واكبره ونا
سخره لغ ابره بو شلغده او توافه جملته ووناوه بر صنعت اختيار ايتيويه
وحي وحق باز اولاه مركبه وبي نظير ساز فصل اول كن اباغيد تحتيه اصوره ووتاه
في ذروا جملته ووتقوز كتابه ووتوز وين اصطلاح طومينه وپروه ويه پراواوي
كذلك كك وبتله ويا الحمد طواين مزبوره سكر وانه طير عقوره طاله ودروم
اولدوني حشيت ايم مزبور عوايين وة قاور اولدوني مقدارى پرهيد
ووب احتراز اعد لازم بله الزم ورامى او ايك خلقند بيا و خاصيتن عياة اعد
والمدي لاجرم علم قدر الطاقه بو فصل الخطاب المستطانه كتب وامله اولدوني والله اعلم

عنوان فتح هذا الموضع ١٠٦٢



یَمِشِ اَنخَدَن اِیْراقِ دوشَمَن

Qualis mater salis fuit.

اَیْ قَلِیجِ فَنادِ مَرْدَن اَوَلَمَن

auf Bleichen Eisen wird kein gutes Seil

هَر نَشَنه زَمَانَلَه

Omnia tempora suum tempus habent

دَوْرانَلَه حَد ثاتَلَه هَر کِیجَه یَوکَلو دَر

کُون دَوغَمَدَن نَلَر دَوغَر کِیْم بَلور

Res novae semper mutantur tempus et anni

solus autem qui est quid eternum sit.

زَمَانَه اَوِیْتَقِ کَرک

Sen: Tempus illud deset aptari.

اَوْن قَحَلِ کَوْنِ سَن دَوغَر

Canis felpinans adu' parit canes

قَرطَل سَنَك آولامز

*Aquila non capit muscas
Excoli animi humilia despicunt. vel magnis res
minutulas non esse curat.*

کرجا جل کمال اراسنده سکوت یک هنردن

اما چونکی سوز سن مصلحت بتمن ترازو ایله

سویله

*S. Amb. Magna Virtus fundamētum
Silendi parētia et loquendi opportunitas.*

شبهلندوی نشنده سویله

Quod dubites equum sit an iniquum nescitis

حمامه کیرن بھر حال ترتر

*Che intra in bagno e forte che in di
Che va al molino e forte che i infamini.*

یصفه ارزمن زیاده چکر

Kikum in Veli' semper capimus negata

قفتاندن کوملک یقین در

Tunica pallio propior

هرکشی کندوی الدن زیاده سور

Omnes sibi melius esse malunt quam alteri

عیبسن یار استین یار سینز قالور

*Che noi compagna senza defecto vestava senza
compagna.*

بالق باشندن قورق

Quali vest tibi quere

یاره من قیقچق قرلمز

Malu' vas non frangitur

حرام قزایح حرامه کیدر

Malo panta malo dilibuntur

بر حلال بیت حرامدن یکدر

Nan sunt mala lura aequalia damni

قشلق زمانی کونش دوغوشندن بلو

il bel giorno si cognosce da la mattina

هند فلی سوز سگدن الم یوق

Elephas indy culicem agere non tollit

جاهلک سویلمه سی سویلمک دن

Non loquor nisi loquor

سوز سویلمه امک آرتر

Cogitatio et Verba loquor

سوز اور تلرک در امر ار تلرک در

Episcopi femine li gatti maschi

هرکزی کندو صنعتنده اولان ایشه دخل

ارتغه کچمه سن

*Quilibet de sua et non de aliorum professione
loqui debet*

ینکشی صاغر صوکر یا یورودر

Chapard overbie senza cento lingua.

چوق سویلین چوق یکفلور

Multa loquens multa errat

خطادن صقلین یلان فته قیارچی کرجکدن یکدر

*perferri a malo mendacium est melius veri-
tate nova.*

عقل یاشامدن کلنز

Sapientia etas condimento

هر یاشه بز غیر عدت یازو شز

Aliam statem alia' decet

نمکن اولمیان شی دلنه

Quod fieri non potest ea ne appetas

طالعک انقلابنه محکم تحول اتمک

Fortuna mutationes fortiter perferre discit

هر دایم قرقوچکدن بر او غردن او غره

یکدر

Volū est subire semel quam canere semper

هلاخلغن استین بولور

Qui amat periculum peribit in eo

حضرت شمس

هر که رهسار تویند بگلستان نرود
هر که درد توکشد جانب درهان نرود
انکه درهانه دی باتو بملوت بنشت
بمناشای کل و لاله و ریحان نرود
حصار لعل شکی بار ترا دریا بد
باز دگر بسر چشیده حیوان نرود
گر نه امد لقای تو بود در جنت
هیچ عاشق بسوی روضه رضوان نرود
دراذل بردل ما عشق تو داغی بنهاد
نقش آن تاباید از دل جوان نرود
هوسم بود که در کیش خمت گشته شوم
لیک این لاشه ضعیف و یقربان نرود
شمس تباری بالطاف تو گوید سخن
عاشق انست که جز از پی جانان نرود

Herki' vuchsar tubined, be ginkistan, nerewed. Herkim seninwî
Herki' dendi tukefted, jianib derman nerewed. ghinwîstî gî
Herki, herkimseki dendi tukefted, senin dewdini seivêdê
gianib derman nerewed. jianib derman jianibî gîmes.
Anki- olkimseki der hard hane inginde icanî vîlet bûja
ghinde, demî bûdem, batû, senink, behalwet halwetê, bi
niştê oturâ. Deremâ baktî, gîlû, seivetmêst, gîlû.
talawu veihan laleri wêrehain, nerewed gîmes. Hîsînger
Eghetjiv pajanter, leali peker senin peker dîdaghi, patzi
gi deriabet butseidi. Bar digher dîdaghi beseri
cişmeitêriwan Abjhaiat cişmeinin bafina nerewed
gîmes. Serar Egher nî. sinon imidilikaitu senin
dîzavînin imidi. laşevanna delatua jûa. bûset oturâ
giak oturâ fûisset, dergenet, gennetê Hîz aşik besî
ravâa vîvîwan Hîz aşik gennetê jianibî nerewed
gîmes. Deretel - ta eladen ber dîma berim gînlum v.
Serar. Eşkitu senin eşkin daghi birihad bî dag licanî
bî iaki komîş. Kalkşian ot daghin kalkşin ta be ebed ta
ebed Eş dilugian gînluden dahî gîanden Hewlê budjki
Muvâdum bu idiki der kîeîş gamet senin gamun aşkerin
kîeîşê tewem tepelenem Lîk Emma la laşe zafu, berim
bafte (icani) fêrî zafidur, we be kurbana nerewed we kurbana
gînlê, (vîra mîştê kurbana kabut ehenêlê aktîat)
Memî tebvirî - kromen proprium loetl. Memî tebvir, be
ektat senin tusturê, gîndê dehunî bîv subî soîker Afîk
anektê. Afîk oturki. gîr espê gîata, gîanavînin po:
indên gîvîvîvê nerewed iuvmer gîmes.

258 **Le** **Scrofola.** La Malvarosa et farina di grano ben cernita s'incorpora insieme che ha bisogno per s'aggiungere
 poco d'Arenaria potestizata cio' quanto paria nella meta d'una Carline di tal Vaguento di spendo di sopra un bollito
 di olio quanto l'una oncia et in due volte amare la detta che diventava nera. Poi ongi intorno a la piaga
 bacio, poi latti fuso d'Aprile un quarto d'ora, et la pora di male rotato misticato insieme, et bagna la pelle
 et dovai la mettendo di sopra la scrofola morta in uno o due giorni la si lassiera, per li le altre si vivente
 tevo dentro meta sopra la piaga delle pelle bagnate, et subito venivano a la botte tutto bianche le quali
 dedito sopra poi la pelle del pie Vaguento al Arenario et fa Vi mgy et quando la piaga sara netta latta
 Alimento d'Alto et Vaguento bilano confortato misticato insieme -

Anguicula Aplos et Vaguenza hanc confervale munda aplos -
 ALEXANDRA. R. Tre fidella di Cissia de noni troppo dote no troppo forte et poi R. per grecia povera
 on: e vasa gratta on: i p. farina di grano ben cernuta ridotta una fu Vaguenza al fono il quale di per di
 tela nona propata et posta in capo sopra il male et cavata bene et ponendo la macchina la tenervi la
 esposito l'acqua che la tenai l'acqua sopra con l'acqua tepida et poi la singalo et vime. In altro simile
 macchina tenuta, l'acqua sopra con di sopra. e quando la spidi l'empigno del capo fatto parte propa
 aio l'infirmita pari sia mano d'ore et vi farai fin che venai netto netto ben il capo l'acqua sopra
 capello bianco kelo via con le mollette che l'attanditi la lingua bene et be, e stando il capo ben netto se
 altro empigno aio nascono li capelli. R. olio comune di: i teretina di: 3. Cera nana fusa in
 al fono poi R. Vn. Vicia di porro et non l'altro a'ale secca, et tagliata in due parti che vaghino una
 beverbe et ogni il capo dove k'ale il male di q'sto pseudo Vagto et meti su la rete de la Venia in capone
 k'ipiat et vi ongerai una volta il di il capo et ogni volta ch' l'ongi primo tutti il capo d'acqua d'ovina
 non l'altro con et vi farai fin che nascono li peli et non l'ongi piu et non li tenere la Voffia ne
 g'ale Va anno intero k'ale il capo vadi k' et l'altro no et non li tenere faria pericola che non
 rete il male. Et q'uo fa la natura o la cura tutti li for d'aggi che portano quando laura il male con
 del capo una molli di d'oro e cura libero senza fallo.

del capo, come quelli di dorno e non libero senza fallo.
Vaghi di voga pfeffissimi & Va bianco d'oue fresco d'Vadi, si batte molto bene in Vna, cioè ella con l'acqua
e come l'avea ben battuto l'era la schiuma che l'avea fatto, e il resto mette in Vn Vaso di Vetro stretto
tutto di bocca, e metti in Vn poco di schiuma grande Vn gran di ouo e altro tanto di bianca opin
che ha ben pessi e pascuati inuori che li mettono nel Vetro d'oue per il bianco d'oue e apre vna
con Vn bastoncellorollerai sempre a Vna mano e metta l'oua o quello, e mettera in olio votato e forte
liquida da poi et che restino tanto quanto passerai tutte le sopra dette cose e non respirate et indopra
ben infondi nel detto Vetro, tornandote a mescolare Vn bon poco, poi metti il detto Vaghi in Vn Vaso di Vetro
e quando ti bisognava tirati di quella e a Vna con molto precisione che non solamente vane la voga
ma se sentissi una cavata nel Vetro, e nel altri lodi dove li metto, e a meua purifica il sangue
li humori, e dispersa la flemma salta —

li humori, e difende la flemma alta -
 Alefandro rege, andato alla conquista del Fontana di Vita. ~~Alfandro~~ si chiama la sua regina Abouheir
 ella detto tutti giorni esser un uso lui a giurva, e spesso rifate, poter in suo regno il Padre del Hôp
 e Shas due fratelli, il qual era Estin, fu agion che diede consiglio a Vourfari delle tenore, che li giorni non
 sapessero, che vittoria trouar, e così confuso, che tutti douessero trouar le Canalle, e aliti confini de le tenore
 che douessero ligar li poderuiri, che le canalle non hanno offerte Videns di di tanto quanto di notte, d'istati
 li anni di poderuiri, andare a quella Voul, e così v'cirano fari. Hyni e Shas li due fratelli, d'istati
 Voulis, andando insieme, trouar la fontana, e bebbere, e impuro la k'juba, o matava - (cioè Vourfari
 una pella del Talpes in Eden, di vivo) e portaro al padiglan, e la appesero al arbore de la Pa:
 diglan, Voul il colu, e così beco v'giri la fiasa, e l'espande l'acqua, e così trouando la guata la pinta de
 il Arbore diuente Prorom, di questo s'acorse il Re e Voul, andate, amallar li due fratelli, e velle l'agradabile
 Paron, e mentr che li Voulis esser in questo, li sente la Voul, dal celo. Alefandro, questo non e defidato, li
 date mani li due fratelli, e li portarons nel celo, uno portaro sopra i mari, e altro sopra la terra, il Hôp
 et di liuere di altri v'ridamenti, et amallamenti, li beuiri. Et altro di liuere li homini in mar, e altri naufragi
 et altri. Et il nato Rôp e Rôp.

che non s'è il negro Capor e Poltron
 Perù. Ma non, sono due stelli appresso la Luna, dicono. Turchi che viano due Angeli, li quali offendere li piedi
 questi due Angeli hanno dato a Dio che castiga de li homini che non li amano tutti, che fanno con gran peccati, tolti
 senza per quello che li ha fatto, li mettete a Dio vispare li a Voi. Vi ha sette date la carne come a Voi, piglio
 tuo vispare, che a te di la carne, che non è possibile che lo vispare offendere il Dio. La pelle che è di la carne
 intera benentato lui, e comincio per castigare come li ha, non venendo altri Angeli, che quando lo ha venuto
 noi li piglio nel basso d'ello.

Le modum ad Vermes expelli. R. Folios persici quatuor, lupinal absinthij ana
 fere crasso modo et fere bullire in aqua et aceto ana ^{libra} $\frac{1}{2}$ equaliter et super unib.
 et venas cum fasciis ligas statim admitt. Vinum merum exhibet. Huius
 q^{ue} succi mentis paris affi. areti fortissimi ana p. s. misce in mod. sal. d. Vinum
 samenti de quo debis ante cibum et ligabis in pulvisibus buriis. ^{libra} $\frac{1}{2}$ et
 doretur etiam. R. Acetum fortissimum longum de sero cum
 et affum. R. Grana verminum quod sunt grana cantonica de romania
 et exhibita cum iuccaro vel melle vori in oī stato sunt expenta.

mettere un poco su un piattello di terra e lassalo freddare poi tagliarlo in un tegame che ti vada a misura
 una volta ma non si vada a cacciare non fare altro che lassarlo bollire tanto che si sciolga e si spenga di fuoco
 e quando sarà cotto tiralo presto il fuoco da sotto per cacciare da la caldaia e mettilo in un boccia o fredda
 la potrai adoperare e sarà bene effetto e facendolo d'olio chiaro, benché sia forte non importa ma facendolo d'olio
 freddo et altri fondari non ti vengano bene quando incomincia a pigliar corpo et che tu la altri in altro
 stola ti la prima ti coniano et stanno cioè non ti vengano e seguono d'olio cotto, e quando ne haverai cacciato un poco
 sera freddo et tagliati che sarà più tosto da l'altri et d'ordinando più netto e cotto. Et se presto passate l'olio e che
 crescano cioè che non hanno il reuma, mettici sopra un poco de la prima mezza e lassalo bollire un hora o più
 e prima in altra volta te ne darai prova et non ti non stiano bene se non d'ancha un altro poco tanto che l'olio
 andando a corpo cotto et che habia il dente suo cioè che non sia ne troppo forte ne troppo dolce et che habia quel
 cognosce quello di che ha bisogno solo a vederlo bollire, e quando li pare che sia bene tiralo dal fuoco
 leggi che fa il sapere nel crogiare se gli è troppo forte d'olio o liquido o bianco
 Quando il sapere forte cotto et che l'olio cacciato e che tu lo vedi cotto, o che ti adodasse freddo
 nostra, sappi che questo è forte e volentieri forte cacciato che può essere fatto videro nel suo colore ma non
 videro del forte ma ti forte forte for di misura non è così l'ordine, per che si mandare e si vada
 ciotando nel adoperarlo di forte che bisogna rimoverlo e farlo videro di bona vista per che essendo
 te vede troppo i panni et li usura. E per mio consiglio mettilo al fuoco ma prima metti nella caldaia un
 di mezza de la terra o quanta un poco d'olio et se la bollire poi metti dentro il sapere et tutto
 uopo vera in fine et per un hora fallo bollire poi metti dentro il sapere et tutto si avverta in
 et per un hora fallo bollire, e vedrai che un para tanto forte e poi che sarà freddo non ti vengano
 si che gli è tempo migliore un poco più d'olio, che un forte et d'olio ha in te migliore di grandine
 An e uoglier con la lingua qual che ha bisogno neutro che bolle et d'acqua la mezza et mezza bene in una
 fra poi in ogni videro più la mezza et tiralo un poco la punta de la lingua et guidicherai: d'acqua et se non
 qua e che cotto o forte fuor di modo ti parva che tu carbon di fuoco ti habbia toccato la lingua e se non
 più forte non ti parva un altro e quando e un forte ha bisogno de la quarta mezza e d'un poco d'olio
 se forte troppo d'olio che uno questo uoglier con la lingua ha bisogno de la prima mezza et d'acqua
 più per che il videro, anche non si impedisca il bollire e mezza dentro pian piano et habi quel
 gran secreto gran tegame et del sapere forte che tutto ti videro in pochi minuti e fa molta mezza nel
 Oran dove lungamente fa, ma quando il sapere è d'olio e mal cotto vuol fare un cotto l'unico come farebbe
 latina, et in questo caso vuole un poco più mezza de la prima e bollire tanto che ti ben cotto et videro
 ma quando sarà bene vuol tirare un poco di cava prima un poco farve e questo sarà quando il sapere
 fuor d'olio e non troppo cotto quando e ben cotto, honestamente poco, haueva un di uoglier e haueva in
 l'istesso poco et haueva del forte ma quando il sapere è d'olio e bianchito et che è forte da la sapora
 deu un poco de la mezza terra ma poco il videro dico che tu non ti videro più troppo cioè non la vengano di
 che bisognerebbe d'olio più d'olio e più de la mezza prima, e sarebbe gran pericolo però ti avverti nel di più
 mezza ma in questo caso d'olio un poco d'olio e facendolo bollire videro più bianco ma più d'olio più agnito
 mezza prima, et che sia calda, e poco il videro, e facendolo poco le potrei come ti è detto di sopra con
 che sarà videro più presto ma quando forte forte et bianco fuor di modo sarebbe altro e bisognerebbe di
 del acqua sola o uno de la quarta mezza calda senza farla più bollire o poco, et a questo modo tu la prima
 coniare perfettamente. Ogni volta che ti aggiungi videro alla caldaia fa la bollire un pochetto, che più presto si
 e fa questo le potrei et quando sia bene non ti far altro ma ti presto a tenerli il fuoco e un cotto cacciato da
 daia. Affare la mezza tien questo ordine, quando tu hauevi cacciato la prima mezza che videro l'olio o
 come farebbe a dire non ti videro de la d'olio che non videro l'olio cacciato un poco che è forte et d'olio
 cacciato la mezza che sarà videro mezza più de la quarta cacciato quanta tu videro per che di quella poca se ti
 et ingegni tenere tutte d'acqua et cotto che ti uoglier affare. E ben vero che alcuni vogliono mettere la
 insieme cioè un misura de la prima una de la seconda et metà de la terza et una d'olio che sono tre misure
 et a questo modo potrai multiplicare quel tanto che ti parva. Perche tu l'hauevi un composto nella caldaia
 fuor sotto, tanto che a pena ti lepidio et con la mezza mezza sempre dentro, anche l'olio si mescolano
 per la mezza, poi lassalo in infusione tutta una notte et la mattina dal fuoco e quando è caldo mezza molto bene
 ben più in ogni cosa infusione, et tenendo questo ordine l'acqua ti videro in un cotto et si hauevi più
 l'istesso. Volendo haue la sua ragione del bollire ti videro in un hora e non fare mai mezza in fondo, et mezza
 d'olio videro con la mezza in alto, e fare la mezza grande più o meno, per si uidero in un hora
 con la fila le quali volte che faranno, tornano al infuso questo è segno che non è ancora cotto, ma quando si
 no et non videro all'indietro ma tornano sempre allora e cotto e fa bene e tiralo dal fuoco e questo è
 guo. Affare il sapere con la lingua anche che si cotto et si fa la senti troppo forte da la lingua de la terra
 A l'una mezza quando che hauevi che ti forte o poco o assai e secondo che tu videro hauevi bisogno. Li hauevi videro
 bianco et tiralo dal fuoco d'olio un poco il videro et poco tornano quando è pieno che cotto et che si fa
 d'olio un poco de la seconda o uno de la terza mezza quando che hauevi che ha di bisogno. Li passate il tempo ordinato
 per che un a parare, d'olio un poco de la prima mezza che il sapere non ti forte poco affare prima perche
 mezza forte e videro non più d'olio ma quando non forte troppo forte ne bianco ne non ti videro. Li potrei
 prima mezza come è detto et cotto un poco forte li d'olio de la seconda et l'istesso modo. Quando forte videro
 che facia salina e che non forte forte ne bianco da la un poco de la quarta pocho il videro anche che non hauevi
 dal hauevi, ma quando forte quando cotto et che forte molto bianco et che per altro videro bene d'olio un poco
 e sera bene et sera bello. Quando passa l'ora del un forte et che non forte ne bianco da la un poco de la prima
 tirando o dal altra secondo che tu hauevi essere forte più o meno e tiralo nel suo bon essere, et il bollire

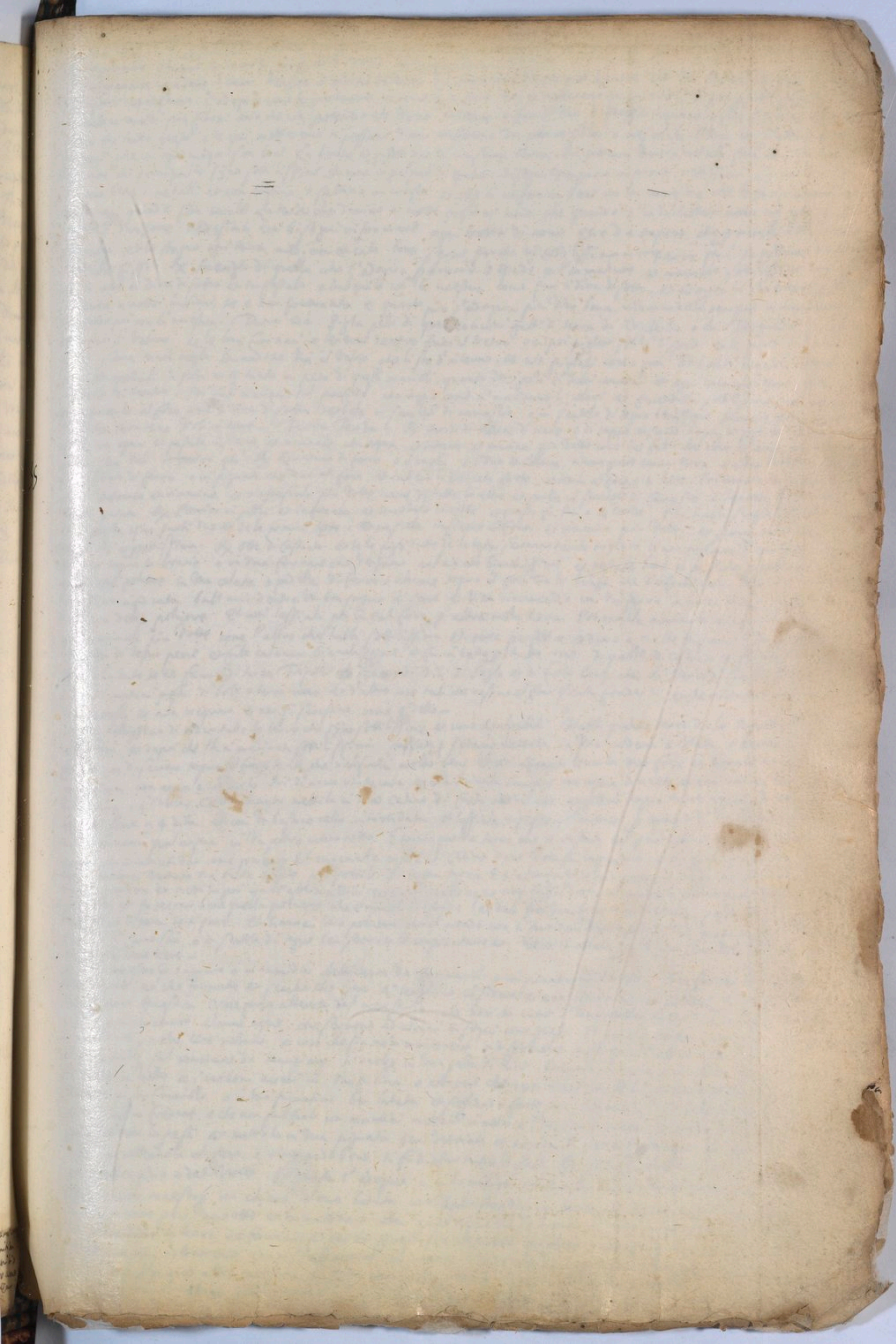
Torrey ad
Trevigi
chiana in
Turchesco
Castaffeta
Trevigi.

Come che si venghi tenuto a apparecchiare in ordine per l'arte di getto - Perche l'istruimenti et
quelli che fanno vinfui tanto a pfezioni da le mani del bon artefice p' questo a uochi quando
punto p' far il suo getto, non l'habbia a patir di tagio o dauno p' mancamento de le cose necessarie
per prompto de le infrazioni et necessarie. Primiero Et Carbone di legno forte et gioueno et bene affi-
o vinfui piano di bona terra et senza sfenditure et i buchini o pordigli di colore solono essere migliori
ne i bianchi. Hanno un pello di Carbone da far vito leggermente e lungo sopra la furia del cruccio
a certe occasioni. Una canna bucata per soffiar le brucelle di dentro al cruccio che con l'uso affa-
che co i martelli. Un ferro a vinfui di canna i carboni del cruccio e con le mollette. Un ferro a
vito di legno da stringerle le forme o staffete p' tener le fermo et strette nel butarv dentro il metallo
che opuntandole di legno di rose o di bucco o d'altro legno budo o anco di rame benissimo spianate
sine d'ogni canto p' farne fondo alle staffete nel formare et per voltare et tenerle strette. Due epin-
di Lana perche le ne lo stringer le staffete nel tornello le forme non fossero ben eguali di fuori, quella più
gros a riempir il vacuo et a far logo al Bilouato come si vedra di sotto nella pratica del formare
Un Compesseto et una viga per pender e tirar a misura i ghetti o sfiatatori e canali onde ha da essere
metallo. Una l'govria che un ferro fatto a Bappa ma aguto in punta a modo d'una vanga vitrua, et
glade le bande come con quechi adopra li indovate vi p'nettare i canali de le corni la grata forata
de ferro p' far detti sfiatatori e canali ne le staffete. Dopo che sono formate il lanuo, et non hauendo
fatti un istello più diligente che si p'possibile. Et un haucrai in ordine un poco d'olio et di trementina
Una fusella un in pordicasta o bambau Bilato o pestato bagnato de dentro et accender la et accender
mizar le forme perche faranno a finto a uochi il metallo uua meglio. Et perche alle volte tal fumo
et riempie li canci o loghi cappi del lanuo formate conuenie hauer anco un pie di legno p' tener il vito
auo p' trasghe la potere che cadere nel formare et p' altri bisognati. E poi hauer una buchia
pasta di fido et una di solo una quella da p'nettar p' buche et o buche et posare il lanuo da
che lo formi p'che venga netto et con altro d'apoi che e fatto il suo lanuo gittato di nouo p'nettar
accenderlo anco li conuenie.

Et modo che si deve tener nel formare. Primiero pigliarai la tua medaglia o Teller o altro lanuo che
gettare et mettilo in una fusella un aceto forte fatto et paglia buriata e con le mani pregarai beniss-
ma ben netto, et adoprando anco la buchia et la rebola. Poi pigliate in acqua fresca et un po-
co benissimo aspiagharai. Metti poi sopra una tavola di legno duro di vamo ben liffia la metà de la
cioe la forma. Et la parte di mezo cioe un quella che si congiunge poi un l'altra, sia volta in giro
la tavola et dentro di essa metti sopra la tavola la medaglia o che altro voi formare che sia ben netto
e debbo accomodandola si para una volta che sia aditta lina del getto et più basso de la staffeta
perche habbia logo il getto et metallo affai. Et essendo più di una le andrai accomodando dalle bande
staffete in l'asseraio nel mezo per far il getto o canale p' introdurre dentro il metallo e li faranno più
ah li vici di non far che viciuano il metallo. L'una dal altra ma acciucano farai il suo canale che dal
canale di mezo ne lo p'vrai. Poi pigliarai d'una de le dette terre bon fortia et ben petariate con petaro finissimo
calcate la p'vrai in un catino o piatto affai grande perche nel manegiar la non te ne butti fuori e con laqua de la
la viciuati di viciuati a poco mescolando la benissimo con le mani et fra che pigliandola et te la ghece d'aua che
de la in pugno li teni insieme, auertendo che ho detto in viciuati la non bagnarla perche non li bisogna che pigli
in pugno in bagui la mano ne li tengano come pasta ma solo tanto o poco più come la farina affinata e che non
pugno facendo sopra un vado li viciuati per. Et questo viciuato materia con destrezza viciuati
in la nelle staffete e con le polpe de le dita le poi con la mano ne li andrai benissimo essentando et petare
li liffiando viciuati lo affai luffa. Un poco di calce la bene con mettervi sopra l'altra tavola et con
la mano con tutta la persona calando sopra quanto la poi. Poi un ferro tagliente et di filo ben dritto
una viga benissimo la p'netterai destramente tenendo quella terra che auanta sopra la staffeta
perendoci sopra una de le staffete di lana e poi la tavola piana, unambe le mani pigliando anco la
otto e sopra tenendo che che. Volarai con destrezza le staffete sotto sopra et tenute la tavola viciuati
le medaglie per viciuato del viciuato forte entrato qualche poco di terra, che bisogna al pie di legno tenuto
Poi viciuati l'altra parte de la staffeta a suo loco tempore de la indetina terra calando la benissimo come prima et
p'nettarla. Poi con la punta del ferro da viciuati p'nettarai alquanto la metà staffeta di sopra, et anco la metà
bellamente e un diligente auarai le medaglie togliendo le alquanto d'istesso con la punta di una penna sottile in can-
li liffiando de prima et voltar otto sopra quella parte de la staffeta in cui nel p'nettar. Et anco viciuati
p'nettar la p'nettarai in parte de la staffeta con la punta di un catello tanto che può tornare la staffeta li liffi
viciuati de la tua mano non si improntato p'nettar viciuati al suo loco et viciuati et p'nettar de la
bando la penna, et la tavola stringete nel tornello. Poi finalmente tira un la l'govria o altro ferro e fa
Comparando al detto e viga che venga giusti e con la p'vrai dritta p'nettar alfo et aspiaghar. Et anco de
et d'ita tanto che siano bene affinte. Allora con la p'vrai b'nettar in olio et trementina et accendo sufficiente
con liffia tenuta al pie di legno. Poi viciuati insieme e viciuati parte di lana et le bande liffi
quanto nel tornello e con l'haucrai fin tanto aspiaghiato et fino il metallo. Et che essendo essente et viciuati
viciuati se al viciuato nel cruccio b'nettar et essendo pagno al metallo dentro una p'nettar o un poco di casta et d'ita
buri et gettarli che viciuati benissimo senza altro aiuto a solo formare. Se non che al pagno come era
dentro un poco cioe un viciuati di tutta la quantita di metallo et viciuati di Animonio che d'ita alfo et viciuati
indovate et fanno viciuati. Poi frade le staffete auarai le medaglie con diligente et viciuati gittato de la
liffiando la forma o staffete et farai et gitta una di sopra et fa tante volte quante li bisogna

[illegible]

L
 A
 P
 21 p
 u
 leu
 in
 corp
 w
 e
 p
 m
 m
 u
 u
 v
 ch
 g
 no
 m
 e
 p
 u
 ch
 u
 a
 T
 e
 T
 b
 m
 p
 f
 e
 f
 g
 e
 x
 a
 o
 i



vic
Vbi ha
dauit
? In
ruptu
fuer
Verag
hi po
dian
a. M
Domi
sunt
hi m
ori
Vbi
i. on
heron
odine
cili
5. 1
abur

proinde timeat Deum mihiq; obedi. Neq; petam super ea a Vobis mercedem
 non enim merces mea est nisi a Domino creaturaq;. An expellimini inde Vbi ha-
 bere habitastis? In horti, et fontibus, et seminibus et palmis quavum dabo
 sunt maturi? Et excindetis in montibus domos cum fudis et attentione? Non
 potius Deum et obsecundate mihi, neq; sequamini consilium (negotium) corruptum
 qui in terra sunt per vanitatem, neq; prospere agent. Dixerunt (autem illi) Tu es
 magnus, neq; quinquam aliud nisi caro sicut nos: aut affer nobis signum, si Verus
 Dixit (Zalech) iis: Hec Camela suum habet potum, et Vos Vestrum habetis po-
 tis constituto, neq; afficite eam. Nullo malo, alioquin opprimeret Vos pena diti-
 ipsi vero interfecerunt eam, et pernitentia ducti sunt, et vagantur cor per diti-
 hoc illi habuerunt signum: neq; plures eorum crediderunt. Sic igitur Domi-
 nus potens est et misericors. Quod de Camela M. fabulatur observa sunt
 tamen sensum ex Kessdo habent. Zalechus Propheta a Demode et affectu
 daj insimulatur, eiusq; Propheta Vanitatis Instat Zalechus suusq; Vocatori
 ritatem conciliaturus miracula facit. Sed nec duncedunt. Loqunt ipsi Vbi
 mereri velit ex petra Camelum eliciat. Pavet Zalechus et ista Dololatus om-
 deinceps elabendi vimam obtinueret, Camelum miraculose producit. Illi vero
 meliores Camelo invidias prouincat, eumq; dum potum duntur teli confodit
 Quod quid scilicet a Muba. sic exaggeratum ut propterea لَوْ أَنَّ السَّامِرِيَّةَ
 I. e. Atrabes بَوَّجَ الرِّيحَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ حَتَّىٰ صَارَ لَوَا دَمًا
 obtexerit terram eorum, et capita eorum eorumq; fieret inflammatio comburens
 septem dies, vtz, dum in famillat sunt redacti.

desinantur) Agite, dolere nudo ne circumveniamini omnes neq tamen,
debilis (ad vobis succedere) spero enim in deum Dominum meum et dominum
Non est vel reptile cuius capiti non imperet sed est cuius ille curam non
habet? Vbi in domine meae, via est vera. Quod si vel maxime retrocedatis
officio meo sum defunctus, ob quod ad vos missus sum, et surrogabit deus
populum aliud, neq ei quicquam nocere poteritis: est enim deus neq
servator verum omnium. Cum autem mandatum vestrum venisset, libera:

Hadam, et qui cum eo crediderunt, pro misericordia vestra, cumq pda
vram exlminis. Atq sic perit ad propterea quod signa dñi
fuerunt. Legatis eius rebellavunt, iuxta gigantum (de quibus Jon Ab:
14) Can totu l'asnan m'ne m'ne d'zala wa'q'q' m'ne d'zala
longitudo quo videntur 100 cubitorum, brevissimum vero 60 cubitorum
reductiorum fuerit. Unde eos comitabitur maledictio in hac vita, et die
revelationis. An non populus ad infidelis fuit dominus suus.

Christianis. Vnus quod fiam Elmanus huius historici meminit his
vbi dicitur: ولولت الارض ولولة عقيمة ولم يكن الارض ولولة قبل ذلك ولا
كثرت عبادة الاصنام واذبحوا اولادهم للشياطين ارسل الله عليهم ريحا عاصف
طوفان ريح اقام ايام وكثرة كسرت الاصنام جميعها وسقطت بيوتها لشدّة الريح

I. e. Et in diebus eius (Nahon) commovebatur terra motu magno
et nullo vagum terra motus fuit. Cumq Idolatavia multiplicaretur
et homines liberos suos ad monibus sacrificarent, immisit i's deus ventu
elementem fuitq diluvium venti (procella ventorum turbo storm) quia
quot dies duravit, et Idola eorum omnia confregit, nimis etiam veni
et motuum impetu, domicilia eorum conciderunt.

Zaleh Patriarcha V. T. in Alvarandezantissimus origine
sua Authoribus plerisque incognitus Beidani Genealogiam eius
perstrinxit cuius nec Vola nec Vestigium apparet in sacris literis. Filius
vero obscuriorum fingit Patrem Temudem quendam, idolatram in Alvarand
hij obitum. Lepidus Patrem ei tribuit. o'z' Matrem vergetz verum
fili omnia sunt. Si coniectura aliquis locus est existimarem Zaleh istum prori
eo Pelego. Si quid ea quod in Alvarandez Zaleh commemorantur, ad
extinctionem Turris Babilonis, quo tempore Peleg Vixit, commodissime referantur.

Et non Temudi cuiusdam medianitarum Principis sed puto temudi Assy:
riorum Regis perstringebat impietatem et Idolatriam. Huius potissimum
Alvar: meminit sur: 7. 26. Temudi vero septissime, soleant enim huiusmodi
fuit eand tunc inde incidem maxime vero sur: 7. 11. 15. 25. 26. 67. 83. 87.
sur: 27 tale est historici completum.

كذبت قوم المرسلين اذ قال لهم اخوهم
مناج لا تتقون اني لكم رسول امين فاتقوا الله فاطيعون وما اسالكم عليه من امر
اجرى الا على رب العالمين انتم يوم في ما نالتا امين في جنات وعبود ووزوع وقيل
هضم وتختون من الجبال بيوتكم فارتقون فاتقوا الله فاطيعون ولا تطيعوا امر المرسلين
يفسدون في الارض ولا يصليون قالوا انما انت من المرسلين ما انت الا جبر بشر
فات بايت ان كنت من الصادقين قل هذه ناقة لها شرب ولكم شرب يوم
فلا تمسوها بسود فياخذكم عذاب يوم عظيم وعقروها فاصبحوا ناديين فافزعوا
العذاب ان في ذلك لايت وما كان اكثرهم مؤمنين ان ذلك هو العزيز الرحيم

Merday arguit (familia) Themudi, legatos, quando dixit illis
frater eorum Zaleh, arnon timebitis? Ego sum legatus vobis fidelis

i. e. explicante Beida
من الصوم كانت
تدبر انوف الكفرة وخرج
ادبارهم فيقطع اعضاؤهم
A Venere naves infide:
lium infestante, per
posteriora vero, sup:
his membris evumpe
te. Lepidus turbare
pestifero seu lethali
immovigeris istos pat:
us Hadam perisse vult

لقد ارسلنا نوحا الي قومه وقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من الله غيره اني اظن
عليكم عذاب يوم عظيم قال الملا من قومه اني لنزينا في ضلال مبين قال يا قوم
في ضلالة و لاكني رسول من رب العالمين ابلغكم رسالتا ربي وانصح لكم واعلم
الله ما لا تعلمون او يحسبكم اعجبكم ان جاءكم ذنبي من ربكم على رجل منكم لينذرکم
ولتتقوا لعلکم تهتدون وكذبوه واجبناه عنهم والذين معه في الفلك مع

Isaia, misimus Noachum ad Populum suum, qui dixit illi: O popule uolite
Deum, regem enim uobis extra illum Deus est, si timeo uobis pernam die
magno: (Quod nam diluuij commentum intelligit) responderunt autem principes
populi, ubi uidemus te in errore manifestum. Rege mit Noachum, Non
sine errore id sum Apostolus a domino exersitum, ut defugam apud
vos legatione Domini mei uos, monens: noui enim a Deo quod uos non respici-
ant uosce luttamini, si ad uos uenerit memoria (Legatio aut admonitio)
a domino uestro per uerbum ex uobis, qui instituat uos, ut si timeatis (Deum)
neque miseri uerbum consequimini? (Cum autem mendacij illum accusassent
derisimus eum, et quotquot cum eo erant in nauis).

Cham filius Noe, quem propterea quod patrii pudenda detecta scurriliter uiscit
nigro phetia ubi notant ipsi quoque Mohammedani. Rem sic narrat Kessidus pag. 67
dominus autem Noachus. و كسفت سودة نوح و
ستوه سام فضحك حام فحكا فاحشا لما اراد اسواده فانتهى نوحا وقال ما هذا الضحك
سام بما كان فغضب نوحا غضبا شديدا على حام وقال له يا حام اتضحك على سودة

نوح الله بلقيشك وسود وجهك قال واسود وجه حام في وقت وساعة
في gremio filij sui semi, Venit autem violenter spirans pudenda Noachi
regantur, quibus uisus in immodestum visum Chamus erupit. Expurgatus autem
Noach uogauit, quis hic uisus? Et aperuit ei sem quid fecisset Chamus: Unde
missima Noachus in Chamum exarsit ira, eiq. dixit: Hanc uideas pudenda sat:
tibi? Alitet Deus formam tuam, et nigrescat facies tua. Dicunt dicto citius
faciem terra nigredine multatam. Voluit Arabes etiam nunc pondus huius
signata ferre Ethispes, Chamii posteros, colore fusco vel atro plurimum notatos.

Semur Ham Kessidus pag. 66 appellat ابو الوهب Patrem Arabum quidam
arabum, postea uisus in possessionem reliquit الشام واليمن والجزيرة
Terra Hegiaz Iamam siue Arabiam felicem Syriam et Mesopotamiam
Semi benedi: Dixerunt a patre expressam, aliam paria, et a Jacobi literis diuersam
renouat Kessidus uerba eius haec sunt يا سام ستوت سودة ابيك ستوت الله

I. p. O sem texisti uerenda patris tui
regat te deus in hoc mundo et remittat tibi (peccata tua) in futuro seculo.

Isaia hic est ex Arabum Confessione Noachi filius, qui a diluuiis
fuit Plagam orientalem, occupant Kessido dicitur ابو الوهب
Later Turcorum et Babauorum, qui deinceps Turci Arabum more
distinguebantur in familias. Ahmed Arabs Histo. Timurid. Tamerla:
pag. 8 و الترك لهم قبائل وشعب تكاد توازي قبائل العرب

Habent Turci familias et nationes quod proxime accedunt ad Tribus Arabum.
Turci autem Elmacin pag. 153 Histo. Vniuers. derivat a ترك Reliquit, quia
Gideli et Alexander magnus in expugnatione vel inclusione potius Gogi et
magog: quidam extra matrem illam ferrent a se paratum ترك reliquit
Et propterea Vocantur Turci

خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَضُرُّ النَّاسَ

الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْآبِدَانِ ^{دِيَان} شَرُّ عِلْمِ الْآدِيَانِ

عَلَيْكُمْ بِحِلْسَةِ الْعُلَمَاءِ وَاسْتِمَاعِ الْحُكَمَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُخَيِّ الْقَلْبَ

الْمَيِّتَ بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْفَصَاحَةِ كَمَا يُخَيِّ الْأَرْضَ الْمَيِّتَ بِمَاءِ الْمَطَرِ

حِكْمًا جَانِي تَان دِيمَشَ حَاشَا فَتَحْنَا كَلُوبِدْرَ آكَانْدَا فَتَحْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا

بَرِي أَبِيدَر رِبْرِي خَاكِي نَار وَبَادِي بِلِ أُولِ إِيكِي پَاكِي فِي جَاهِ دُتِي

حَيَّةٌ بِحَرِي بِرَحِي

الْعَيْدَةُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ وَالْحَيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ

كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تَسْرِفُوا الْآيَةُ

الْجُوعُ سَحَابٌ يَمْطُرُ الْعِلْمَ وَالْفَصَاحَةَ الشَّبَعُ سَحَابٌ يَمْطُرُ الْجَهْلَ وَالْقِفْلَةَ

اتَّقُوا أَطْبَاءَ الْفَارِسِيِّ وَالرُّومِ وَالْحِنْدِ بِأَنَّ جَمِيعَ الْأَمْرَاضِ يَتَوَلَّدُ

مِنْ سِتَّةِ أَشْيَاءٍ كَثْرَةُ لُجْجَاعٍ وَقِلَّةُ النَّوْمِ فِي اللَّيْلِ وَكَثْرَةُ النَّوْمِ فِي النَّهَارِ

وَجَبْنُ الْبَوْلِ وَشَرَبُ الْمَاءِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَادْخَالُ الطَّعَامِ عَلَى الطَّعَامِ

De notho Adami filio Abdol Haretho fabuloso et in Talmudistarum cerebro nato prout mendaciter
constanter statile esse requirit cantilena Aethiopum aliter, aliter a Muhammedanis cantatur. Illi enim
pute diabolum ex Adamo genitos, hic vero obstetricante tantum et pronouente Haretho (quidam
cuiusdam spiritus solomani familiaris) proutum prino genitum Adami produsse et in uero nati
abdol Harethum id est feruum Harethi demonis appellatum tradunt. De his in Beidani
الحق حوا اتى ها بليس في صورة رجل فقال لها ما يدريك ما في بطنك لعلة بقيمة او قلب وما يدريك
ان يخرج فحافت من ذلك فذكرت لآدم ~~فها منه~~ ثم عاد اليها وقال اني من الله بمنزله فان
دعوت الله ان يجعل خلقا مثلك ويسهل عليك خروجه وتسميه عبد الهارت بان اسمه هذا في الملايكة
تقبله حوا ولما ولدت سمته عبد الهارت

Id est cum Eua uterum gestaret, accessit eam diabolus assumpta forma viri ei dixit. Quis: ut cur
quid in Ventre tuo gesseris? forte bestia est aut canis. Qui etiam notum tibi fecit. Vade filius tuus de
diuini? Eua igitur hoc duntio (valde perculsa) indicauit Adamo quid oblige sibi. Vade
Vtrique autem. Postea id eum venerunt dixit Ego Veniens a deo locum eius suppleo Teum autem
rogavi, ut concedas creaturam similem tibi: facilius ei largiatur exitum tu vera appellabis eum
Abdol Hareth (Nomen enim hoc eius erat inter deos mores) contemnit igitur Eua proutum
nomen abdol Harethi imposuit. Kessdu in viri patrum, circumstantie nonnulli nuntio, eandem
Crumbem coquit. Diabolum nempe Harethum persuasit Adamo ut prino genitum suum
Abdol Harethum manciparet, quod si faceret fore, ut longiorum solis lucis huius
consequeretur. Porro inter alia Manichaei de diuina referunt quod Cainus filius
veteris ex incepto concubini natam, truxit uenit.

otusah dmasi bati casu xoh
freueni. exento pto ad bago
colgate ala fchena. ex il corallo
lithono in dno p diti dte eno:
A budo budi in deu chel baki
mava h fucalia e non il gin
chela pexo. mah p enu pui
sami diffimla chel chel ligia
et nedi ali. ex h fch enu qing
legendo. h d bago. s alio geph

Ala Malee Per Methateris Arabibus in eiusmodi nominibus propujsi solen:
nem pro. Ala Kamech Ita etiam scribitur عيسى pro Jesus Kender
tamen hystorid pui pag. 69 Orthographice Kamec retinuit Adscribam hic Verba.
لامك كان اعمى يقوده مبي فسمع حس في الغابة فزانه وحش فزماه حجر فقتله فقال
المبو. قتلت انسانا فخر ببيدي على راس الصبي فقتله
Ala Kamec chous fuit pro: Audito autem aliquando in sytina pte pte
idpa pueo dui reene habuit. Al. Vbi lapide vitam ei ademit, cognovit ex pueo latinem
fuerit iste existimavit. Al. Vbi lapide vitam ei ademit, cognovit ex pueo latinem
occidit. Vnde hoc videlicet facinus hoc eius in Vulgus dimanavit. Ipsi etiam
puei caput ita co reue, va fuerit mortuus. hic vocatur a Kessdo pag. 66
Ala Rex ex vepibus et Gigas vefrabavit.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

DE CARO ADVT. 2.

[illegible]

DE MELANCHOLIA CAB.

[illegible]

[illegible]

nullas generantur ipsam, quo conceptus ex eo putatur. Ut utrumque, vel ad modum exiguum existat, vel ad modum defectum
 lactis, de quo apparet. Quod si in hac affertur mamilla affertur, ex dictis liquet, cum primum ipse visum. 7. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Arabanthos -
Rhaem - Alkin/
Hervoeer Anisone

Geographica

Quo.
Videtur.

Handwritten: Mend. f. 10

med. Prof. v.

[illegible]

ad ut horum apparet antea ac putius curari debet. Influit enim per sensum, et paulatim de nervis alia
lib. 1. Inter et manifeste in ipsam apparet arteriam, et per ea ad pulmonem ac per 89. Anteriorum in
quod aliter non ex his. quod potentia inveniendi vim habet, tabidus capiti. Utrum autem de his per sensum
malum a fluxu acrum humorum ex capite factum sit, ac fiat, aut non de tabidi. sunt. per morbo
oportuni. Ut per 89. caput facile impletur, ac ipsum spiritus organum multas de illis dimittit.
ex ceteris capiti debet, potius quod per capitis futura coronati committitur, aut occipiti inter
et dant vertebrae, quod hoc tabidi sunt, non exiguum committitur suspicantur: Licet enim de his quod per
ceteris, ac de debet determinata capitis per legatur. Levis in nervis ad per incommittitur committitur
sit ex nervis eorum, ac sepe ac inveniatur, ac quare alia eadem tabidi facti sunt: ex per
ne. Vnde rep, atque antea antea ac putius curari debet, et ipse committitur antea ac putius curari debet.

DE RHAKRITO KÉ COLOM. CAP. 54.

[illegible]

[illegible]

276

Wabos

Vilgvo

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Quod non ppter
direto levanti la
teri venisectio
facienda est.

impediant, aut aliter asserimus eam cubi venam e directo levanti lateris in ali dno eaq non tri duntaxat
sed ter ex his ubi opus fuerit, etiam venisectio tantum qua cum aliq ad expetit usq ad coloris mutatio
fieri p hbeat. quoniam ex ea qd phlegmone obstat, nri futurum est auxilium, nro offitio non
serviat, velut non pnt in pms morbi diebus, aut eo pnt totum non sit ex dno plenum. Vnde
vehementer vivit, aut in corpore toto, humorum adit redundans, cum debilitate vivum nullo facto, p
lione duntaxat eund lateris venam pmo in cubito secandam ee putamus, sed ad ptes que maxime longinqu
sunt duntaxat pnt dntere pnt opt. atq magis in aduersum habere revocata p ppter Ali: ventitudine, qd in ven
lione duntaxat effenda servari. p aed: ut pnt qd non pnt dnter vel pnt, sed unam tantu venisectio
oppositiois diffam fiat. Nam quoniam ex ea nri sequitur auxilium levanti pnt, multo p p
exipit: cum non ad qd iam p hant venisectioem fluxio magis pntetur, ac tractatur, qm nri
eod lateris fluxio fiet vel nri. uno qm p eam in hnt, cum ad ptes que maxime longinqu
attentio fiat. p nam, ppter venam, qd pnt in cubito nri venisectiois, qd tantu p
none ad hnt, ac fluxioem inhibitione ex pnt supra conpnt authenticatione. Sed de Ali: conpnt
Ab: q cap: iu illu conpnt cum do dnter nri venisectiois. hnt iu multitudine
qd di pnt, nri usq fntibus ex pntibus, una pntetur, eia magis venis inflantur, ad dnter
p pntia sanguis aufertur. hnt debiles pntur vnt venisectio fiat ex dnter pnt, aut dnter
aut vnt, aut pntionis. Nec Ali: Gal: illu regit in morbo laterali cum tibi de curat pnt pnt
xnt qn de pntionis, qd e directo levanti lateris ad hnt fnt sanguis mntis, dnter mntis pnt
tem attulit, qd nri ex brachio opposito aut ois obfervant, aut certe pnt tntis in cubito. Nam dnter
luit pnt venisectio. nri qd dnter mntis Venisectioem affert, nri venisectio e directo levanti lateris
hnt nam, p ead dnter dnter Venisectioem affert, sed pnt nri iam id obfervant
hnt hnt qd pnt, pnt ead qd pnt pnt hnt, qd etiam modo narvamus, sed pnt dnter
venisectio debet ei non pnt nri venisectioem, et non dnter pnt, sed cum dnter obfervant nri
pnt qd hnt, non tantu affert Venisectioem, nec ita elevem hnt brachio opposito fnt dnter dnter
chis opposito, aut ois obfervant: fnt nam, appropinquat venisectio nri qd dnter Venisectioem
cum pnt venisectio ex eod lateris, sed pnt, et non pnt dnter Venisectioem, Venisectioem attulit pnt dnter. Accidit
qd e conpnt nri venisectioem ex oppo brachio, qm obfervant nri conpntia, aut pnt tntis in
nntis: id, non pnt vnt. Nam cum p hnt venisectioem venisectioem tantu fiat conpnt nri ad dnter
pnt, qd non enit nri sanguis, qd in ea conpntur, nri pnt dnter conpnt nri, ead dnter Gal: nri
hnt venisectioem obfervant fnt in relatione ad ead qd a directo levanti lateris effert, pnt
simul ac evacuatione. Hoc qd conpnt. Ali: q lib: 3 cap: in ex Gal: pnt pnt nri, pnt ac
one pntia, Venisectioem effert lateris pntia qd pnt lib: 3 cap: ex Archigenis monit
venisectioem opt nri ut dnter pnt in brachio non eo, qd vnt ab inflant lateris pnt, qd opposito
sanguinis autem multitudine, non Vnt ad dnter extrahitur, sed modicu extrahitur qd pnt
fnt in cubito nri vnt repnta nri modicu affert: qd loco ante venisectioem ad hnt ead
nri dnter pntia, pntia est, cum non hnt hnt venisectioem pntia nri pntia nri pntia
nri, qm in Vnt, hnt venisectioem nri, qd pntia nri, Archigenis in alio. Ex
itq brachio, venisectioem pntia e venisectioem tantu pnt in morbo laterali, cum in pntia nri pnt
valentes vivit, aut eo pnt totum humoribus plenum fuerit, ex Gal: e- Ali: pntia pnt, cum Venisectioem
venisectioem venisectioem, qd usq ad coloris sanguinis mutatione fiet, pntia nri nri ac evacuatione, pntia
ex pntia nri, fnt non valent, nam, in his inflammationibus, qd nri ad hnt, pntia nri pntia nri
facienda est, conpntia ad affert locum sanguinis. Quappter longinqu a hnt pntia nri pntia nri, ead
quoniam ad ead hnt nri, id ad pnt pntia nri, ubi a hnt, vel velis eia qd hnt, nri pntia
nri nri: hnt nri fluxiois motum ad dnter hnt expnt. hnt fluxiois nri eia pntia nri
phlegmone vexat, ovatur, ut pnt qd inhibition nri fnt, aut dnter nri, qd hnt nri pntia nri
nri nri: affert illu pntia nri eia pntia. ex mox qd dnter phlegmone hnt pntia nri, nam qd pntia
nri hnt in pntia nri eia pntia nri. Quappter hnt Venisectioem nri Cutanea fnt opntia
evant qd ex Gal: dnter Venisectioem pntia nri pntia nri eia lateris venam invadentem eia fnt
ex pntia ante dnter authenticatione qd, in qntia nri pntia nri pntia nri a Gal: pntia nri eia nri pntia nri
nri pntia dnter Venisectioem dnter Venisectioem affert, nri, pntia nri pntia nri dnter id itq obfervant nri
ac nri dnter, qnd ex ea Venisectioem non pntia, imo pntia levanti incommo, velis hnt venisectioem
loto corpore existit, nri morbi initia, fluxioem, Venisectioem invadent, ex nri, aut qd pntia nri pntia nri
ad coloris mutationem eia fnt pntia: qd cam, nri, nri nri, nri eia hnt dnter ex opposito brachio
sanguinem mittens venisectioem tantu pntia, qm ex ea venisectioem pntia nri pntia nri, qd ad dnter
iuxta latitudinem fiet, ut nri iuxta latitudinem venisectioem e directo levanti lateris nri nri, qd pntia nri
dnter fiat, pntia longitudinis opposito. pntia hnt hnt hnt, aut nri dnter fntia, qd ad dnter
ead dnter, nri pntia, aut pntia nri nri Venisectioem invadent, qd a directo levanti lateris, eia nri
cam venisectioem tantu fiat: nam qntia nri in nri pntia nri auxeris dnter Venisectioem, tanto venisectioem
efficiationem effert. Et pntia fntia nri pntia nri ex opposito, aut eia lateris nri, pntia nri pntia nri
(ad dnter) eia lateris effert in cubito Venisectioem dnter, cam, non pntia nri, imo hnt hnt pntia nri pntia nri
nri, pntia, qd non pntia, qd pntia qd in dnter phlegmone pntia nri pntia nri, id qd
pntia pntia, ex eia sanguinis nri nri, ad dnter pntia. At mox non dnter pntia hnt pntia nri
in pntia, affert, qd pntia nri dnter levanti lateris pntia nri dnter dnter dnter
ead affert nri nri, cum ipsa nri non pntia nri eia existit in toto corpore pntia
nri, ac lateris pntia nri ad affert pntia, qd dnter hnt pntia nri, aut eia lateris nri pntia nri
nri nri: cum pntia nri eia pntia nri nri pntia nri pntia nri Venisectioem, pntia
dnter venisectioem pntia, qd non invadent eia. Cum vntia nri, qd hnt dnter Venisectioem

Quod non ppter
direto levanti la
teri venisectio
facienda est.

Quod non ppter
direto levanti la
teri venisectio
facienda est.

Quod non ppter
direto levanti la
teri venisectio
facienda est.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

18

782

The Agency

¹⁰⁰
 2. *Ch. exipha*
 3. *Ch. v. v. v.*

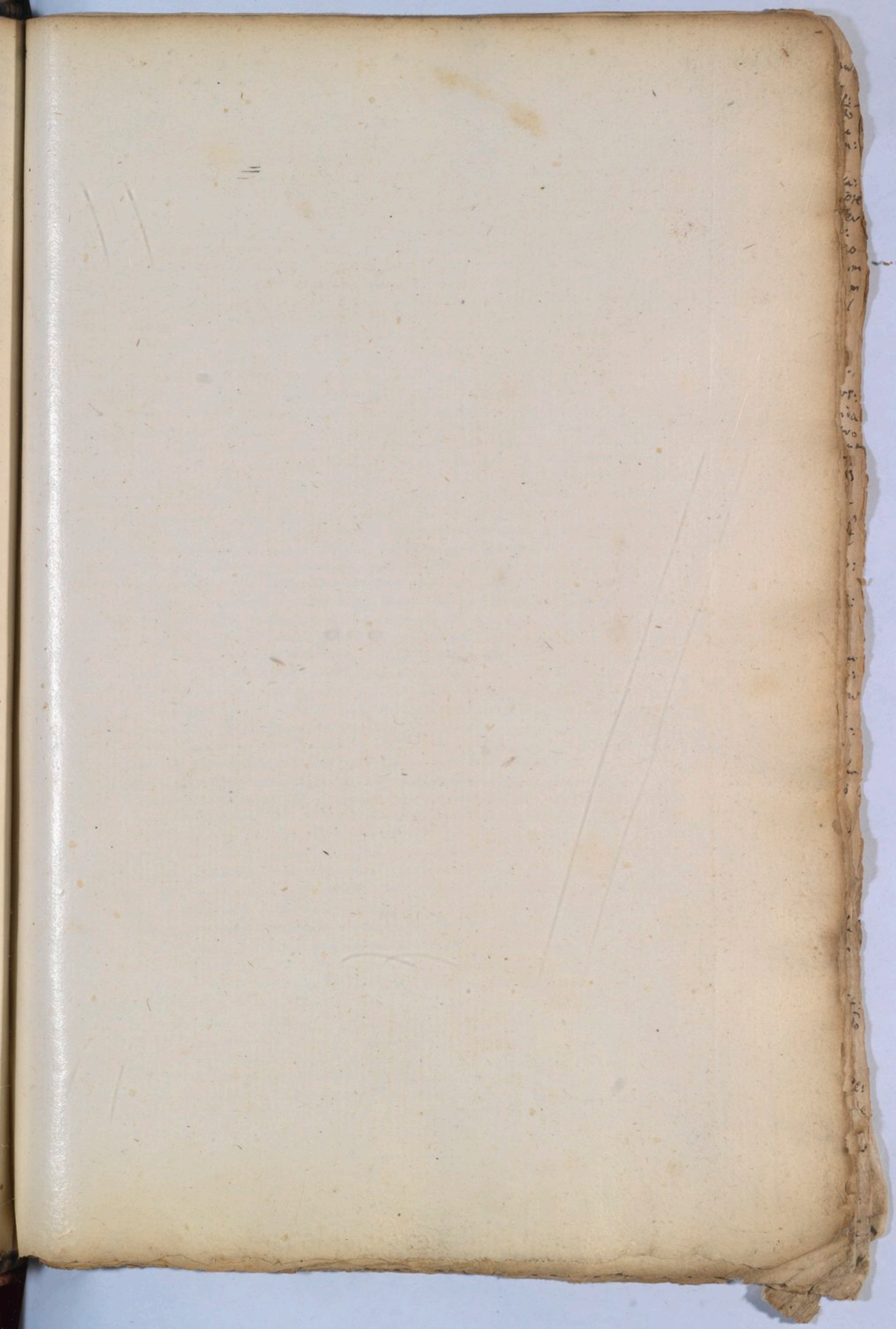
Good forward
fit Hip; back

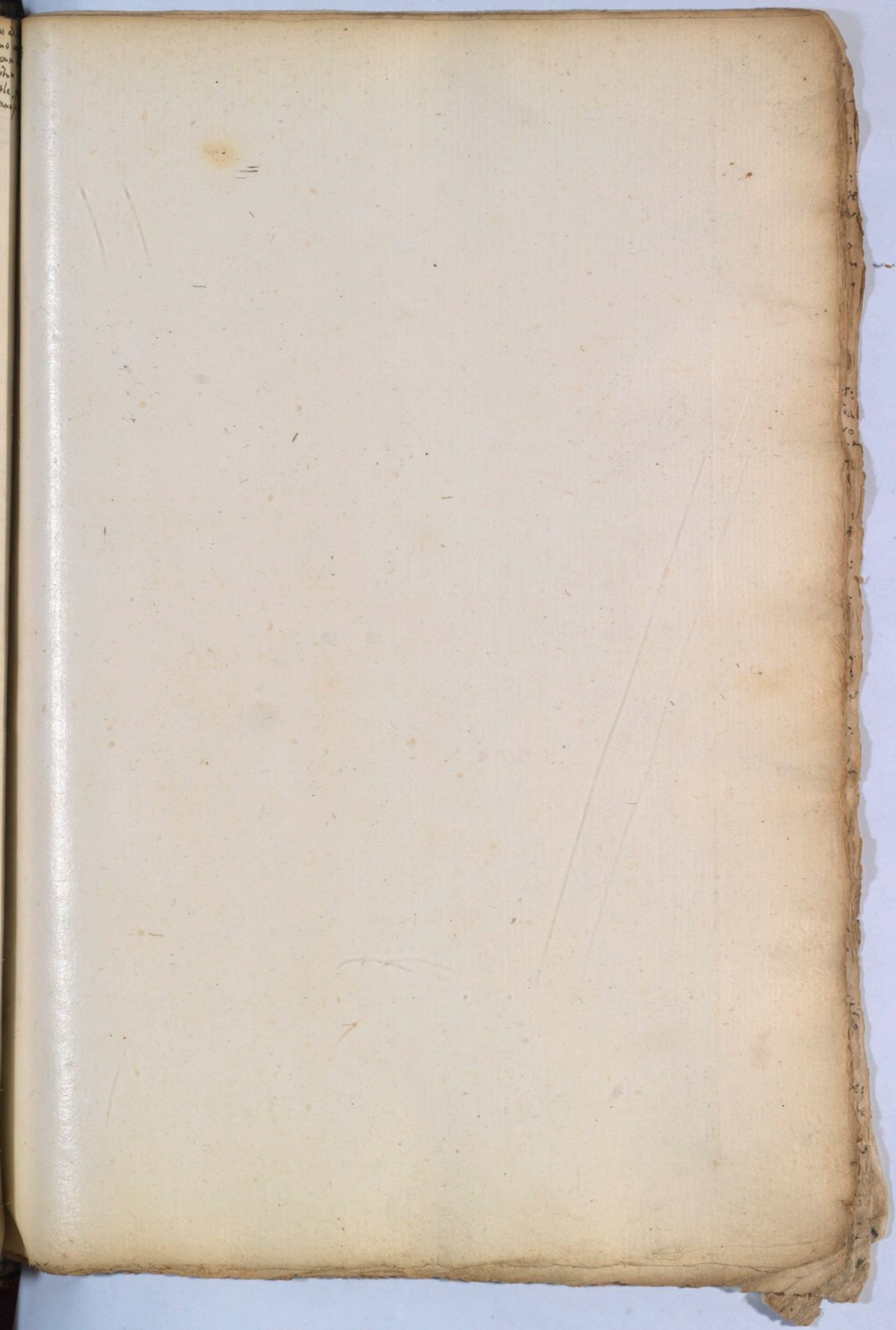
Good looking fit
Heavy work
on the floor

[illegible]

[Faint, illegible handwriting, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

[Marginal notes or a list of names written vertically along the right edge of the page.]





pilleule d'ovadii sensum huiusmodi habebat. Hic ubi pilleum a hoc curis & pilleo magis opere et ad
 fuit: quod aut die cum ore medeo & pilleo erat, ut pilleum violentis quoniam ante attraheret, quoniam in ultimo
 novum pilleum: quod aut sensum tenueretur, postea die pilleum unum erat, ut huiusmodi etiam nolle affinitur cum
 pilleum huiusmodi item vlenit pilleum huiusmodi deinde officio huiusmodi, quod est, ut etiam album huiusmodi huiusmodi
 vlenit quod, affinitur ad huiusmodi vlenit est huiusmodi, pilleum huiusmodi aut pilleum, d'ovadii, vlenit
 cathinbra, quoniam oia vlenit huiusmodi pilleum huiusmodi aut diluam: quod est pilleum huiusmodi huiusmodi
 et pilleum huiusmodi, quod multus curis huiusmodi pilleum.

[illegible][illegible]

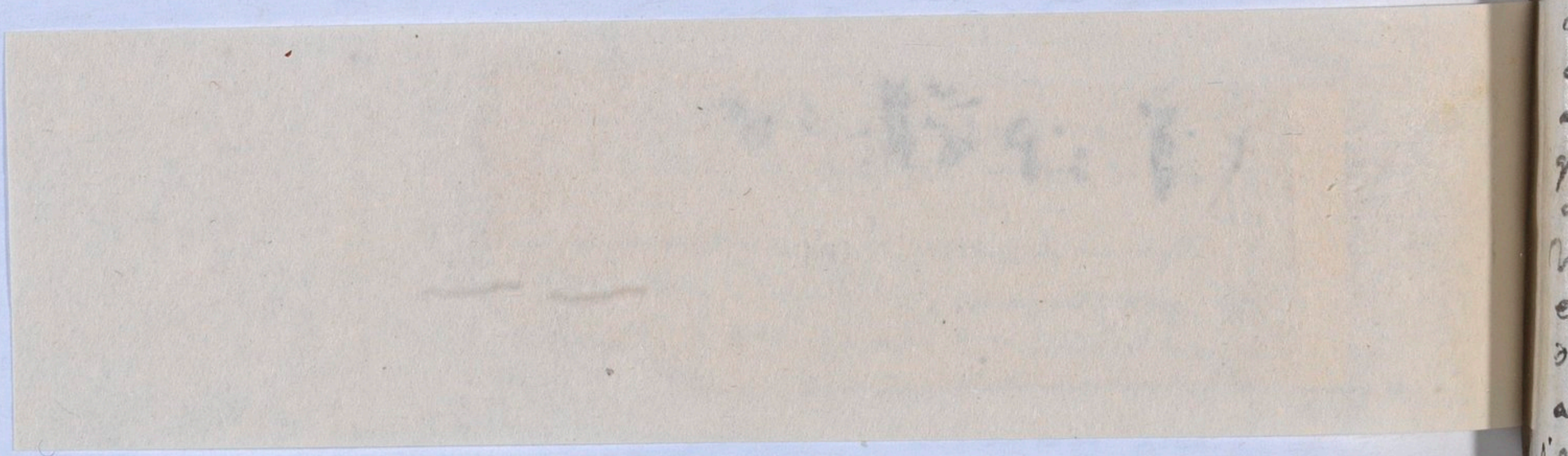
[illegible]

ΔΕΛΤΑ ΤΑΧΩΝΕ. C.A.P. 31

[illegible]

DE ESLOPE, CAP. 32

DE ASTHOPE. CAP. 32
Inter nationem oculi angulum cranium quam affligit oviri uoluerunt quia quod: $\alpha\pi\epsilon\chi\omega\tau$ $\theta\epsilon'$. Est autem Salia $\theta\epsilon'$ $\alpha\delta\epsilon\sigma\omega\mu\epsilon$.
nisi q' p' d' l' u' s' p' u' r' u' m' q' u' d' a' m' n' o' p' e' s' s' i' t' s' i' m' i' l' e' t' u' b' e' r' c' u' l' u' m' i' n' t' e' r' n' a' r' i' o' s' . e' t' n' e' g' u' m' i' n' t' e' r' o' c' u' l' i' a' n' g' u' l' u' m' . o' c' u' l' u' m' . e' t' u' m' p' e' r' i' t' u' r' s' a' n' e' s' e' p' e' i' n' a' n' g' u' l' u' m' : $\alpha\beta\gamma$ u' e' b' i' s' l' i' p' e' t' d' i' l' a' t' a' . S' a' l' i' n' o' a' n' t' t' u' b' e' r' c' u' l' u' m' h' o' c' . t' a' m' n' i' d' i' s' t' i' n' g' u' i' t' u' r' f' e' s' i' t' . q' u' a' n' a' n' t' e' c' o' m' p' r' e' s' s' i' o' n' e' m' d' a' u' i' u' s' (c' h' i' p' o' s' t' e' f' e' i' n' i' u' i' u' s') . d' i' s' t' i' n' g' u' i' t' u' r' (n' e' e' s' t' p' e' t' i' t' a') q' u' i' a' u' i' t' i' j' n' e' m' i' n' i' t' : u' e' l' u' b' i' t' u' m' e' s' t' d' i' l' a' t' a' a' b' p' e' s' s' u' m' e' s' t' i' n' t' e' r' n' e' g' u' m' b' e' n' i' a' n' g' u' l' u' m' e' t' n' a' r' i' u' m' . q' u' i' n' u' m' p' u' b' u' s' n' e' g' i' j' a' t' u' r' . i' n' f' i' p' u' l' a' m' n' e' s' t' i' t' u' r' . u' s' q' u' e' a' d' o' s' . p' r' i' n' c' i' p' i' u' m' u' s' c' o' m' p' r' e' s' s' a' t' u' r' i' n' t' e' n' s' e' t' p' e' s' s' u' s' . a' n' : c' h' i' p' o' s' t' e' f' e' i' n' i' u' i' u' s' . A' c' h' i' l' e' p' a' i' t' a' . n' o' n' c' o' m' p' r' e' s' s' a' t' u' r' d' a' u' i' u' s' . h' o' c' u' i' d' u' m' p' r' i' n' c' i' p' i' u' m' c' o' m' p' r' e' s' s' a' t' u' r' i' n' u' l' c' u' s' : e' o' a' n' t' e' m' i' n' u' l' c' u' s' n' e' r' i' o' a' c' u' m' p' t' o' . S' t' a' t' i' p' e' r' i' t' u' r' b' a' s' i' s' q' u' i' a' a' f' f' l' i' c' t' u' s' c' a' m' i' n' e' d' i' l' a' t' a' . d' e' f' i' c' i' o' n' e' . t' u' m' a' d' p' e' n' u' l' a' p' a' t' e' t' . A' f' f' l' i' c' t' u' s' i' p' s' o' n' o' r' b' u' s' e' s' t' i' n' c' o' m' p' r' e' s' s' i' o' n' e' . p' u' b' i' i' n' m' a' g' n' i' t' u' d' i' n' e' u' i' c' t' . e' s' t' p' r' o' p' r' i' e' t' a' t' e' i' n' e' x' c' e' s' s' u' : c' a' m' q' u' o' i' n' t' e' m' p' e' r' i' e' s' . a' c' s' o' l' u' t' a' u' n' t' i' n' u' i' t' a' t' e' c' o' m' p' l' i' c' a' t' u' r' . U' n' d' e' d' i' s' t' i' n' g' u' i' t' u' r' . n' o' r' b' u' s' e' s' t' i' n' s' o' l' u' t' a' c' o' n' t' i' n' u' i' t' a' t' e' p' r' i' n' c' i' p' i' u' m' c' a' m' d' e' p' r' e' s' s' a' t' u' r' i' t' . P' r' o' p' r' i' e' t' a' t' e' a' u' t' a' u' t' u' r' i' s' f' i' c' i' o' s' i' u' s' a' d' p' e' n' u' l' a' m' s' p' e' c' i' e' m' d' e' l' a' t' i' s' . e' s' t' a' t' e' s' t' . u' e' l' a' $\alpha\beta\gamma$ d' a' m' p' a' r' t' i' b' u' s' t' r' a' n' s' m' i' t' t' i' s' .
I' t' e' m' a' f' f' l' i' c' t' u' s' d' i' s' t' i' n' g' u' i' t' u' r' e' u' a' r' i' a' b' i' l' i' s' s' p' e' c' i' e' u' o' p' a' r' u' m' t' e' n' u' i' t' a' t' e' m' . e' t' s' u' b' i' e' c' t' i' o' n' i' s' p' u' b' i' e' d' i' u' m' . p' r' a' c' c' o' m' p' r' e' s' s' i' o' n' e' m' : o' s' p' i' n' u' s' V' i' a' n' i' s' .
t' a' l' i' u' m' . i' p' s' i' q' u' o' o' c' u' l' u' s' d' a' n' n' u' m' i' n' f' e' r' t' a' l' i' q' u' a' n' d' o' h' y' a' a' l' i' s' p' a' r' t' i' b' u' s' i' n' t' e' r' a' n' g' u' l' u' m' f' o' r' a' m' . I' p' s' e' q' u' o' . S' a' l' i' : S' p' e' c' i' e' s' t' o' r' u' s' . c' u' m' i' a' m' d' i' s' t' i' n' g' u' i' t' u' r' .
E' u' m' n' a' t' u' r' i' n' a' n' g' u' l' u' m' u' m' p' i' t' u' r' d' i' s' t' i' n' g' u' i' t' u' r' e' u' a' r' i' a' b' i' l' i' s' u' i' d' e' r' i' . n' i' n' n' a' t' u' r' e' o' c' c' u' r' r' a' t' u' r' . a' f' f' e' r' u' n' t' : n' o' n' n' i' s' p' e' t' a' b' a' u' r' i' u' s' m' i' d' i' s' . C' u' a' r' i' a' t' u' r' e' u' i' s' o' c' u' l' u' s' u' a' f' f' l' i' c' t' u' s' . e' s' t' i' t' a' a' f' f' l' i' c' t' i' o' n' e' s' p' e' c' i' e' i' n' f' l' a' m' m' a' t' i' o' a' n' g' u' l' u' s' . n' e' i' o' b' i' s' s' o' l' u' m' d' i' s' t' i' n' g' u' i' t' u' r' i' p' s' a' e' u' a' r' i' a' b' i' l' i' s' e' s' t' . u' e' l' p' r' o' p' r' i' e' t' a' t' e' g' r' a' t' i' s' a' n' n' u' l' l' a' h' y' d' a' p' h' a' s' m' a' c' u' i' n' e' x' p' r' e' s' s' i' o' n' i' a' f' f' u' m' i' p' u' b' i' . e' a' n' o' n' t' o' l' e' r' a' t' l' o' c' u' s' i' p' s' i' : n' e' c' e' s' s' a' r' i' o' n' e' a' u' t' i' n' o' u' l' u' m' a' l' i' q' u' i' d' i' n' f' l' i' c' t' u' s' . n' e' m' p' e' u' i' d' e' l' a' t' u' r' e' i' n' d' i' m' o' d' i' q' u' e' a' n' t' a' t' r' a' o' b' l' i' g' a' t' i' o' n' e' m' . q' u' e' t' o' t' u' m' o' c' u' l' u' m' c' o' m' p' l' e' t' a' t' u' r' . q' u' a' n' i' m' p' a' r' t' i' b' i' l' e' e' s' t' . t' u' t' d' i' e' b' u' s' a' l' i' q' u' a' m' p' h' a' s' m' a' p' o' n' i' t' . q' u' o' t' a' d' m' a' l' i' c' u' r' u' s' e' u' a' r' i' a' u' e' q' u' a' n' t' u' r' .
E' u' a' g' g' r' a' t' u' s' H' y' p' o' t' h' e' n' i' s' a' n' n' u' l' l' a' p' h' a' s' m' a' c' u' i' n' e' x' p' r' e' s' s' i' o' n' i' a' f' f' u' m' i' p' u' b' i' . S' a' l' i' : A' u' t' : a' u' t' i' n' g' e' n' e' s' i' s' p' a' n' e' i' c' a' t' i' s' . d' e' i' o' c' u' p' s' a' d' u' r' o' r' i' e' m' i' p' s' o' r' u' m' e' t' c' h' i' u' s' g' r' a' m' p' r' o' e' d' i' t' u' r' . I' n' i' p' i' e' n' t' e' i' t' a' . i' n' f' l' a' m' m' a' t' i' o' n' e' u' i' d' e' r' i' .



quod latenti^s energiae Viue Visuatur³
dissipuli de autovis ore transfusa, fortius sonat
p^{er} divina

de. Verbum, Rationem super rationem et causam
as rei ~~ita~~ per quam sunt singula quod subsistent
est. quod universa recte intelliguntur in Christo.

[illegible]

DE INVSIKATIONE. CAP. 22.

[The following text is transcribed from the manuscript page shown in the image above.]

DE V. K. 9 VE. 0000 CAP. 31

Inter alias affiones agnate tunicis ea a medicis innumerantur quoniam ab istis quoniam et respiratione quod vocatur
 a Galieno. Ut pote. Cuius Vapores, Rubeas autem medicas ungulam appellat. et membranula nervosa est, oriens ab angulo
 oculi quod nonnunquam in pupillam per se pervenit, eique officit, et prius a navium interit etiam a tempore quod tenet
 sicut hic Celus. Sane quod lib. 3 cap. 22 Vaporem dicit esse membranulam quandam nervosam oculi tunc ob-
 tendentem, quod ab angulo et quod oritur, sed ad angulum pupillam pervenit, eamque si fuerit adhaerens obtegit et lib. 6 alicui
 dicitur. Et respiratione nervosa membrana est, quod et oculi angulo magiore. Vnde in istis capitis et nonnulli
 ad exsiccationem pervenit, officitque oculi motui ipsius et bulbi contractionem impedit, quod per se
 totam pupillam contegit. Est itaque membrana hanc nervosa. Vnde dicitur patet, et hanc autem eam augmentum
 patet ab angulo magis apparet iuxta nasum, variegata autem a pluvio, et hanc variegata pluvia vel infusa palpebris
 bene agnoscitur. Et hanc Extenditurque, ut ad nostrum ipsi oculi, et cum maior facta fuerit, etiam pupillam contegit
 et visum impedit, et plene non ex accidit, sed primaria vane pupillam obscurat, visus alium, aut videtur
 reddendo aut id adferendo. Superius plene et compertum est oculi morbo. Et respiratione totius videtur infusa primo
 et ea est tempore multo quod ipsi in exaffectione. Nam hanc in agnata tunica prius oritur incipit, vnde tunc attingit, et
 ubi plura inveniunt, pupillam obscurat visum impedit. Ex cuius visus impedimento, facti admodum sunt oculi ipsi
 in hoc visus affusio esse. Non plures quod ipsi, vnde agnata tunica primo, vnde id, et pupilla tertia obtegitur. Et

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

DE INFLAMMATIONE VENTRI. CAP. 88

[illegible]

[illegible]

DE NASSAO HEERD CAP. 87.

[illegible]

301

Lyca. morbi. vepj
ex Aini

Si autem corpus
inter fiat linea

Limonoxia

Two most
neij siwinj
vone fiat

habitu
terme
in car
lieux
10 cal
part
2nd
Rouge
beate
abw.

Go with us

[illegible]

DE СТЕРО СЕР МЯВО РЕГИ САР. 86.

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

per novum vaporem excipere, aut ex malvarum, hordei, violarumque, et florum-
chamameli decocto, frigida aut fluxione existente, ex samolici, hyssopi, perfolii,
betonicae, pulegii, seu betae decocto excipiendo vapor erit. Ex eisdem quoque
caput purgatum fiant, quae insuper parari poterunt ex his, quae cap. de dolore
capitis commemoramus. verum nequaquam fieri debet, nisi prius purgatum
fuerit corpus, ac iam dictis medicamentis caput firmatum, aut saltem ipsi
prospectum, melancholici quoque, seu cumini iusti odorem suscipere commen-
dantur paulus, frigida praesertim fluxione existente: nec minus confert
pulegium odorare: demittantur autem singula in serico, aut lino lino
si vero in os defluit calida fluxio, ex aqua hordei, violarum, aut malvarum
decocto, cum glycyrrhizae radice oris collutio fiat, frigida autem existente de-
fluxione, ex hyssopi, pulegii, samolici, ac aridarum fenum decocto collutatio
os; prius etiam et ipsi rancitati conferunt ^{com}positiones, quae sub lingua
tenentur ὑπογλωττίδας Graeci appellant, quo paulatim eis liquecentibus,
aspera arteriae summum, id quod ipsum defluit, suscipiat, paulatim etiam
relaxatis musculis ipsius gutturi. Hoc autem ex industria fieri oportet, ne
tussis excitetur, fiet autem si supinum cubet, iuxta Gal: sentiam 4. et 5 meth.
med. ac 7. de compositione medicamentorum secundum loc. Tabula sunt pilulae
bechicae dictae, ac ea compositio, quam Neapoli aliam vocamus. Conficiuntur
autem ex amylo, tragacantha, amygdalis dulcibus, seu ipsarum oleo, et
saccharo: poterit quoque haec compositio in tabellis formari, nec minus ex
id pharmacium sub lingua tenendum erit; quod Loch: quod de papavera-
sannum, aut illud, quod de pins appellant. saepius quoque veluti lambendo,
diutissime tamen in ore tenens sensum, ac paulatim deglutendo, optimat
ex syrope de canni, aut ex dulcibus malis punici, ex adianto, glycyrrhiza, seu
hyssopo, aut ex decocto, quod ex hordeo, radice dulci, una passa, caricis, adianto,
et hyssopo paratum sit, saccharum addendo, aut mel, si frigida fuerit causa.
Praestat item C ex Gall: sentia eodem 7. lib de compositione medicamentorum
secundum loci) glycyrrhizae decoctum cum passa admixtum, et si magis discutere
et extergere velis, caricarum decocto utaris forte, aut cum aliqua hordei
vel cum in aqua radix dulcis fuerit decocta. Reliqua, quae pro curatione
rancidinis conducunt, inferius requirunt, cap. de tussi, prius autem
valde confert, si ipsa glycyrrhizae radix, aut eiusdem succus sub lingua teneatur

Manna, mifur nol
to lodata ne l'fper
betti, p mader l'ca
fervi -

cum aqua hordei, aut decocto radicis glycyrrhizae, seu beraginis, tribus uero
s. uel ii. ex praedictorum syrumporum aliquo cum $\bar{3}$ ii. ex aliqua praedictarum
aquarum: quibus pluries assumptis purgare poteris agrum ex capite fistula,
manna $\bar{3}$ ii. uel delict capite fistula, aut ii. uel iii. ipsius mannae; et si uide
addere poteris $\bar{3}$ s. seu 3. 7. antidoti Diacatholicon, aut decoctum trochiscati
agarici 3i. uel $\bar{3}$ iiij. capitique demum applicentur ea topica medicamenta
in capite de dolore capitis commemorata sunt, balneis item dulcis aquae, ac
quae supra in calida intemperie approbamus, utendum; et cum somnum imp
Diacodium ore contineat, saepiusq; eo utatur etiam, si uigilet, poterisq; cum in
tabellis conficere, uelut Neapoli utimur, praesertim his, qui liquidum medicamen
ipsum sumere abhorrent, somnum etenim dulcem inter, et reprimunt in hunc
ut inquit Aetius. frigido autem redundante humore, praesertim in capite, per
quae talem purgant, medicamenta, corpus, et caput uacuabit: in quem usum con
acet chysteris, prius tamen quam purgantia tribus medicamenta, ex rosaceo me
syrupo de glycyrrhizae, aut de hyssopo, in iunbina, aut ex succo boraginis, praes
ae cones qui redundant succus debet, cum aqua betonica, aut sampluci, et de
bilibus ex hiera, et agarico confectis euacuari, aut ex pilulis arabicis, aut
et interdum coctis, ac similibus, post quas (si uidebitur) $\bar{3}$ ii. aut parum
aut minus rosi mellis, aut syrups ex pluribus infus. rosarum exhibe. id
quoque erit, post uniuersalem purgationem medicamen, quod pituitam
educat, praebere, ac a capite cucurbitulis, fritionibus, seu uinculis humo
retrahere, ipsiusq; praedictis calidis oleis irrigare. Item sacculi capitis
admonendi sunt, qui taliter componantur. Recipe hyssopi, sampluci, florum
chamameli, meliloti, ana 3i. et s. florum staccadis, spicae, singulorum $\bar{3}$ i.
mastiches, ligni aloes, maceis, cuiusq; 3s. rosarum aridarum $\bar{3}$ iii. terantur
singula, et in sericum, seu tenuem linteum lincum immittantur, sacculi
formetur, et coronali suturae imponantur, quo etiam loco sinapismus, an
ignem cauterium (ubi diuturnior fuerit affectio) utiliter adhiberi potest
In utroque item deflexu ex calida intemperie fiat, aut frigida intemper
orto, suffimenta adhibere conuenit, si ex calida intemperie fiat, parietur
intra. Recipe mannae, seu corticis thuris ladani, mastiches, singulorum
santalorum rubcorum, et luteorum, et corallorum rubcorum ana 3i.
rubearum siccarum, in completarium $\bar{3}$ iiij. fiat pulvis, et (ubi usus ex
carbonibus ignitis inparatur: frigida uero existente cerebri intemperie
hoc modo suffimentum paratur, maceis, ligni aloes, spicae, mastiches, co
seu mannae thuris, singulorum excipe 3s. hyssopi, et sampluci sicca ana 3
ladani 3i. florum staccadis, et gariophyllorum 3s. rosarum rubearum siccarum
 $\bar{3}$ ii. uel iii. paratur pulvis, et modo iam dicto utare. Particulatim uero
ad naues fluxio decumbat, si calida ea fuerit) conuenit ex aqua tepida

Influmigium
ad alios as defu
riores.

radicis glycyrrhizæ, seu cinnamomi fuerit decoctum, si ex frigida utantur, aut
radicis glycyrrhizæ decocto, vel ipsammet radicem dulcem cum cinnamomo in frigida
seu cum hordeo, in calida fluxione decoquant. poterunt quoque qui ex frigiditate
defluxum corriguntur, aqua multa pro potu uti, aut aqua uino, ipsius uero
potus quantitas sit exigua, nam procurata sit multum confari, ut theodorus
Priscianus inquit lib. 2. ad Timoth. cap. 7. quo uero ad medicamentorum rationem
attinet, ex Gal: sentia 6. de sanitate tuâ: in quibus defluxum ex capite ad subiectas
partes, capiti saltem propiciendum est, ipsumque sanandum, ueluti mali fontem,
ac firmandum modo liceat, ceterum origo, et principium catarrhi è capite
nascitur, eodem theodoro Prisciano teste: Quia de re si ab ipsa caliditate
incerta, aut frigiditate fluxiones contigerint, et nonnulla alia facultate par-
ticipauerint, sic sanè sedabuntur, ut inquit Hipp. lib. de ueteri medicina,
ubi ex frigido in calidum permixta fuerint, et ex calido in frigidum.
ubi itaque calida præpoleat intemperies, ipsi pugandum est frigidis, quæ
dolori capitis ex tali causa contracto conueniunt, præstariq; ualens tempore eorum
caput rosæo perungi potissimum omphacino; frequentiq; balneo potabilis aquæ
agros fouere oportet, quæ et calidos uapores, qui in capite sunt, euacuent, et
totum capitis temperamentum melius reddant, Gal: teste. eodem 6. de sanitate tuâ:
inquit paulus: nec propterea Celso pugnamus; qui protinus a balneo abstinendum
præcipiebat; namq; aut sponte nascentes aquas interdicebat, uel in frigida in-
calentibus, iuxta præallegatam Hippocratis sententiam, fluxio sedabitur,
in calidum intemperie permixta: caput itaq; nardino, rutaceoq; oleo perungi
debet, paulo teste, uinum uero non solum illinitur, sed etiam naribus instillatur,
uel chamæmelino, seu anethino utare. Verum si ædum calida fuerit cerebri
intemperies, sed calidi quoque in eo redundent succi, ac forte febris inuaserit,
totius corporis plenitudine existente, sanguis mittendus erit ex externa cubiti uena,
quæ humeralis dicitur, siquid eam non prohibeat, eaq; iteranda erit, si opus
fuerit, potius quam semel multam quantitatem sanguinis extrahere: ac siquid
eam prohibeat, redundantes humores alijs euacuationibus purgare, ac deorsum
trahere oportet, clysteris uidelicet, cucurbitulis, frictionsibus, ac purgantibus medica-
mentis; prius tamen quam ea tribuantur, concoqui, ac temperari calidorum humorum
acrimonia debet, ac eorum intemperantia. indigent enim hoc omnes fluxiones
quæ ex humorum acrimonia fiunt teste Hipp. præcitato loco. temperantur autem
si syrumpus uiolaceus, rosaceus, ex nymphæa, papauero, aut ex cunctis tribus.

si in fauces, si in; si vero in pulmonem; periculum est; quod si asperam arteriam
 detillet, periculum erit, quam si in fauces, non tamen est periculum, ut si in pulmonem
 quemadmodum cuilibet parere poterit. Cuncta vero destillationes breues, et si
 lecta sint, longa esse consueverunt, ut idem inquit Celsus, nihilque periculum
 quod pulmonem exulcerant, eodem teste: quamquam neque omnino salubris
 aut curata facili, si ex destillatione caput aspera arteria, aut ipsa eadem
 ulceretur, potissimum si ad eius cartilaginem substantiam peruenierit, quod

CURATIO. admodum liquet. De usu partium: considerare itaque oportet, cuiusque
 et victus. rationis precedentem causam, ac praehabitam dietam, atque ita remedia

NB. traria afferre, ut inquit Aetius. In universum autem paucis cibo, et quies
 intendum est, vitata etiam frigore, et calore, et praesertim si vespertina
 mutatio, modo ad frigus, modo ad calorem, haec namque res (ut testatur
 cap. 2. lib. primi) maxime gravem destillationemque concitat, protinusque
 nendum esse a sole, balneo, vino, et venere idem Celsus praecipit cap. 2.
 temperatus ergo eligatur aer, ut neque impenso calidi, aut frigidi sit: si
 si causa fuerit frigida, parum ad calidum inclinet; si calida parum ad

NB. Caneant ventos cum austrino, tum aquilonis, uterque summum longioris
 et diurnum, moderatus tamen in nocte confert, procurandumque erit, ut
 diebus alia excrementa excernantur, si non natura, saltem arte, balneo
 clystere adhibendo, abstineantque acri ab immediis animi affectibus. cibis
 utantur coactis facilibus, et boni succi cum frigidis aliquatenus, aut
 calfacientibus leniter permittit, prout diversa erigit dispositio. sorbitio
 tamen maxime profuit, ut inquit Paulus, aut amylinum, pistana, oum,
 panis in aqua cum amygdalarum succo decoctus, aut cum pini fructibus
 in causa frigida. Aetius vero cascum tenerum, ac recentem, tanquam utilem
 comestum commendat; et in frigida causa cauliculas brassicae, ipsamque
 brassicam, coctas, et comestis: nec minus minus si a ieiunio ipsius comestum
 erundi edantur, butyrum quoque eis utile existit, et qui busdam robustioribus
 quoque prole cocti, potissimum in rancidine. In causa vero calida lactis
 cauliculas parumper per fructus comedant, etiam si in solca ipsos com-
 gant: poterunt quoque uti pane dulciario confecto ex amygdalis ipsi
 saccharo, aut ex pini fructibus, et saccharo confectis, si ex frigida causa

NB. habeat defluxus; caneant ineporoso cibo, ut Cepas, allia, sinapi, ac res
 praedictorum autem ciborum quantitas, praeterquam quod moderata perpetua
 debeat, minor tamen in cena, quam in prandio sit, et post cibum neque
 legant neque scribant; Celsus auct. cap. 8. lib. 1. pro potu dentent vinum
 loco cuius aqua hodie in calido defluxu, aut aqua in qua parum

une testis fuisse
 un fuisse praedictum
 et i. Kuenst. Cat. 100

quia vigilans homi
 catarrhos exquirit
 dormienti vero cum
 non exspuntur, ca-
 tarrhi in partibus
 sensu videntur
 sentiri dependentes
 in fistulam

si frigida concipere non possit, effectum ei velut excrementum, iterum
ad internas partes illud convertitur, cum nequaquam continere valeat: nec minus
cum ex inferius partibus in ipsum vapores ascendant, nequaquam digeri, ac dis-
cursu ab eo valent: qui iterum multiplicati, ac crassiores redditi, ut ad tubicetas
partes delegantur opus est, nullam siquidem in parte aliqua corporis plenitudinem
digerit hyem, ut inquit Galenus commento aph. 13. tertii lib. Quare nec
frigiditas, confert, etenim frigida intemperies dum nihil absumit humoris
quodammodo incremento confert, eodem Gal. orac. 6 de sanitate tuenda et 1. de
morbis vulg, quae ratione etiam fit, ut ex accidenti propter frigidam intemperiem
cerebrum repleatur, ac ut instrumentum a plenitudine infestetur; in quod
praeter iam dicta, si ex frigida humor fiat, dignosces ex capitis, tum distensione, tum
gravitudine, citra tamen calorem, ac mordacitatem, oculorum, seu faciei rubedinem;
praecesseruntque nonnulla, ex quibus caput repleti frigidis humoribus solent, ut
nimia repletio, et praesertim frigidarum alimentorum, ac potuum, aut frequentes
cruditates assumptorum ciborum, quae in ventre incocti perseverantes nequaquam
infra excrementum: his quoque si febris supervenerit, ab ea inquantur, paulo auct:
conspiciat, his particulae, quae fluxionem suscipiunt, icedinem, seu rancidinem
humor distillat, tum per nares, tum per os, faciesque rubescit, et naris, ut idem inquit
dantur: hoc etiam magna ex parte labris emittatur, quamvis ab ea minime inquantur,
tumescere insuper facit narium, et iterum excruciatum tum naris ipsae, tum reliquae
partes fluxionem suscipientes, cum ea acrior fuerit, Hippo. auct. lib. de veteri
medicina; et si manum fronti, capitiq; admoveas, immedice calentes has partes
reperiis, quod si atas, temperamentum, habitus, anni tempus, regio, aerisq; con-
stitutio praecesserint, ac fuerint calidae, certius id manifestabunt. Est autem huius
defluxus causa, calida cerebri intemperies, non siquidem coacta, ac constringens,
veluti frigida, sed cerebri humores extenuant, ac dissolvent, attrahendo quoque
per se, et ipsa caput replet, praesertim ubi iunium ultra modum potatum fuerit,
aut copia ciborum, calidorumq; praesumpta, aut balnea calidiora, seu largior
perfusio capitis ex aqua calida praecesserit, nam et haec suapte natura caput replent,
quemadmodum auster, ac aestivalis pluviae, et cuncta, quorum natura calida est,
et humida; omnia namq; talia apta sunt caput replere, ut testatur Gale: commento
apho. 5. 3. lib. quo caput praeter iam dicta, advenit capitis quoque levis dolor, ac
gravitas cum manifesto caliditate sensu. Aptiores autem sunt, qui temperaturam
calidam capitis habent, ut ab externis causis in distillatione incidant, velut
frigidam habentes temperaturam paratiora sunt, ut ab internis causis distil-
lationibus corrumpantur. Verum si ranciditas, et gravitudo in valde senilibus sunt
concoctionem non admittunt, inquit Hip. aph. 40. 2. lib. cum ex frigidis oriuntur
causis, et facultas eorum imbecilla sit, ita ut eas concoquere non valeat
Celsus vero scriptum reliquit, quod si in nares ex capite distillat humor, levis est rem-
edia.

attollitur, alio nomine, si in glandulis, quae in oris terminus utriusque iacent, autem
 si in iis, quae proxima eis sunt, paristhemia nuncupatur. Si in reliquis partibus aliam
 quandam appellationem suscipiunt, de quibus omnibus modo tractare non intendimus.
 De tribus duntaxat praenominatis fluxionibus, Catarrho videlicet proprie dicto, Coryza
 et Branchio, hoc est, de ~~per~~ destillatione proprie dicta, gravamine, et rancidine lo-
 faciemus. Est autem tum his, tum reliquis omnibus non nominatis vitis commune
 inquit Paulus, descensus excrementitii humoris ex capite in subiectas partes
 descensum, defluxionem, seu destillationem (quamvis communissime vocabulo) nuncu-
 perit; quod autem in hac affectione cerebrum primo oblectum sit, liquet
 Galeni verbi 3. de causis symp. cum dixit, Catarrhi, et coryzae causa est
 : et post pauca, iterum dicebat, ergo quales in ventre passio ex mala co-
 ne fit, talis est in cerebro praedictorum utriusque; patere insuper
 poterit et 6. de sanitate tuenda: quo loco capiti in praedictis affectionibus
 prospiciendum esse iussit, tanquam ipsius mali fonti. Ex ipsiusmet quoque
 cerebri operationibus oblecti, ac ex eiusdem excrementis quantitas
 et qualitate mutatis, confirmari potest. Quamquam cum eo in gravamine
 naves coafficiantur, in destillatione, seu Catarrho, et ac interdum
 in ranciditate larynx, seu aspera arteria, aut ipsae quoque fauces,
 modico humore imbutae sint. affectio ipsa symptoma est in genere ex-
 rum immodice, ut Galenus inquit, eodem 3. de causis symp. quod
 interim ad ipsius cerebri intemperiem consequitur calidam, vel frigidam
 quo casu ut similari pars ipsam afficitur, interdum vero eo impleto,
 velut instrumentis oblecto symptoma hoc excitatur, ut Galenus testis est
 praecitato lib. 3. de causis symp. At tibi declarabimus, quasnam fuerit
 dispositio siue calida, siue frigida, qualitas, et quantitas excrementorum
 nec non causarum, quae praecesserunt contemplatio, Galeno auct. 3. de
 affe. cum itaque cuiuslibet defluxus ex capite ad iam dictas partes, causa
 intemperies calida, aut frigida, cerebro tamen ut parte similari affecto,
 multitudo vaporum, seu humorum in eo contentorum, si ut instrumen-
 pars, cerebrum ipsum affectum sit: quamquam eius affectio quoque modo
 similis sit affectioni ventris ex mala concoctione, ut patet eodem 3. de causis.
 propterea singulae dispositiones propriis indicibus invenienda sunt. Nam si
 fuerit, tum ex quantitate excrementorum, quae maior erit, tum ex qua-
 litate frigida, ac minime mordacia sint, cognoscet; caputque, videlicet, et frontis
 tenditur, ac meatus, quos ethmoides vocant, clauduntur ne vix deorsum
 naves transmeant, ut inquit Paulus, frigidaque praecipit vitis ratio
 peramentum potissimum cerebri, ac aetas, tempus anni, regio, ac aeris co-
 pio, aquilonia. Haec namque frigida cerebri intemperies cogens amplius
 comprimunt quodammodo caput (velut manus spongiam aqua imbutam
 exprimit cerebrum ipsum, quo fit, ut ad loca, capite inferiora eius
 menta decendant: adhaec cum quod ad ipsum cerebrum provenit pro

frigida fuerit
 illatio aeris
 Refuit labar

De distillatione Rance dine et grane dine Cap: 43

Contingit non raro; ut capite male affecto, superfluum quoddam ex eo in subiecta
 membra confluat, promptissime quidem in os et nares impetum faciens, Galeno auctore
 sexto de sanitata tuenda: licet diversis suscipiat nomenclaturam, pro partium diversitate
 que excrementa suscipiunt, ut dicemus, tamen quo nomine nuncupetur ea affectio,
 que communis est omnibus, hanc dandum liquet: nam (ut Celsus inquit lib. quarto
 et non quoque observamus) apud grecos in grane dine hoc nomen servatur, velut
 distillationes καταρροὶς appellant. cum itaque capitis fluxio ad subiectas partes
 indifferenter nullam habeat propriam nomenclaturam: nec apud grecos, nec apud
 latinos, seu arabes, poterimus prout abusus insuevit, et grecum nomen significat
 καταρροὶς græce, latine defluxionem appellare, Celsus Aureschani lib. secundo cap. 7
 tumatur, pro omni defluxione, que ex capite ad pulmonem per asperam arteriam fluit,
 aut pro omni ea, que a capite per venas ad partes inferiores destilare intelligi debet,
 Galeno teste commento aph. 12. 3. lib. proprie autem καταρροὶς græci nominant, ut
 idem Galenus aperit lib. tertio de causis symp. cum quod superfluum est, a cerebro in
 os fluat: quem etiam latine proprie distillationem nuncupare debemus: velut si in nares
 excrementum destilaret, χόρυζαν græci, grane dinem latini appellant. Et si in fauces, ut
 inquit Galenus præcitato loco, aut in laryngem, ut sexto de sanitata tuenda
 capite excrementa decidunt βράγχος a græcis, rancitas à latinis nominatur affectio:
 nam principio vocem ranciam facit; procedente vero tempore parvam. si vero longius
 paulus velut, Cap. 28. lib. 3. Quod si excrementitius humor per palatum, ex capite ad
 et asperam arteriam destillet, vocatur tunc malum græce βράγχος, vel ἀστρηραχόν:
 Coniuncti tamen cum Galeno posset de Catarrho, quod et si per palatum in fauces
 excrementum aliquod destillet, adhuc in ore suscipitur; à quo et tunc gula, tunc
 sunt enim fauces spatium illud laxius, quod inter gulam, et guttur præiacet, ut
 liquet commento aph. 74. 4. lib. et 3. progn. quapropter et os cum his simul afficitur,
 et ore affecto, ac superfluum exsurgente, contingit, et ex quoque coacta, vel diu faucibus
 exiguum excrementum susipientibus fieri etiam catarrhum, quoniam vox nondum mutata
 et rancia redditur. Sic etiam de Brancha differendum erit, nam rancitas non tam gutture
 affecto, verum etiam et faucibus ipsi, multo tamen humore imbuti supervenit, velut ex
 Galeni sententia asseruimus: sunt enim ante hæc organa, ut ipse inquit 7. de Cons.
 positione medicamentorum secund. Loc. præcipue tamen fieri consuevit si in guttur,
 et asperam arteriam excrementitius humor destillet, ut inquit Paulus. Ceterum si in
 alias partes capiti subiectas ab eo fluxio procumbat, pro partium diversitate lin-
 guæ suscipit nomenclaturam, ut si in ingurgulationem una, aut si aliter in tumorem

Ater ipsi elizetur ad calidum Veneris, item totum quicquid etiam moderate in eis competit. - Hoc n. Viti
 Vtiq. Alex: pituita non solum alteratur, extenuatur, sed etiam in sanguinem benignum, probum, commutatur
 et eimodi quicquid humor per via piam alimentari nutrire possit, prout Vbi dicitur fuit. - Quamquam Vomitioni
 bus frequenter et paulatim cibis offerendus est praesentia Vbi bilion fuerint. De cetero autem prout Veneris in o:
 moribus quoque modis, nauseantibus, et vomitibus adoratur, in venteriem, et affectum contrariis de me. Vbi autem
 vires visidiam etiam moderate non fuerint. Contusit carnes, ac iura pullos seu gallinas tribui poterunt pro cibis, modo
 eor. quantitas modica fuerit, cum quibundam adorati pueris, Vti namque garrigophis, seu anisototoneis etia
 aut mali puri grauis timet inuictis, aut exiguos omphalos, et aqua uoce adicitis. Quod si venter carnes, seu
 iura abominare noluert, poterunt ipsas quoque carnes gallinas, pullos gallinas, et columbas inuictum, pharicinos
 peditum, turturum, turtor, mivullos leporis, et capreolos inuictum commode fivobis capere, et inuictum eand. assas
 adicitis puditio odorati interdu etiam elixas, et praesentiam dicta oclvate de coqui cunctis possunt hys mpon
 pulegium, sepillum, sanguineus, faricentum, oecolelinum, thymus et huius classis potissimum Vbi crassa et
 tenax pituita in eas fuerit, et huius adhaesione atq. impata. Eo pota Vinum exhibetur vultum, subadstringens
 et Vtiq. huius, vel aqua multa. Vinum namque ad eo infusum Venterium, Vbi in qualitate eius calorem non intendat
 licet eius subspiciat, et mel desumatur ipse, et optimum nutrimentum frugido Ventricle est. A cibis autem
 semp. cotidia nata, mespila, corna, torba, eos fructibus quos azarotes vocant, aut alia piva adstringentia pui ma
 h. p. unica gustare poterunt. Exiguam autem quantitatem de eis capiant Vbi venter duntaxat venter se valeant
 A. quot n. vel ante alui excrementa subduntur quicquid conferat, ac venter inuictis animi affectus, vtiq.
 bot patere poterit. Ceterum Vbi tenet, ac sevari fuerint Viti huius humores, qui stomacho impati. nauseam effunt
 confertim vomitu ei uendi sunt, qui digiti aut pennis immitti prouocari debet, vel liberaliori lepidi potu, seu
 lenissimo puitand. succo exhibito Vbi etiam multa. Verum eo catu huius puitand. cemor is, quam aqua multa
 suntidum plus est, quam vel nutrimenti vel etiam deiectionis caa. fivobis. - Potum quoque est, si multa in gra. in
 coctum ab ianthum at. bibatur, nam id quoque tenet succo, g. cum, Vbi in ipis Ventricle ore continetur, commode do:
 oritur in pait. At si difficulter remaneat, ne dum puditio multa, et qua inuictum ab ianthum at. Vbi potest. -
 Veneris et alijs quoque purgantibus medicamentis, qbus puditio venter duntaxat sevari succo de omni impellatur, sunt autem
 ad eimodi affectus, Vbi puitat Viti huius puita in Ventricle huius fuerint venter, idonsa pharmacia, ex generis eor.
 quod midia purgant. sic Vbi eor. vis super Ventricle, et in te puitat loca non ardeat, aut si quid Vbi Venter
 in mesenterio contingat, puitat Vbi q. ex Aloe componatur, sunt aphthima, et si illa puitat non sint. A.
 lot ipse puitat. nam Vbi humiditas, vtiq. huius Ventricle pervigat, piva ex Aloe Vbi est expurgans humidi:
 tatem. Exhibetur itaq. ipse medicamentis ex Aloe, et potissimum ea elota 3. 11, aut ipse Aloe sub ipis medica:
 mentum huius puitat) 3. 1. vel 3. 1. et 3. formati ex ea sevari dicto medicamento composito, cataplasis, loq. puitat puitat
 quod tempus 3. 2. vel 3. 1. ex pluribus visus: venter venter, vel puitat exhibere venter, vel 3. 5. puditio
 medicamentis ex Aloe affumens dicitur: 3. 4. cum 3. i. pulsed carnes fipulol totus figuratur, et tribuatur. Biteris quoque
 Vici puditio medicamentis 3. i. elota Aloe admiscere. Nam, ea licet purget minus, venter in Ventricle magis
 Veneris quoque lenta pituita Ventricle est infixa. his puitat exhibenda sunt quibundam hanc discent. Postea purgant
 q. si ad Vomend. puitat donec, non venter venter p. radiculam ex oximelitis enomere. h. v. venter ad Vomend. puitat, sed
 ipse oximel tribuend. venter quoque frigidus, crassus, et glutinosi humores attenuentur, ad discentur Veneris etiam ipse
 oximel puitat, cum aliquod inuictum, repurgantium calefacientium, deo de, Venti est hydropum, sepillum, pui:
 legum, absjethum, feliculi, et oecolelini, ac capreol. venter, qbus puitat assumptis, puditio quoque pharmacia
 ex Aloe puitat poterit, et si videritur, robustis potissimum compositus trochiscum addes aggarium ex 3. i. affu:
 mens. Veneris ubi puitat puitat, aut dicitur fivobis, eos venter venter est, ipse nect in hoc opem ferendo
 quiete, inuicta, et somno, Vbi diximus, ac alijs quod venter huius ianthum huius extra opitulantur. huius quoque puitat ad
 ea, quod stomachum et Ventricle ipse venter. ipse quoque venter alterant ianthum, ac extra ad huius venter est
 quapropter medicamentis, qd. ex calomine constat, seu pharmacia, ex huius puitat gubis, aut aliud quiddam venter venter
 mod. ex ipse, ex Vici huius aut aqua potat huius 3. i. eor. exhibet. Inq. huius venter dicitur dicitur, venter
 cum, venter, dicitur, ac medicamentis ex huius venter huius dicitur huius dicitur huius dicitur huius dicitur
 Foris et stomacho, mastiche huius Venter nardus dicitur, et huius, puitat huius huius exceptam imponito
 vel ex chid mastiche, et Aloe, an 3. 1. dicitur, et dicitur huius de absinthio ac nardus, et similiter in
 purpurea huius Ventricle imponatur, aut olei mastiche, et de absinthio, ac nardus, sig: 3. i. ex ipse, et mastiche
 puitat venter, mastiche, et galanga, anadu: i. chid mastiche: 3. 4. puitat, et cum parca dicitur Venter huius
 et imponito. Vbi venter, et absinthio anadu: p. i. ex ipse, in anadu, chid mastiche, et huius Aloe, anadu: 3. ii. Cor:
 huius huius, mastiche, calami adorat anadu: 3. puitat garrigophis 3. i. venter venter puitat nardus: puitat dicitur venter
 puitat, mastiche, et puitat, in fivobis huius formab. ac stomacho imponito, q. inuictum venter in Vici gubis, aut gub:
 necto poterunt, in quo absinthio puitat fivobis dicitur, et puitat iterat calidi applicentur. Veneris ubi emplastris magis
 Vbi venter, huius mastiche assumptis, quod in venter nardus et de absinthio dicitur, ac mastiche q. huius huius, ac dimi:
 diam quantitate eor. ipse Aloe dicitur, adeo Vti emplastris formam venter, in venter, puitat formam ob huius extendit
 et venter, et in mastiche in anadu, mastiche garrigophis, ac calami adorat. exiguam puitat addere poterit, ex huius dicitur
 puitat, Vici gubis, aut gubis mastiche, et venter mastiche ac absinthio venter, ac cinnamomum, Aloe, et chid mastiche
 puitat optat mastiche ad frigidum ac laxam puitat parabit. Ape huius accidit Vti in ipse Ventricle huius cor:
 huius humor Vomitus excitet. q. huius p. venter etiam expurgatus. causa est, Vbi prior Vomitus facile quicquid, et
 propterea non abire prouocari etiam et cum eligat ex puitat Vomitus. Cui etiam venter Vbi multa, aut corrupta huius
 huius in eo huius venter. Nam, Vbi est Vomitus plenis, et bitonibus venter, et vel nimium se venter, vel puitat
 conuocant. Nam huius plus est q. venter puitat, puitat ne venter non opt. huius venter est huius venter
 mastiche est, quam de qua Vici puitat expelli p. eicere. Ceterum autem, q. quod dicitur huius medicis Vomitus venter
 mastiche curatur. Quamquam non propterea curatur huius. puitat huius venter huius, qd. Venter venter

inappetentia adit, et absumpti ubi in amaram, seu nidorem qualitatem vertuntur; quoniam mori si fuerit fuerit
 ubi est asper, neque, aut orem in ore ventris sentiet, sed e contra frigus, et quandoque in modum apparet, perveniet in ore aut
 qualitatem, acerbam, in ventre ubi assumpti, et si dulcis fuerit pituita, eandem sentiet in ore qualitatem. Item ubi saltem
 q. ubi augebitur, minus tunc appetentia ac fortasse abolebitur, postea id quod similem quod, in ore sentiet qualitatem
 Vomitus de his causis consequatur, facilius de Vomitione videndum fuerit dignum poterit, tum ubi a medico, tum quod a
 venum ubi saniori, pervenit, ac tenes fuerint videndum humores, non solum aut ubi perit post acceptum cibum
 ducunt, perpetuo nimirum motu versati, ex ratione autem ubi de novati, aut ubi in ventriculo fuerint convulsi, si
 fiat, facile quoque ex laborantibus, aut astractione relatione simul cum Vomitione qualitatem capitur. Atque neque hoc satis est
 dignum, sed diligenter considerare oportet. Nam in ventre ducuntur tales videndum fuerit, ac ex alijs quodam modo
 corpore humores in ventrem conflant. Ad hoc autem in lato Ventriculi spatio continentur, eoque fluitant, mirantur,
 corpore infanti, aut infanti fuerint. Per eius tunicas adhuc reserant, quoniam ventriculo in ventriculo humores, aut ab alijs
 transmittuntur. Hec namque reserant perquam necessaria sunt, utque indigent ex veritate considerent. Nam si Vomitus
 fuerit affectum, plethoricum quidem ex plethora signis in indicabit. Hec Vomitione humores neque tunc in ipso
 et corruptionibus papulas circa cutem cognoscitur, atque ex ipso adeo Urina. Quod si non ab Urina corpore, per
 eius parte utriusque plene, seu hepatis humor ad Ventriculum fuerit transmitti, asper ipse primum affectu mentis
 fiet. Aut enim caloris tenus iuxta affectum membrum ipsum contingit, aut frigoris, aut gravitatis, aut etiam
 durum succumbit. Nec namque intena, et ebrius signis existerit, aut Vomitus, si quis quod, fiat. Ebrius, et intena
 tenior et iniqui aliquo spatio interposito. Utque, propter hoc corporis habitus perpetuo considerantur
 q. illud existimandum est, quod nam Vomitus vult ut unus. Utque ne frequentem intena, aut parietali in videtur. Per
 aitu, ac quodam modo propter confusum, an contra. Illud deinde perpendendum malum membrum corporis
 invenit. Verum ubi solum nunc non Vergetur, vel aliquo consueti, ex veritate ut videtur, Verum si nihil horum
 intena, nullos, iniqui spatio interposito Vergetur. propter hoc affores. Ceterum est Ventrem ipsum, ac primario
 videndum, humores in eo se gerunt. Nam ubi in latiori eius spatio continentur, ac fluitant red videndum
 in eius corpore adhuc reserant, seu infanti nite, hoc modo interstingunt. Etenim si vomitus statim post acceptum cibum
 circa Violentiam comitetur, humorem notum in lato Ventriculi spatio esse non dubio censendum. Hic autem nausea quod
 fata fuerit, Verum nihil notabile deprimi de Vomitione effertur, humores notos. Hic ubi intena, vel tenor, in ore
 abruptos esse, vel si Visiori sunt ipsi in Ventriculi infanti esse intelligito. Nam cum humores ipsam in ipso Ventriculo
 ubi continentur. Nausea quod Vergetur, sed ubi et non Vomitus, et quod intena ducuntur, nullum humorem emittunt
 in humores exanti. Visiori, qui superflui Ventris infanti adhuc vent, aut cibum etiam magis nauseas, atque in
 fiores. Moneant et propter hoc nihil mirum ex talibus oritur. Nausea. Quod Vomitus eam non regeratur, postea
 expulsi in facultate quod adit inebilitas, Vergetur etiam non vult intena, quod ea vultu existerit, humores in
 trunci tunicis existunt, exiguam quodam modo partem ex nausea Violenta in Ventriculi capacitatem effunduntur
 de exitu Vomitus per os emittitur, et hoc esse in casu. Nausea. Quod intena Vomitus nauseam comitetur, quandoque ubi
 nihil nauseam fiat. Quamquam fuerit etiam in Ventriculi spatio confusum, nausea illa exiguam, quod Vomitus. pro
 ea intena, nihil ei affectu qui intena prodeunt tota. At si quoniam hinc capiat cur abrupti, seu infanti in hinc
 humores ipsius corpus molestantes, postea qui in ore infanti calidi. Vel frigidi existentes, singulum potius quam
 efficiant. Respondendum, nos eos cum non adeo morbum inferant, nauseam ex veritate, cum ubi morbum intena. Quodam
 guttum promovere, et propter hoc non semper humores etiam morbum in Ventriculi corpore in parte. Singulum effundunt
 nauseam, sed quandoque tunc, intena alterum signum existerit propter iandem causam. Verum si Vomitus
 hic et intena ubi morbum intena esse ubi signis: quoniam etiam a hinc ubi intena ubi Vomitus si fiat, vel si
 et item ab ideo malum est Vomitus, ubi idem ubi quoniam in non temp adit, sed quando exitales ubi sunt. Nausea
 quandoque (ut quodam modo) signum intena existit. Intena ubi signum malum, ubi intena ubi signis, quod
 natefcentibus, multipliciter indicat veridicam. At Vomitus ubi intena est, si pituita ac bile permixta quam maxime
 si non multa nec crassa sit, hinc ubi intena est: hinc fuerit porrida, aut hinc, aut nigra, quoniam ex
 color malum esse censendum est. Exitales quoque si morbum est, hinc homo omnis Vomitus colores. Etenim Vomitus
 gravis oleat oijmiam indicat morbum, et hinc intena dicuntur oleat hinc, ac subtilibus odor, in ore Vomitus
 Quod autem intena Vomitus Violentia causa veritatis fiat ex experimentis evidens. Ceterum approbatur. Commune est
 quod ubi ex immodica humiditate ubi Viatos humores fiat, quod ubi morbum signis circa affectum plen ex
 quantitate, et copia affligat, et ubi iniquum in Ventris reddat, aut hinc Ventrem de eandem multam humiditatem
 ac laxum habeat laborantes, ubi signis asringentium dulcor, potum ac pharmanal ubi existit, languido non
 exultat, hinc videtur Ventriculo ipso admodum laxat ubi signis. Quoniam ubi ubi fuerit videtur aut ubi
 et hinc intena humores, in maximum pervenit detrimentum ubi, ex asringentium dulcor, potum, ac phar
 ubi, ubi si iam dicti fuerit postea id quod ubi intena hinc, frigida ubi permixta habent, Calefacientia prodeunt
 asringentibus miseri dnt. Humida namque in temperies hinc sole consistat, hinc cum calore frigore ut intena
 facilius curatur. Ad hoc ubi quod ubi quoniam oleat oleat oleat oleat oleat oleat oleat oleat oleat oleat oleat oleat
 ubi id est hinc ubi quoniam oleat
 hinc laborant. ubi, ubi etiam in ubi permixta erant. Et quoniam diximus quod intena ubi quodam modo, a toto, vel a quoniam
 affores la signis potum, quod quid curari hinc quoniam potum, ubi intena ubi, aut primario affi per
 hinc, ubi, eandem tempore Ventrem ipso negligamus. Propter hoc de ubi a toto, ubi non fiat, sed eius ducuntur
 et Vomitus intena aggraviorum, qui causam hinc redam in Ventriculo intena, sed in ipso etiam genitum
 ut propter hoc etiam de nausea et Vomitus ex bile ubi ubi ubi, cum quoque ipso in Ventriculo ubi potum
 ab alijs signis, intena per hinc, ac hinc ubi ubi ubi ad ipso transmittatur.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

15

319
Lubium

Lokabhi

Quaternarius et
alij neapocantini

[illegible]

[illegible]

DE LAPIDE REKVM CAP. 94.

[illegible]

[illegible]

Qo vener in l
affone dolo d
figura.

Aff'ble re-
sponse
aff'ble

NB.
e uovo per chi o
quasi uovo in arida
e uovo per chi o
di uovo in arida
per chi o -

Dubin

Leptochi

Caused a given
transcript min
gates or figure

De heri Joanne Francisco, Coratā et Magnifico Vicecomite Nicolao
At ubi, hec non sufficiunt, aut ex calida dūtaxat reatū in corpore outu
fuerit urinae profluvium, sanguinis succus ex vino nigro addu
re beato, et sententia Pauli et Aetij similiter palmarum aut facie mija
id luteum, et etiam piperis ac simpliciter remor. Hec minime confirmant
vermes trueni ex aliquo, piperis, succo decocti sunt. Item ex omni
cis, et riles, myrtus, ex infusione corat, et ex alid succo, ceapla
ragini, vel portulacae, exhiberi possunt. Similiter portulacae decocti
vel huius lemmis, seu de succino. Quod si fuerit etiam piperis
lia frustra adhibeant, et hoc, ipse augeret, non absurde fuerit
etiam stuporem inducant, ut ex Aetij decreto. Inguem autem Jijuel 3.
i. Philonij quici, seu romani, vel novelli Theriaci in polygoni succo seu
decocto, ac paulo vino nigro pibeto. Extrinsecus autem ad lumbos ce
renes, pectinem, et hypochondria presertim dextrā illationes una uero
acuta plasmata refriq. etiam adhibenda sunt eodē paulo, et heri oct
lib. Inguem uero ex oleo rosaceo omphacino, piperis, citoniorum et mi
thino, adhibe aliter etiam ex oleo de papavere, seu de nymphaea, cum
paulo aceto, ac certa illinitio confert. Vel huius in modum unguentum con
ponas. I. cori adhibendum: sandalorum omniū exipe 3. ii. succi plantag
nis, et ichonij, cuiuslibet 3. i. olei rosacei et myrtini, ana 3. i. s. cerę et aceti
ut fiat unguentum. Renit. autem, et pectus in fuscis ignis adhibeat.
Quod exipit succi lactuce et portulacae a folioz. pappi, nymphaeae, seu
coloni seu abelici cerei, singul. 3. i. facine ponderis 3. 2. gummi. Inas aut
infusi in aqua rosacea 3. iii. cremoris seminū citoniorum 3. iii. olei ro
sei nymphaeae, et de nymphaea ana 3. i. hypocistidi, balaustrorum, conallorum
nubeculorum, et rila obioniorum ana 3. iii. aceti et cerę rariū fiat unguentum.
Procedat etiam raxoni adhiberi possunt papaveris, succus seu huius
ani, cremor etiam seminū papaveris et olei eiusdē. Et si moris in
ta plasmata: mox illic, folia uere huius raxoni, papaveris, coloni
et, rosacei singul. mox ipi portulacae, abelici cerei, cuiuslibet
manip. 5. cremoris seminū papaveris, et conallorum ana 3. iii. facine
ponderis 3. i. s. sandalorum et conallorum nubeculorum, ac balaustrorum, singul
3. i. olei rosacei, myrtini et citoniorum ana 3. i. que contundenda
sunt, contundenda misceant, et cum succo coloni, seu folioz
seu folioz. citi, catagilas ana fiat paulo aceti addito, gutt. et
adhibere possunt, ubi hec non sufficiunt, et quae magis rogi
nem inducant, possunt, et quae validius astringunt. Nec mi
n libeat, possunt, ex eisdem emplastris conficienda infundit
etiam ut libet eisdem olei ingus vermes trueni cum decocto
aut aliquo et ceponis huius medicamentis, et sententia Aetij.
De lingua res uenū profluvio. CAb. 92.

Quaestiones de alimentis instrumentis, ut liquet s. de una parte, non quodammodo
prima et principalis, quae scilicet conlocuant utiq. alimentis aliis fructu
nibunt, quae et secunda quae purgant, quae deducunt, et quae excremant
excipiunt, et aptantur quae excrementis excrementis, sicut deestino

nite, sed quies in iniungat. Multum hanc natura vel arte. Nam cum
 dies eodem in hoc affectione ventrem sic non efficit dum cibum humi-
 dem attrahit, et exhaeret. Videntur autem affectus immoderatos cibum
 qui difficultate concipiunt, nec liquidum sicut ait Paulus nec facile
 non conuertente attrahunt. Alex. hth. inq. coeli boni sicut
 citius carent, et qui aeris noniam ostendit possunt refrigerari.
 In quantitate etiam necessario opiones existant, et ad coagula-
 rationem, ex Alex. decretis. Propter nec inter carnes, sicut etiam
 he cocti conueniunt, potius in pedes, et rostra, item apor. et coque
 pedes item in tubis hedore, ac castoreo cascus recens conueniunt
 sua calorem, et hoc pilius, aut propius in tuar sicut, et non humi-
 dos: quo etiam conueniunt, et ex oleis, intubis ueris, non tubis, aut
 ducit, inq. pisces, et axat, eligat, inq. fractus puer, et malum
 ueris, et in castoreo conueniunt alienum non est, Alex. hth. b.
 da aut calidiora, et acia non nemo. in uiscula inq. aut anis
 ueris, aut huiusmodi aliquid cemen, uel ex uis ueris, et non nemo.
 Alex. decretis. Potius quia, huiusmodi amplius, dari debet, et reg. in
 cibum fieri, et inq. huiusmodi, et q. eadem frigida eligat, ueris, et non
 ueris, frigida amplius, ueris, et q. ueris, et non nemo.
 et mutatur (Alex. hth.), et omnes huiusmodi optimos reddit, ex Gal. com. ap.
 7. lib. potuit in super pro potuit exuberare aqua huiusmodi, et non nemo.
 keba, aut ueris malum panem, cum frigida et ueris, et non nemo.
 nigrum, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 sane, ueris frigida et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 da potuit ex ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 tu, non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 derat, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 in ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 am medicis ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 de pueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 enim in in ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 dit, et ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 huiusmodi, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 frig. dus ipse potuit, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 sit autem purgans medicamentum, quod huiusmodi, aut calidiora, et non nemo.
 pia ablatione, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 cosa fistula, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 potuit purgans medicamentum, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 pro ut ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 optima ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 dandū, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 Reliquum ueris, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 naturali, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 Non ex eo, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 ipsi conueniunt, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 puer, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 i. 8. sacchari rosacei, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 et oxa, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.
 huiusmodi, et non nemo, et non nemo, et non nemo, et non nemo.

non mutatur. Si quis autem infirmitatem, Pauli verba in medium ducentibus
habet origo istius ex rebus istis rebus facultatis, improprie et contrarietate
attractivis autem robore tanto, ut totum corpus ob immodicum calorem
exhaustiat, videtur & hec verba, quod attractivis rebus facultas non
fuerit in hac affectione obesa, propterea quod eam robustam esse
Paulus affirmat. Si quis non propterea innotuam esse eodem facultatem
qui immoderata attrahat. Nec propterea facultas simplici & robusta
appellanda erit cum immoderata ore. Namque sanitas incommoda
natione consistit. Nec Paulus simplicitatem ea robustam ac sanam esse facit.
Imo etiam, et obesa esse. Si dicit totum robore ac totum corpus ob immodicum
calorem exhaustiat. Si quod etiam de glaciis & fetis, dicit, & propterea
rebus affectus diatesis existit, qui videlicet immoderata humorem appetunt.
Nec minus, et Alex. idem confirmavit corp. 8. lib. 9. inquit fit autem obesa
intrinsic rebus facultatis imbecillitatem, et propterea attractivis potius quae
ob caliditatem, non humores totum venat. Sed etiam totius corporis immoderata
tius attrahere compellitur. Commoditas autem eos, qui praedicta affectione
sunt, & propterea libet, adeo ut reg. ultra caliditas ex diatesis lig. non ex libet
sunt contingat, aliquando et fit, supra sit in inextinguibilibus ex robor
et hoc est, ut ad huc potius assumere cogente reg. totum latenter propter
quod quod sitime & totum expellit. notatum ut inquit & et quod
id subinde libet & reg. exuberant, quod. videtur quod libet es ad
sua qualitate non mutatur, liget apud Gal. 6. de affect. & visceribus quod, ipsi
ui videtur ardent de apud Gal. 6. et non longe post moriuntur. Ego autem
plus ardere & putant, acced. libet, et michi fortuna, et quam vis alio in
do patitur namque, urina retineant, intumescent lumbi, & huiusmodi, et coxae.
Quod si adue amplius mordens caliditas in visceribus augere, superior ventri
conjugat, et vere in ipso elevatur. universum habitum & naci lenitatem
fent, et tales totius corporis, quod accidit, quod modum idem & etiam ex
Alex. auctoritate scriptum reliquit. Nec ita loco. Nec autem functionem
notor ob immodicum istos rebus caliditatem exoritur, quod modum idem
Alex. et Paulo decretum est. Quod propterea ad verum hanc utriusque purgandum
est, scriptum reliquerunt. & etiam de istis humores in ipso rebus cor
pone imbecillos affectionem hanc induere & hanc. Et quod hi conciliant, afferendum
est innotuam attrahit totum succum & videtur ob calidam rebus afferendum
intemperiem affectionem ipsam ut videtur Paulus et Alex. & hanc. Quod quod rebus
eorum humores presentia, ubi in rebus corpore fuerit imbecillus, ut & hanc
est) qui aut libet, aut pituitosi, falsi erunt. At si caliditas duntaxat, ad rebus innotuam
vies, hanc rebus dignum potuit. Similiter, si iam istos humores in rebus ad innotuam
universo corpore redunt, ex libet in precedentibus. & etiam innotuam
mus. Reliquum est, ut ad eundem hanc nos & a transeamus quod. primus
ex Alex. colligit. quod magnopere afferendum est pro eundem rebus. primus
Non ob immodicam rebus caliditatem, non totum humores venarum, rebus
etiam totius corporis immoderata attrahere compellunt. at ipsi innotuam
et propterea totius corporis rebus, et tales diatesis improprie rebus
et contrahit, potissimum, quia rebus paulatim cum innotuam, incrementum
rebus principium et incrementum videtur & etiam. Sed dum ad statum, incrementum
et ad videtur subit ad rebus, Gal. libet. 6. de libet propterea quod rebus
dum etiam non animati velut ventri nudi est libet naturali. Quod vero per
similiter sit innotuam rebus profluvium, quonia duplex est, et Gal. constat libet
etiam quod plures innotuam quod generis aliores, et vires impediri
fuerint, aut ex toto perierint quod de rebus est mortuus ut innotuam. Pro
cuius curacione (ut liget ex eodem Paulo et Alex.) adversus immodicum rebus
calorem refrigerando quidem partem et contrahendo, con
sumendo autem totum corpus et humectando quoniam ad necessarium
libet ob largam urinam excretionem & etiam. At & etiam, qui non natura
voluit esse calidam rebus intemperiem diatesis causa inquit. & etiam natura
curacionis nobis sit ut humores per innotuam deamus, quod igitur in
eos mixtum rebus humorem a motum partem reddamus, quod innotuam, alium
periem contrahimus. Ut utrumque, sicut sit Alex. reliquit, ad frigidum, et humidum
urgens, totum precipiat, colico longior. Excretionem, & immodicum motum.

Quid passio affa
sit in diabete
Modo g. non
Eius

ut in hac affectione cor. potius imbecillitas accusando sit et non ali. affa
pari um per quas potius transire solet ex eiusdem Saleno 7. th. mon
citato lib. 6. de loc. affect. Modus autem generis rationis eius est, quod con
pignis renes trahunt, sanguinis tamen ex urinis, quod cum foveam ab
mit videat. sanguinis in urinis humores non humiditatem, proliat, exicca
vasa humorem trahunt, et hepate. Deinde hoc ex intestinis et ventricu
Cum vero exicca fuerint vena, que in one ventriculi sunt, proinde ex
rat homo, deinde exhibitur potione, vena ex hepate ad ventriculi venien
ut potius an de potione capiunt, atque ex his aliis deinceps donec ad renes veni
trou, umph. per conuad em abtractionem facta. Et itaq. diabete, p
pneus renes affectus, qui carine in one ventriculi cupiditate, pro
res pond et accedent, per hanc retractionis facultatis imbecillitatem, ut
que continere diuiter urinam non valeat, quod modum cod em b.
affect. a Saleno dicitur, tum est atque obicit, quod cum in infirmis fuerit
rener, quo modo fieri potest, ut tam de urina ad renes abtractione
fuit, cum potius ex Saleno quod, quod modum in ventriculo ga
dom licentia, ut hanc retractionem, et itaq. cibos, cupiditate, ita in re
que, cupiditate, imbecillitatem, atque hanc ob causam conuad em per con
ueham ad retractionem, sed illico ab abtractione impetu grauari censetur
est. Unde licet infirmis fuerint renes, propter ingentem, quam ha
seron humiditatis cupiditatem, cum affatim abtractionem, ac deinde
eandem continere non valeant in urinis, impellere cogunt. Et
affectus hic, symptomata in genere exceptor, immodice, ut licet in
de, si infirmis, excedat a naturali, statim, ne dum quantitate, sed
no. Id. noxam, tum functioni conuad em, ipsorum rener. Namque ad cor
affectionem hanc supra demonstrauimus. Verum, cum nam
dem rener facultatis, ratio fuerit inquirendum est. Namque Saleno
citato lib. 6. de loc. affect. asserere videtur, tum abtractionem, cum etiam re
um cor facultatem obstruere. Lib. vero primo de cris. virtutibus
retractionem simul, atque etiam abtractionem conuad em rener ex
seu ablatos esse in hac affectione asserit, dum dicit. Verum hec
talis est, qualis circa alium, acidos in urinis, non exhibetur, ut dicitur
pian ab urinis, acidos, et abtractionis, et abtractionis. Deinde post
concludit. Circo pessimum est, affectionem profluuium, quando dicitur
est citum. At si fas est, ut affa sit, ut ipsi renes affa
sit. Tum ut ex genere, affa sit, ut ipsi renes affa
humiditatem, renera abtractionem, cor. uehementi cupiditate, nec
alias nulla omnino in urinis, urine cor. ad renes veniunt. Acced
renera abtractionis, facultatis imbecillitas, quoniam citra hanc no
tanta aleritate, renera, urinis profluuium, quoniam multis
eiusdem ad renes perueniunt, accidit, propter renera facultatis
imbecillitatem, quoniam citra hanc non tanta aleritate, renera
profluuium, quoniam multis cor. ad renes veniunt, pro
cuius facultatis imbecillitatem, cum ea de renera non valeat tantum
quoniam in, est abtractionis facultas, pro eius affectione, ex consequen
crit, et eiusdem abtractionis, atque, quod, ut id, quod dicitur
pian, exuberant, renera, ad renes, profluuium. Abtractionis, videlicet, renera
facultatis, offensa, sunt in urinis profluuium. Abtractionis, primo et deprauata, quod
et abtractionis, in urinis. Verum abtractionis, primo et deprauata, quod
immoderate abtractionis, et propter hanc, in one ventriculi, cum conuad em
propter, quoniam abtractionis, cupiditate, renera, facultatis, noxa, quod
fur, propter hanc, subregula, deinceps, renera, facultatis, noxa, quod
becilla, existit, ut ablationis, potest. Hanc eandem conuad em, et al
cui, in urinis, ablationis, extinguit, cuius licet non meruerit, lib. 6.
affect. In eius, cimen, veris, conuad em, cum dicit, quod in infirmis
affa, in renera, exuberant, quod si fuerint, renera, eo a uagualitate

Quid passio
naam

Quid rener
facultates in di
abere obstru
at

Conuad em
diuad em
renera

Quid has diuad
et facultates
olles an in di
beke conuad em

[illegible]

324

Lectis Rend

Regos et
Buzabie

Weyhing
achndä

[illegible]

[illegible]

Vend p d i b n
o o u r a n t u

325

Affus p h n u m

Affus h g n a

hinc uend porte dicit. ubi busid u p m e s t u e l u l a d n e g u d d i g l i . s e n c a u t a p p a t e u l t h o d s . c o m e x t h
v a m i a d e a n t . p t e n p h u e a n t . e x p o r t e s e n t i o n e s . q u a m u s H i p . e s t h a l . d o c t r i n a m a g i s . N o n e a t i b
v a m o r e e u e n d c a u s . p r o p t e r i p n i u s h a l . u e r b a h u m 2 d e n a t i . f a c i t . a m 2 d e a n t u r : a d g l a u . c a p i . d e c u
e s t d e l o a f f . e t h i p . a p h o . z i e t i i l i b . . N a m i p p e h u u b i m i n u s q u a m i n s t u m e s t a t u m f u e n a
h a t i a l i e n . V t t a n p u s u i p u i o r . w a s s i a o r i g i n o r f i a t u i n e l u s u m c o r p u s u i d i t h u d e c o l o r . n o n p r o p t e r a
n i n q u a d e i u s f a c i l i t a t e a t t r a h e n t i m b e u l l i o n i u d i t a s a n g u i s i n u i n e l u s u m c o r p u s e i p u u g t r a n s m i t t i t u r e d o
a b i p n i u s u i n e x c e r n e n d i . h a b u i a d u t a n t e d i s q u a n d o q d e l e g a t u r . e p a e a n t e c e r n i t u r . n e c e s s o r e g i n e s a
c a u s d i d i t e t a n o n p o r t e e s s e v a m o s . C u m n o n p r i m e x c e r n a t u r q u a m p a n i e s t a t o r c o r p o r i s r a r a f u e r i t d i f f u s i o
a d u i n e s a m c u t i m . q u e m n i u d u a r i c e s . a n t a d i a m d i d a p e d i s u a r a d e n o m b a t a n t a d q u a n p i a m a l i a m f o l e m . q u i u i
f u e r i t . A d h u c s i p r o p t e r e a m e l a n c h o m a . e t n e p h r i t i d e l a b o r a n t i b u s h e m o r r h o i d e s c o n s e r u n t . n o n s o l u m u o r e e n a c u a
q u a l i t a t e h u m o r i s e n a c u a t i . q u o n i a m p e l l i t n a a a d p t e r u i o b i l i o n e s e o s . q t a l e s a f f u s e f f i c i a n t h u m o r i s f o r t i
m e l a n c h o n i i a c w a s s i f u e r i t . c u i u d e b i n u t e n e r i t t a l e s h u m o r e s p r a m o s c a u s e t a n o n p o r t e u e g e l a d d i c t a s e d i s u
m e t a n i . a t q u a n t e r u . t a n q u a m p c o n s e r u a t o r a b e a p q u o p u n t i s a c f a c i l i t a t e f a c i t p r e d a c t o r i o . i n u l t i m
f r a d a d e s d a g s . c u m H i p . e s t h a l . t e n e m s . Q u o d a t q p e n t a n t h e m o r r h o i d e s v a m o s e s u e n t c a u s p o t i n s q u a m p
q u i s e x p o r t a i o n e s f o r t e p r o g r e s s i o n e s . q u a m e x c a u s a d e n a n t p h u e a n t b a m . C e l s u s l i e t h u c a f f u s n o n e s u i d i t u
h e m o r r h o i s p t e r s a n g u i n e m . q n e g n a e x f o r t e a m f u e s m e l a n c h o n i o a n a a r e c h i d e n t e h a l n e f u l o r a e x c e r n i u o
e p r o p t e r e a d i a p o r t e e s s y m p t i u i n i s e x a c t i s i m m o d i s t o t o q u e p t e r n a a m . q u e n a d m o d e r e l i q u e t h e m o r r h o i s
n e a s u m p t u m i n i m u s . t a d i d o n o n i t a f a c i l i t a t e a f f e r e n t . c a m n a n a l l e a n t h e m o r r h o i d e s e a d u d i x i m s e x f o l i e s b a m
o n o s u d i e s e r e b r o o b s e r u a n s . e x q b u s n e h a b i l l u m q d s a n g u i n i s p l u i t : q u a u o n e u e r h e m o r r h o i d e s n a n c u p a r i d e
n e p s y m p t a t e e t i n q u e e x c e r n a t u r i m m o d i s . n i s q u i a m d i a n e t i d u a v o e n e n i t . e u m e h a m e x e i n t e r u s t e m p a t i d p
s a n g u i n i s l i e t m i n i m u m n i t . q u o d n i u e c o i d q u i p p i a m e x c e r n a t u r n o n p r o p t e r e a h e m o r r h o i d e s n o a n t . n o n d
o e s s i c a p p a t e s i n t p r o p t e r e a q d d e p e n o e t n o n s e m p n a a s a n g u i n i p u i x t u m h u m o r e m m e l a n c h o n i u m r e d u c
d i d n e f u l o r a . p e a d e x c e r n i t . Q u o d c o n f i r m a t u r C e l s u a n t o n i t e c a p i . i s l i b . 6 c u m d i x i t t e r t i u m u i t u m q u o
u e n t t a n q u a m e x c a p i t u l i s q u i b u s s u r g e n t i a q u o s i p e s a n g u i n e m p u n d u n t a d n o s t r o o i d e s q u o d n o a n t . A t h i
p t e r e a f f e r e n t h e m o r r h o i d e s n o n s y m p t o m e e s s e . p e d m o r b u m . n o n s i m i l i t u d i n e p e d i n s t r u m p a r t i u m e p p u r e
f a l s i . e a d n o n q u i d a . a n t c o n s i p a t u r . e a d d i l a t a t a . a n t p a t e f a c t a . n o n r e l a m a r e m . N a m F e l i x d i c e b a t q d h e m o r r h o i
d i l a t a t i o u e n t s e d i s . a d q u a m d i l a t a t i o n e s i e a d o r a n e f e r a b a n t u r . s a n g u i n i s f l u o r c o n s e q u e b a t u r . n e s i c a p e r t e
b a n t u r h e m o r r h o i d e s . n i u e u o n a s a l o r a h a n o q u a m a p i n t u r n i h t e x c e r n i t u r . e t i a m e i p t e u e n t a d m o d d i l a t a t i o n e
u i p l e h e e p r o p t e r e a c e d a p p a r e n t u r . C o i s e s t . t a g . n a s a l d i l a t a t i o c u a t i h e m o r r h o i d i b u s . e t n o n s a n g u i n i s p
e x e r n o q u a n t e m o r b u m p o t i n s q u a m s y m p t i . a p p a r e n d e r i t q u o d q u o c u m h a l . a f f i r m a n t p o t e r i t . N a m c u m e s e
n o n m e l a n c h o n i o u a r i c e s e t e m o r r h o i d e s f i a n t a t l i q u e t 2 d e a n t u r : a d g l a u . e p a h i . z i i b l i b . e t l i b . d e a n
q u e n a d m o d u a r i c e s f i a n t c u m f e m o r e t u u u m u e n d l a t i o n e s f i a n t . i t e p r o p t e r h e m o r r h o i d e s c u m p e d i s u t e
f a n t u r . q u i n i n o o e s d i l a t a t u s u e n s m e d i c i a n t i g . u i l b o r s a p p a r e q u a n t e a n d i s p e n t i a m p l i a t i a d i l a t a t i u
f e d i s h e m o r r h o i d e s c u n d a f i a n t . e t n o n c u m e x e i s s a n g u i s p l u i t C o i s s y m p t i e s t e a l . q d d e p e a d a n t u r . n o n a n d s e m p
n e a m o r b u m p o t i n s q u a m s y m p t i e n o n a b u o g e p i a m d i x e r i t q u a m u s a s s y m p t a t e n o m e n s u m p s e r i t . q d m a g n a
e i s y g n a n t e p o t e t . N a m i t a u e n t p e d i s a m p l i a t i s s e n d i l a t a t i o p r o p t e r h e m o r r h o i s e s t . n o n a n d . i l l o s a n g u i n i s p l u
q d n o n s o l u m p r i u s u o n i s d i l a t a t i s . p e d e t i a m p a t e f a c t i o u f i g i s e a n n o d e u n p e g n u r . p o t i n c u m n o n p r e t h u s i o r b i
u e n i n e c o n t i n g a t . a t d i d i u m e s t . C o g n o s c a t a n d e a s n o n d i f f i c i l e s . o c u l i s n o n s p r i u s f u e r i t i n t e r n a p r o p t e d i s p a r
n e f i t . e t c a p i t a u e n t s u p e r i n e r i t . e t i n i n t e r n a m i n t e s t i n u e t t i p a r t e m n e l o n d a c i n i l u i d e a p p a r e . e t a d d o
V e l n u l l u m e x i s t a n t . p o t i n d i a m p r e u o r e e x e n a t e c o m p r i m e n t u r . q u a m u s e a d p l u s d o l o r i s q u a n a p e r t e a f f e r e
u i s c o n e n t i e x c e r n u n t . m a x i m u s q u a n c u m p e r u o r e . a l i q u a n d o s i n t u l t i p . a l b i d e h e m o r r h o i s . B l u u i n o p r o
A p p a r e n o p r o p t e r n e m e i c a n t a n t u r . m a x i m u s q u a n c u m p e r u o r e . a l i q u a n d o s i n t u l t i p . a l b i d e h e m o r r h o i s . B l u u i n o p r o
H e m o r r h o i d e s a d e p t o b o r u n i u i c o r p o r i s . p r o p r i u s e i s u t p o t e a t r i n g a n t i b i l i t a t e m d e c l a m a n s u t q u o d u i p n
L i n o u e n d a t q d h e m o r r h o i d e s m a g i s u i n e r i u s f i a n t . n i s c h e m e n t e r e x p r i m a n t u r p e r . e o r y p p i u s a p p a c a l i d a p
w a s s i a n t i b e a t h a n f e c t u s q u a m s i a p p a r e h a t . V i q u o d h e m o r r h o i s . o r i g i n e m h a b e a n t . e x c o p i a m e l a n c h o n i i p r e n i . p a r p e
q u i n i s . a n t e x e a d s a n g u i n i s m u l t o p l u d e n t e o u a s s i a n t e x i s t e n t e . c u m h a t i c a n a c u n i u e r u e n d e u n d h u m o r e
i p n i s e x c e r n e n t e s i n d i c a s p e d i s u e n a r r e p o n u n t s i t a p u d h a l . l i b . d e a n t u r a c h u s d u r i g c o n i a p h o . i z l i b . 6 c u n d i
H e m o r r h o i d e s f i e r i i m p o r t a b i l e e s t a b o r h o c . q u o d p t e r m u l t i t u d i n e t a u a s s i a n t e m s a n g u i n i s o r a q u a n d u b e n a
c o n t u r . l e p a t e s a d i p n r e p o n e n t e f l e c t u r e t q u a n d o s a n g u i n i m e l a n c a m . A t q u a m d i x i m u s n o n i n c a u i h i
p a r m o n i s q b u s u o p o n i b u s e t a p b u s c a n t a l i s u a n u i d e n t u r f u e r i . s e n s a n g u i n i s m e l a n c h o n i i c o p i a : q u o d u b i n o n d
f a f e r i t : e t a t b o r u a p o d s e i s e x p u l t u r f a c u l t a s n o n u e t e m u s i n u i t a t a . a c u e t e n t u r n o n a d m o d i m b e u l l a
f i a n t e m o r r h o i d e s : q u e n a d m o d u b i u a t r a u i u m e n e r i t a p p a r e : e x q b u s s a n g u i n i s p l u i t c r a s s u s . n i g e r . e f f l a
m a g n a e x f o r t e . n a m q u a n d o q u i n i g i t . q u o d s a n g u i n i x c a n t u e n a s p r o p t a t . n a t d a n t u r a t m u l t i t u d i n e s a n
e n a n t a n t e : q u o n a d a c c i d i t s a n g u i n i x n a u e s e f f u d e n t i b u s : n o n a m a g n i p a t e f a c t i e i n t e r u s e x s a n g u i n i s
a d e a s i r r e n t i s i d n a t u r a h a n d q u e p r i m t e m p e r i u s a d a n t i s c o m m o d e f f e n t : q u o f i t b e e f f u s s a n g u i n i s i n t e r u
n o x i t : i n t e r u i n q u o a c c i d i t u n i a t a b r i s a n g u i n i s . s e n f u e r i e n a c u a n d i c a n t e n a a p r e u i a t q u o m a l o s a n
e n a c u a t o . b o n n i e t i a m p u b s e q u a t u r a b i d i a t u r p a t e f a c t u m u e n e a t o r e i n t e r u e n d . n e p p r i u s f u e r i t o r a
q u a n t a n d a l t e r f l e c t u s h a t e n e m s q u o d l i b m a g n a e x p o r t e p h a s u i n e a l t e r s a n g u i n i s . a c f u e r i g m e l a n c h o n i i
p o l i s g e n i t u s e x p u r g a r i c o n s e r u n t . t a n o n o i s h e m o r r h o i s t a l e m m e l a n c h o n i a m . b i l e m a n t m e l a n : s a n g u i n i e n
N e p p r o p t e r e h a l . s i b i g i n p a n a n t i a s i n p i n t c u m c o m m i a p h i . i z b l i b . d i x e r i t h e m o r r h o i d e s f i a n t i m p o r
f e r m u l t i t u d i n e t a u a s s i a n t e m s a n g u i n i s . h e p a t e a d e a s r e p o n e n t e s a n g u i n i q u a n d o q u o m e l a n c h o n i i e t i p i f l e c
d e d i s i s h e p a t u r h e m o r r h o i s e t b o . q u o d e t h u i u m o d i h e m o r r h o i s e n e e t p r i u s p l u i o r b u m h a t . A l b i b . 6 d e
u l t i g . o e s c o n u e n a n t a d e x q b u s p p e d i s u e n a s s a n g u i n i s p l u i t u r c o n s e r u n t . t a n g u i n e c e s s a r i u s p f a c i l i
t e l l i g e n t i a l e p t u r H i p . a c u e r i t a t e f e n t e s e i n t e r u t a x u s . q u a m o p i n i t e s t a r i u d i t . A d n a u i g i n f u a m e
m e t h o d o l i b . i c a p i . i s q u o l u o p t e r m e l a n c h o n i i f u e r i u e d u n a n t u m a l i o s q u o s . n o n a l l e s n o m i n a t c a n t . e x q b u s
u e n e s s a n g u i n i p r o f u a n e a c c i d i t . u t p o t e s i s p o t e e x c e r n i t a o m i s e r u n t . u t p l e n i o n u i d i u t i c a p e r u n t q u a n t
n e l g b u s u n f a c i l i t a t e q u a n t a n t u e r o c a m m a l i u i s . e x a c o n e s p u p p r i a n t u r . a n t q b u s n o e a t u e x a m t u d i
a l i a n s q u a p i a u o n e s a n g u i n i e n a c u a t . e t c o n s e r u n t i n m a t a n t u r . a t i a n q u i a c o r p u s u i n e l u s u m q u a d e t

[illegible]

[illegible]

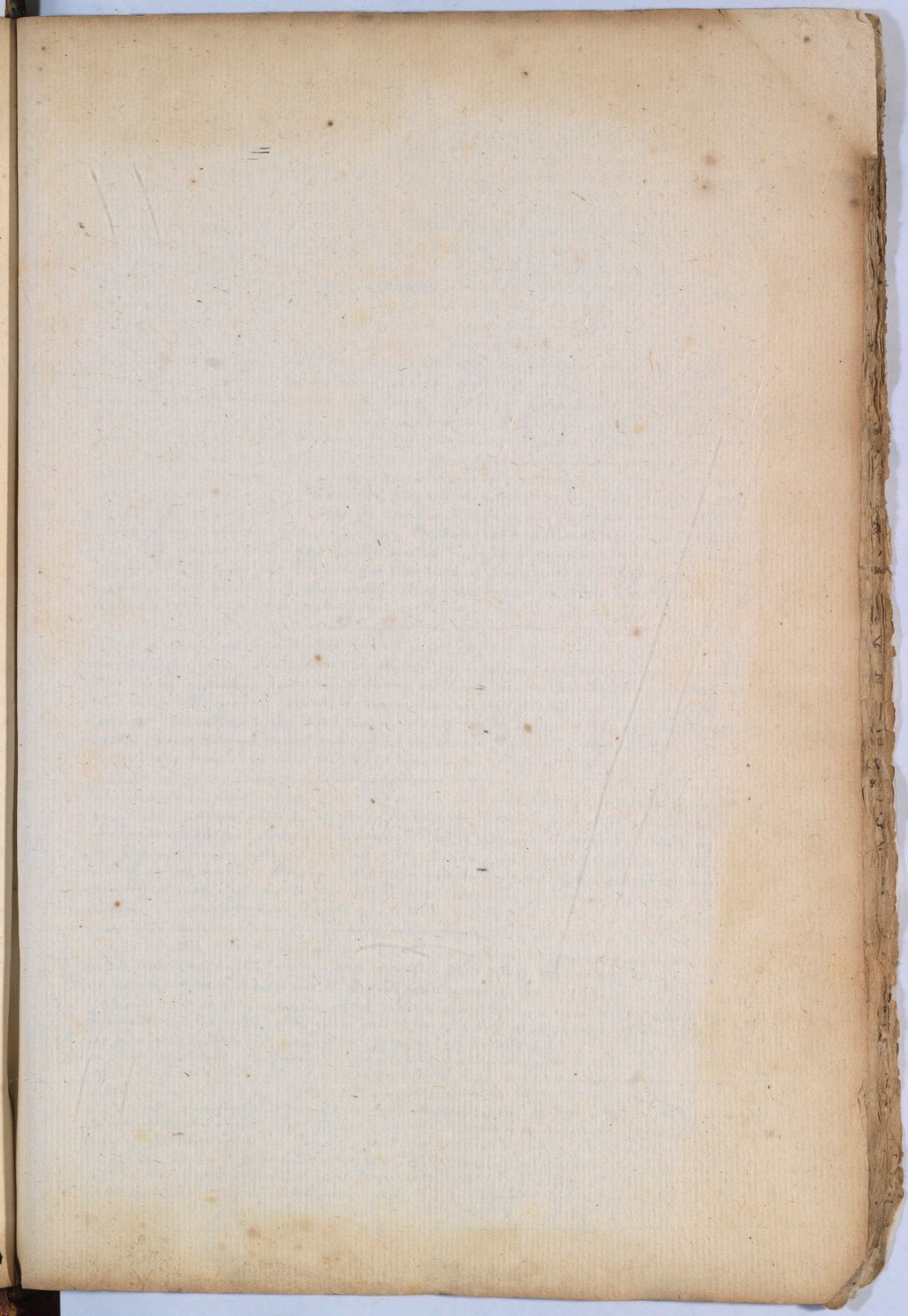
[illegible]

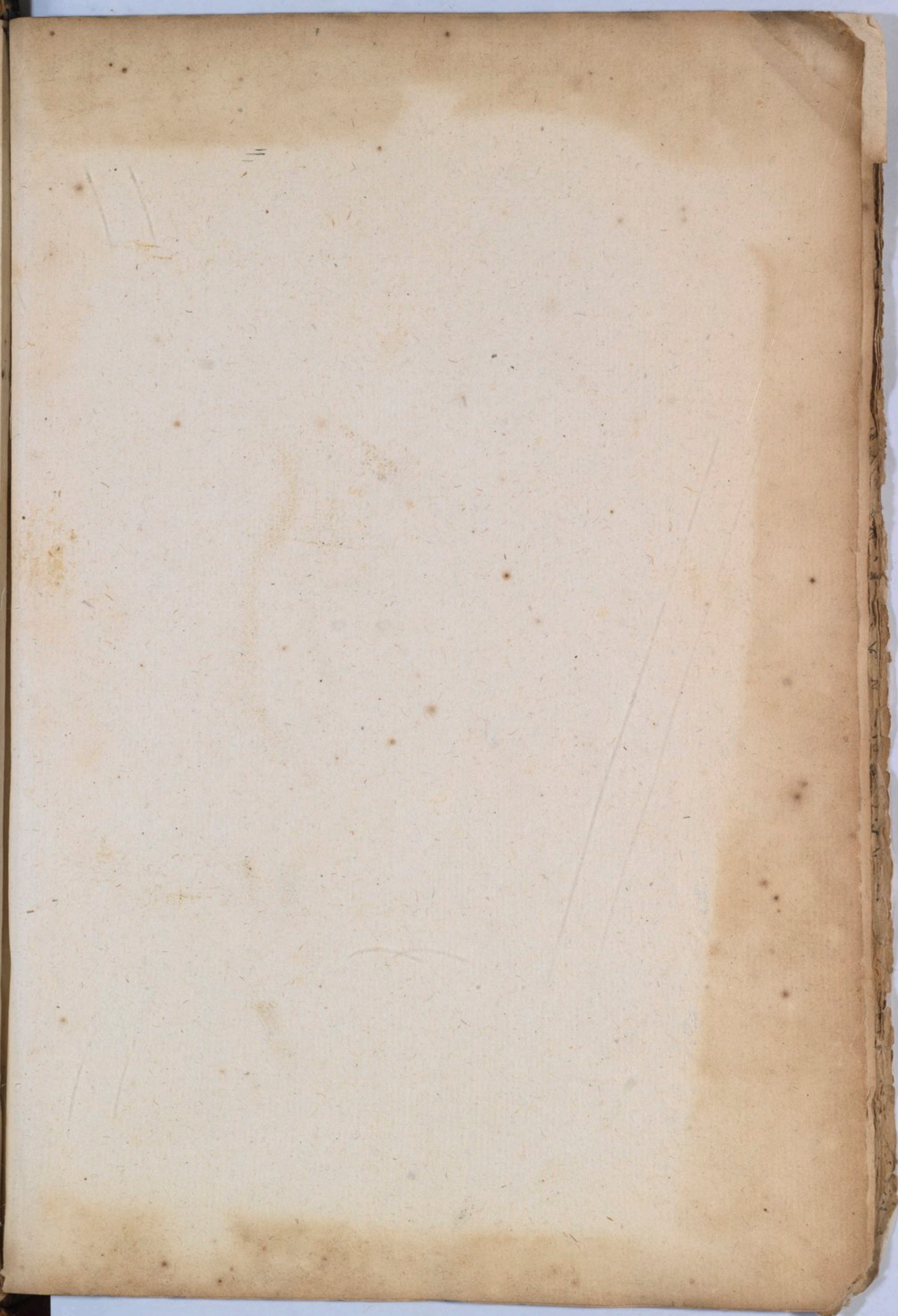
Tunc.

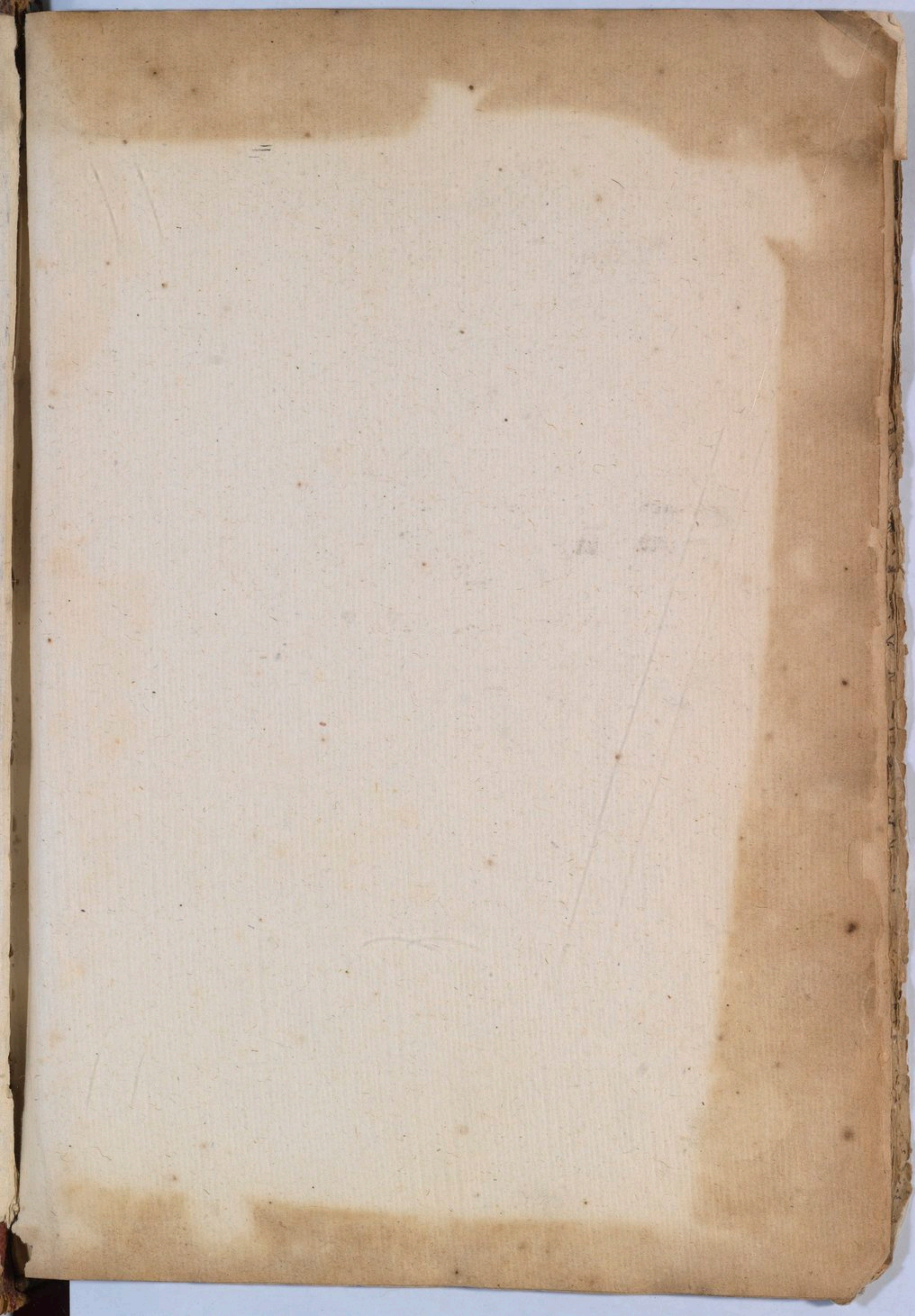
ib22

622

conferat
conferat
in plani
adire
adire









CODEX ARABICA
TURCICA
LATINA
COMPLECTENS

TURC

221





